



جلسه اول؛ دل‌بستگی به دنیا؛ ریشه همه انحرافات

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

12.26 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 25/9/94، مطابق با چهارم ربیع‌الاول 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(1)

دل‌بستگی به دنیا؛ ریشه همه انحرافات

مقدمه

مقام معظم رهبری سال‌ها قبل سؤالی را مطرح کردند مبنی بر این که چگونه مردم مسلمانی که با سختی و گرفتاری تن به اسلام دادند و ایمان آوردند و تحت شکنجه‌های بسیار واقع شدند، بعد از رحلت پیغمبر اکرم آرام آرام مسیر را تغییر دادند و با جامعه مورد نظر پیامبر زاویه پیدا کردند تا آنجا که نهایتاً کار به واقعه کربلا انجامید؟ این مسئله ابعاد مختلفی دارد. یک بعد آن تاریخی است که اصلاً جریان چه بود؛ چگونه این قضایای تاریخی اتفاق افتاد؛ از کجا سرچشمه گرفت، و چه تحولاتی پیدا کرد تا به این داستان منتهی شد. البته پس از آن که این قضیه از نظر تاریخی کاملاً روشن شد، نوبت به تحلیل تاریخ می‌رسد که عواملش چه بود؛ چه چیزهایی عامل اصلی و چه چیزهایی عامل کمکی بود، و چه شرایطی فراهم شد که کار به این‌جا انجامید؟ این کار مورخین است که بر تاریخ و منابع تاریخی تسلط دارند و بنده قصد ندارم در این‌جا بعد تاریخی را مطرح کنم. بُعد دیگر این مسئله بُعد کلامی آن است که این جریانات چه اندازه با عقاید اسلامی وفق یا تضاد دارد؛ فرقه‌های مختلف مسلمانان درباره این مسئله چه نظرهایی دارند، و کدام درست و کدام باطل است؟ این مسایل هم با شیوه بحث کلامی با متدولوژی خاص خودش بررسی می‌شود که متکلمان و بزرگان ما بیش از هزار سال روی آن کار کرده‌اند و با سلیقه‌ها و تحقیقات مختلفی که داشته‌اند بخش‌های مختلفی را بررسی کرده‌اند، و فکر نمی‌کنم چیز دیگری برای تحقیق به‌جا گذاشته باشند. البته کار انسانی هیچ‌گاه به نقطه آخر نمی‌رسد، ولی الحمدلله به قدر کافی و حتی بیش از حد کافی در این زمینه‌ها کار شده است و بخش‌هایی از آن‌ها هم به عنوان مطالب درسی در حوزه‌ها تدریس می‌شود. نمونه‌هایی از آن‌ها کتاب الغدیر و عبا است که کسانی عاشقانه عمری را صرف کردند؛ رنج مسافرت‌ها به جان خریدند، و خون‌دل‌ها خوردند و به خوبی از عهده آن برآمدند.

اهمیت و ضرورت بحث

بُعد دیگر این مسأله به اصطلاح امروزی‌ها جنبه علمی و تحلیلی دارد، که بعضی از آن‌ها بیشتر آهنگ روان‌شناختی و بعضی دیگر آهنگ جامعه‌شناختی دارد، و شامل مسائلی از این دست می‌شود که این رفتار به عنوان یک عمل انسانی چگونه شکل می‌گیرد؟ چگونه می‌شود که کسانی در زمانی تا پای جان برای اسلام بایستند، در

جنگ‌ها شرکت کنند و زخم بردارند و روز دیگری به نحوی عمل کنند که نهایتاً به ضرر اسلام تمام شود؛ این کار از نظر روانشناسی چگونه تحلیل می‌شود؟ این پدیده تاریخی چگونه به عنوان یک پدیده اجتماعی برای یک قوم یا گروه شکل گرفت و چه عواملی داشت؟ اگر انسان عوامل آن را بفهمد، می‌تواند موارد مشابه آن را نیز تفسیر کند و از آن برای خودش عبرت بگیرد. این‌گونه بحث‌های تحلیلی است که می‌تواند عبرت‌آموز باشد و از نظر تأثیری که می‌تواند در فکر و رفتار ما بگذارد، خیلی اهمیت دارد.

این روشی است که قرآن کریم فراوان به کار گرفته و بخشی از تعالیم خودش را براساس همین روش آموزش داده است. همان‌گونه که ملاحظه می‌فرمایید بخش عظیمی از آیات قرآن داستان گذشتگان است، با این‌که قرآن کتاب تاریخ نیست. نقل این داستان‌ها برای این است که دیگران از آن عبرت بگیرند و رفتار خودشان را تصحیح کنند که مثل بعضی از گذشتگان در چاله‌ای نیفتند که نتوانند از آن بیرون بیایند و نه تنها به خودشان بلکه به میلیاردها انسان در طول تاریخ ضرر بزنند. فرض کنید درباره داستان کرینا بحث بشود که چه عواملی در آن مؤثر بود، از کجا ناشی شد، چه قشری بیشتر مؤثر بودند و چه انگیزه‌هایی داشتند. به‌خصوص در جاهایی که تحولی سریع در افرادی پیدا شد و دیروز در یک جبهه بودند و امروز رفتارشان عوض شده. چگونه می‌شود که انسان ده سال، بیست سال راهی را رفته است، سپس یک شبه یا کمتر از یک شب تغییر مسیر می‌دهد؟ چه عاملی باعث این تحول می‌شود؟ حال خواه از راه غلط به راه صحیح تغییر مسیر بدهد و یا برعکس، از راه صحیح به راه غلط برود. دانستن این مطالب خیلی مهم است و همان فایده‌ای را دارد که ذکر داستان‌های تاریخی در قرآن دارد. چرا در قرآن این همه داستان بنی‌اسرائیل تکرار شده است؟ داستان کسانی که چند هزار سال پیشتر زندگی می‌کردند به ما چه ربطی دارد؟ خود قرآن فرموده که ما این‌ها را می‌گوییم تا شما عبرت بگیرید، تا شما درس بگیرید که چگونه باید رفتار کنید و رفتارتان چه پیامدهایی می‌تواند داشته باشد. اگر ما این داستان‌ها را از این زاویه مطالعه کنیم و عوامل و پیامدهای آن‌ها را در نظر بگیریم، به این فکر فرو می‌رویم که نکند یک روز ما هم به همین مشکلات مبتلا شویم! آن‌ها هم انسان‌هایی مثل ما بودند، به‌خصوص که مدت‌ها پای منبر پیغمبر و امیرمؤمنان صلوات‌الله‌علیهما بودند، و حتی برخی از آن‌ها در جنگ‌ها در رکاب حضرت علی علیه‌السلام شرکت کرده بودند. چه می‌شود که این آدم عوض می‌شود؟ اگر چنین تحولی را در هزارها انسان ببینیم، آیا یک هزارم یا یک میلیونیم احتمال نمی‌دهیم که شاید ما هم به چنین مشکلی مبتلا شویم؟ شاید روزی حادثه‌ای پیش بیاید و من چنین مسغولیتی داشته باشم و به همین مشکل مبتلا شوم!؟

روش بحث مورد نظر

به نظر من اگر از این زاویه روی این مسایل تاریخی کار کنیم، در عین حال که پاسخی به سؤالی است که مقام معظم رهبری مطرح فرمودند، برای خود ما هم فایده علمی و عملی دارد؛ هم وظیفه خودمان را در مسایل اجتماعی بهتر می‌شناسیم و به پیامدهای کارهایمان توجه پیدا می‌کنیم، و هم موجب می‌شود که سهل‌انگاری نکنیم و بعضی مسایل را دست کم نگیریم.

این بحث با شیوه‌های مختلفی صورت می‌گیرد. ما که معتقد به مبانی دینی هستیم می‌توانیم از شیوه‌های دیگری غیر از مباحث علمی و تجربی نیز استفاده کنیم. چه‌بسا داستان‌های قرآن برای ما آموزنده باشد و بررسی آن‌ها سرخ‌هایی را به دست ما بدهد که اگر آن‌ها را دنبال کنیم بسیاری از مسایل برای ما حل شود. همین طور بخش مهمی از روایات در تبیین، تفسیر و تحلیل این جریانات و هم‌چنین عبرت‌های آن‌هاست که برای ما بسیار راه‌گشاست. به نظرم رسید ما بحث‌مان را از نصح‌البلاغه شروع کنیم و کلمات امیرمؤمنان علیه‌السلام را درباره تحلیل این تحولات مرور کنیم.

خطبه شمشقیه و تحلیل تحولات خلافت

اگر از ابتدای نصح‌البلاغه شروع کنیم در خطبه سوم با خطبه شمشقیه روبه‌رو می‌شویم که مطالب بسیار مهمی در این زمینه در آن وجود دارد. همان‌گونه که می‌دانید حضرت در بخش عمده‌ای از این خطبه در عباراتی کوتاه، زیبا و نافذ، در عین حالی که کاملاً پیداست که مصالح جامعه اسلامی را به خوبی مورد نظر قرار داده‌اند به تحلیل تحولات خلافت می‌پردازند. همانند تفسیر هر حادثه‌ای دیگر، بدون این‌که سبب، لعن یا توهینی به کسی بشود، به بیان این مطلب می‌پردازند که این کار اشتباه بود و این ضررها را داشت، به صورتی که اگر کسی واقعاً بخواهد حقیقت را بفهمد از این بیانات نگران نمی‌شود. به همین دلیل، برخی از اهل سنت همین خطبه را همانند سایر خطبه‌های امام شرح کرده‌اند و هیچ احساس نگرانی نیز نکرده‌اند. به هر حال حضرت حقایق را به‌گونه‌ای بیان کرده‌اند که اگر کسی بخواهد حقیقت را بفهمد، برایش روشن شود، اما معنای این کار سبب، توهین و تحریک احساسات و تعصبات دیگران نیست که هم موجب افتراق مسلمین و جنگ داخلی و نهایتاً نابودی اسلام می‌شود، و هم شیوه محاوره معقول اقتضا نمی‌کند که انسان با فردی که مخالف نظرش است با تندی و عصبانیت و فحش و امثال آن مواجه شود.

شیوه‌های تعیین خلفا

بخش عمده این خطبه درباره اصل جریان تاریخی است که چگونه مسئله خلافت شکل گرفت. حضرت اشاره می‌فرمایند که قبل از من سه تا خلیفه آمدند که هر کدام به شیوه‌ای تعیین شدند. خلیفه اول در حالی تعیین شد که امیرمؤمنان علیه‌السلام مشغول غسل دادن و تجهیز پیغمبر بودند. عده‌ای در سقیفه جمع شدند تا خلیفه را تعیین

کنند. ابتدا بین مهاجرین و انصار بحث شد که چگونه باید خلیفه را تعیین کرد؛ که بعضی گفتند باید دو امیر یکی از مهاجرین و یکی از انصار داشته باشیم، و برخی مهاجرین را ترجیح می‌دادند و برخی انصار را، و بالاخره حرف مهاجرین به کرسی نشست؛ این شیوه درباره خلیفه اول بود.

نوبت به خلیفه دوم که رسید هیچ‌یک از این حرف‌ها در کار نبود، بلکه ملاک وصیت‌نامه‌ای بود که به انشای خلیفه اول و خط کسی که بعدها خلیفه سوم شد، نوشته شده بود. مورخان گفته‌اند که خلیفه اول هنگام انشای این وصیت از هوش رفت، و در واقع متن اصلی را خلیفه سوم به اراده خودش نوشت؛ اما بعد از این‌که به هوش آمد، پرسید چه نوشتی، و پس از آگاهی از مطالب آن با آن موافقت کرد! به هر حال تعیین شخصی بود. در همین‌جا یک اشاره ضمنی هست که اگر این راه، راه صحیحی است که خلیفه‌ای جانشین خودش را تعیین کند، چرا از همان ابتدا به خواسته پیامبر عمل نشد؟ پیغمبر اکرم صلوات‌الله‌علیه‌وآله هفتاد روز قبل از وفات خویش، حضرت علی را تعیین کرده بود؛ پس چرا پس از وفات ایشان عده‌ای در سقیفه جمع شدند و درباره خلیفه بعد از پیامبر بحث کردند؟ اگر این کار خلیفه اول صحیح بود، به طریق اولی کار خود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صحیح بود که جانشینش را تعیین کرد؛ ولی مسلمانان رأی‌شان این‌گونه قرار گرفت و به آن شکل عمل کردند!

نوبت به خلیفه سوم که رسید شیوه سومی به کار گرفته شد. خلیفه دوم شش نفر را به عنوان اعضای یک شورا تعیین کرد و شرایطی را گذاشت و آیین‌نامه‌ای برای اعضای شورا تنظیم کرد. امیرمؤمنان می‌فرماید: او چنین تصور کرد که من هم یکی از اعضای آن شورا هستم. در این شورا گفت‌وگوهایی شد و بالاخره به خلافت عثمان انجامید. حضرت در این خطبه اشاره‌ای به هر کدام از این شیوه‌ها می‌کنند و فی‌الجمله می‌فرمایند این‌ها هیچ کدام راهی نبود که اسلام تعیین کرده باشد؛ بلکه هر کدام راهی به نظرشان رسید و آن طور عمل کردند. حضرت به‌طور ضمنی می‌فرماید که این راه‌ها درست نبود.

درباره انتخاب خلیفه اول می‌فرماید: **لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى**؛ خلیفه اول در حالی این مسئولیت را قبول کرد که می‌دانست موقعیت من نسبت به این مسئله همانند موقعیت قطب نسبت به آسیاب است. در آسیاب دو سنگ روی هم می‌چرخد و محوری دارد که این سنگ‌ها دور این محور باید بچرخند تا گندم بین آن خرد بشود. اگر این محور بشکند یا آن را در بیاورند، ولو این‌که سنگ‌ها حرکت نکنند، پراکنده می‌شوند. سنگ روئین باید در جهت مشخصی روی سنگ زیرین بچرخد؛ وقتی محوری نباشد که آن را نگه‌دارد، به این طرف و آن طرف کشیده می‌شود و می‌افتد یا گندم‌هایی که زیر آن است پخش می‌شود. حضرت می‌فرماید خلیفه اول این مسئولیت را قبول کرد در حالی که می‌دانست من نسبت به مسئله خلافت به منزله محور هستم و اگر نباشم این آسیاب محصول درستی نخواهد داشت. هم‌چنین حضرت درباره خلافت خلیفه سوم با تشبیه گویایی از قدرت گرفتن و ریخت‌وپاش خویشاوندان او سخن می‌گوید، و می‌فرماید: آنها همانند گله شتری که در فصل بهار به گیاهانی که تازه روئیده هجوم آورد و بخواد شکم خودش را با آنها سیر کند، بیت‌المال را صرف کردند. در تاریخ آمده است که واحد بذل و بخشش‌های وی صد هزار دینار بود! در زمانی که مردم با یک درهم و دو درهم معامله می‌کردند، خلیفه سوم به هر یک از سه دامادش چهارصد هزار دینار بخشش کرد، و در بخشش دیگری صد هزار دینار به مروان حکم بخشید. همه این‌ها باعث شد که بالاخره مردم طاعت نیاوردند و از هر طرف شوریدند. هر چه امیرالمؤمنین علیه‌السلام مردم را نصیحت کردند، پیغام فرستادند و گفتند کاری نکنید که سنت غلطی گذاشته شود و خلیفه‌کشی باب بشود، گوش ندادند و بالاخره مردم جمع شدند و آن‌چه مصلحت نبود (که همان سنت غلط خلیفه‌کشی بود) عملی شد.

بیعت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام

حضرت می‌فرماید: وقتی خلیفه سوم کشته شد، یک مرتبه دیدم همه مردم (به تعبیر خودمان) مثل مور و ملخ بر سر من ریختند؛ **فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَفُرْفِ الضَّبْعِ إِلَيَّ يَبْتَالُونَ عَلِيَّ**؛ ناگهان خودم را در میان جمعی دیدم که هجوم آوردند و بر سر من ریختند. در این‌جا حضرت تعبیراتی دارند که شارحان نهج‌البلاغه در تبیین معنای آن، اختلاف دارند. می‌فرماید: **حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَشُقَّ عِظْفَايَ**. برخی از شارحان این تعبیر را خیلی عجیب می‌دانستند؛ امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام آن زمان جوان‌های برومندی بودند و این‌طور نبود که مثل بچه زیر دست و پا بیفتند. از این‌رو برخی گفته‌اند منظور از این حسنان دو تا از انگشت‌های پاست و این عبارت به این معناست که انگشتان پای مرا له کردند، اما برخی اصرار بر این دارند که منظور امام حسن و امام حسین هستند و به این معناست که آن قدر هجوم شدید بود که این دو زیر دست و پا افتادند. درباره عبارت **شُقَّ عِظْفَايَ** نیز بین شارحان اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته‌اند بدین معناست که عباي من از دو طرف پاره شد و برخی عطفای را به معنای پیراهن گرفته و گفته‌اند به این معناست که پیراهن من از دو طرف دریده شد، اما بعضی عبارت را به این معنا گرفته‌اند که دو تا پهلوی من ضرب دید. اجمالاً به معنای هجوم عجیبی است که به زحمت انسان می‌تواند در مقابل آن خودش را نگه دارد. به این صورت آمدند با امیرمؤمنان علیه‌السلام بیعت کردند.

اما عجیب این است که هنوز داستان این بیعت تمام نشده بود و سامانی نگرفته بود که کار مخالفت‌ها شروع شد. از این‌جا محل بحث ماست که چطور مردمی که آن چنان بر امیرالمؤمنین هجوم می‌آوردند و به پذیرش خلافت مجبور می‌کنند، چند روز بعد از او فاصله می‌گیرند و علیه او جنگ به‌راه می‌اندازند؛ به‌خصوص زبیر که در آن شورای شش‌نفره طرفدار خلافت علی بود؟! حتی نقل کرده‌اند که در سقیفه یکی از کسانی که با خلیفه اول هم بیعت نکرد همین جناب زبیر بود. حال چه شده است که بعد از بیعت با علی علیه‌السلام جنگ حمل را علیه او به راه انداخته است؟! چگونه می‌شود که آدمیزاد یک عمر برای اسلام زحمت بکشد تا جایی که پیغمبر برای شمشیرش دعا کند، و حالا رودرروی علی قرار بگیرد؟ آن هم کسی که آن‌چنان نسبت به خاندان پیغمبر علاقه‌مند است که نقل شده است: حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها به امیرمؤمنان علیه‌السلام عرض کردند اگر شما وصیت من را نمی‌پذیرید به زبیر وصیت کنم!

عبارتی که در این جا هست و ما می توانیم در پاسخ این سؤال مطرح کنیم این است: **فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَّتُ طَائِفَةً**؛ پس از آن که هجوم آوردند و من قبول کردم که مشغول انجام وظیفه بشوم، عده ای بیعت خود را شکستند. بیعت در سنت عرب جاهلی از مقدس ترین امرها بود و زیر پا گذاشتن بیعت از هر نوع نامردی و خیانتی بدتر بود. به همین دلیل بود که طبق نقل های متعدد وقتی امیرمؤمنان با حضرت زهرا سلام الله علیهما در خانه مهاجرین و انصار می رفتند و می گفتند که شما می دانید پیغمبر مرا تعیین کرد، چرا خلافت فرد دیگری را قبول کردید؟ می گفتند: دیر آمدید و ما دیگر بیعت کرده ایم و نمی توانیم آن را بشکنیم. مسئله شکستن بیعت این قدر مهم بود که بعضی می فهمیدند و اقرار می کردند که ما اشتباه کرده ایم، اما می گفتند دیگر گذشته است و ما بیعت کرده ایم. حال این زیری که از بزرگ ترین و محترم ترین مسلمان ها و سرشناس ترین افراد بنی هاشم است و خودش از طرفداران علی بوده است و جزو اولین کسانی است که با علی بیعت کرده اند، به راحتی بیعتش را می شکنند و علیه علی جنگ به راه می اندازد! **وَنَكَّتُ طَائِفَةً وَمَرَقْتُ أُخْرَى وَقَسَطُ آخِرُونَ**؛ حضرت با این عبارت به سه جنگی که در زمان خلافت شان اتفاق افتاد، اشاره می کنند. جنگ هایی که به وسیله همین مسلمان هایی اتفاق افتاد که پای منبر پیغمبر و علی صلوات الله علیهما تربیت شده بودند. این ها یهودی، مسیحی، زرتشتی یا بت پرست نبودند؛ همه نمازخوان بودند و بسیاری از آن ها حافظ قرآن و اهل عبادت بودند!

دل بستگی به دنیا؛ ریشه فساد

تا این جا طرح همان سؤالی بود که مقام معظم رهبری فرمودند. پاسخ آن از این جا شروع می شود که حضرت می فرماید: **كَانَتْهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ يَقُولُ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**؛ گویا این هایی که بیعت را شکستند و با من جنگ به راه انداختند و حاضر شدند خون مرا بریزند، این آیه را نشنیده اند. یعنی جا داشت که به این آیه توجه کنند و اگر به این آیه درست توجه می کردند، به این کارها اقدام نمی کردند. آن آیه چیست؟ **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**؛ [1] [2] خداوند می فرماید: سعادت آخرت را برای کسانی قرار دادیم که در دنیا به دنبال برتری طلبی نباشند. سپس می فرماید: **بَلِي وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَآ**؛ بله، به خدا قسم این آیه را شنیده بودند؛ نه تنها شنیده بودند که خوب معنی اش را درک کرده بودند، ولی می دانید چرا این کار را کردند؟ **وَلَكِنَّهُمْ حَلَبَتْ لَهُمُ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَرَأَوْهُمْ زُبُرْجُهَا**؛ مسئله این جاست که زینت دنیا آن چنان آن ها را تحت تأثیر قرار داد که از عمل به این آیه بازماندند و آن را فراموش کردند. گویا چنین آیه ای وجود ندارد و گویا عهدشکنی، آن هم با علی، کسی که خود پیغمبر او را تعیین کرده است، مشکلی نخواهد داشت. همه هم شان این بود که به پولی یا مقامی برسند، هر چه بادا باد! زیورآلات دنیا در برابر چشمانشان آرایش شده بود، زیورهای دنیا مایه اعجاب آن ها شده بود و به آن ها دل بستگی پیدا کردند و همه چیز باطل شد. قرآن، کلام پیغمبر، عهد، پیمان و بیعت همه بر باد رفت. به حسب این بیان تنها عامل این همه انحراف و جنایت که آثارش تا روز قیامت هم باقی خواهد ماند، این بود که چند نفر به زینت دنیا دل بستگی داشتند.

اگر خدای متعال حیات و توفیقی داد در جلسات آینده از این گونه بیاناتی که در نهج البلاغه هست نقل می کنیم و سپس جمع بندی می کنیم و درباره تحلیل روانشناختی آن توضیح می دهیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] [3]. قصص، 83.



جلسه دوم؛ عوامل فتنه (1)

برای دریافت فایل صوتی این کار را کلیک کنید [1]

10.77 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 2/10/94، مطابق با یازدهم ربیع‌الاول 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(2)

عوامل فتنه (1)

اشاره

در جلسه گذشته گفتیم که یکی از مسائل مهمی که باید به آن توجه کنیم و در اطراف آن بیندیشیم تا در مسیر زندگی راه صحیحی را انتخاب کنیم و بپیماییم تا به مقصد برسیم، این است که مواظب باشیم در چاله‌های فتنه‌ها و انحرافات نیفتیم. این در حقیقت مسئله‌ای است که مقام معظم رهبری سال‌هاست مطرح کرده‌اند و بحث‌هایی درباره‌اش مطرح فرموده‌اند. در جلسه گذشته عباراتی از خطبه سوم نهج‌البلاغه را که ناظر به همین مسأله بود نقل کردیم و امشب دنباله بحث را در خطبه پنجاهم بی می‌گیریم؛ ولی به عنوان مقدمه نکاتی را تذکر می‌دهیم.

فاعل قسری و فاعل اختیاری

کارهایی که از یک فاعل سر می‌زند، به دو بخش تقسیم می‌شود. یک نوع کاری است که به فاعل طبیعی، قسری یا جبری نسبت داده می‌شود؛ یعنی فاعل در انجام کار هیچ اختیاری از خود ندارد. ممکن است چنین کارهایی از انسان هم سر بزنند. برای مثال کسی دست یک انسان را بگیرد و اثر انگشتش را پای مطلبی بگذارد و او نتواند مقاومت کند، یا سلاحي را به دستش بدهند و با انگشت او ماشه را بچکانند. پیداست در این‌جا فرد مسئولیتی نیز نخواهد داشت. در مقابل، کارهایی است که به نحوی اراده و اختیار فاعل در آن مؤثر است. این قسم نیز خود انواعی دارد که در این‌جا مجال تفصیل آن نیست.

کارهایی اختیاری و ارادی که مربوط به موجودهای مکلف می‌شود، گاهی به این صورت است که فاعل آن به نتیجه و پیامد کارش آگاه است و اساساً آن کار را برای رسیدن به همان نتیجه انجام می‌دهد. به عبارت دیگر فاعل کاملاً توجه دارد که این حرکتی که من انجام می‌دهم، و این کارهایی مقدماتی که تنظیم می‌کنم و انجام می‌دهم به کجا منتهی می‌شود، و اصلاً آن‌ها را برای رسیدن به همان نتیجه انجام می‌دهد. روشن است که در این صورت تمام مسئولیت این کار به دوش اوست و اگر نتیجه خوبی دارد، ثواب، برکات و فضائل خواهد داشت و اگر کاری است که برای رسیدن به هدف بدی انجام می‌دهد، بسته به شدت و ضعف کار، و هدف و انگیزه فاعل، آثار بدش دامنگیرش خواهد شد، تا جایی که گاهی انسان را مخلد در عذاب می‌کند، چنان‌که عناد و کفار قطعاً موجب خلود در عذاب خواهد شد؛ و ان تخلص فیہ

المعاندین. [1] [2] نکته‌اش هم این است که اگر هزار بار دیگر هم زنده شود، دوباره همین کار را تکرار خواهد کرد؛ **وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ.** [2] [3] آن چنان خودش را ساخته که اگر تا ابد هم زندگی کند، باز همین کارها را خواهد کرد. این است که عذابش هم همیشگی خواهد بود. اما گاهی در مقدمات ضعف‌هایی وجود دارد و آن چنان که باید و شاید نتایج کار برای فاعل روشن نیست؛ این مراتب مختلف دارد، و روشن است که به هر اندازه به نتیجه بد کارش آگاه باشد، به همان اندازه مسئولیت خواهد داشت.

انتخاب شقاوت با چشم باز!

حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا موجودی مختار وجود دارد که آگاهانه دست به کاری بزند که صددرصد به ضررش است و تا ابد او را گرفتار می‌کند؟ از عجایب خلقت این است، که چنین موجوداتی وجود دارند و حتی اگر در اول کار نیز این طور نیستند، کارشان به جایی می‌رسد که این گونه می‌شوند و با سوء اختیار خود، خودشان را به این‌جا می‌رسانند. نمونه بارز آن جناب ابلیس است. ابلیس قبل از حضرت آدم خلق شد. در نوح‌البلاغه است که شش هزار سال قبل از حضرت آدم عبادت خدا می‌کرد و جالب این است که خود امیرالمومنین می‌فرماید: **وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ، لَا يَذَرِي أَمْرًا مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ؛** [3] [4] معلوم نیست این شش هزار سال از نوع سال‌های دنیاست که 365 روز است یا سال آخرتی است که **إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ؟** [4] [5] بعد از این شش هزار سال عبادت، خداوند متعال فرمود که باید در کنار ملائکه در مقابل آدم سجده کنی! به او برخورد و گفت: من برای این آدم خاکی سجده کنم؟! من برای خودت سجده می‌کنم، هر چه بخوای عبادت می‌کنم. خداوند فرمود: **إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أُعْبَدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ؛** [5] [6] آن عبادتی که به دلخواه خودت می‌کنی در واقع عبادت خودت است. اگر عبادت من می‌کنی، همان کاری که من می‌گویم بکن. گفت: نه این کار را نمی‌کنم. **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.** [6] [7] فرمود: می‌دانی لازمه این کار چیست؟ لازمه‌اش این است که تا ابد طرد بشوی و در عذاب مغلد بشوی. گفت: باشد. من سجده بر آدم بکن نیستم و حالا که این طور است من هم تا بتوانم همه آدمیزادها را گمراه می‌کنم. در مقابل خدا صریحاً لجبازی کرد؛ **وَأَعْوَبْتُهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.** [7] [8] فقط بندگان مخلص را استثنا کرد، زیرا می‌دانست که دستش به آن‌ها نمی‌رسد. این خاصیت شیطان است.

قرآن می‌فرماید: در بین آدمیزادها نیز کسانی هستند که حکم شیطان را دارند. آدمیزاد هم ممکن است کارش به جایی برسد که در مقابل خدا بایستد و بگوید تو گفتی، اما من اهلش نیستم و من این کار را نمی‌کنم. این گونه افراد حساب‌شان روشن است. این‌جا صحبت از فتنه و گمراه شدن و در چاله افتادن نیست. اگر چاله‌ای نیز هست آگاهانه رفتن است؛ انتخاب است. حساب افرادی که آگاهانه راه غلطی را انتخاب می‌کنند و حتی به این قانع نیستند که خودشان به جهنم بروند، بلکه سعی می‌کنند هر چه می‌شود دیگران را هم با خود به جهنم بکشند، جداست.

ولی سخن از فتنه، درباره کسانی است که گاهی کار خوب می‌کنند، گاهی بد. مصداق روشن این افراد که خیلی مایه تعجب است این است که کسی سالیانی دراز راه خوبی را انتخاب کند، و کارهای خوبی انجام دهد، بعد یک‌باره برگردد؛ البته به حسب ظاهر امر، وگرنه در واقع این تحول یک‌باره نیست و حتماً از ابتدا ریگی به کفشش بوده است و کم‌کم سقوط پیدا کرده است. درباره شیطان هم خداوند می‌فرماید: **كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛** [8] [9] از اول آن تکبر را داشت و آن روح استکیار در درونش بود که کارش را به این‌جا کشاند.

بسته‌شدن نطفه فتنه در هوای نفس

فتنه درجایی نیست که کسی آگاهانه پرچم مخالفت با خدا را بلند کند و بگوید به رغم این که تو دستور می‌دهی، من چنین کاری نمی‌کنم! تعبیری که در فارسی به این معنا نزدیک‌تر است، گرفتار شدن است. این گرفتاری با ابهام‌هایی همراه است. موضوع خطبه پنجاه نوح‌البلاغه نیز درباره چگونگی وقوع این حالت است؛ این که چگونه فتنه در میان مردم پیدا می‌شود و مردم در چاله می‌افتند و گرفتار می‌شوند. چطور می‌شود که فردی مدتی راه صحیح را بشناسد و آن را انتخاب کند و پس از سالیانی طولانی یک‌باره در آخر عمر عوض بشود؟ در تاریخ نمونه‌های روشنی وجود دارد که کسانی سالیان درازی راه صحیح را رفته‌اند، مردم به آن‌ها اعتماد داشته، پشت سرشان نماز می‌خوانده و برایشان شعار می‌داده‌اند، یک مرتبه تغییر کرده‌اند! این تغییر چگونه واقع می‌شود؟ این خطبه تحلیل این مسئله است.

حضرت می‌فرماید: **إِنَّمَا بَدَأَ وَفُتِنَ أَهْوَاءُ تُتَبَّعُ، وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ؛** فتنه‌ها از هوای نفس آغاز می‌شود. کسانی دلخواه‌هایی دارند؛ این دلخواه‌ها غلیان و هیجان پیدا می‌کند و عواملی آن‌ها را تقویت می‌کند و به جایی می‌رسد که فرد در مقابل آن‌ها کوتاه می‌آید و تسلیم می‌شود. این گونه نیست که ندانند این کار غلط است و عواقب بدی دارد، اما خودشان را ابتدا به تغافل می‌زنند و مسامحه می‌کنند. گاهی خیال می‌کنند که کار خوبی هم می‌کنند. **قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا × الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛** [9] [10] زیانکارترین انسان‌ها این تپ آدم‌ها هستند که دل به دنیا بسته، به دنبال هوای نفس‌شان هستند و خیال می‌کنند کار خوبی می‌کنند. خیال می‌کنند خیلی عاقل، زرتنگ و چیزفهم‌اند، و حتی دیگران را به حماقت و سادگی متهم می‌کنند. این‌ها زیانکارترین انسان‌ها هستند؛ زیرا در لایه‌ای از نفس‌شان خیال می‌کنند خیلی آدم خوبی هستند و کار درستی انجام می‌دهد.

نفس آدمیزاد موجود بسیار عجیبی است. لایه‌هایی دارد که گاهی خود انسان خبر ندارد. با این‌که مال خودش است، نوعی علم هم به آن دارد و تصدیق هم می‌کند که خودش بوده، اما در مرحله‌ای از عمل مثل این است که برایش مخفی می‌شود و روی آن پرده می‌آید و متوجه نمی‌شود دارد چه کار می‌کند. گاهی خیال می‌کند دارد به اسلام خدمت می‌کند، اما در واقع به دنبال خدمت به خودش است؛ دنبال شهرت، پول و مقام خودش است. می‌گوید اگر به من حسرت کنند به اسلام توهین شده است، و من برای حفظ اسلام با او مخالفت و مبارزه می‌کنم! اما اگر در لایه‌ای از نفس خودش دقت کند، رفع اشتباه می‌شود؛ **بل الانسان علي نفسه بصيرة؛ [10]** [11] اگر بخواید، می‌فهمد که چه کاره است، ولی خودش را به نفهمی می‌زند. انسان‌هایی هستند که در مرحله‌ای از زندگی خیال می‌کنند کار خوبی می‌کنند در صورتی که دنیاطلب هستند و زندگی آخرت‌شان را به زندگی چند روزه دنیا باخته‌اند. این‌ها در حقیقت مبتلا به فتنه هستند.

نقش تمایلات افسارگسیخته

ویژگی دیگر آدمیزاد آن است که تمایلاتی دارد، که برخی از آنها غیرخداپسندانه است. حتی در برخی از روایات آمده که شهوت در انبیا بیش از دیگران است، ولی آن‌ها مقاومت‌شان هم بیشتر است و شهوت خودشان را سرکوب می‌کنند و پا روی نفس خودشان می‌گذارند. از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمودند: **اسلم شیطاني علي يدي [11]** [12]؛ نه این‌که من شیطان ندارم، من هم شیطان داشتم، ولی آن را تسلیم خودم کردم؛ مهارش کردم، دهنه‌اش را گرفتم و نگذاشتم چموشی کند. این‌گونه نیست که اولیای خدا به شهوات تمایل نداشته باشند، شاید تمایل آن‌ها خیلی قوی‌تر از دیگران هم باشد. حسن کار این است که چنین تمایلاتی دارند و برای خدا پای روی تمایلات‌شان می‌گذارند. سر این‌که اگر انسان ترقی کند، فرشتگان خادمش می‌شوند نیز همین است. **نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ [12]** [13] در هنگام مرگ، فرشتگان به مؤمنان می‌گویند: ما در دنیا دوست شما بودیم و کمک‌تان می‌کردیم. شما متوجه نبودید. در آخرت نیز ما خادم شما هستیم. چرا فرشتگان خادم می‌شوند؟ چون آدمیزاد می‌توانست و می‌خواست گناه کند، اما پا روی نفسش گذاشت، اما فرشتگان تمایلی به گناه نداشتند.

بنابراین میل به کاری که می‌تواند به رفتار گناه‌آلود منتهی شود، در همه انسان‌ها هست، ولی بعضی مهار نفس را رها می‌کنند و به دنبال هر آنچه دلشان خواست می‌روند؛ این همان **اهواء تتبع** است. **تتبع** یعنی دنبالش راه می‌افتند. از چیزی خوششان می‌آید، به دنبال لذت راه می‌افتند. این می‌شود **اهواء تتبع**. در صورتی که می‌توانستند خود را مهار کنند. مثلاً نگاهش به جایی افتاده و خوشش آمده است، می‌تواند نگاهش را پایین بیندازد. انسان می‌تواند یک لحظه پلک‌هایش را روی هم بگذارد؛ شدنی است. اما بعضی‌ها اختیارشان را از اول دست هوای نفس می‌دهند. از این جا شروع می‌شود.

اما این گمراهی به کجا منتهی می‌شود؟ اگر در ادامه شرایطی پیش آمد که متوجه اشتباه‌شان شدند و از رفتارشان پشیمان شدند، امید این هست که اصلاح بشوند؛ اما اگر همین طور ادامه دادند، رها می‌شوند. دیگر هیچ قید و بندی برای خودشان نمی‌بینند. اگر هم زمانی گناهی را مرتکب نمی‌شوند، برای این است که نمی‌توانند، وگرنه تا دستشان برسد گناه می‌کنند. کار چنین کسانی به جایی می‌رسد که خدای متعال می‌فرماید: بر دل این‌ها قفل می‌زنیم، چشم‌شان را از دیدن حق نابینا می‌کنیم، گوش‌شان را از شنیدن حق کر می‌کنیم. به پیغمبر هم می‌گوید: این‌ها را ولشان کن؛ خیلی انرژی صرف این‌ها نکن؛ **فَاعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَن دُكْرِنَا وَلَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. [13]** [14] **سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ [14]** [15] این‌ها دیگر همین هستند. در ابتدا می‌توانستند جلوی خودشان را بگیرند ولی دیگر فایده ندارد. کسی را فرض کنید که در سرایشی شروع به دزدیدن می‌کند و هر چه به او می‌گویند: آقا حواست را جمع کن، یک مرتبه زمین می‌خوری! می‌گوید نه آقا! هر وقت خواستم می‌ایستم. در سرایشی وقتی انسان دور برمی‌دارد، دیگر نمی‌تواند خودش را کنترل کند و یک جایی زمین می‌خورد و سرش می‌شکافد. به این‌جا که برسد دیگر در حفظ خودش اختیار ندارد، اما در مقدماتش اختیار داشت.

ابتدا به او گفتند اگر در گناه لجبازی کنی، کارت به این‌جا منتهی می‌شود و منکر همه چیز می‌شوی؛ **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ؛ [15]** [16] کم‌کم ایمان و اعتقادشان را هم از دست می‌دهند، و می‌گویند: چه کسی گفته؟! از کجا که قرآن، کتاب و کلام خدا باشد؟ کلام پیغمبر است. حالا گیرم که کلام خدا باشد، از کجا که خدا راست می‌گوید؟! شاید دروغ می‌گوید، دروغ مصلحت‌آمیز! این سخنان را بعید ندانید، این‌ها را گفته‌اند. این سخنان را سر کلاس‌های دانشگاه‌ها گفته‌اند! برای چنین کسی دیگر چه می‌ماند؟ ابتدا از تمایل به گناه و دنبال آن رفتن شروع می‌شود؛ یک نگاه، یک شوخی، مسخره کردن یک مؤمن، رسیدن به پست و مقام، از همین‌ها شروع می‌شود. اگر بررسی نکنند و خودش را اصلاح نکنند، کم‌کم ادامه پیدا می‌کند و دیگر نمی‌تواند جلوی خودش را بگیرد. بنابراین مهم این است که در آغاز راه که هنوز به این حد نرسیده‌ام که در مقابل هواهای نفس احساس عجز کنیم، خودمان را اصلاح کنیم. گاهی به حدی می‌رسد که انسان می‌گوید دیگر نمی‌توانم مقاومت کنم. تا به آن‌جا نرسیده، انسان باید جلوی خودش را بگیرد.

نقش عناصر تهییج و تشکیک در فتنه

گفتیم شیاطین کسانی هستند که خود آگاهانه راه شقاوت را انتخاب می‌کنند وافزون بر این‌که خودشان گمراه و جهنمی هستند، سعی می‌کنند دیگران را نیز گمراه کنند. آن‌ها برای این‌که یک انسان معتدل معمولی را که کاملاً بر خودش مسلط است و هنوز مغلوب هوای نفس و شهوات نشده، گمراه کنند، دو نوع کار انجام

می‌دهند. یکی این که سعی می‌کنند زمینه‌های گناه را تقویت کنند؛ اسباب گناه را فراهم و تقویت می‌کنند و او را چنان تحریک می‌کنند که به حدی برسد که نتواند خودش را کنترل کند. کار دیگر این است که در فکرش اثر بگذارند. ابتدا می‌گویند: آقا این کاری که شما می‌گویید گناه بزرگی است، این قدرها هم معلوم نیست گناه باشد. اگر گناه هم باشد یک گناه کوچکی است، و مهم نیست. گناه کوچک که آرزیده می‌شود، و چیزی نیست. وقتی می‌گوی: همه فقها در رساله نوشته‌اند که گناه است، می‌گویند: ای بابا مگر این‌ها معصومند؟! این‌ها هم ممکن است اشتباه کنند. می‌گوی: گناه بودن این کار حدیث متواتر یا آیه قرآن دارد! می‌گویند: اولاً ما احادیث جعلی هم زیاد داریم، از کجا بدانیم که درست باشد؟ ثانیاً قرآن هم معلوم نیست که کلام خدا باشد. آنچه پیغمبر تلقی کرد، علم شهودی بود و اصلاً مفاهیم و الفاظ در آن نبود. این الفاظ از خود پیامبر است، شاید اشتباه کرده است!

به همین دلیل است که یکی از قدم‌های اساسی که دشمنان دین برمی‌دارند، شبهه در عصمت انبیا و اولیاست. شاید دیده باشید بسیاری از روشنفکرانها در بحث‌هایشان روی این مطلب خیلی مانور می‌دهند و می‌خواهند بگویند که اصلاً معلوم نیست هرچه گفته‌اند حرام است، واقعا حرام باشد. آخر آخر وقتی می‌گویی صریح آیه قرآن است که می‌گوید هر کس این کار را بکند خالد در جهنم می‌شود. می‌گویند: از کجا که قرآن کلام خدا باشد؟! وقتی می‌پرسید که مگر تو مسلمان نیستی؟! می‌گوید: چرا من مسلمانم، خدا را هم قبول دارم و می‌دانم به پیغمبر هم وحی شده، اما در وحی، مفهوم و لفظ نبوده، حالتی بر پیغمبر پیدا شده و این لفظ از خود ایشان است. لفظ که دیگر معصوم نیست. آن علم حضوری، آن شهود را اگر من هم پیدا می‌کردم، قبول می‌کردم، اما بعد که پیامبر آن را تفسیر می‌کند و به زبان می‌آورد، ممکن است اشتباه شود، پس حجت نیست!

بدعت و نوآوری در دین

نتیجه این سخن چیست؟ وقتی اصل عصمت خدشه‌دار شد هیچ‌کدام از آیات قابل استناد نیست. وقتی احتمال خطا در آن بود، این آیه با آن آیه و این حکم با آن حکم چه فرقی می‌کند؟ دیگر از دین چه می‌ماند؟! **إِنَّمَا بُدِّئُ وَفُوعُ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ، وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ؛** به دنبال هواهای نفسانی، احکام و قضایایی را از پیش خود ابداع می‌کنند و دیگر مقید نیستند که حتماً دلیل قطعی شرعی داشته باشد. با بهانه‌هایی قانونی را جعل می‌کنند و به اسلام نسبت می‌دهند. می‌گویند: انسان آزاد آفریده شده است و باید هر کاری دلش می‌خواهد، بکند! به جوان می‌گویند تا جوان هستی قدر جوانیت را بدان، لذت دنیا را ببر، وقتی پیر شدی آن وقت توبه می‌کنی! در مسایل دین می‌گویند این احکام برای 1400 سال پیش بوده که عرب‌ها اصلاً نه سواد داشتند و نه فرهنگی. آن وقت می‌گفتند باید دست دزد را ببرند، ولی امروز این حرف‌ها نیست؛ وگرنه کرامت انسان، حقوق بشر، و آزادی چه می‌شود؟! نه‌خیر، هر کاری دلت می‌خواهد بکن! این آخوندها قدیمی و کهنه‌پرستند. این‌ها حقوق بشر سرشان نمی‌شود، مدرنیته سرشان نمی‌شود، و دارند در دوران ماقبل مدرنیته زندگی می‌کنند؛ قرون وسطایی فکر می‌کنند. حرام و حلال چیست؟! این حرف‌ها چیست؟! حقوق شهروندی باید رعایت شود. ما در کشور یهودی و ارمنی هم داریم، نمی‌شود همیشه بگوییم اسلام. این قدر نگویند اسلام اسلام، یک کمی ارزش‌ها را تعدیل کنید! نشنیده‌اید که می‌گویند ارزش‌های انقلاب را تعدیل کنید؟! کسی نیست به اینها بگوید: پس چرا انقلاب کردیم؟ و چرا اسلام آوردیم؟

أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ، يَخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ؛ این آراء، احکام و قوانینی که عرضه می‌کنند، مخالف قرآن است، ولی آن‌ها باکی ندارند. چون قول نداده‌اند که حتماً موافق قرآن باشد. می‌گویند: آنچه مهم است، ارزش‌های اجتماعی است، و باید ببینیم مردم چه دوست دارند. **يَخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَبِتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلِيٍّ غَيْرِ دِينِ اللَّهِ؛** ولایت یعنی این که دو یا چند نفر با هم رابطه‌ای برقرار کنند، و با هم داد و ستد روحی داشته باشند. حضرت می‌فرماید: این‌ها ولایت کسانی را بر اساسی غیر دین خدا می‌پذیرند. **بِتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلِيٍّ غَيْرِ دِينِ اللَّهِ؛** آنها اگر کسی را دوست دارند، نه به خاطر این که طرفدار دین هستند؛ نه! می‌گویند: ما با هم تفاهم کردیم، با هم توافق داریم و سلیقه‌مان یکی است؛ دین می‌خواهد موافق باشد یا مخالف! ان‌شاءالله در جلسه آینده به ادامه بحث می‌پردازیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

[1] [17]. دعای کمیل، مصباح‌المتعهد و سلاح‌المتعبد، ج2، ص 848.

[2] [18]. انعام، 28.

[3] [19]. نهج‌البلاغه، ص 287.

[4] [20]. حج، 47.

[5] [21] بحارالانوار، ج 11، ص 141.

[6] [22] اعراف، 12.

[7] [23] حجر، 39-40.

[8] [24] بقره، 34.

[9] [25] كهف، 104 و 103.

[10] [26] قيامت، 14.

[11] [27] شرح أصول الكافي (صدرا)، ج 1، ص 596.

[12] [28] فصلت، 31.

[13] [29] نجم، 29.

[14] [30] بقره، 6.

[15] [31] روم، 10.



جلسه سوم؛ عوامل فتنه (2)

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

10.87 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت الله مصباح یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 25/9/94، مطابق با هجدهم ربیع‌الاول 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(3)

عوامل فتنه (2)

اشاره

در جلسه گذشته گفتیم که در میان مکلفان کسانی هستند که به عمد برخلاف حق قدم برمی‌دارند، راه باطل را می‌پیمایند و شقاوت ابدی را برای خودشان می‌خرند، و کسان دیگری به اشتباه می‌افتند یا می‌لغزند. دسته اول تنها به گمراهی خودشان قانع نمی‌شوند و می‌کوشند دیگران را هم به هلاکت بکشانند. این گروه در ادبیات دینی «شیاطین» نامیده می‌شوند.

حال این سؤال مطرح می‌شود که چطور ممکن است موجودی که طالب خیر خودش است عالماً و عامداً دست به کاری بزند که موجب هلاکت و شقاوت ابدیش شود؟ آیا از ابتدا این‌گونه آفریده شده که طالب شر باشد؟ کسانی از دیرباز چنین می‌پنداشتند که در عالم دو عامل اصلی وجود دارد؛ یک عامل خودبه‌خود طالب خیر است که به آن یزدان می‌گویند و یکی خودبه‌خود طالب شر که به آن اهریمن می‌گویند. این نظر را به مانوی‌ها، زرتشتی‌ها و به بعضی از فرقه‌هایی که در مشرق زمین زندگی می‌کردند نسبت می‌دهند. در اسلام چنین مطلبی نداریم، و شیطان با اهریمنی که آن‌ها می‌گویند تفاوت دارد. به تصریح نهج‌البلاغه، شیطان سال‌هایی طولانی عبادت خدا کرده و سپس در اثر استکبار گمراه شده است.

شیاطین جن و انس

شیطان از جنیان است و جنیان برخلاف موجوداتی مثل ملائکه که هیچ جهت شری در وجودشان نیست. مکلفند. قرآن نیز به آن‌ها خطاب می‌کند و تکلیف برایشان تعیین می‌کند، و درباره ابلیس هم می‌گوید: **كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ**. [1] [2] او از ابتدا طالب خیر خودش بود و خیر را در عبادت خدا می‌دانست، ولی در کنار آن، روح خودپرستی و استکبار، عامل شری بود که در وجود خودش رشد داد و با این عبادت‌هایی که در کنار ملائکه می‌کرد روزبه‌روز بر غرورش نیز افزوده شد. وقتی پای امتحان در میان آمد و خدا امر کرد که برای حضرت آدم سجده کند، این استکبار گل کرد و گفت: من هرگز چنین کاری نمی‌کنم. این منشأ طردش از دستگاه الهی شد و از آن جا تصمیم گرفت که دیگران را هم گمراه کند. بنابراین شیطان موجودی نبود که سرتاپا شر، و در شرارت خود مجبور باشد. او به اختیار خودش شر را اختیار کرد، چنان که شیاطین انس نیز اینگونه‌اند.

با اینکه همه مکلفان با فطرت توحیدی آفریده شده‌اند؛ [2] [3] کسانی در اثر عوامل مختلفی به تدریج گرایش‌ها، میل‌ها، یا هوس‌هایی پیدا می‌کنند و به دنبال آن‌ها می‌روند. کم‌کم این صفات شر در آن‌ها رسوخ پیدا می‌کند به طوری که دیگر عملاً امکان نجات از آن برایشان باقی نمی‌ماند. در آیات متعددی از قرآن نیز به این مطلب اشاره شده است، از جمله: **وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ* وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛** [3] [4] ما از پیش رو و از پشت سر آن‌ها را محاصره کرده‌ام و راهی به حق پیدا نمی‌کنند و هرچه تو یا هر پیغمبر دیگری آن‌ها را هدایت کنی فایده‌ای ندارد. بنابراین شیاطین هم خود را به دست خودشان هلاک کرده و خود مسئول شرارت و هلاکت‌شان هستند.

فرایند شکل‌گیری فتنه

در اینجا نقش شیاطین در انحرافات انسان‌ها روشن می‌شود. آن‌ها برای منحرف کردن دیگران دست به کارهایی می‌زنند که محصولش چیزی است که در ادبیات اسلامی «فتنه» نامیده می‌شود. [4] [5] فتنه در اصل لغت به معنای گرفتار شدن، اذیت شدن، اذیت کردن و گداحتن است. مصدر فاعلی آن به معنای گرفتار کردن دیگران و مصدر فعل مجهول آن به معنای گرفتار شدن است. کسانی که علماً و عامداً دیگران را منحرف می‌کنند فتنه‌گران، فتنه‌انگیزان و عاملان فتنه‌اند، و آن‌هایی که فریب می‌خورند و در دام آن‌ها می‌افتند، فریخورندگان هستند که گرفتار فتنه می‌شوند. نکته دیگر اینکه فتنه در اصل لغت معنای ارزشی ندارد؛ نه ارزش مثبت و نه منفی. این لغت همانند بسیاری از الفاظ ابتدا برای معانی محسوس و عینی وضع شده است. سپس در ظرف اجتماع به بیان مفاهیم ارزشی نیاز پیدا شده و معنای ارزشی را در همان مفاهیم حسی اشراب کرده‌اند. حاصل اینکه اکنون ما در عرف متشرعه وقتی از فتنه صحبت می‌کنیم به معنای حالتی است که کسی به آن مبتلا گشته و باعث این شده است که از سعادت ابدی محروم شود و به هلاکت ابدی بیفتد. به هر حال فتنه در عرف متشرعه بار ارزشی دارد و وقتی فتنه گفته می‌شود انسان احساس می‌کند که یک معنای نامطلوبی در آن اشراب شده است و مبتلایان به آن دچار بلائی شده‌اند که غالباً ناآگاهانه و از سر فریب خوردن است.

علل انحراف از مسیر حق

در فطرت همه انسان‌ها و حتی شیاطین، مرتبه‌ای از خداشناسی وجود دارد و گرایشی به طرف حق دارند، ولی رفتن به طرف حق یا باطل؛ سعادت یا شقاوت، عملی است اختیاری و این اختیار است که برای انسان مسئولیت می‌آورد. منشأ این اختیار دو رکن دارد: شناخت و میل [5] [6]؛ فرد باید نوعی شعور و درک نسبت به آن عمل و هم‌چنین میل به انجام آن داشته باشد. اگر انسان نسبت به کاری هیچ شناخت و درکی نداشته باشد، مسئولیتی نیز نسبت به آن نخواهد داشت. هم‌چنین اگر می‌داند کاری بد است، اما میلی به آن ندارد، و انگیزه‌ای برای انجامش ندارد و آن را انجام نمی‌دهد این انجام‌دادن اختیاری نیست. بنابراین کسانی که منحرف می‌شوند یا در شناخت‌شان ضعفی وجود دارد و درست نمی‌توانند حق و باطل را تشخیص بدهند و یا میلی‌هایی در آن‌ها غلبه پیدا کرده است که مانع از این می‌شود که میل به حق در ایشان فعلیت پیدا کند.

روشن است که هیچ موجود ذی‌شعوری طالب بدی خودش نیست. این همان فطرت الهی در جهت حق‌جویی، خیرخواهی و کمال‌طلبی است. بحث در این‌جاست که چگونه انسان دست از این فطرت برمی‌دارد و به دنبال چیزی می‌رود که شر او در آن است؟ باید گفت چنین انسانی یا خیر و شر را با هم اشتباه کرده و باور کرده است راهی که می‌رود راه درستی است، و یا در اثر غفلت بد را به جای خوب گرفته و در مصداق اشتباه کرده است. در عالم کسانی که فریب خورده و دیگران باطل را برای آن‌ها حق جلوه داده‌اند، کم نیستند. من خود در کشورهای مختلف از این‌گونه افراد بسیار دیده‌ام که واقعاً فریب خورده‌اند و باورشان این است که اعتقادشان و راهی که می‌روند، درست است.

مراتب انحراف و نتایج آن

پرسشی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که این افراد در مبتلا شدن به این جهل، کج‌اندیشی و کج‌رفتاری معاقب هستند یا نیستند؟ پاسخ کوتاه کلامی این پرسش این است که اگر در تشخیص کوتاهی کرده‌اند، مسئولند، اما اگر کوتاهی نکرده، عقل‌شان نرسیده یا وسیله‌ای برای تشخیص حق در اختیارشان نبوده و با این‌که تلاش کرده‌اند، نتوانسته‌اند حق را بشناسند، جزو مستضعفان هستند و تا جایی که قدرت بر تشخیص نداشتند، معاف هستند و مسئولیتی ندارند؛ البته از نتایج خوب محروم هستند، ولی معذب نیستند. در بعضی از روایات هست که چنین کسانی در «اعراف» هستند و نه بهشتی و نه جهنمی‌اند. اجمالاً از مسلمات مذهب ماست که مستضعفان در حد استضعافشان مسئولیت ندارند و هیچ کس را جبراً به جهنم نمی‌برند. البته ممکن است به‌خاطر کار بدی که می‌دانسته‌اند بد است و مرتکب شده‌اند، عذاب داشته باشند، اما درباره آن‌چه نمی‌دانستند و نتوانسته‌اند حق را تشخیص بدهند، مسئولیتی نیز ندارند. این در صورتی است که کوتاهی نکرده باشند و می‌دانید که غالباً کوتاهی زیاد است. البته کوتاهی مراتب دارد. یک مرتبه از کوتاهی این است که استاد، کلاس و درس آماده است و از فرد دعوت می‌کنند که برای یادگیری حضور پیدا کند و او تنبلی یا لجبازی می‌کند. گروهی نیز کوتاهی کردن‌شان به این است که اگر می‌خواستند حق را بفهمند باید از وطن خودشان هجرت کنند به شهر دیگری بروند و بین مردم دیگری که دین و مذهب دیگری دارند، زندگی کنند تا حق را بفهمند. بنابراین مراحل کوتاهی متفاوت است و این مراحل در مراتب عقوبت مؤثر است. هر کسی همان اندازه‌ای که کوتاهی کرده، به همان اندازه معذب است.

گفتیم شیاطین کسانی هستند که حالت شقاوت در آن‌ها ملکه شده و علماً عامداً دنبال باطل می‌روند. چنین کسانی دچار فتنه نمی‌شوند و فریب نمی‌خورند؛ بلکه خود فتنه‌گرد و دیگران را فریب می‌دهند. برای این کار از دو راه وارد می‌شوند. یا در شناخت دیگران خدشه وارد می‌کنند و با مغالطه‌طورې وانمود می‌کنند که حق و باطل مخلوط شود و مردم نتوانند حق را از باطل تشخیص بدهند، و یا کاری می‌کنند که میل به باطل در آن‌ها هیجان پیدا کند و نتوانند نفس خود را مهار کنند.

آمیزش حق و باطل؛ فتنه فتنه‌گران

عامل بسیار مهمی که در این خطبه به آن توجه شده این است که فتنه‌گران حق و باطل را با هم می‌آمیزند. اگر فطرت انسان حق را بشناسد، دنبالش می‌رود و آن را رها نمی‌کند و اگر چیزی را صددرصد بداند که باطل است، خیلی به زحمت ممکن است که به آن طرف برود، مگر این که شرایط بسیار سختی پیش بیاید، وگرنه طبعاً هیچ انسانی به سراغ باطل صرف نمی‌رود. هیچ انسان عاقلی قبول نمی‌کند که حتی در مقابل پاداشی بزرگ، تعدادی طفل شیرخوار را در آغوش مادرشان به قتل برساند؛ از خود می‌پرسد این کار را بکنم که چه بشود؟ آخر من در مقابل این گناه زشت و پلید، با این پول چه کنم؟ شما این داعشی‌ها را ملاحظه بفرمایید که این گناهان عجیب را مرتکب می‌شوند که نظیرش را در تاریخ سراغ نداریم. این طور نیست که بگویند این کار ما باطل صرف است و ما علماً عامداً این باطل را انجام می‌دهیم. بالاخره برای خودشان توجیهی می‌آورند و به هر حال یک رنگ و لعاب حقی به رفتارشان می‌زنند. اگر کار به کلی باطل صرف باشد و هر عاقلی زشتی، پلیدی و تعفن آنرا بفهمد، هیچ عاقلی سراغش نمی‌رود.

مهم‌ترین کاری که دشمنان حق و شیاطین انجام می‌دهند، همین است که حق و باطل را با هم می‌آمیزند. امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: **فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِرَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَدِينَ**؛ انسان فطرتاً طالب حق است، ولی گاهی حق برایش مخفی می‌شود و حق را با باطل اشتباه می‌گیرد و این هنگامی است که به باطل رنگ حق بزنند. مقدار کمی حق مخلوط باطل می‌کنند و ظاهر باطل را به آن می‌آریند و این منشأ فریب دیگران می‌شود. حضرت می‌فرماید: اگر آمیزه حق از باطل جدا می‌شد و باطل خالص بود، کسی فریبش را نمی‌خورد و به سراغش نمی‌رفت.

از دیگر سو با این که فطرت انسان طالب حق است گاهی بعضی از حق‌ها مورد بدگویی قرار می‌گیرد و کسانی به مصادیق حق ناسزا می‌گویند. از متواترات تاریخ است که در اثر تبلیغات بنی‌امیه، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را سال‌ها در خطبه‌های نماز جمعه لعن می‌کردند و اصلاً این کار جزو واجبات نماز به‌شمار می‌رفت! خلفای اموی سال‌ها این رسم را داشتند و به کارگزاران‌شان در شهرها و ائمه جماعتی که نصب می‌کردند به این کار دستور می‌دادند. با این که در عالم اگر حق مصداق مجسمی داشته باشد امام علی (ع) است و این نظر مختص به ما شیعیان و یا حتی مسلمانان نیست. استادی خارجی از کشورهای غربی که ابتدا مسیحی بود و سپس مسلمان شد، به من می‌گفت: یکی از بستگام برایم نامه نوشته و پرسیده بود: روشن‌ترین دلیلی که تو به استناد آن به خدا معتقد شدی چیست؟ دلیل‌های فلسفی به کنار، تو بیشتر به واسطه چه چیزی به خدا معتقد شدی و ایمان آوردی؟ او می‌گفت: در جواب نوشتم: چون علی علیه‌السلام خداپرست بود! آن که دلم را آرام و ایمانم را به خدا تقویت می‌کرد، این بود که علی خداپرست بود؛ یعنی ابتدا علی را شناختم و سپس به واسطه علی خدا را شناختم؛ «به علی شناختم من به خدا قسم خدا را!» آن وقت چه می‌شود که مسلمان‌های نمازخوان علی را لعن کنند و این لعن را جزو واجبات نمازشان بدانند؟! علت آن آمیزه و رنگ باطلی است که شیاطین به آن زدند و مردم آن رنگ باطل را که ساختگی و جعلی است، می‌بینند و گول می‌خورند.

وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لِبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ؛ اگر به کسی که حق است، بد می‌گوید و با او دشمنی می‌کند، برای این است که گمان باطلی درباره او دارد. اگر این باطل به کلی برطرف می‌شد و حق کاملاً جلوه می‌کرد، هیچ کس حتی اهل عناد نمی‌توانستند به او بد بگویند. **وَلَكِنْ يُؤَخِّدُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَمِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمُرُّ جَانٌ**؛ اما فتنه‌گران حق و باطل را با هم مخلوط می‌کنند و شاخه‌ای از حق را در کنار شاخه‌ای از باطل می‌گذارند و به خیال خودشان دسته گلی درست می‌کنند که موجب مرض و هلاکت می‌شود. این هلاکت به خاطر حق نیست، به خاطر آن آمیزه باطل است. فتنه‌جویان برای این کار انواع و اقسام تجربیات را دارند. استادشان جناب ابلیس است که هزاران سال عمر دارد. اگر هیچ چیزی جز تجربیات او نبود، کفایت می‌کرد. آن قدر این تجربیات متراکم شده که خیلی راحت حق و باطل را با هم مخلوط می‌کنند و به مغالطه می‌پردازند. در ادامه دو نمونه از این آمیختن حق و باطل را در عصر خود بررسی می‌کنیم.

آزادی و اسلام

یکی از مغالطاتی که امروز دنیا، بسیاری از کشورهای اسلامی، و حتی بسیاری از گروه‌های به اصطلاح فرهیخته سیاسی اجتماعی در کشور اسلامی را به خودش مشغول کرده است، مغالطه درباره آزادی است. آزادی واژه زیبایی است و وقتی به کار می‌رود به ذهن انسان می‌آید که مرغی در قفس محبوس و در حال جان‌دادن است و شما رفته‌اید و در قفس را باز کرده‌اید و او پرواز کرده و راحت شده است. ما از مفهوم آزادی این را می‌فهمیم، اما مصداق آزادی که آنها ارائه می‌دهند و به دنبالش هستند چیست؟ قاعدتاً اکثریت شما به کشورهای اروپایی نرفته‌اید، ولی برای من اتفاق افتاده است و تقریباً به چهل کشور از کشورهای خارجی رفته‌ام. در این کشورها صحنه‌هایی وجود دارد که واقعا هیچ حیوانی این‌گونه رفتار نمی‌کند ولی برای آن‌ها خیلی عادی است. می‌گویند آقا آزادی است دیگر، بشر می‌خواهد آزاد باشد و این

فطري بشر است؛ ما فقط سعي مي كنيم كشت و كشتار نشود و به همدیگر تجاوزات سخت نکنند. آن‌ها به این افتخار می‌کنند که تمدنشان آنقدر پیش رفته که هر فردی هر طوری دلش می‌خواهد بتواند زندگی کند.

از وزیر ارشاد سابق که اکنون در لندن زندگی می‌کند، پرسیدند: شما که وزیر ارشاد اسلامی هستید، برای اسلام چه کردید؟ گفت: آقا این پسوند اسلامی همانند انجمن‌های بسیاری که در کشور هست و این پسوند را دارند، یک پسوند تشریفاتی است و ما هیچ الزام و تعهدی در مقابل آن نداریم. اما این که می‌پرسید ما چه کار کردیم، ما بزرگ‌ترین خدمتی که به این جامعه کردیم این است که آزادی به آن‌ها دادم و چه خدمتی بالاتر از این؟! آیا اسلام با آزادی مخالف است؟

در پاسخ او باید چه بگویم؟ اگر بگویم موافق است، می‌گوید: پس من کار اسلامی کردم. اگر موافقید باید همه این کارها را را بپذیرید؛ هر کس هرچه می‌خواهد بگوید، هر طور می‌خواهد رفتار کند، هر فیلمی بسازند، هر طوری بخواهند نمایش بدهند و هر لباسی بخواهند بپوشند؛ آزادند و اسلام هم مخالف آزادی نیست. اگر بگویم مخالف است، از فردا برای حرف درمی‌آورند که این‌ها خشونت‌طلب، مرتجع، کهنه‌پرست و مخالف آزادی‌اند و خیال می‌کنند دین با آزادی نمی‌سازد! یکی از رئیس‌جمهورهای گذشته و یکی از نویسندگان معروف که هر دوی آن‌ها را شما به خوبی می‌شناسید گفته و نوشته بودند که اگر اسلام یا هر مکتبی با آزادی مخالفت کند، گور خودش را کنده است. این اصلی است که هیچ استثنا ندارد؛ زیرا اگر بخواهد رواج پیدا کند، باید آزادی باشد تا بتواند حرف خودش را بزند و اگر با آن مخالفت کند دیگران هم نمی‌گذارند او حرفش را بزند.

در پاسخ باید گفت: این مغالطه عام و خاص است؛ اسلام با آزادی موافق است اما نه با هر آزادی. اسلام با آزادی معقول، با آزادی مفید، با آزادی سازنده موافق است نه مطلق آزادی.

اسلام و پیشرفت اقتصادی

مثال دیگر آن که می‌گویند اسلام با پیشرفت اقتصادی موافق است یا مخالف؟ چه کسی جرئت می‌کند بگوید مخالف است؟ سپس می‌گویند حال که اسلام پیشرفت اقتصادی را قبول دارد، هر کاری که موجب پیشرفت اقتصادی باشد نیز اسلام قبول دارد. اگر قبول ندارید پس باید بگویید بعضی از پیشرفت‌های اقتصادی را اسلام قبول ندارد. یکی از مؤثرترین سیاست‌مداران کشور در پاریس فرودگاه مشهد با من درددل می‌کرد و می‌گفت: این پولدارها به اروپا می‌روند و شش هزار دلار مصرف می‌کنند. خوب این‌ها گناه می‌کنند و هیچ شکی نیست که کار بدی می‌کنند، اما خیانت دیگری که می‌کنند این است که اموال کشور ما را بیرون می‌برند. بعد پیشنهاد می‌کرد: بیایم در یکی از این جزیره‌ها مثلاً جزیره کیش، آن مراکز که آن‌ها برای آن به اروپا می‌روند، دایر کنیم. این‌ها بیایند این‌جا گناهشان را بکنند، گردن خودشان، جهنمش را می‌روند، ولی پول ما را نبرند! او این سخن را جدی می‌گفت. پیشنهاد می‌کرد ما در جزیره کیش عشرتکده درست کنیم تا این‌ها پول‌هایشان را همین‌جا مصرف کنند. گناهی که آن‌جا می‌کنند، این‌جا بکنند گردن خودشان، ما که نگفتیم گناه کنند اما منافع اقتصادی‌مان را داشته باشیم. مگر اسلام با منافع اقتصادی مخالف است؟

در پاسخ باید گفت: اسلام با منافع اقتصادی مخالف نیست و خودش به کار کردن توصیه می‌کند و حتی آن را عبادت می‌شمارد، اما کار حلال و مفید برای جامعه. هر رونق اقتصادی مطلوب جامعه ما نیست. هر پولی از هر جا بیاید مطلوب اسلام نیست. پیشرفت باید همه جانبه باشد و نه فقط در پول. باید در اخلاق، تقوا، دین، عقل و انسانیت نیز پیشرفت کنیم. پیشرفت مقوله‌ای جامع است و هنگامی جامعه‌ای انسانی پیشرفت کرده که در انسانیتش پیش برود. آن‌های دیگر ابزاری برای رشد انسانیت است. وگرنه ما برای این آفریده نشده‌ایم که خودمان را از هر راهی وقف پول درآوردن کنیم. وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ نه الا لپیشرفت! آن هم هرگونه پیشرفتی؟! این همان لبس حق و باطل است. باطل را با عنصری از حق پوشش می‌دهند و ظاهر زیبایی به آن می‌دهند. باطن استفاده این شیاطین از اصطلاحات آزادی، پیشرفت، تمدن، دموکراسی و مردم‌سالاری، چیزی جز شیطنت، کفر، ظلم، بیچاره کردن طبقات محروم، سرمایه‌داری مدموم و اشرافی‌گری نیست.

ما اگر بخواهیم به این فتنه‌ها مبتلا نشویم، باید در محاورات مان تجدیدنظر کنیم و این واژه‌ها را معنا کنیم. ببینیم دنبال چه می‌گردیم و در جایی که چیزی به عنوان حق ارائه می‌شود، حدودش را بشناسیم و در جایی که چیزی به عنوان باطل ارائه می‌شود و زشت جلوه داده می‌شود، ببینیم زشتی‌اش برای چیست، وگرنه ما نیز در همین دام می‌افتیم؛ فَهَذَاكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَىٰ أَوْلِيَانِهِ اَيْنَ جَاسَتْ كَيْفَ شَيْطَانٌ بِرِ دُوسْتَانِش مَسْلُطٌ مِي شُود، افسارشان را می‌گیرد و به هر راهی بخواهد می‌برد.

و صلي الله علي محمد وآله الطاهرين

[1] 71. كهف، 50.

[2] 81. فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، (روم، 30).

[4] [10] در گذشته یک دوره بحث فتنه را به صورت مفصل بحث کرده‌ایم که با عنوان طوفان فتنه و کشتی بصیرت چاپ شده است.

[5] [11]. البته این تعبیّرات نیاز به توسعه دارد، شاید در بعضی از موجودات تعبیر میل صحیح نباشد و درباره آنها تعبیرهای دیگری مثل شوق و انگیزه به کار رود.

درس‌ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5732>



جلسه چهارم؛ بدعت‌گذاری نتیجه تبعیت از هوای نفس

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

10.4 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 16/10/94، مطابق با بیست‌وپنجم ربیع‌الاول 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(4)

بدعت‌گذاری نتیجه تبعیت از هوای نفس

اشاره

بحث ما درباره منشأ انحرافات انسان، بخصوص انحرافات ناگهانی و چرخش‌های غیرمنتظره بود. در جلسه اول با استفاده از فرازهایی از خطبه شش‌شقیه توضیح دادیم که گاهی زیور و زینت‌های دنیا آنچنان جلوه می‌کند و دل انسان را می‌رباید که حقایق و حتی تصمیمات قبلی خود را فراموش می‌کند، تغییر مسیر می‌دهد و در راه دیگری قدم می‌گذارد. در جلسه دوم و سوم با استفاده از خطبه دیگری از نهج‌البلاغه به این نتیجه رسیدیم که خاستگاه اصلی انحرافات، پیروی از هوای نفس است، و نه تنها انحرافات فردی بلکه فتنه‌های اجتماعی از همین خاستگاه سرچشمه می‌گیرند. وقتی هوای نفس بر افراد یا گروه‌هایی غالب شد میکوشند برای جذب دیگران کارشان را توجیه کنند و آن رفتاری را که می‌پسندند بر دیگران تحمیل کنند، و برای این کار افکار جدیدی را مطرح می‌کنند.

منشأ بودن هوای نفس برای انحرافات، از موضوعاتی است که در فرهنگ اسلامی کاملاً شناخته شده است. قرآن کریم در موارد بسیاری منشأ انحرافات مردم را پیروی از هوای نفس معرفی می‌کند و حتی تمایلات نفسانی را مانع از ایمان آوردن، رفتن به طرف خدا و پیمودن راه حق می‌داند. قرآن همچنین علت اینکه کسانی علیه انبیا قیام کردند، آن‌ها را به قتل رساندند، و پرچم مخالفت با آن‌ها را برافراشتند، هوای نفس معرفی می‌کند و می‌فرماید: أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ. [1] [2]

جهل و هوای نفس

در نهج‌البلاغه نیز در موارد بسیاری به این مطلب اشاره شده است. یکی از روشن‌ترین آن‌ها خطبه 105 است که حضرت در آن می‌فرماید: عِبَادَ اللَّهِ لَا تَرْكَبُوا إِلَى جَهَائِكُمْ وَلَا تَنْقَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرْفٍ هَارٍ؛ به جهالت‌های خودتان اعتماد نکنید و مطیع هواهای نفسانی‌تان نباشید! اگر کسی در چنین موقعیتی قرار بگیرد که بدون علم و معرفت و بدون تعقل و درک صحیح، راهی را انتخاب کند و به دنبال هوای نفسش برود همانند کسی است که لب پرتگاهی در حال ریزش قرار گرفته است. سپس حضرت این‌گونه توضیح می‌دهند: هرکه به دنبال هوای نفس می‌رود، در واقع بار سنگینی از پستی و پلیدی را بر دوش خودش حمل می‌کند و برای این که سخنش را قبول کنند، حرف‌های نادرستی را بدعت‌گذاری می‌کند؛ يَنْقُلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ لِرَأْيٍ يُحَدِّثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ يُرِيدُ أَنْ

يُلْصِقُ مَا لَا يَلْتَصِقُ وَيُقَرِّبُ مَا لَا يَتَقَرَّبُ؛ پستی و پلیدی را بر پشت خودش حمل می‌کند و چیزهایی را که به هم ربطی ندارند به زور به هم می‌چسباند و می‌گوید من برداشت جدیدی دارم. می‌خواهد چیزهایی را به هم بچسباند که به هم ربطی ندارند، اما او برای رسیدن به هوای نفسش آن‌ها را سرهم‌بندی می‌کند تا مردم را فریب دهد. چیزهایی را به هم نزدیک می‌کند که به هم نزدیک‌شدنی نیستند و خیلی با هم فاصله دارند، اما او سعی می‌کند به هر صورتی که شده، آن‌ها را به هم نزدیک کند و دیگران را فریب بدهد تا خیال کنند روشی که او پیشنهاد می‌کند، معقول و توجیه‌بردار است.

در جلسات گذشته توضیح دادم که دو رکن شناخت و میل در رفتار اختیاری انسان مؤثر است؛ اگر فرد به کلی هیچ شناختی نسبت به کاری نداشته و آن را کورکورانه انجام دهد یا بر او تحمیل شود، آن کار حقیقتاً کار او نیست و کار دیگرانی است که به دست او اجرا می‌کنند. هم‌چنین اگر انسان به کاری هیچ نوع میلی نداشته باشد آن را انجام نمی‌دهد و باید نسبت به کاری یک نوع لذت نفسانی، حیوانی، خیالی، عقلانی یا الهی داشته باشد تا به آن اقدام کند. کار اختیاری بدون هیچ نوع میل امکان ندارد و حتی کسی که به اختیار خودش خودکشی می‌کند، تصورش این است که با مرگ از فشار، درد، ناراحتی یا غصه‌ای که او را اذیت می‌کند، راحت می‌شود، وگرنه قطع حیات برای او ذاتا مطلوبیت ندارد.

به جهل خود اعتماد نکن!

امیرمؤمنان سلام‌الله‌علیه در این عبارت به این دو نکته توجه می‌دهند. می‌فرماید: **عِبَادَ اللَّهِ لَا تَرْكُنُوا إِلَىٰ جَهَالَتِكُمْ؛** درست است که انسان برای اینکه به کاری اقدام کند باید توجهی به آن داشته باشد، اما این توجه همیشه یک معرفت عقلایی و صحیح نیست و گاهی انسان از روی جهالت چیزی را می‌پذیرد و آن را باور می‌کند. **إِنَّ يَبِيْهُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ؛** [2] [3] از سخنی خوشش می‌آید، آن را می‌پذیرد و می‌گوید حرف درست و خوبی است یا کسی مغالطه می‌کند، بدون این که تحقیق کند و ببیند که این دلیل درست است یا نه آن را می‌پذیرد. این باور در واقع نوعی جهالت است. جهل مرکب است و خیال می‌کند که می‌داند. حضرت می‌فرماید: مواظب باشید که در حال جهل و جهالت کاری را انجام ندهید و به جهل خودتان اعتماد نکنید. شاید این توصیه شامل کسانی نیز بشود که خیلی به رأی خودشان اعتماد می‌کنند، به دنبال تحقیق نمی‌روند و همینکه نظری پیدا کردند و چیزی به ذهن‌شان رسید، خیال می‌کنند این حتماً درست است و از همه بهتر می‌فهمند، در صورتی که اشتباه کرده‌اند و اعتماد به این نظر، اعتماد به جهالت است. ما ناچار از کارکردنیم. اصلاً زندگی ما برای کار و حرکت است تا به مقصد برسیم. بخواهیم و نخواهیم در حال انجام کاری هستیم، حتی تبدیلی نیز نوعی کار است که ما با انتخاب خودمان انجام می‌دهیم. انسان برای کارهایش ابتدا باید بکوشد که معرفت صحیح داشته باشد. مسایل روشن که از مستقالات عقلیه است یا حسن و قبح روشنی دارد که همه عقلا آن را قبول دارند، خیلی نیازمند تحقیق و کاوش نیست، اما اکثر مسایل این طور نیست و حق و باطل و جهل و علمش به هم آمیخته است. جهات ابهامی در این مسایل هست که با جهات روشنش اشتباه می‌شود. سعی کنید حق و باطل را درست تشخیص بدهید و بشناسید. از جهالت بیرون بیایید و به جهل خودتان اعتماد نکنید. و بالاخره اگر خودتان توانستید مسئله را حل کنید، از دیگران بپرسید؛ **فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.** [3] [4] انسان باید در مقام علم متواضع باشد، به جهل خود اقرار کند و پیش عالم برود، زانو بزند و از او خواهش کند تا مطلب را برایش توضیح بدهد، نه اینکه به فکر و خیال خودش مغرور شود و بگوید حرف همین است که من می‌زنم و هیچ کس بهتر از من نمی‌فهمد.

به دنبال هوای نفست نرو!

اما پس از آنکه جهل‌تان برطرف شد و حق و باطل را از هم تشخیص دادید، خیال نکنید که کار تمام شده است. بسیاری از وقت‌هاست که انسان می‌داند کاری حق است ولی آن را انجام نمی‌دهد. بسیاری از وقت‌هاست که می‌داند که کاری باطل است، ولی به دنبالش می‌رود. مثال‌های ساده‌ای که همه ما نمونه‌هایی از آن را در جامعه سراغ داریم، اعتیادهاست. بسیاری از سیگارها تصریح می‌کنند که سیگار نمتنها هیچ فایده‌ای ندارد؛ بلکه برای قلب، ریه، اعصاب و سایر اندام‌ها ضرر دارد، ولی باز هم از آن خوششان می‌آید و سیگار میکشند. چنین نیست که انسان هر چه را فهمید خوب است، حتماً انجام بدهد. علت آن هم این است که در بعضی از جاها هوای نفس بر انسان غالب می‌شود، و با اینکه مسئله‌های را می‌داند و عقلش می‌گوید نکن، هوای نفسش می‌گوید بکن! یک لذت آنی از آن می‌برد و این لذت موجب غلبه هوای نفس می‌شود. این همان هوای نفس است که حتی بعد از رفع جهالت و کسب علم هم غالب می‌شود. بنابراین ما باید در زندگی دو نوع فعالیت داشته باشیم؛ یکی رفع جهل و دیگری مبارزه با هوای نفس. اگر این دو را داشتیم امید سعادت ابدی بر ایمان وجود دارد، ولی اگر یکی از این دو نباشد خطر شقاوت ابدی ما را تهدید می‌کند. **وَلَا تَتَفَادُوا إِلَىٰ أَهْوَانِكُمْ فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرْفٍ هَارٍ؛** کسی که در چنین موقعیتی قرار بگیرد و به جهالتش اعتماد کند یا پیرو هوای نفسش باشد، همانند کسی است که در پرتگاهی که در حال ریزش است و هیچ اعتمادی به آن نیست، اقامت کرده باشد.

بدعت‌گذاری، نتیجه هوای نفس

شبیبه این نکته را حضرت در خطبه 105 می‌فرماید که در جلسه گذشته فزاینده‌ای از آن را بحث کردیم. حضرت فرمودند: **انما بدء وقوع الفتن أهواء تشبع وآراء تتبدع.** ظاهراً بدعت‌گذاری مربوط به گروهی است که می‌خواهند هوای نفس‌شان را به جامعه سرایت دهند و از دیگران سوءاستفاده کنند، وگرنه کسی که فقط خودش باشد و

در رفتار شخصي‌اش هواي نفسي را اعمال کند، لزومي ندارد که بدعتي در دين بگذارد و ديگران را به پذيرفتن سخن خود دعوت کند. اين مسئله برای کسانی است که اهل هواي نفس شده‌اند و اين فقط به زندگي فردي‌شان محدود نمي‌شود. چنين کسانی مي‌کوشند ديگران را هم مبتلا سازند و از آن‌ها نیز سوءاستفاده کنند. براي اين کار در مقام توجیه کارشان برمی‌آیند و برای فریب دادن ديگران به ابداع رأی یا توجیه نامعقولي اقدام مي‌کنند. در اين خطبه حضرت مي‌فرماید: **يَنْقُلُ الرَّذَى عَلَي ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ اِلَى مَوْضِعٍ**؛ او مي‌خواهد پستي و راه غلطي را که انتخاب کرده است، گسترش بدهد. براي اين‌که راه غلطي که انتخاب کرده، در جامعه رواج پیدا کند، سعي مي‌کند که سخن یا کاري را توجیه کند. براي اين کار بايد حرف‌هاي جديدي بنزد چيزهايي را سرهم‌بندي مي‌کند و آن‌ها را ارائه مي‌دهد تا ديگران را فریب دهد. **يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ**؛ مي‌خواهد چيزهايي که به هم ربطی ندارند، به زور به هم بچسباند.

در مسايل اجتماعي- سياسي نمونه‌هاي خوبی براي اين موارد پیدا مي‌کنيد. در کشور خودمان افراد یا گروه‌هاي سياسي مختلفی مي‌شناسيد که خط مشي‌ها و راه‌هاي نادرستي را دنبال مي‌کنند و گاهي خودشان هم مي‌دانند که خطا مي‌کنند ولي از آن‌جايي که به دنبال هوس‌هاي خاصي هستند براي اين هوس‌هايشان توجیهاتي مي‌تراشند و حتي گاهي در مناظرات از رأی‌شان دفاع و آن را توجیه مي‌کنند. **يريد ان يلصق ما لا يلتصق**؛ هر کسي در هر کاري براي رسيدن به هواهاي خود دست به اين کار مي‌زند؛ برخي که مي‌خواهند به پست‌هاي سياسي برسند و در انتخابات، آراء مردم را مي‌خواهند از همين توجیهات درست مي‌کنند. بعضي کاسب‌هاي بازار براي اين که جنسشان را بفروشند و سود بيشتري بکنند، دست به تبليغات عجيب و غريب مي‌زنند که هم خود و هم مردم مي‌دانند که دروغ است، و عجيب اين است که مردم با اين‌که مي‌دانند دروغ است، باز هم تحت تأثير واقع مي‌شوند. به هر حال آدميزاد از اين شگردها زياد دارد و اين عوامل شيطاني که در وجود او نهفته شده است، در مواقعي ظهور پیدا مي‌کند و البته مظاهر فريننده‌اي خواهد داشت.

نتيجه اين‌که هواي نفس و بدعت‌گذاري دو عامل در عرض هم نيستند و بالاخره بدعت‌گذاري نیز به هواي نفس بازمي‌گردد. در تاريخ از اين‌گونه انحرافات کم نداشته‌ام. طرف دلخواهي دارد و مثلاً مي‌خواهد مرید جمع کند. براي اين کار بايد نظري بدهد که براي اکثريت قابل قبول‌تر باشد؛ اظهار نظرهايي مي‌کند که کسانی پذيرند و بر طبق آن عمل کنند و همين انگيزه شيطاني مي‌شود براي اين که مطابق ميل آنها سخن بگويد. پس اين دو گرچه به یک معنا دو عاملند، اما يکي عامل اصلي و ريشه‌اي است و ديگري عامل ثانوي و فرعي. عامل اصلي همان هواي نفس است که باعث بدعت‌گذاري مي‌شود و بدعت‌گذار بدعت مي‌گذارد تا یک خواسته نفساني ديگري را اشباع کند، و آن تبعيت مردم از اوست که چه بسا خود آن باز جنبه ابزاري براي رسيدن به چيزهايي ديگر باشد. بنابراین مي‌توان گفت اگرچه اين دو عامل در کنار هم ذکر شده است، ولي به اين معنا نيست که اين دو عامل در عرض هم هستند.

آرزوي طولاني، نتيجه هواي نفس

مشابه اين بيان روايتي است که با تعابيري نزديک به هم از پيغمبر اکرم صلي‌الله‌عليه‌وآله و اميرمؤمنان صلوات‌الله‌عليه نقل شده است که فرمودند: **إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ**. [4] [5] در اين‌جا نیز عامل اصلي را «اتباع الهوي» ذکر مي‌کنند و سپس عامل دوم را «طول الامل» معرفي مي‌فرمايند. طول الامل يکي از آثار اتباع هوي است. انسان در موارد خاصي مي‌خواهد يک رفتار آني انجام بدهد و منظورش از انجام اين کار نیز نتيجه‌اي است که آناً از آن مي‌گيرد. در اين‌جا اين‌طور نيست که آرزوي زيادي داشته باشد، بلکه فقط مي‌خواهد به اين لذت برسد. بنابراین لازمه هر اتباع هوايي، طول الامل نيست. طول الامل هواپرستي‌هايي است که فرد براي رسيدن به آن‌ها مدتي طولاني را مورد نظر قرار مي‌دهد و بايد کارهاي زيادي را سلسله‌وار انجام دهد تا به آن هدف برسد. اين‌گونه موارد آرزوهاي طولاني را مي‌طلبد.

برخي با اين‌که مي‌دانند عمر آدميزاد بيش از هفتاد، هشتاد، حداکثر صد سال بيشتر نيست، ولي **يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ**؛ دوست دارند هزار سال زندگي کنند. برخي در سن هشتاد- نود سالگي در حال بيماري در بيمارستان، زير عمل جراحي باز هم به فکر کارهاي تجاري، سياسي يا نقشه حزبي انتخاباتي‌شان هستند. دلشان بند همان کارهاست. در حال مردن است ولي شيطان آن‌چنان بر او غالب مي‌شود و حقايق را از ذهنش مي‌برد که خدا و قيامت را فراموش مي‌کند و همان هوس خودش را دنبال مي‌کند. کسي است ميلياردها (حال واحد ميلياردها را شما تعيين کنيد؛ به ريال، تومان، دلار، سکه يا چيز ديگري) ثروت دارد، ذخايري در بانک‌هاي خارجي دارد، سهام‌هايي از کارخانه‌هاي مختلف دارد و حالا پير و در حال مردن است. به اندازه‌اي که هزار سال ديگر هم زندگي کند، دارد که خود و بچه‌ها و بستگان‌ش بخورند، ولي باز هم در فکر اين است که يک صفر ديگر در دفترچه پس‌اندازش اضافه شود. اين همان طول الامل است.

خاصيت هواي نفس اين است که جلوي حق را مي‌گيرد. وقتي هواي نفس غالب مي‌شود، وقتي انسان تحت تأثير غرايز، هواهاي نفساني و وساوس شيطاني قرار مي‌گيرد، همه چيز را فراموش مي‌کند و حق را زير پا مي‌گذارد. در اين حال کاري را انجام مي‌دهد که لحظه بعد خودش پشيمان مي‌شود، ولي هنگام عمل غلبه با نفس است؛ يادش مي‌رود، پا روي حق مي‌گذارد و به نصيحت کسي گوش نمي‌دهد. اما طول الامل براي آن برنامه‌هاي طولاني است و باعث مي‌شود که انسان آخرت را فراموش کند. ممکن است به اين‌که حق و باطلي هست توجه داشته باشد و شايد اگر کسانی نصيحتش کنند، کمابيش پذيرد. چون صرف داشتن آرزوهاي طولاني به اين معنا نيست که هيچان در او وجود داشته باشد. ممکن است فرد آرزوهاي طولاني داشته باشد، اما اين آرزوها خفته و اکنون در ذهنش حاضر و فعال نباشد. در اين صورت اگر کسي او را نصيحت کند، يا خودش مطالعه کند، ممکن است، اثر کند و پشيمان بشود، اما هنگام غلبان شهوت و هيجان غضب، بعضي هوس‌ها آن‌چنان حمله مي‌کنند که

فرد می‌گوید آن آرزویی که داشتیم اکنون می‌تواند تحقق پیدا کند و الان غنیمت است! این است که حق را زیر پا می‌گذارند و مانع می‌شود از این که به حق عمل کند. بنابراین طول‌الامل مذموم خود ناشی از هوای نفس است، ولی اگر آرزوی انسان این باشد که به قصرهای بهشت برسد و همنشین اولیای خدا شود آرزوی بدی نیست. آرزوی مذموم آرزوی طولانی است که ناشی از هوای نفس است. پس باز عامل اول هوای نفس و عامل فرعی و ثانوی طول‌الامل است.

ان‌شاءالله خدا به برکت محمد و آل محمد همه ما را از این فتنه‌ها و از این عوامل خطرناک حفظ بفرماید!

[1] [6]. بقره، 87.

[2] [7]. نجم، 23.

[3] [8]. نحل، 43.

[4] [9]. این مضمون با تعابیر گوناگونی نقل شده است. در بعضی از نقل‌ها این‌گونه آمده است که إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ [اِنَّتَّانِ] اِنَّنَا اَتَّبَعُ الْهُوٰی وَ طُوْلُ الْاَمَلِ، اما طبق همین نقل‌ها نیز دو عامل ذکر می‌شود که یکی تابع دیگری است.

درس‌ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5733>



جلسه پنجم؛ نقش شیطان در انحرافات

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

10.33 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 23/10/94، مطابق با دوم ربیع‌الثانی 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(5)

نقش شیطان در انحرافات

اشاره

در جلسات گذشته مسئله‌ای را مطرح کردم که می‌تواند موضوع بحث‌های نسبتاً گسترده و آموزنده‌ای واقع شود. آن مسأله این بود که چگونه انسانی که طالب سعادت خویش است، به کارهایی خطرناک و زیانبار اقدام می‌کند؛ بخصوص بعد از این‌که راه حق را شناخته و باور کرده است که باید از راه خدا و انبیا پیروی کند، و با اینکه می‌داند راهی که در آن قدم می‌گذارد آن راه نیست؛ با این وجود، از راه صحیح صرف‌نظر می‌کند و گاهی بعد از سالیان دراز که در راه حق قدم برداشته، تغییر مسیر می‌دهد و به راهی انحرافی می‌رود. البته این بحث برای این است که بکوشیم تا جایی که می‌توانیم خود را از چنین حوادث خطرناکی که انسان را تا ابد بدبخت می‌کند، حفظ کنیم. مناسب دیدم که فرمایشات امیرمؤمنان سلام‌الله‌علیه در نهج‌البلاغه را مرور کنیم و بکوشیم آن‌ها را زمینه فکری محکمی برای خود قرار دهیم، و براساس آن‌ها برنامه اطمینان‌بخشی برای زندگی خود طراحی کنیم. در جلسه اول با دقت در مطالبی که در خطبه شقشقیه مطرح شده بود به این نتیجه رسیدیم که مهم‌ترین عاملی که باعث شد مسیر حکومت اسلامی از مجرای که خداوند قرار داده بود انحراف پیدا کند، دنیاگرایی بود؛ لکن خلیت الدنيا فی اعیینهم و رآفهم زبرجها. عامل دیگری که از تورق این کتاب شریف به دست‌مان آمد این بود که این انحرافات، بخصوص انحرافات بین و سرنوشت‌ساز، معلول هوای نفس است.

شیطان و انحرافات

عامل دیگری که حضرت در خطبه‌های مختلف درباره آن سخن گفته‌اند، شیطان است. شیطان، نه تنها در فرهنگ ما بلکه در فرهنگ همه ادیان، به عنوان یک عامل منحرف‌کننده شناخته شده است. بسیار به زبان می‌آوریم که کسانی را شیطان فریب داد یا فریب شیطان را خوردند، اما درباره این‌که شیطان کیست، چگونه فریب می‌دهد، آثار این فریب چیست، و انسان چه کار باید بکند که فریب او را نخورد، زیاد کار نشده است. جا دارد که انسان روی این مسائل مقداری کار کند؛ زیرا شوخی‌بردار نیست و سرنوشت ابدی انسان در گرو محفوظ ماندن از این عوامل است.

هنگامی که انسان می‌شنود یک بیماری _ مثلا همین آنفولانزا که معمولا هر سال پیش می‌آید و کسانی مبتلا می‌شوند _ شایع شده است و عده‌ای جانشان را از دست داده‌اند، تکان می‌خورد و درصدد برمی‌آید که بینم چیست، چطور انسان به آن مبتلا می‌شود، چگونه پیشگیری کنم، و اگر مبتلا شدم چگونه خود را معالجه کنم. این

یک بیماری نسبتاً ساده است که ممکن است یک درصد احتمال تلفات داشته باشد؛ آن وقت جا ندارد که انسان درباره علل چیزی که باعث بدبختی ابدی و عذاب پنهانی انسان می‌شود فکر کند، و به دنبال شناخت، پیشگیری و معالجه خود باشد؟! روشن است که حکم عقل این است که این کارها نه تنها خوب بلکه واجب‌ترین کارهاست. اگر همه زندگی ما در این دنیا تلف شود، هفتاد، هشتاد، و در نهایت صد سال از بین رفته است، اما اگر آخرت‌مان از بین برود هیچ عددی را نمی‌توانیم برای آن معرفی کنیم.

در چند خطبه از خطبه‌های نهج‌البلاغه، امیرمؤمنان سلام‌الله‌علیه علل انحراف را به گونه‌ای به شیطان مستند می‌سازند. در این جلسه برخی از این فرازها را مرور می‌کنیم و ان‌شاء‌الله در جلسات آینده درباره آن بحث و گفت‌وگو می‌کنیم.

شیاطین و غفلت از خدا

حضرت در خطبه اول نهج‌البلاغه اشاره می‌فرماید: قبل از این‌که خداوند انبیا به‌خصوص انبیای صاحب شریعت را مبعوث فرماید، مردم در گمراهی‌های بسیاری بودند. در آن زمان شیاطین آن‌چنان مردم را احاطه کرده، مدیریت می‌کردند که باعث شده بود معرفت خدا را فراموش کنند. از ذهن آن‌ها بردند که خدایی نیز هست، خالق ماست، باید او را شناخت و بر ما حقی دارد؛ **وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ**. مردم آن‌چنان سرگرم کارهای خود بودند که شناخت خدا را هم فراموش کرده بودند. یعنی هم از لحاظ فکری و نظری، توجه قلبی نداشتند و هم از لحاظ عملی به فکر عبادت و بندگی خدا نبودند و انگیزه‌ای برای عبادت نداشتند. شیاطین آن‌ها را از عبادت خدا بریده بودند و کاری کرده بودند که اصلاً فکر بندگی خدا را نکنند. از آنجا که عامل سعادت انسان، شناخت و پرستش خداست، شیاطین به دنبال این بودند که این دو چیز را از انسان بگیرند؛ از جهت فکر توجه به خدا نداشته باشند و فکر خداشناسی نباشند و در مقام عمل نیز با عبادت و اطاعت خدا سر و کاری نداشته باشند.

پرچم‌داران انحراف

حضرت در خطبه دوم درباره علل انحراف کسانی که راه‌های انحرافی پیش گرفتند و بدبخت شدند، می‌فرماید: **أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ؛** منحرفان وارد راه‌هایی شدند که شیطان پیش پایشان می‌گذاشت. **وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ وَقَامَ لَوَاؤُهُ؛** منهل جایی است که در آن آب جمع می‌شود و مردم در گذشته دور آن جمع می‌شدند و از آن برای رفع تشنگی خود و حیواناتشان استفاده می‌کردند. در گذشته زندگی مردم به‌خصوص عرب‌های بادیه‌نشین این‌گونه بود که در بیابان‌ها می‌گشتند تا آبشخوری پیدا کنند و چند روزی از آبش استفاده کنند. برای آن‌ها شناخت راه آبشخورها و جایی که آب تمیز و سالمی برای استفاده باشد، خیلی مهم بود، و بدون این‌که راه‌هایی طولانی را پیمایند، تا به آب برسند کارشان نمی‌گذشت و حیات‌شان ادامه پیدا نمی‌کرد. جناب شیطان برای انسان‌ها این نقش را بازی می‌کند و به آن‌ها می‌گوید که شما که دنبال راه می‌گردید، بیایید من نشان‌تان بدهم! او راه‌هایی به انسان‌ها نشان می‌دهد و انسان‌ها نیز که به دنبال راه می‌گردند، از او اطاعت می‌کنند و از راهی که او می‌گوید می‌روند. هنگام تشنگی‌شان به آن‌ها می‌گوید بیایید از آن آبشخورهایی که شما احتیاج دارید به شما نشان می‌دهم و آبشخورهایی را نشان می‌دهد که نتیجه‌اش چیزی باشد که او می‌خواهد. حضرت می‌فرماید: شیطان آبشخورهایی را به انسان‌ها نشان می‌داد که موافق خواست آن‌ها بود. آن‌ها به سوی آبشخورهایی که شیطان معرفی می‌کرد، می‌رفتند و به انحراف و بدبختی گرفتار می‌شدند.

وقتی انسان‌ها از راه‌های شیطان پیروی می‌کنند و از آبشخورهای شیطانی می‌نوشند، پرچم‌دار راه شیطان می‌شوند. **بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ وَقَامَ لَوَاؤُهُ؛** پرچم‌های شیطان به‌وسیله کسانی که راه او را رفته‌اند، به حرکت درمی‌آید و در جامعه مورد توجه قرار می‌گیرد. پرچم شیطان بلند و برافراشته می‌شود و مردم دنبال آن به راه می‌افتند.

انسان، دامگه شیطان!

در خطبه هفتم درباره منحرفان این‌گونه آمده است؛ **اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً**. هرگاه انسان می‌خواهد به جایی برود، می‌داند که ممکن است بعضی از راه‌ها، کج‌راهه، انحرافی و خطرناک باشد، و می‌خواهد راه سالم و مطمئنی پیدا بکند، اما برخی ملاک شناسایی راه صحیح و ناصحیح را دعوت شیطان قرار دادند. حال ممکن است ندانند این راه شیطان است و به عنوان راه شیطان از او تبعیت نکنند، اما در واقع کسی که تعیین‌کننده است و در تعیین مسیر آن‌ها اثر می‌گذارد، شیطان است. این‌ها ملاک شناخت‌شان را شیطان قرار دادند؛ **اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً**. یک معامله طرفینی است! این‌ها شیطان را ملاک قرار دادند و شیطان نیز این‌ها را شریک خودش قرار داد. شیطان مزد آن‌ها را شراکت با خود قرار می‌دهد و می‌گوید من هر جا رفته‌ام شما هم با من هستید. من شما را رها نمی‌کنم و شما نیز رفیق من هستید. در این صورت این‌ها خود دام شیطان می‌شوند.

برای این‌که انسان دام شیطان شود، باید ظاهر فریبنده‌ای داشته باشد. این‌که پرنده‌ها در دام می‌افتند به‌خاطر این است که دانه را می‌بینند و به سراغ آن می‌روند و در دام می‌افتند. شیطان برای این‌که افرادی را به دام خود تبدیل کند، ظاهر آن‌ها را چنان آرایش می‌کند و جذاب قرار می‌دهد که دیگران فریب‌شان را می‌خورند. سپس جناب

شیطان می‌آید و در دل‌های این‌ها تخم‌گذاری می‌کند؛ **فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ**؛ شیطان در سینه این کسی که ظاهر فریبنده‌ای پیدا کرده و خود دامی برای فریب دیگران شده، جای خوشی پیدا می‌کند و در آن تخم‌گذاری می‌کند. «فَرَّخَ» به معنای جوجه‌کشی و پرورش جوجه است. شیطان در سینه‌های این‌ها تخم گذاشت و تخم‌ها کم‌کم رشد کردند و جوجه شدند. **وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ**؛ این جوجه‌ها در دامن این اشخاص پرورش پیدا کردند و رشد کردند. سینه این‌ها لانه شیطان و دامن آن‌ها پرورشگاه بچه شیطان‌ها شد. اما مسئله به این‌جا ختم نمی‌شود؛ این‌ها اصلاً یک نوع اتحاد با شیطان پیدا می‌کنند و این شخص خود شیطان می‌شود. قرآن هم می‌فرماید برخی از انسان‌ها خود، شیطان هستند؛ **شَیَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ**. [1] [2] حضرت می‌فرماید: **فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ**؛ این‌ها اصلاً چشم و گوش شیطان می‌شوند؛ شیطان از راه چشم این انسان نگاه می‌کند و از راه زبان او سخن می‌گوید. این شخص آن‌چنان در شیطان محو و تسلیم او شده است که شیطان با او اتحاد پیدا کرده است و با زبان او سخن می‌گوید و با چشم او می‌بیند. **فَرَكَبَ بِهِمُ الزَّلْزَلُ وَزَيْنَ لَهُمُ الْخُطَلُ**؛ شیطان به طرف هر لغزشی که بخواهد آن‌ها را می‌برد و هر گناه بزرگی را که بخواهد به دست آن‌ها مرتکب می‌شود.

بصیرت، مانع فریب‌خوردگی

در خطبه دهم که مربوط به جنگ جمل است، امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: شیطان در این‌جا در مقابل من و یارام صف‌آرایی کرد و هرچه توان داشت به کار گرفت تا این فتنه را به پا کند. حضرت خطاب به اصحاب جمل می‌فرماید: **أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حَزْبَهُ وَاسْتَجَلَبَ حَيْلَهُ وَوَجَلَهُ**؛ این شیطان است که تمام سپاهیان و لشکریان را فراخوانده و شما را به این‌جا کشانده تا این جنگ را به‌راه بیاورد. سپس اشاره می‌فرماید که اگرچه شیطان تمام قوا و نیروهایش را علیه من بسیج کرده است، ولی من فریب شیطان را نمی‌خورم. ممکن است کسانی در میان شما فریب بخورند، اما خداوند به من بصیرتی داده که فریب شیطان را نمی‌خورم؛ **إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَلَا لُبَسَ عَلَيَّ**؛ نه خودم عمداً اشتباه‌کاری می‌کنم و کار را بر خودم مشتبه می‌کنم و نه دیگران توانستند امر را بر من مشتبه سازند و وظیفه‌ام را به من اشتباه نشان دهند.

مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي؛ خدا موجود عجیبی آفریده است. گاهی انسان در ناخودآگاه دلش چیزی را می‌خواهد و خودش هم خیلی به آن توجه ندارد، ولی عامل قوی‌ای است. در این صورت ناخودآگاه برای آن توجیه می‌کند و مثلاً می‌گوید من که این کار را می‌کنم به خاطر فلان وظیفه شرعی است؛ اسلام در خطر است و اگر نکنم زمین و آسمان به هم می‌خورد. آن‌چنان کار را بر خودش مشتبه می‌کند که گاهی خودش هم خیال می‌کند که برای خدا کار می‌کند. آدمی‌زاد گاهی این‌طور می‌شود. به تعبیر دیگر وقتی دلش چیزی را می‌خواهد در مقام توجیه‌اش برمی‌آید. ابتدا خودش نیز می‌داند که برای فریب‌دادن دیگران است ولی کم‌کم پیش خودش می‌گوید که شاید همین‌طورها هم باشد و خودش هم کم‌کم باورش می‌شود و امر بر خودش هم مشتبه می‌شود. امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: من به واسطه بصیرتی که خدا به من داده است نه خودم خودم را فریب دادم و نه کسی من را فریب داد.

روش‌های پیچیده شیطان

در خطبه بیست‌ودوم حضرت درباره این مسئله می‌فرماید: **أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حَزْبَهُ وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ**؛ تدمیر در جایی گفته می‌شود که کسی را با چاشنی سرزنش و ملامت به کاری وادار کنند. حضرت می‌فرماید: شیطان اطرافیان و طرفدارانش را با فریاد دعوت کرد و با زبان ملامت گفت: چرا بیکار نشسته‌اید؟! چرا حرکت نمی‌کنید؟! خوب تحریک‌شان کرد تا جنگ جمل را به راه بیاورد. **لِيُعَوِّدَ الْحُزْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ**؛ شیطان همه سپاهیان را دعوت کرد تا ظلم و جور به جایگاه خودش برگردد و باطل به نصاب خودش برسد. شیطان همه این کارها را کرد، ولی خیال نکنید که من اشتباه کردم و امر بر من مشتبه شده است.

در جای دیگر حضرت تعبیر عجیبی دارند. می‌فرماید: من شب از بس درباره جنگ با شما فکر کردم خوابم نبرد؛ [2] [3] آخر این‌ها طلحه و زبیر هستند که یکی پسر عمه امیرمؤمنان و دیگری از اصحاب بزرگ پیامبر است. این‌ها اصحاب شورایی بودند که برای تعیین خلیفه تشکیل داده بودند. عایشه همسر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با آن‌هاست. مسئله کوچکی نیست. اتفاقاً برخی از اهالی بصره آمدند و همین را گفتند. گفتند: آقا ما قبول داریم که شما پسر عموی پیغمبرید و پیغمبر هم به شما علاقه داشت، اما شما یک نفرید در مقابل آن‌هایی که اصحاب پیغمبر و همسر پیغمبرند. از کجا بفهمیم سخن شما درست است یا آن‌ها؟ اگر به تعداد هم باشد، آن‌ها مقدم هستند؛ آن‌ها سه برابر شما هستند. ببیند حضرت برای قانع کردن اصحاب خودش در چه تنگنایی بوده است. می‌فرماید خیال نکنید من همین‌طوری تصمیمی گرفتم. شب تا صبح فکر کردم، خوابم نبرد، به این نتیجه رسیدم که یا باید به دین پیغمبر اسلام کافر شوم یا با این‌ها بجنگم. ببینید علی چه قدر مظلوم بود!

این‌ها نمونه‌هایی بود که حضرت صریحاً عامل انحراف و لغزش و خطا را شیطان معرفی می‌کند. ان‌شاءالله در جلسات آینده این بحث را پی می‌گیریم.

[1] انعام، 112.

[2] نصح البلاغه، خطبه 54، ص 90.

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5734>



جلسه ششم؛ هوای نفس؛ اصلی‌ترین عامل انحراف

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

9.83 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 30/10/94، مطابق با نهم ربیع‌الثانی 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(6)

هوای نفس؛ اصلی‌ترین عامل انحراف

در جلسات گذشته با استفاده از فرمایشات امیرمؤمنان علیه‌السلام در نوح‌البلاغه به این نتیجه رسیدیم که کلی‌ترین عواملی که موجب لغزش‌ها و انحراف‌های ناگهانی و غیرمنتظره انسان می‌شود دل‌بستگی به دنیا، پیروی از هوای نفس و وسوسه‌های شیطان است. اکنون پرسشی درباره ارتباط این سه عامل با هم مطرح می‌شود که آیا این سه عامل مستقل از یک‌دیگر هستند و هر کدام به تنهایی باعث انحراف انسان می‌شوند یا اینکه مجموع این سه با هم در انحراف انسان اثر می‌کنند، و یا این‌که قضیه به صورت دیگری است؟

رابطه دنیا، شیطان، و نفس

با توجه به مواردی که از نوح‌البلاغه خوانده شد و آیات و روایات دیگر، به این نتیجه می‌رسیم که اصلی‌ترین عامل برای لغزش انسان، هوای نفس است، و دنیا و جلوه‌های آن متعلقات هوای نفس را مشخص می‌کنند، که البته انواع مختلفی دارند و نسبت به سنین، مناطق و اصناف مختلف، متفاوت است. همچنین کار شیطان نیز در واقع تقویت همان انگیزه و هوای نفس است؛ یعنی اگر ما هیچ میلی به انجام گناهی نداشته باشیم، شیطان نمی‌تواند ما را به آن عمل وادار کند. فرض این است که کاری اختیاری است و باید خود انسان بخواهد و شیطان تنها انسان را وادار می‌کند که خودش تصمیم بگیرد. بنابراین باید بخواهد و نوعی تمایل به آن داشته باشد تا آن را تحقق ببخشد. شیطان درباره کاری که انسان به آن هیچ میلی ندارد و یا از آن بدش می‌آید، کاری نمی‌تواند بکند. پس در واقع نقش شیطان، بیدار کردن یک میل خفته، تقویت یک گرایش یا علاقه و کارهایی مثل آن است. بررسی آیات قرآن و روایات و همچنین خطبه‌هایی که از نوح‌البلاغه تلاوت کردیم نیز ما را به این نتیجه می‌رساند که کار شیطان در واقع تقویت همین خواسته‌ها و چیزهایی است که به دنبال این تقویت می‌باشد.

بررسی استقرایی نیز ما را به این نتیجه می‌رساند که همه موارد انحراف به این سه عامل برمی‌گردد و در میان این سه عامل نیز هوای نفس عامل اصلی است. به عبارت دیگر، برای به فعلیت رسیدن میل طبیعی انسان، دنیا می‌تواند مُعَدِّ باشد و شیطان نیز آن میل را تقویت می‌کند، اما مقتضی و سبب آن هوای نفس است. بنابراین اگر انسان هوای نفس نمی‌داشت، دلش نمی‌خواست و تمایل پیدا نمی‌کرد، هیچ کدام از این دو (دنیا و شیطان) به تنهایی نمی‌توانستند انسان را به کاری وادار کنند. پس اصل هوای نفس است و آن‌های دیگر جنبه‌های کمکی و شرطی دارند.

اگر این نتیجه را یک تحلیل روان‌شناسانه نیز بکنیم به همین نتیجه می‌رسیم؛ بارها گفته‌ام که فعل اختیاری دو پایه دارد؛ که یکی شناخت و آگاهی است و دیگری میل و انگیزه. اگر انسان چیزی را نشناسد و اصلاً از آن اطلاع پیدا نکند، کار اختیاری درباره آن از او سر نمی‌زند. هم‌چنین انسان باید نسبت به یک عمل نوعی کشش و میل داشته باشد تا آن را انجام دهد. اگر کشش منفی باشد و از آن عمل بدش بیاید، خودبه‌خود آن کار را انجام نمی‌دهد، مگر این‌که از جهت دیگری کششی پیدا شود که بر آن غالب گردد. شناخت و میل دو پایه کار اختیاری هستند و اگر در این دو خللی ایجاد نشود، انتخاب صحیحی صورت می‌گیرد، اما انسان از خطا در این دو مصون نیست. در پایه شناخت بارها تجربه کرده‌ام که گاه تشخیص ما درست نیست و چیزی را به جای چیز دیگری می‌گیریم. اشتباه می‌کنیم و حتی استدلال نیز می‌کنیم اما دچار مغالطه می‌شویم و نمی‌فهمیم، و این باعث می‌شود که آگاهی و فهم ما درست نباشد. برپایه این شناخت غلط، دست به اختیاری می‌زنیم که دیگر ما را به هدف نمی‌رساند. درباره میل نیز همین قضیه صادق است.

عوامل فرا-انسانی

در بین انسان‌ها کسانی هستند که او را در رسیدن به فهم صحیح کمک می‌کنند. معلم کمک می‌کند به این‌که انسان بهتر بفهمد. توجه داشته باشید که دست‌آخر این فرد است که می‌فهمد، اما معلم کمک می‌کند و راه استدلال را نشان می‌دهد و چون می‌بیند که معلم درست استدلال می‌کند، آن را می‌پذیرید؛ وگرنه معلم ایجاد علم نمی‌کند. معلم فکر ما را طوری تنظیم می‌کند و ما را متوجه مقدماتی می‌کند که به نتیجه مطلوب برسیم. در ادیان عوامل دیگری نیز مطرح شده است که ما انسان‌ها درباره آن‌ها آشنایی زیادی نداریم. در ادیان آمده است که خداوند موجوداتی دارد که شما نمی‌بینید و با آن‌ها آشنا نیستید، ولی آن‌ها می‌توانند به انسان‌ها کمک کنند و راه درست و یا راه اشتباه را به او نشان بدهند. از جمله این موجودات فرشتگان هستند؛ البته شرایطی دارد و همه انسان‌ها این‌گونه نیستند که مورد تأیید و کمک فرشتگان قرار بگیرند. در مقابل فرشتگان نیز شیاطین هستند که کارشان این است که آدمیزاد را منحرف می‌کنند و او را از فکر صحیح باز می‌دارند. حتی گاهی کاری می‌کنند که انسان با این‌که چیزی را می‌داند فراموش کند.^[1]^[2]

وسوسه شیطان؛ اخلال در شناخت و میل

واژه شیطان به دو گونه استعمال می‌شود. گاهی به معنای وصفی به کار می‌رود. در این صورت مصادیق متعددی دارد و جمع نیز بسته می‌شود که به آن شیاطین گفته می‌شود. اما گاهی نیز به عنوان نام یک شخص استفاده می‌شود و به صورت عَلَم بالغلبه درباره ابلیس به کار می‌رود که در مقابل حضرت آدم سجده نکرد. طبق آیات قرآن، اصل این موجود از آتش خلق شده است و دارودسته و یارانی دارد. تعبیر قرآن این است؛ **إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ**؛^[2]^[3] شما آن‌ها را نمی‌بینید، ولی شیطان و یارانش شما را می‌بینند. شیاطین نوعی تعامل با انسان دارند و می‌توانند آثار سویی در انسان بگذارند. در قرآن و روایات کارهایی برای شیطان ذکر شده است که معروف‌ترین آن‌ها همین وسوسه است؛ **يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ**. بالاخره شیطان به گونه‌ای به درون ما راه پیدا می‌کند و در فکر ما اثر می‌گذارد تا جهت اصلی را فراموش کنیم و آن چیزی که نباید درباره‌اش فکر کنیم یا نتیجه‌ای ندارد، به نظر ما خیلی بزرگ جلوه کند. برای این کار چیز زشتی را زیبا جلوه می‌دهد، یا اگر زیبایی کمی دارد، خیلی بزرگش می‌کند؛ **وَرَبِّينَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ**.^[3]^[4] چه بسا پس از عمل، انسان می‌فهمد که این طور هم نبوده است ولی به هرحال شیطان این کارها را می‌تواند انجام دهد. در حالتی چیزی را آن‌چنان در نظر انسان بزرگ و زیبا جلوه می‌دهد که به طرف آن جذب می‌شود؛ باعث می‌شود توجه‌اش از چیزهای دیگر قطع و آن‌ها را فراموش کند و میلش به طرف آن چیز کشیده می‌شود. در آن حالت انسان خیال می‌کند که آن کار جاذبه خیلی شدید و منافع زیادی دارد؛ این‌ها کارهای شیطان است.

بنابراین شیطان نیز در همان دو پایه اختیار ما اثر می‌گذارد. از یک طرف در شناخت ما خلل ایجاد می‌کند تا فراموش کنیم، یا اشتباه بفهمیم، و از طرف دیگر در میل ما تأثیر می‌گذارد و چیزی را که چندان اقتضای تمایل و شیفتگی ندارد، آن‌چنان در نظر ما زیبا جلوه می‌دهد که بی‌جهت شیفته‌اش می‌شویم. فعل اختیاری ما از شناخت و میل ما سرچشمه می‌گیرد. اگر این دو خلل پیدا کند نتیجه خراب می‌شود و کار شیطان همین است. او ابتدا اغوا و گمراه می‌کند و راه را عوضی نشان می‌دهد تا انسان بد بفهمد، و بعد از شناخت نادرست کمک می‌کند که تمایل به چیزی پیدا کند که اقتضای این تمایل را ندارد. به این وسیله کاری می‌کند که انسان به طرف آن کار کشیده شده و مجذوب آن شود و رفتاری انجام دهد که نمی‌بایست انجام دهد.

البته انسان هم در مقابل شیطان دست‌خالی نیست. از یک سو فرشتگان به او کمک می‌کنند، که قرآن در این باره می‌فرماید: **وَأَيُّدُهُمْ بِرُوحِ مَنَّهُ**؛^[4]^[5] تعبیر بسیار بلندی است! خدا مؤمنان را با روحی که از سنخ ملائکه یا اعظم از ملائکه است، تأیید می‌کند و آن‌ها را به کمک‌شان می‌فرستد. گاهی حرفه‌ای به ذهن انسان می‌زند و چیزی را می‌فهمد که اصلاً سابقه نداشته است؛ مطلبی به ذهن او می‌آید که درباره‌اش فکر نکرده است؛ چه بسا این‌ها از همان القائات فرشتگان باشد، کما این‌که گاهی هم وسوسه عجیبی برایش پیدا می‌شود که می‌توان گفت این‌ها از نتایج تأثیر شیطان است.

اگر ما این مطالب را درست درک کنیم و بدانیم که هوای نفس چیست و دنیا چگونه انسان را فریب می‌دهد و شیطان چه نقشی دارد، می‌توانیم راه‌های جلوگیری از تأثیر آن‌ها را هم پیدا کنیم و عملاً نگذاریم شیطان تأثیرات زیادی در ما بپخشند. البته تا ما در این عالم هستیم، شیطان دست از سر ما نمی‌کشد، اما بعضی انسان‌ها شیطان دائمی و رفیق دارند که همیشه برایشان تصمیم می‌گیرد و به آن‌ها مشورت می‌دهد. این‌ها همان کسانی هستند که خداوند درباره آن‌ها می‌گوید: **نَقِصُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ؛ [5]** [6] **وَقَيْضًا لَهُمْ قُرْنَاءُ؛ [6]** [7] ما شیطانی را برای این‌ها می‌فرستیم که همیشه همراه و رفیق‌شان هستند. کسانی هستند همیشه رفیق شیطان هستند و کاری را بی‌اذن، مشاوره و نظر ایشان انجام نمی‌دهند؛ ولی مؤمنانی نیز هستند که پاکند و خودشان را از شیطان برکنار می‌دارند، ولی گاهی شیطان‌هایی می‌آیند به آن‌ها برخورد می‌کنند. قرآن تعبیر می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ؛ [7]** [8] طائف به معنای دوره‌گرد است. برخی از شیاطین دوره‌گردند. ثابت نیستند که همیشه رفیق ثابت یک نفر باشند. این‌ها دوره‌گردند و هر جایی دست‌شان برسد به کسی تنه‌ای می‌زنند و چیزی القا می‌کنند. مؤمنان حتی اگر شیطان ثابت نداشته باشند، اما از این تماس‌های شیطانی مصون نیستند و لذا می‌فرماید: **إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ**. شیطان‌های دوره‌گرد با مؤمنان تماس می‌گیرند و به تعبیر خودمانی به آن‌ها تنه‌ای می‌زنند؛ تنه فکری، تنه وسوسه‌ای، تحریک هوس، تحریک شهوت و چیزهایی از این قبیل. ولی مؤمنان به محض برخورد با این شیاطین، متذکر می‌شوند و به خود می‌آیند.

عقل، عاملی فطری در مقابل هوای نفس

این دستگاهی است که زمینه کار اختیاری ما را شکل می‌دهد. آن‌چه در درون ما در زمینه شناخت وجود دارد، ادراکات بدیهی عقل و چیزهایی است که با فعالیت عقل می‌توانیم در خودمان ایجاد کنیم. این نیرویی است که خداوند به ما داده است که اگر عقل‌مان را به کار بگیریم کمتر تحت تأثیر شیطان واقع می‌شویم. بنابراین ما دست‌خالی نیستیم؛ یک عامل فطری داریم و خداوند عقل را به ما داده است؛ البته باید آن را به کار بگیریم. عقل نیز مثل هر قوه دیگری اگر به کار گرفته نشود، کم‌کم ضعیف می‌شود. اگر انسان با عقلش درست کار کند، به آن زیاد مراجعه کند، درست فکر کند و نتیجه‌گیری صحیح کند، و در صورت نیاز از مشورت دیگران استفاده کند، عقلش قوی می‌شود و به این زودی‌ها در مقابل وسوسه‌های شیطان تسلیم نمی‌شود. ولی اگر انسان عقل را کنار بگذارد، در دام هوس و هوای نفس می‌افتد. تبعیت از هوای نفس باعث می‌شود که انسان عقلش را کنار بگذارد و یا اصلاً به دنبال آن نرود و یا از آن به صورت انحرافی کار بکشد. در این صورت فکر می‌کند اما با افکارش به دنبال راهی برای کارهای نادرست می‌گردد و از نیروی عقلش در مسیر غلط استفاده می‌کند.

همین طور ما می‌توانیم میل‌های باطنی خود را تقویت کنیم. وقتی فهمیدیم یک میل‌هایی در حالت افراطی ضرر دارد، وقتی تجربه کردیم که اگر درباره کار نادرست یا گناهی فکر کنیم، با آن انس می‌گیریم و کم‌کم به آن عادت می‌کنیم، و گاه و بیگاه خودبه‌خود فکرش به ذهن‌مان می‌آید، به این نتیجه می‌رسیم که باید افکار صحیح و گرایش‌های الهی را در خود تقویت کنیم و بیشتر درباره آن‌ها فکر، مطالعه، بحث و عمل کنیم تا آن گرایش‌ها در ما تقویت شود. باید فکرمان را در جهت عقلی و الهی تربیت کنیم و بیشتر درباره مسائلی فکر کنیم که ارزش فکر کردن را دارند. این کار باعث می‌شود که عقل ما تقویت شود و شیطان به راحتی نتواند بر ما و عقل ما غالب شود.

نقش عادت در سعادت و شقاوت

عادت از ویژگی‌های خوب انسان است. بنده خود تجربه کرده‌ام که وقتی زیاد درباره چیزی فکر می‌کنم، کم‌کم با آن انس می‌گیرم و آن چیز برام عادی می‌شود و دیگر جدا شدن از آن برام مشکل می‌شود. درباره حافظان قرآن و کسانی که با قرآن انس می‌گیرند، می‌گویند: شاید این کار در ابتدا سخت باشد، اما پس از مدتی چنان به حفظ قرآن علاقه‌مند می‌شوند که اگر این کار را یک روز ترک کنند، گمشده‌ای دارند و ناراحت می‌شوند. این خاصیت آدمیزاد است و خداوند او را این‌گونه آفریده است که به هر چه بیشتر توجه کند و بیشتر در آن خیره شود، انس می‌گیرد و دیگر جدا شدن از آن برایش مشکل می‌شود.

بسیاری از کارهایی که ما انجام می‌دهیم، مدیون همین خاصیت عادت انسان است. حتی در حرف زدن و نماز خواندن‌مان از این خاصیت بهره می‌بریم. گاهی اتفاق می‌افتد که در وسط سوره حمد یک آیه از یاد انسان می‌رود، ولی اگر از اول شروع کند و سریع بخواند خودبه‌خود تا آخر می‌خواند. این حالت برای حافظان قرآن بسیار اتفاق می‌افتد و وقتی آیه‌ای را فراموش می‌کنند از چند آیه قبل از آن شروع به خواندن می‌کنند و آن را به یاد می‌آورند. علت آن هم این است که این آیات پشت سر هم در ذهن‌شان جای گرفته است. وقتی آیه اول را می‌خواند خودبه‌خود تا آخر به ذهن آن‌ها می‌آید. این ویژگی را خداوند در انسان ایجاد کرده است تا کارها برای او آسان شود. این لطف خداست و اگر در مسیر صحیح واقع شود نعمت بزرگی است. در مورد گناه نیز همین طور است. وقتی انسان به گناه عادت می‌کند، همین‌که مقدماتش ظاهر شود ناخودآگاه تا آخر می‌رود و نمی‌تواند جلوی خودش را بگیرد. بسته به این است که چقدر عادت کرده باشد. این همان قدرت بر عادت است که خدا

در نفس انسان قرار داده است و کارها را آسان می‌کند. کار خوب باشد وقتی عادت می‌شود انسان زود انجام می‌دهد و ثوابش بیشتر می‌شود و نتایج بهتر می‌گیرد. کار بد هم باشد، زود گناه انجام می‌گیرد و فرصت این‌که انسان فکر و تعقل کند به او نمی‌دهد.

اگر انسان این مسایل را بداند، می‌تواند از ابتدا خودسازی کند تا در چیزهایی که می‌داند ضرر دارد، خیلی خیره نشود و در آن‌ها تمرکز پیدا نکند؛ حتی اگر توجه‌اش جلب شد و شیطان وسوسه‌اش کرد یا بی‌اختیار نگاهش افتاد یا حرّی زد و چیزی به زبانش آمد یا اتفاقاً کلامی به گوشش خورد که نمی‌بایست بشنود و بی‌اختیار گوش کرد، زود رد می‌شود؛ **إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا؛** فوراً یادشان می‌آید که کار بد و اشتباهی است و نباید ادامه دهند. اما وقتی انسان به گناه عادت کرده باشد یعنی شیطان ثابت دارد، و همیشه همراهش است. این شیطان مدام القا می‌کند و ره‌ایش نمی‌کند. قرآن درباره چنین کسانی می‌گوید: **نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَإِنَّهُمْ لَيُصِدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ؛** [8] [9] آن‌ها افسار انسان را به دست می‌گیرند و به هر سویی که دلشان بخواهد، می‌کشند.

هوای نفس؛ اصل همه شرور اختیاری

حاصل این‌که اصل همه شرور اختیاری، هوای نفس است؛ یعنی دل‌خواهی که خداوند نمی‌پسندد. متعلق این هوای نفس جلوه‌های دنیاست. معمولاً چیزهایی که انسان دوست دارد و می‌خواهد از آن‌ها استفاده و در آن‌ها تصرف کند، از همین امور دنیاست. انسان از دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، بویدنی‌ها، لمس کردنی‌ها، خیالیات دنیا یک نوع لذتی می‌برد و به آن‌ها گرایش پیدا می‌کند. بنابراین باید از ابتدا سعی کند با چیزهایی انس بگیرد که مفید باشد و دلبستگی به این زیبایی‌ها و زرق و برق‌های دنیا پیدا نکند؛ تا از آن‌هایی نشود که **حلیت الدنيا في اعينهم وراقهم زبرجها.** باید کاری کند که زینت‌های دنیا چشمش را خیره نکند و خودش را نبازد. به محض این‌که از چیزی خوشش آمد، خودش را متوجه کند که اگر خدا پسند نیست، از آن روی‌بگرداند و به چیزهایی مشغول شود که خدا می‌پسندد. بنابراین ما با سه عامل که مکمل هم هستند، روبه‌رو هستیم. عامل اصلی هوای نفس است، متعلقش که باعث شکفتگی آن می‌شود جاذبه‌های دنیاست، و آن‌که این کشش را چه در زمینه شناخت و چه در زمینه میل و اراده، تقویت می‌کند، شیطان است.

اعاذنا الله وایاکم من شرورهم!

[1] [10]. کهف، 63.

[2] [11]. اعراف، 27.

[3] [12]. انفال، 48.

[4] [13]. مجادله، 22.

[5] [14]. زخرف، 36.

[6] [15]. فصلت، 25.

[7] [16]. اعراف، 201.

[8] [17]. زخرف، 36-37.



جلسه هفتم؛ هوای نفس مذموم یا مطلوب؟

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

11.7 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 7/11/94، مطابق با شانزدهم ربیع‌الثانی 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(7)

هوای نفس مذموم یا مطلوب؟

اشاره

نتیجه بحث‌های پیشین این شد که در انسان عاملی به نام هوای نفس وجود دارد که او را به کارهای ناروا وادار می‌کند. هم‌چنین در کنار این عامل، جاذبه‌های دنیا و شیطان متمم و مکمل این تأثیر هستند. گفتیم که این مثلث عامل انجام گناه، کارهای خلاف، انحراف و سقوط می‌شود و عامل اصلی هوای نفس است، دنیا متعلق این هوست و شیطان تقویت کننده این عامل. اما از آن‌جا که درباره هر یک از این سه مفهوم ابهام‌هایی وجود دارد، جا دارد مقداری درباره پرسش‌هایی که در مورد هر یک از این سه عامل مطرح است، صحبت کنیم.

هوای نفس چیست؟

ظاهراً واژه هوای نفس (با مفهوم و کاربردی که ما از آن داریم) از اختراعات قرآن است. در کلمات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار صلوات‌الله‌علیهم‌جمعین، و از جمله در نوح‌البلاغه درباره این واژه مکرر مطالبی ذکر شده است. اما باز درباره این واژه پرسش‌هایی مطرح است. این واژه از ترکیب دو کلمه هوا و نفس تشکیل شده است. آیا خود این واژه معنای ارزشی منفی دارد و از خود این کلمه برمی‌آید که مصادیقش بد و زشت است، یا این واژه دلالتی بر این معنا ندارد و قرائن خارجی و عرف خاص است که معنای ارزشی منفی را در این واژه اشراب می‌کند؟ توضیح این‌که بسیاری از واژه‌هاست که در اصل لغت هیچ دلالتی بر خوبی، بدی، زشتی یا زیبایی ندارد، اما گاهی به‌واسطه مضاف‌الیه یا موصوفی بار منفی یا مثبت پیدا می‌کند. مثلاً کلمه ترس دلالتی بر این‌که چیز خوب یا بدی است، ندارد و از این‌روست که برای مثال، خوف از خدا و عذاب جهنم مطلوب و خوف از مذمت و بدگویی مردم نامطلوب است. اگر در گفت‌وگوهای روزانه‌تان دقت کنید، مثال‌های بسیاری برای این نوع کلمات پیدا می‌کنید و متوجه می‌شوید که بسیاری از کلمه‌هاست که به تنهایی بار ارزشی ندارند. در جایی که مضاف‌الیه یا موصوفی برای این کلمه‌ها ذکر شود و روشن شود که ارزش مثبت یا منفی دارند، در فهم معنا نیز مشکلی ایجاد نمی‌شود. ولی در بعضی زبان‌ها به‌خصوص در زبان عربی یک ویژگی هست که در زبان‌های دیگر کمتر است و آن این است که گاهی صفتی ذکر می‌شود ولی موصوف آن حذف می‌شود. گاهی اصلاً موصوف فراموش می‌شود و وقتی این صفت را ذکر می‌کنند، کسی توجه ندارد که موصوفش چه بوده است. مثال معروف آن دو کلمه «حسنه» و «سیئه» است. ادبا می‌گویند موصوف این دو کلمه مخدوف است و در اصل «الخصلة الحسنه» و «الخصلة السيئه» بوده است.

در لغت عرب، کلمه «هوا» از دو باب فَعَلَ یَفْعَلُ و فَعِلَ یَفْعَلُ به کار می‌رود و دو معنای تقریباً متفاوت دارد. یکی «هوا- یهوئی» که مصدر آن «هُوِی» می‌شود و به معنای افتادن، سقوط کردن و پایین آمدن چیزی است، و دیگری از باب فَعِلَ یَفْعَلُ، «هُوِی- یهوئی» است. مصدر این باب «هواً» به معنای دوست داشتن است. این معنا در جایی به کار می‌رود که فرد به چیزی میل و کشش دارد. مثل این که یک جاذبه او را به طرف خودش می‌کشاند؛ البته جاذبه‌ای که همراه با نوعی درک است. در این واژه هیچ معنای بدی وجود ندارد. دوست داشتن، دوست داشتن است؛ اگر محبوب خوبی باشد، مطلوب است، ثواب هم دارد و موجب کمال نیز می‌شود.

این واژه در نَحْجِ الْبَلَاغَةِ نیز به این معنا به کار رفته است. نقل شده است که بعد از جنگ جمل یکی از اصحاب امیرمؤمنان سلام‌الله‌علیه خدمت ایشان شرفیاب شد و عرض کرد: دوست داشتم برادرم نیز این جا بود و می‌دید که خدا چه نصرتی به شما داد و شما را بر دشمن پیروز کرد. حضرت پرسیدند: أ هُوَ أَحَبُّكَ مَعَنَا؟ [1] آیا دلش با ما بود؟ ما را دوست می‌داشت؟ گفت: بله خیلی شما را دوست می‌داشت و دلش می‌خواست با شما باشد، اما نتوانست بیاید. حضرت فرمود: فَقَدْ شَهِدْنَا وَ لَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ سَبَّرَعَفَ بِهِمُ الزَّمَانُ وَيَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ؛ کسانی در این جنگ با ما بودند که هنوز در صلب پدرها و رحم مادرها هستند؛ روزی زمان آن‌ها را خواهد آورد و ایمان به وسیله آن‌ها تقویت خواهد شد. یعنی اگرچه الان به دنیا نیامده‌اند و در آینده متولد می‌شوند و زندگی می‌کنند ولی چون دلشان با ماست، امروز با ما حضور دارند. بنابراین کلمه «هوی» معنای بدی ندارد. هوایش با ماست به این معناست که دلش با ماست، و همین باعث می‌شد که برادر آن شخص حکم حضور در آن‌جا در کنار امیرمؤمنان علیه‌السلام را داشته باشد. در دعاها و مناجات‌ها نیز کلمه «هوی» درباره محبت خدا به کار رفته است. بنابراین کلمه هوی معنای منفی ندارد، بلکه گاهی متعلقش امر بدی است و یک معنای منفی در آن اشراق می‌شود.

نفس در لغت

حال ببینیم ارزش منفی هوای نفس از کجاست. آیا نفس معنای بدی دارد که وقتی محبت به آن نسبت داده می‌شود، ارزش منفی پیدا می‌کند؟ بدون شک نفس در مواردی استعمال شده است که بار ارزشی منفی دارد. حضرت یوسف می‌فرماید: وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ. [2] [3] پیداست نفس اماره چیز بدی است که امر به سوء می‌کند، اما سخن در این است که آیا این بدی در کلمه نفس خوابیده یا این که عرضی و اکتسابی است و در اثر استعمالات خاص در عرف خاص پیدا می‌شود؟ وقتی کلمه نفس را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که نفس در لغت عربی به چند معنا استعمال می‌شود. یکی به صورت ادات تأکید است. در علم نحو بای به نام باب توابع است که یکی از توابع را تأکید معرفی می‌کنند. یکی از تأکیدها نیز این است که بعد از متبوع، کلمه نفس را به اضافه ضمیر متبوع می‌آورند؛ مثلاً می‌گویند: رأیت زیدا نفسه، یا جاء نفسه. این استعمال فقط جنبه تأکید دارد و هیچ معنای خاصی جز تأکید متبوعش ندارد. نفس به این معنا درباره همه چیز حتی اشیاء به کار می‌رود و روشن است که این استعمال معنای ارزشی هم نخواهد داشت.

نفس به معنای شخص نیز به کار رفته، و این معنا در قرآن در موارد زیادی استعمال شده است؛ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ؛ [3] [4] کل نفس در این‌جا به معنای هر شخص است و معنای خاص ارزشی در آن نیست. هر کسی در گرو اعمال خودش است، چه خوب باشد چه بد. در روایات نیز این معنا زیاد به کار رفته است؛ حاسبوا انفسکم یعنی از خودتان حساب بکشید. روشن است که این حساب کشیدن مخصوص نفس اماره نیست؛ اگر کار خوب کردید خوبید و اگر بد کردید بدید.

نفس به معنای روح نیز به کار می‌رود. در آیه 93 از سوره انعام است که ملائکه وقتی کفار و اهل معصیت را قبض روح می‌کنند، به آن‌ها می‌گویند: أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْرُونَ عَذَابِ الْهُونِ. اخرجوا انفسکم یعنی جان بکنید، جان‌تان را بیرون کنید! نفس در این‌جا به معنای همان روحی است که موجب حیات است و وقتی بیرون می‌رود انسان می‌میرد. همچنین نفس به معنای خون نیز به کار رفته است. در فقه برای حیوانی که دارای «نفس سائله» باشد، احکامی ذکر کرده‌اند، که نفس در این‌جا به معنای خون است. در این استعمال نیز نفس معنای ارزشی ندارد.

نتیجه این که نفس در اصل لغت بار ارزشی منفی ندارد و بر چیز بدی دلالت نمی‌کند. البته گاهی در مواردی استعمال می‌شود که از قرائن روشن می‌شود مصداق بدی منظور است؛ همانند همین آیه شریفه که حضرت یوسف می‌فرماید: وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي. در مقابل، در سوره فجر خداوند می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ارجعي إلى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي واُدخلي جنتي. هر دو نفس است، اما یکی نفس اماره و دیگری نفس مطمئنه. بنابراین خود کلمه نفس هم معنی بدی ندارد.

هوای نفس؛ اصطلاحی اخلاقی

خلاصه کلام این که براساس لغت عرب نمی‌توانیم بگوییم که در واژه «هوای نفس» معنای بدی وجود دارد. معنای بدی که ما از این واژه می‌فهمیم مربوط به عرف اخلاقی است. کسانی که درباره مبدأ ارزش‌ها و خوب و بد اخلاقی بحث می‌کنند، اصطلاحی دارند و نفس را در مورد منشأ کارهای بد به کار می‌برند، همان‌طور که

عقل را در مقابل این معنا منشأ کارهای خوب می‌دانند. عقل و نفس را در مقابل هم قرار می‌دهند و گاهی به جنگ نفس و عقل تصریح می‌کنند. بنابراین واژه هوای نفس یک اصطلاح اخلاقی است و در عرف اخلاقیان معنای بد در آن اشراب شده و در اثر کثرت استعمال در فضای خاصی، این معنای ارزشی را به خود گرفته است. خود این فضا قرینه است که این‌جا نفس در مقابل عقل است، و تبعیت عقل مطلوب و تبعیت از نفس مذموم است. بنابراین اگر نفس را به گونه‌ای استعمال کردیم که در مقابل خدا، در مقابل عقل یا در مقابل مبادی خیر قرار گرفت، معنای بد دارد.

تا این‌جا تا حدودی روشن شد که هوای نفس در فارسی به معنای دل‌خواه است. اگر انسان کاری را به خاطر دلش انجام داد، این می‌شود دل‌خواه و هوای نفس، اما اگر بین این کار و مبدأ خیر تقابلی واقع شد، همین قرینه می‌شود که این‌جا مصداق مذمومی منظور است و استعمالش بار ارزشی منفی دارد. همان‌طور که در جلسات گذشته گفتیم، با توجه به آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام، در فضای ارزشی ما منشأ همه بدی‌ها، و عاملی که کار بد انجام می‌دهد، هوای نفس است، و این عامل طبعاً با مبدأ خیر تقابل دارد.

هوای نفس مذموم

هوای نفس شامل چیزهایی می‌شود که بین انسان و حیوانات مشترک است. برای مثال وقتی انسان گرسنه می‌شود، هوای نفس اقتضا می‌کند که غذا بخورد. خب این در حیوانات نیز هست؛ هر حیوانی وقتی گرسنه می‌شود، دنبال این است که غذا بخورد. این کار بد هم نیست؛ زیرا اگر غذا نخورد می‌میرد. ما هم اگر غذا نخوریم، می‌میریم. مگر هر غذا خوردنی بد است؟! گاهی انسان می‌داند که اگر غذا نخورد، موجب مرضی یا مرگش می‌شود؛ این کار خودکشی و حرام است. پس چه هوای نفسی بد می‌شود؟! سرّ مطلب این است که در درون انسان کشش‌های مختلفی وجود دارد. در اوقات و شرایط مختلف کمال، نفس چیزهایی را دوست دارد. اولین چیزی که دوست دارد، خوردن است؛ وقتی نوزاد متولد می‌شود، همان‌جا می‌خواهد به سینه مادرش بچسبد و شیر بخورد. این از ضروری‌ترین چیزها برای اوست و اگر نباشد زنده نمی‌ماند تا بعد کمالی و رشدی پیدا کند. ولی وقتی انسان رشد می‌کند کم‌کم خواسته‌های دیگری نیز در او پیدا می‌شود. برای مثال بچه بعد از احتیاج به غذا و استراحت، به اسباب‌بازی علاقه دارد؛ البته علاقه مخفی‌تر کودک علاقه به مادر و انس با اوست، ولی این علاقه خیلی روشن نیست و روان‌شناسان با زحمت این را اثبات می‌کنند که کودک در آغوش مادر احساسی دارد که از آن لذت می‌برد. به هر حال در چیزهای خارجی بعد از غذا چیزی که بچه دوست دارد، اسباب‌بازی است. شما نیز دیده‌اید که بچه‌های چهار- پنج ساله آن‌چنان به اسباب‌بازی‌هایشان علاقه‌مند می‌شوند که گاهی گرسنگی می‌کشند، ولی بازی را رها نمی‌کنند؛ گاهی اصلاً یادشان نیست که گرسنه هستند و باید به زور وادارشان کنند که غذا بخورند تا سالم بمانند. بعد از چندی کم‌کم انسان دوست دارد که اظهار شخصیت کند؛ بچه کوچک است و می‌خواهد از خیابان رد شود، مادرش دستش را می‌گیرد، اما این دستش را می‌کشد و می‌خواهد مستقل باشد. و بالاخره کم‌کم گرایش‌های جنسی و چیزهای دیگر در انسان پیدا می‌شود.

در کنار این گرایش‌ها، خواسته‌های دیگری هم برای انسان پیدا می‌شود که به آن‌ها خواسته‌های عقلانی می‌گوییم. انسان علم را دوست دارد؛ همین حس کنجکاوی کودکان که می‌خواهند همه چیز را بدانند و وقتی پرسند و پاسخ نگیرند ناراحت می‌شوند. کم‌کم این خواسته‌ها به جایی می‌رسد که فطرت خداشناسی در آن‌ها بیدار می‌شود و اگر رشد کند به جایی می‌رسند که پرستش خدا را دوست می‌دارند.

جنگ نفس و عقل

علمای اخلاق در ارزیابی خواسته‌های انسان، آن‌ها را با کمال‌نهایی او می‌سنجند و به دو دسته کلی تقسیم می‌کنند؛ خواسته‌هایی که به رسیدن انسان به کمال‌نهایی‌اش کمک می‌کنند، و خواسته‌هایی که مانع این رسیدن می‌شوند. در عرف علمای اخلاق، به چیزهایی که مانع رسیدن انسان به کمال‌نهایی می‌شود هواهای نفسانی می‌گویند. یعنی فرض‌شان این است که کودک ابتدا اگرچه عقل ندارد، نفس دارد؛ خوراک می‌خواهد، اسباب بازی می‌خواهد. هنوز عقلش رشد نکرده است و خوب و بد را تشخیص نمی‌دهد، اما این خواسته‌ها را دارد. به این‌گونه از حالات که به طور طبیعی برای انسان پیش می‌آید خواست نفسانی می‌گویند. از هنگامی که عقل انسان رشد پیدا می‌کند و خوبی و بدی و زشتی و زیبایی را تشخیص می‌دهد، چیزهایی که با تکامل حقیقی انسان منافات دارد، بد، زشت و ممنوع می‌شود. این‌جاست که مسئله جنگ نفس و عقل مطرح می‌شود. انسان همیشه نمی‌تواند هم عقلش را ارضا کند و هم نفسش را. نمی‌شود همیشه هم خواسته‌های حیوانی‌اش ارضا شود، هم به کمال انسانی‌اش برسد؛ بالاخره آدمیزاد این‌گونه خلق شده است.

غالباً این‌طور است که کارهای بد یک نوع لذتی دارد که انسان را به طرف خودش می‌کشاند. انسان بی‌خود انگیزه کار بد ندارد، آن لذت است که انسان را می‌کشاند و کار خوبش را ترک می‌کند. در مقابل، کار خوبی که موجب کمال انسان می‌شود، زحمت دارد و همراه با امر مکروهی است؛ یعنی باید زحمتی بکشد و کاری را که دلش نمی‌خواهد، انجام بدهد. این‌جاست که بین عقل و نفس تضاد و جنگ واقع می‌شود. دل می‌گوید این کار را بکن، عقل می‌گوید نه این آثار بدی دارد. این‌جاست که هوای نفس مذموم می‌شود. اگر تضادی بین این دو نبود اشکالی نداشت. لذتهایی که ما در دنیا از خوردن، آشامیدن و سایر لذت‌ها حتی حیوانی‌ترین آن‌ها می‌بریم می‌تواند شرعاً هم مطلوب باشد. با این‌که یک لذت حیوانی است اما عنوانی پیدا می‌کند که گاهی تحت آن عنوان شرعاً واجب می‌شود. در شرایطی آمیزش با همسر

واجب است. کاري است حیواني که لذت حیواني دارد، اما در قالب یک نظام اجتماعی خداپسند است، زیرا انسان را از کارهاي زشت باز می‌دارد و موجب می‌شود که خانواده صحیحی پرورش پیدا کند. از آن‌جا که این نتیجه شرعا مطلوب است، لوازمش نیز مطلوب است و ثواب هم دارد.

هوای نفس مطلوب

آشیخ مرتضی زاهد یک منبری تهرانی باتقوا بود که بسیاری بزرگان و علما برای موعظه پای منبر ایشان می‌رفتند. مرحوم میرزا عبدالعلی تهرانی (پدر مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی) که شاگرد مرحوم حاج میرزا جواد آقای تبریزی بودند درباره آشیخ مرتضی زاهد نقل می‌کردند که در شرایطی با این‌که سنی هم از ایشان گذشته بود و اواخر عمرشان بود، برای ادای حق همسرش وظیفه شرعی‌اش را انجام داد و به غسل جنابت احتیاج پیدا کرد. یکی از دوستان ایشان خواب دیده بود که درهای آسمان باز شد و فرشتگان سطل‌های آبی را بالا می‌برند. پرسیده بود این سطل‌های آب چیست که بالا می‌برند؟ گفتند: آب غسل آشیخ مرتضی زاهد است. خب عملی است که بین همه انسان‌های خوب و بد مشترک است، و حتی در حیوانات هم وجود دارد. اما وقتی به عنوان اطاعت امر خدا انجام بگیرد، فرشتگان آب غسلش را برای تبرک به آسمان می‌برند، و این هنگامی است که آن کار در قالب ارزش‌های اخلاقی و الهی قرار گیرد. همان کار است، ولی وقتی این عنوان را ندارد و فقط به خاطر التذاذ است، حداکثر هوای نفسی مجاز و مباح است، اما وقتی با این نیت است که من تکلیف شرعی خودم را باید انجام بدهم، و چون خدا گفته است انجام می‌دهم، نه تنها ارزش پیدا می‌کند و ثواب دارد، بلکه فرشتگان هم برای تبرک می‌آیند و آب غسلش را به آسمان می‌برند.

بنابراین روشن شد که این طور نیست که چیزهایی که با هوای نفس ما موافق است، همیشه بد باشد، بلکه کارهایی هست که انسان آن‌ها را خیلی دوست دارد و از آن لذت هم می‌برد، و دیگران آن‌ها را فقط به خاطر لذت جسمانی‌اش انجام می‌دهند، اما ممکن است مؤمن آن را طوری انجام بدهد که هم آن لذت جسمانی داشته باشد و هم به ثواب اخروی برسد، و حتی ملائکه هم به آن تبرک بجویند. ان‌شاءالله در جلسه آینده بحث را درباره ملاک این تأثیر پی می‌گیریم.

وصلي الله علي محمد و آله الطاهرين.

[1] [5]. نَحْجُ البَلاغَة (للصَبحي صالِح)، ص 55.

[2] [6]. يوسَفي، 53.

[3] [7]. مدثر، 38.



جلسه هشتم؛ ملاک ارزش‌یابی کارها

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

15.07 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 14/11/94، مطابق با بیست‌وسوم ربیع‌الثانی 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(۸)

ملاک ارزش‌یابی کارها

اشاره

در جلسات گذشته با استفاده از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه گفتیم که در انحراف و سقوط انسان، هوای نفس عامل قریب است، دنیا هواهای بالقوه را بالفعل می‌کند، و شیطان باعث تقویت توجه به نفس و هوای نفس می‌شود. این سه عامل مثلی را تشکیل می‌دهند که بیشتر گناهان و مفسدات از ترکیب تأثیر این سه عامل به وجود می‌آیند. برای توضیح بیشتر این مطلب لازم دانستیم که هر یک از این سه عنوان را توضیح دهیم. در جلسه گذشته کلمه هوا و نفس را معنا کردیم و کاربردهای معروف آن‌ها را یادآور شدیم و نتیجه گرفتیم که اصل واژه هوا بار مثبت یا منفی ندارد و هوا به دوست داشتن خوب هم اطلاق می‌شود. نفس هم خودبه‌خود معنای بدی ندارد و در کاربردهای خاصی است که بار ارزشی منفی پیدا می‌کند. نفس هم در محاورات عربی و هم در قرآن کریم و روایات شریف، موارد استعمال مختلفی دارد، ولی در مباحث اخلاقی معنای خاصی دارد که بار معنایی منفی در آن اشراب شده و معمولاً در مقابل عقل قرار می‌گیرد. گاهی چنین تعبیر می‌شود که در باطن انسان این دو با هم می‌جنگند و گاهی نفس و گاهی عقل غالب می‌شود.

جنگ عقل و نفس

امیرمؤمنان در خطبه ۲۲۰ نهج‌البلاغه در وصف کسی که راه خدا را در پیش گرفته، می‌فرماید: **قد احیا عقله وامات نفسه**. این تعبیر افزون بر اینکه تقابل بین عقل و نفس را می‌رساند، بیان می‌کند که هر دو این‌ها قابل مرگ و زندگی هستند. هم‌چنین در خطبه ۸۷ از نهج‌البلاغه می‌فرماید: **إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ**؛ از جمله بندگانی که خدا بیش از دیگران دوست‌شان دارد، کسی است که در مقام نبرد با نفس قرار بگیرد و خدا او را کمک کند تا بر آن پیروز شود. در این فرمایش، نفس به عنوان موجودی تلقی شده که در باطن انسان است و انسان با آن می‌جنگد و در شرف این است که از آن شکست بخورد، مگر این‌که از خدا استعانت بجوید و خدا او را کمک کند و بر نفسش پیروز شود. بنابراین تعبیر جنگ انسان با نفس، تقابل عقل و نفس، و جنگ عقل با نفس ریشه دینی دارد و ابتدا در

منابع دینی ذکر شده است و علمای اخلاق از آنها اقتباس کرده‌اند. جا دارد ما هم درباره این اصطلاح و این تقابل بین عقل و نفس دقت کنیم و ببینیم جنگ این دو با هم چیست و چگونه می‌جنگند.

تلقی عمومی ما این است که انسان نسبت به انجام هر یک از کارهای خوب یا بد میل و گرایش دارد که اگر به انجام کار خوب موفق شود، می‌گوییم عقلش را زنده کرد و اگر نفس غالب شود می‌گوییم عقلش را مغلوب کرده است. این تشبیهی است و تلقی نادرستی نیز نیست، اما باز این پرسش مطرح می‌شود که واقعا در درون آدم چه می‌گذرد که بر نفس یا عقل پیروز می‌شود؟ هنگامی این پرسش اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که می‌بینیم برخی کارهاست که هم با حکم عقل و هم با حکم نفس انجام‌پذیر است. چگونه است که در انجام عمل واحد یک جا عقل غالب است و یک جا نفس؟ غذاخوردن یک کار است، اما روز ماه مبارک رمضان به حکم نفس است و پس از مغرب به حکم عقل. این مسئله بسیار مهمی در فلسفه اخلاق است که متأسفانه بنده در طول دوران طلبگی بیان قانع‌کننده‌ای در زمینه آن پیدا نکردم. تصور بنده این است که این مسئله وقتی حل می‌شود که ما فلسفه وجودی انسان را بشناسیم و بدانیم هدف از خلقت انسان چیست.

حکمت آفرینش انسان

خداوند متعال موجودات ذی‌شعوری را آفریده است که فقط به خیر گرایش دارند و اصلا به شرور میل پیدا نمی‌کنند. نام این موجودات ملائکه است و تا آخر همان طور که آفریده شده‌اند باقی می‌مانند. اراده حکیمانه خداوند این بود که مخلوقی بیافریند که خودش بتواند راه خوب و بد را انتخاب کند و با اختیار خودش به هدف خلقتش برسد. راه این مخلوق یک طرفه نیست و همیشه برای انتخاب دو راه دارد. این موجود طبق یک تمثیل در نقطه‌ای قرار گرفته است که یک مسیر تعالی دارد و یک مسیر تنزل. آن خطی که رو به بالا می‌رود به طرف خداست و آن که پایین می‌رود به طرف جهنم. نام این اسفل السافلین است و نام آن اعلی‌علین. انسان در این وسط واقع شده است و از وقتی که به تکلیف می‌رسد، اختیار دست اوست؛ هم می‌تواند بالا برود و هم می‌تواند پایین برود. افزون بر این که می‌تواند راهش را نیز عوض کند؛ می‌تواند بالا برود و دوباره برگردد هم‌چنان که وقتی تنزل کرد می‌تواند دوباره تصمیم بگیرد و راهش را عوض کند. یعنی دایره اختیارش تنها در نقطه اول نیست که اگر این راه را انتخاب کرد تا آخر همین باشد. تا زنده است می‌تواند راهش را عوض کند.

این عالم ظرف انتخاب و اختیارش است، ولی نهایتا به یک نقطه‌ای می‌رسد که آن نقطه ثبات است. به آنجا که رسید دیگر هیچ تغییری نمی‌کند. آن‌هایی که به جهنم می‌روند، فرشتگان برمی‌گردند و در جهنم را می‌بندند حتی پشت در را هم می‌اندازند و آن را قفل می‌کنند؛ **فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ؛ [1]** [2] **عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ؛ [2]** [3] برای کسانی که در نهایت به جهنم می‌روند دیگر امید بیرون آمدن نیست. حتی التماس می‌کنند که یک روز از عذاب ما را کم کنید، اما فایده‌ای ندارد؛ **ادْعُوا رَبَّكُمْ يَخْفَفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ؛ [3]** [4] **قَالَ اٰخِسُوْا فِيْهَا؛ [4]** [5] با تعبیر تحقیرآمیزی می‌فرماید: گم شوید! شما جایتان همین جاست و هیچ تغییری هم نمی‌کند. آن‌هایی هم که به بهشت رفتند، در آن جا ثابت هستند. آنجا هیچ تغییری نمی‌کند. هر چه تغییر لازم است در عالم برزخ یا در آغاز قیامت واقع می‌شود، اما وقتی به بهشت خلد رفتند دیگر ثابتند. آن چه تعیین می‌کند که این‌جا باشند یا آنجا، اعمال گذشته و برآیند آن‌هاست.

دنیا مهلت انتخاب

خداوند انسان را برای جهنم خلق نکرده است، هدف او رحمت است، اما برای این که عالی‌ترین رحمت را به مخلوقی بدهد، باید آن مخلوق راهش را خودش انتخاب کند و امتحانش را پس بدهد تا ثابت کند که من لیاقت این رحمت را دارم. به خاطر این که آن هدف تحقق پیدا کند، باید عذاب نیز برای متخلفان باشد. اختیار یک طرفه نمی‌شود. باید جهنمی هم باشد که اگر طرف اهل تخلف و عصیان بود بدانند چه نتیجه‌ای دارد و آگاهانه انتخاب کند. بنابراین جهنم رفتن مطلوب بالعرض است. هدف اصلی و اولیه خدا رحمت است، اما از آنجا که دادن اعلی‌مراتب رحمت تابع انتخاب خود شخص است، باید راه دیگری نیز باشد که بالعرض مطلوب است. عمر آدمیزاد در این دنیا مهلتی است که برای انتخاب‌ها دارد تا هر چه بیشتر با انتخاب خودش برای دریافت آن رحمت بی‌پایان الهی آماده‌گی پیدا کند. هر لحظه باید ده‌ها و صدها نوع گزینه جلوی‌ش باشد، تا انتخاب کامل‌تر باشد. اگر انتخاب در دایره محدودی باشد، ارزشی هم که از آن حاصل می‌شود، محدود است. هرچه دایره انتخاب وسیع‌تر باشد، ترقی‌ها یا تنزل‌های بیشتری را پیش روی انسان می‌گذارد. از این رو خداوند چیزهایی را در وجود انسان قرار داده است که دائما در هم تنیده می‌شوند و تأثیر و تأثر می‌گذارند و زمینه انتخاب جدیدی فراهم می‌شود.

اگر بیاندیشید می‌بینید که هر لحظه در درون ما غوغایی از زمینه‌های انتخاب است. هر لحظه ده‌ها گزینه جلوی ماست؛ چشم، گوش، دست، پا، ظاهر، باطن، اخم، لبخند تا می‌رسد به مسائل اجتماعی و مسائل پیچیده سیاسی، مبارزات، جنگ، صلح و اطاعت از رهبری و.... من باور نمی‌کنم انسانی بتواند مجموع گزینه‌هایی را که در عمرش واقع شده بشمارد. اگر آیه **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا؛ [5]** [6] درست است، این مطلب هم درست است. هر نعمتی که می‌آید، امتحانی نیز همراه آن است. وقتی نعمت‌ها قابل شماره نیست، امتحانات هم قابل شماره نیست. بساط عجیبی خدا آفریده است که هرچه انسان دقت می‌کند نمی‌تواند به عمق و عظمتش بی‌برد. فقط کار خودش است و هیچ کس دیگر نه عقلش می‌رسد که چنین کاری بکند و نه حتی ایده‌اش به ذهنش می‌آید. انسان با دیدن فیلمی که در آن ده بیست داستان در هم تنیده شده است، تعجب می‌کند که چه فکر عجیبی داشته‌اند و این داستان‌ها را چگونه ساخته و به هم مربوط کرده‌اند. حال این عالم را در نظر بگیرید

که کران ناپیداست و بین یک منظومه تا منظومه دیگرش میلیون‌ها سال نوری فاصله است و هر ذره‌ای در آن به طوری آفریده شده که همه حکمت و مصلحت است. جز عظمت الهی کس دیگری نمی‌تواند چنین کاری بکند و بالاخره گل سر سبد این نظام مخلوقی است به نام انسان که می‌تواند به دست خودش، خودش را به بالاترین کمالات برساند یا به پست‌ترین مقامات تنزل بدهد که از هر جانوری پست‌تر شود.

حکمت آفرینش امیال

بخشی از چیزهایی که خداوند در این راه در اختیار انسان قرار داده است، برای زنده ماندن در این دنیاست. هدیی که خداوند دارد متوقف بر این است که این فرد مثلاً حدود صد سال زنده باشد تا این کارها را انجام بدهد و انتخاب‌های مختلف را داشته باشد، اگر عمرش نصف شود روشن است که حکمت خداوند به‌طور کامل عملی نشده است. باید غذا بخورد، از هوا استفاده کند، آب بنوشد و... تا این عمر ادامه پیدا کند. همین بخشی از فواید چیزهایی است که در اختیار انسان است و انسان میل دارد که از آن‌ها استفاده کند؛ گرسنه می‌شود، باید احساس گرسنگی کند تا به سراغ غذا برود و زنده بماند. اگر میل به غذا نداشته باشد، فراموش می‌کند که در عالم غذاخوردنی هم وجود دارد و به کاری دیگر سرگرم می‌شود. در نتیجه انرژی بدن تمام می‌شود و می‌میرد. خود این‌که انسان اشتباهی غذاخوردن داشته باشد، کار حکیمانه‌ای است. اگر نباشد حکمت الهی تحقق پیدا نمی‌کند. باز حکمت الهی این نبود که فقط یک انسان زنده بماند. ابتدا فقط آدم و حوا خلق شدند، ولی حکمت الهی اقتضا می‌کرد که میلیاردها انسان آفریده شوند. اگر بخواهد این تکثیر پیدا شود و زمینه برای رحمت‌های بی‌پایان الهی از لحاظ کثرت افراد پیدا شود، باید گزینه جنسی باشد و انسان را به توالد و تناسل وادار کند. بنابراین وجود گزینه جنسی نیز از حکمت‌های بزرگ خداست و مقتضای همان حکمت اصلی است که هر چه بیشتر به موجودات ذی‌شعور مختار رحمت بدهد.

انسان برای زندگی و استفاده از امکانات این عالم نیازمند معلومات بسیاری است. بسیاری از این‌ها تجربیاتی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. پس انسان‌ها باید با هم زندگی کنند و به کمک هم خطرها را دفع و منافع را جلب کنند. باید به همدیگر چیز یاد دهند و تجربیات‌شان را به دیگران منتقل کنند. و بالاخره انسان برای پیدا کردن راه صحیح زندگی به تعلیم و تعلم و رشد عقلانی نیاز دارد که باز اقتضا می‌کند که انسان‌ها به هم گرایش داشته باشند و با هم انس بگیرند و بخواهند با هم زندگی کنند. اگر انسان‌ها از یک‌دیگر بدشان بیاید یا نسبت به هم بی‌تفاوت باشند، شاگردی کنار معلم نمی‌ماند و معلم علاقه ندارد چیزی را به شاگردش یاد بدهد. در این صورت هر کس می‌بایست خودش از صفر شروع و تجربه کند. انتقال تجربه‌ها و پدید آمدن علوم مختلف در صورتی است که زندگی اجتماعی باشد که از یک طرف موجب تکثیر نسل و از یک طرف موجب افزایش معلومات می‌شود. در هر بابی از میلی‌هایی که خداوند در انسان قرار داده است، وارد شوید با هزاران حکمت روبه‌رو می‌شوید. بنابراین هیچ‌کدام از امیال، گرایش‌ها و قدرت‌هایی که خدا در وجود انسان قرار داده است خودبه‌خود بد نیست. بلکه به یک معنا همه آن‌ها خوب است؛ چون وسایلی است برای تحقق حکمت الهی؛ **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ**.^[6] از این دید، مجموع این عالم، نظام احسن است و حسن تکوینی دارد.

حکمت میراندن

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا خداوند این عالم را با این ویژگی‌ها آفرید؟ چرا انسان را از ابتدا در بهشت نیافرید که همیشه آن‌جا باشد و اصلاً نمیرد؟ پاسخ این است که همه این‌ها براساس همان حکمت است. از آن‌جا که رسیدن به آن مقام در گرو انتخاب و اختیار است باید در این عالم تحولاتی باشد که هر روز گزینه‌ها و امتحانات جدیدی را پیش رو داشته باشد. وقتی انسان امتحانش را داد و به آن جایی رسید که باید برسد، دیگر ماندنش در این عالم حکمتی ندارد؛ **ثُمَّ جَعَلْنَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً**؛^[7] **[8]** **وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ؛**^[9] روز به روز ضعیف‌تر، عاجزتر، مریض‌تر، و خسته‌تر می‌شود و بالاخره به نقطه مرگ منتهی می‌شود. دوران امتحان همیشه محدود است، اما نتایجش طولانی است. زندگی دنیا برای امتحان، برای خودسازی و برای انتخاب مسیر نهای محدود است، اما نتیجه‌اش ثابت است.

نکته دیگر این‌که همه چیزهایی که خداوند در جهت زنده‌ماندن، کسب معلومات، تغییر زمینه‌های امتحان و... در اختیار انسان می‌گذارد در صورتی است که به آن غرض اصلی صدمه نزنند. اگر آزادی‌ها به جایی رسید که از آن سوءاستفاده شد، اگر فساد آن قدر شایع شد که اصل آن غرض به خطر افتاد، این مهلت از انسان گرفته می‌شود. حضرت نوح حدود هزار سال قومش را دعوت و راهنمایی کرد و به جایی نرسید. در آخر دست به دعا برداشت و گفت خدایا من شبانه‌روز این‌ها را راهنمایی کردم، ولی اکنون به جایی رسیده‌اند که دیگر در فرزندان‌شان هم آدم خوبی پیدا نخواهد شد؛ **وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا**؛^[9] این‌جاست که عذاب نازل می‌شود و همه آن‌ها غرق می‌شوند. بنا بود این‌جا باشند تا راه کمال و سعادت را انتخاب کنند. هدف اصلی آن‌هایی بودند که راه صحیح را انتخاب می‌کردند، دیگران طفیلی بودند. اگر بنا شد که دیگر اصلاً انتخاب صحیح تحقق پیدا نکند و همه راه فساد بروند، دیگر زنده نگه داشتن این‌ها حکمتی ندارد و اصل دیگری از آن‌چه در تدبیر الهی پیش‌بینی شده مقدم می‌شود.

ملاک خوبی و بدی

گفتیم خوردن حکمت دارد و برای این است که ما زنده بمانیم. گزینه جنسی حکمت دارد و باعث بقای نسل انسان می‌شود. هم‌چنین تجربه‌های علمی و تعلیم و تعلم نیز دارای حکمت است. اکنون نوبت سخن درباره ملاک خوبی‌ها و بدهاست. چه چیزی باعث می‌شود کاری خوب یا بد شود؟

همان‌گونه که بیان شد، هدف اصلی این است که این موجود به انتخاب خودش راهی را بی‌ماید تا لیاقت بهترین رحمت‌های الهی را پیدا کند. روشن است که هرچه به او در پیمودن این راه کمک کند خوب است. بنابراین خوبی و بدی واقعی از ارتباط کار با هدف آفرینش سنجیده می‌شود. کارهایی که ما می‌کنیم اگر مستقیماً در رسیدن به آن هدف مؤثر باشد، خود مطلوب بالذات است، ولی همه کارهای دنیا این‌گونه نیست. کارهای دنیا زنجیره فعالیت‌هایی است که هر کدام مقدمه کار دیگری است تا انسان را به هدف بالاتری برساند که آن، هدف اصلی است. اگر این زنجیره در مسیری قرار بگیرد که در نهایت ما را به آن هدف نهای برساند، همه خوب است؛ زیرا هر کدام انجام نگیرد کار بعدی تحقق پیدا نمی‌کند و ما را به هدف نمی‌رساند. همه این‌ها خوب و ارزشمند است، چون هر کدام مقدمه موقعیت دیگری است که آن موقعیت ارزشمندتر از خود این کار است و می‌تواند ما را تدریجاً به هدیف برساند که ارزش مطلق دارد و دیگر بالاتر از آن ارزشی برای ما تصور نمی‌شود.

نقش نیت در ارزش اعمال

نکته دیگر تفاوت ارزش عمل افراد است. فرض کنید دو نفر وارد مسجد می‌شوند و هر دو مثل هم نماز می‌خوانند، ولی این دو در عمل با هم تفاوتی دارند که هیچ نمودی ندارد. یکی از آن‌ها در دلش این است که مسجدیان ببینند که چه نماز خوبی خوانده است و دیگری در دلش این است که ای کاش این‌ها مرا نمی‌دیدند و من فقط با خدای خودم گفت‌وگو داشتم. چگونه نماز اولی او را جهنمی و نماز دومی او را بهشتی می‌کند؟ این تفاوت در خوبی و بدی از کجا پیدا می‌شود؟

در پاسخ باید گفت این همان امتیاز بزرگی است که فلسفه اخلاق دینی بر سایر فلسفه‌های اخلاق معروف دارد. نظامی که تاکنون درباره آن سخن می‌گفتیم، نظام قالب‌هاست، اما این قالب‌ها روحی دارند و آن روح توجه به خدا و احساس بندگی در مقابل خداست. اگر آن روح در این کار دمیده شده باشد، مؤثر است، ولی اگر نباشد، قالب تهی است و ممکن است ضرر هم داشته باشد. بنابراین غیر از این که قالب رفتار ما باید به گونه‌ای باشد که ما را برای نزدیک شدن به هدف نهای کمک کند، روح این اعمال نیز باید به گونه‌ای باشد که این عمل را لایق آن هدف بسازد. این که در اسلام این همه روی نیت تکیه شده است و حتی گفته شده نیت مؤمن بهتر از عملش است، به‌خاطر همین مسئله است. بعضی از این چیزها را ما با عقل خودمان نیز می‌فهمیم. فردی را فرض کنید از روی مسخره جلوی شما می‌آید خم و راست می‌شود. روشن است که ارزشی برای این کار قائل نمی‌شوید. عقل ما می‌فهمد که این‌جا با نیت، ارزش کار تعیین می‌شود. در حدیث قدسی داریم که خدا می‌فرماید: آیا کسی که به نماز می‌ایستد و توجه‌اش به دیگران است، نمی‌ترسد که او را به صورت الاغی مسخ کنیم؛ آیا بنده من، مرا مسخره کرده است؟ [10] [11] حاصل مطلب این که کار خوب در منطق اسلام عبارت از کاری است که قالب آن به نزدیک شدن انسان به هدف نهای کمک کند و در آن روح بندگی و اخلاص هم باشد.

نیت و انقلاب ماهیت کار

در روایت داریم اگر کسی در روزی که ثواب روزه‌اش از همه روزه‌های سال بیشتر است (عید غدیر) روزه مستحبی گرفته است و احساس می‌کند که دوست مؤمنش مایل است که او آن روز مهمان او باشد، اگر نگوید که من روزه هستم و فقط برای خدا و برای شاد کردن دل برادر مؤمن از غذای او تناول کند، هفتاد برابر ثواب روزه روز عید غدیر به او می‌دهند. این ثواب به‌خاطر آن نیت است؛ او خورد تا برادر مؤمنش را شاد کند. نیت این قدر ماهیت کار را منقلب می‌کند. حال شما ارزش کار کسانی را حساب کنید که در جبهه شرکت می‌کنند؛ همه هستی‌شان را پای رضایت خدا می‌گذارند. چقدر انسان در زندگی خودش، خانواده‌اش و بستگانش آرزو دارد؛ می‌خواهد بچه‌هایش را بزرگ کند، دامادی و عروسی‌شان را ببیند؛ این فرد همه این‌ها را کنار می‌گذارد و در جوانی به جبهه می‌رود و آرزو می‌کند که به شهادت برسد. چنین کسی از هنگامی که از خانه بیرون می‌آید، فرشتگان برای او استغفار می‌کنند و برایش ثواب می‌نویسند تا وقتی که روی زمین می‌افتد و آخرین نفس‌ها را می‌کشد. چه بسا سرش در دامان سیدالشهدا و امامان معصوم و پیغمبر اکرم صلوات‌الله‌علیهم اجمعین باشد. البته شهدا نیز همه مساوی نیستند و این مقامات بسته به مراتب نیت فرد دارد؛ این که اخلاصش چقدر است، خدا را چقدر می‌شناسد و چگونه حاضر است برای خدا فداکاری کنید؟ هر قدر معرفت، محبت و اخلاصش بیشتر باشد، ثوابش بیشتر است. هرچه دلبستگی‌اش به پیشرفت اسلام و تحقق احکام اسلام و ارزش‌های اسلامی بیشتر باشد ارزش کارش بیشتر است. کار همان کار است اما آن مبادی نفسانی که در قلب اوست، روح این کار است و آن است که کار ارزش می‌بخشد. ان‌شاء‌الله در جلسه آینده این بحث را دنبال می‌کنیم.

[1] [12]. همزه، 9.

[2] [13]. بلد، 20.

[3] [14] غافر، 49.

[4] [15] مؤمنون، 108.

[5] [16] ابراهيم، 34.

[6] [17] سجده، 7.

[7] [18] روم، 54.

[8] [19] يس، 68.

[9] [20] نوح، 27.

[10] [21] أَمَّا يَخَافُ الَّذِي يُحَوَّلُ وَجْهَهُ فِي الصَّلَاةِ أَنْ يُحَوَّلَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَجْهَ حِمَارٍ (عمالي اللغوي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج1، ص 322).

درس ها:

منع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5746>



جلسه نهم؛ مراتب ارزش کارها

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

11.59 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 21/11/94، مطابق با اول جمادی الاولی 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(9)

مراتب ارزش کارها

اشاره

در جلسات گذشته با استفاده از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه به این نتیجه رسیدیم که عوامل اصلی سقوط انسان، هوای نفس، دنیا و شیطان است. هم‌چنین گفتیم که هوای نفس از نظر لغت به معنای دل‌خواه است و معنای منفی ندارد، ولی در یک اصطلاح خاص که در مباحث اخلاقی و ارزشی مطرح می‌شود در مقابل حکم عقل و حکم خدا قرار می‌گیرد و از این جهت به معنای منفی به کار می‌رود. در این معنا، مراتب ارزش مثبت در مقدار مخالفت با هوای نفس نهفته است، و هم‌چنین ارزش منفی تبعیت از آن به اندازه مخالفت آن با حکم خدا و عقل [1] [2] است.

نقش نیت در ارزش کار

حاصل بحث‌ها این شد که در مواردی خود کار، جرم عمل، و کمیت و کیفیت حرکت خارجی در ارزش دخالتی ندارد؛ بلکه آن‌چه بیشتر به یک رفتار، ارزش می‌بخشد، نیت است. به یک معنا در فلسفه اخلاق اسلامی اصل ارزش‌ها اطاعت خداست. بسیاری از مردم تصور می‌کنند که ارزش کار همیشه تابع حجم کار است، ولی این مطلب کلیت ندارد و گاهی ارزش کاری با حجم و انرژی محدود از کارهای سنگین، پر حجم و دارای آثار زیاد بیشتر است. این روایت را شیعه و سنی درباره امیرالمؤمنین نقل کرده‌اند که **ضربة علی یوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین؛** [2] [3] ثواب یک ضربه شمشیر امیرالمؤمنین در جنگ احزاب از ثواب عبادت جن و انس بیشتر است. برای این‌که این روایت را درست تحلیل کنیم باید ابتدا ببینیم جن و انس به چه معناست و عبادت‌هایشان چه چیزهایی است، و مجموع این عبادت‌ها چقدر در عالم ارزش دارد؟ عبادت ثقلین یعنی عبادت میلیاردها جن و انس از ابتدای خلقت تا انتهای آن. ارزش یک شمشیر زدن علی از همه این‌ها بیشتر است! بنابراین ارزش کار بسته به حجم آن نیست و بیشتر بسته به عامل دیگری است. این عامل همان قصد و نیت است؛ این‌که انسان این کار را برای چه انجام می‌دهد.

محبت خدا؛ ارزشمندترین نیت

اجملاً از فرهنگ اسلامی آموخته‌ام که بالاترین ارزش مربوط به کارهایی است که به‌خاطر محبت به خدا انجام می‌گیرد. ارزشمندترین محبت‌ها، محبت خداست؛ **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.** [3] [4] از این محبت، محبت‌های دیگری پدید می‌آید و در عمل و رفتار انسان اثر می‌گذارد، که اولین آن‌ها محبت به رضایت الهی است؛ اگر محبت به ذات، اسماء و صفات الهی حاصل شد، به دنبال آن انسان می‌خواهد کاری کند که خدا خوشش بیاید. این کار طبیعی است و اگر غیر از این باشد، دوست داشتن معنی ندارد. اگر کسی خدا را دوست بدارد، اولین خواسته‌اش این است که کاری کنیم که او خوشش بیاید. این کار طبیعی است و اگر غیر از این باشد، دوست داشتن معنی ندارد. اگر کسی خدا را دوست بدارد، اولین خواسته‌اش این است که کاری کند که خدا خوشش بیاید؛ **إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ؛** [4] [5] **وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ.** [5] [6] سپس این محبت به چیزهایی که خدا دوست دارد سرایت می‌کند، و شخص اولیای خدا را هم دوست میدارد. هر کس را که خدا بیشتر دوست دارد، او هم بیشتر دوست میدارد و بیشتر می‌کوشد کاری کند که آن‌ها نیز خوششان بیاید. اینکه محبت اهل بیت برای ما از همه چیز ارزشمندتر است، برای این است که آن‌ها محبوب‌ترین موجودات نزد خداوند متعال هستند و اگر خدا را دوست داریم، باید آن‌ها را هم دوست داشته باشیم. اگر آن‌ها را دوست داریم باید دنبال این باشیم کاری کنیم که آن‌ها خوششان بیاید. معنای محبت این است. در چنین حالی شخص اصلاً توجه ندارد که این کار نفعی برای او دارد یا ندارد. او فقط به دنبال این است که کاری کند که خدا خوشش بیاید، و به اینکه بعد از آن چه میشود کاری ندارد. در اعماق دلش نیز خواسته دیگری غیر از این نیست. انتظار مزد، پاداش، بهشت، و حوریه اصلاً به ذهنش نمی‌آید. در آن حال فقط توجه‌اش به محبوبش است و می‌خواهد کاری کند که او خوشش بیاید.

در مرتبه نازلتر، مؤمن چیزهایی را که از ناحیه خداوند به عنوان پاداش اضافه می‌شود، نیز دوست می‌دارد؛ کسی که خدا را دوست دارد، دوست دارد که از دست خدا و اولیای او پاداشی دریافت کند. در این حال باز به کمیت و کیفیت پاداش فکر نمی‌کند. در بعضی زیارت‌ها آمده است که خدا با ما از آن کأسی که از دست علی علیه‌السلام در حوض کوثر داده می‌شود روزی کن! آب کوثر خودش مطلوب است و انسان را از همه آلودگی‌ها پاک می‌کند، اما اگر مؤمن معرفت داشته باشد آنچه بیشتر برای او مطلوب است این است که از دست علی علیه‌السلام سیراب شود. این‌ها برخی از مراتب محبت است.

مراتب نیت؛ مراتب ارزش

حد نصاب ارزش‌ها این است که کاری نباشد که محبوب بدش بیاید. کاری که مغبوض اوست ارزش مثبت نخواهد داشت و نمادش نیز این است که از آن نھی کرده باشد. بنابراین کاری که گناه نباشد، می‌تواند ارزش منفی نداشته باشد. حال ارزش مثبت داشتنش، به اندازه ارتباطی است که با خدا پیدا کند. این ملاک ارزش در فرهنگ اسلامی ماست؛ اصل ارزش‌ها در همین ارتباط قلبی است؛ این که نیت و انگیزه من برای انجام این کار چیست. ولی ما عادت نکرده‌ام این‌طور ارزش‌یابی کنیم و گاهی برای کاری که انجام می‌دهیم همین که کمی حشمت زیاد باشد و وقت زیادی ببرد خیلی به خودمان می‌بالیم و تصور می‌کنیم خیلی کار مهمی بوده است، اما این مسئله کلیت ندارد. ما می‌دانیم یکی از مقیاس‌هایی که در کلمات اولیای دین برای ارزش‌یابی کارها مطرح شده است، این است که آن را با کسی که در راه خدا شهید شده، و در خون خودش غلطیده باشد، مقایسه می‌کنند. بسیاری از روایات نیز ارزشمندترین عمل را جهاد و شهادت در راه خدا می‌کنند، اما این به عنوان اقتضاست و اینگونه نیست که کار هر کس که در میدان جهاد شرکت کند و شهید شود، خیلی ارزشمند است. در روایات مسایلی آمده است که خیلی آموزنده است؛ البته بیان این نکته‌ها ارزش جهاد را کم نمی‌کند. جهاد افضل عبادات است فقط باید مواظب باشیم که عبادت‌هایمان را زایل نکنیم و ارزشش را تباہ نکنیم. در روایتی آمده است که در جنگ احد، جوانی به میدان آمد و دلیرانه با کفار جنگید تا بر زمین افتاد و شهید شد. یکی از اصحاب خدمت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد: آقا این جوان پیش خدا چقدر مقام دارد؟ حضرت نگاهی کردند و توجهی نشان ندادند. این صحابی با تعجب گفت: یا رسول الله! آن جوان را می‌گویم که این طور جنگید تا شهید شد؟ حضرت باز عمل او را بی ارزش دانستند. این صحابی کنجکاو شد و از آنجا که نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله منزلتی داشت اصرار کرد که سر اینکه شما می‌گویید این کار ارزشی نداشت، چیست؟ فرمودند: ایشان در کوچه‌های مدینه، قدم می‌زد، شنید که زن‌ها می‌گویند پیرمرد‌های ما به احد رفتند و می‌جنگند و در راه خدا شهید می‌شوند، ولی این جوان راست است اینجا قدم می‌زند و عین خیالش هم نیست که برادران مسلمانش در خطر هستند. این سخن به گوش این جوان گران آمد و به غرور جوانی‌اش برخورد. پیش خودش گفت امروز خودم را به احد می‌رسانم و جنگی می‌کنم که دلیری و شجاعت من در تاریخ ثبت شود. آمد و جنگید و شهید شد، اما انگیزه‌اش این بود که نامش در تاریخ بماند و دیگر زن‌ها ملامتش نکنند. این است که کارش خیلی ارزشی نداشت. جنگ همان جنگ است، کفار و مشرکان را هم می‌کشت و بالاخره به سهم خودش لشکر اسلام را پیروز می‌کرد، ولی گاهی در جنگ یک ضربت شمشیر از عبادت ثقلین بالاتر است و گاهی بر جانبازی در میدان جهاد تا سر حد شهادت، ارزشی بار نمی‌شود. تفاوت در نیت و انگیزه است. از نظر فرهنگ اسلامی نیت نقش اساسی را در ارزش کار دارد.

حد نصاب ارزش

یکی از نشانه‌های اینکه کاری از روی هوای نفس است، این است که وقتی فرد به دلش مراجعه می‌کند ببیند خواسته‌اش این است که منفعتی دنیوی به او برسد. این حالت شکل‌ها و مراتب مختلفی دارد. یک طلبه به‌گونه‌ای برای منفعت دنیوی درس می‌خواند، یک عالم بزرگ‌تر نیز ممکن است طور دیگری برای رسیدن به آن درس بخواند و تدریس و تحقیق کند. سیاست‌بازان عالم نیز برای آن راه‌هایی دارند. حد نصاب ارزش این است که انسان کار را به امید پاداش خداوند در آخرت انجام بدهد. بنابراین اگر نیت انسان فقط دنیا باشد حتماً حد نصاب ارزش را نخواهد داشت. بلکه ممکن است انسان از کاری لذت ببرد و حتی آن لذت بردن سهمی هم در نیتش داشته باشد،

اما بخش اعظم نیتش رسیدن به آثار معنوی آن عمل باشد. در این صورت ممکن است همان کاری که دارای لذت مادی و دنیوی بوده است، ارزش الهی نیز پیدا بکند. وقتی انسان غذا می‌خورد، لذت می‌برد و معمولاً انسان اگر غذایی بدمزه باشد، نمی‌خورد. فطرت انسان هم این را می‌طلبد؛ اگر غذا خوشمزه نباشد اصلاً انسان اشتهاى خوردن پیدا نمی‌کند. اگر انسان به این لذت نگاه ابزاری داشته باشد، به ارزش کارش ضرر نمی‌زند. زیرا قصد اصلی‌اش بالاتر از این لذت است؛ او می‌خواهد این لذت را ببرد، اما لذت را می‌برد تا بتواند نتیجه بهتری از آن کار بگیرد. اما اگر هدف همین لذت شد؛ گرسنه شد می‌خورد تا سیر شود؛ هرچه لذتش بیشتر، بهتر! به‌خصوص اگر ملکه و منش انسانی‌اش این شد که همیشه به دنبال این باشد که کاری کند که بیشتر کیف کند، جزو کسانی می‌شود که قرآن درباره آن‌ها می‌فرماید: **فَاعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا؛** [6] [7] این‌ها را رها کن! این‌ها به درد سعادت اخروی نمی‌خورند. به فکر چیزی غیر از لذت دنیا نیست و فقط به دنبال این است که چه کنیم که خوش باشیم؛ چه کنیم که اقتصادمان رونق پیدا کند، حال ارزش‌های اسلامی پیاده شد یا نشد، مهم نیست. اصلاً یادش نیست چنین چیزهایی هم هست. فقط فکر این است که رفاه حاصل بشود و مشکلات، تحریم‌ها برداشته بشود. چیز دیگری منظور نیست؛ **ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ؛** [7] [8] پایه علم این‌ها همین است و با حیوانات هیچ فرقی ندارند؛ **ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَْعَلْمُونَ؛** [8] [9] رهایشان کن، بگذار بچرند! **إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ.** [9] [10] اما اگر همین رونق اقتصادی را برای این خواست که کشور اسلامی در مقابل کشورهای کفر سربلند باشند و عزت دنیوی مسلمانان حفظ بشود، دارای ارزش است. چون خداوند این را دوست دارد؛ **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛** [10] [11] خدا دوست دارد که مؤمن زیر منت کفار نباشد و دستش پیش آن‌ها دراز نباشد. کار می‌کند، کلنگ می‌زند، قنات درمی‌آورد و کشاورزی می‌کند، اما همه این‌ها را برای این که به بندگان خدا خدمت کند، انجام می‌دهد.

قلب این کار با کار دیگران تفاوتی ندارد؛ یک کافر کشاورزی می‌کند، این هم می‌کند، یک یهودی در بازار تجارت می‌کند، او هم می‌کند، گاهی یک یهودی رفتار اقتصادی‌اش سالم‌تر از یک مسلمان است، اما این ملاک ارزش‌یابی نیست. چه بسا او از همین راه اهدافی شیطانی را دنبال کند. آدمیزاد این طور است. آن قدر کار آدمیزاد پیچیده است که ممکن است کاری با این که در ظاهر خیلی کار درست و ساده‌ای است با چند واسطه به شیطان برسد.

اهمیت محاسبه نفس

توجه به این مسایل برای ما طلبه‌ها واجب‌تر از دیگران است. برای ما زشت است که عمری زندگی‌مان از نان امام زمان عج‌الله‌تعالی‌فرجه باشد، مردم ما را نوکر و سرباز امام زمان و عاملی برای هدایت میلیون‌ها و میلیارد‌ها انسان دیگر بدانند، گفتار ما گفتار زیبایی باشد، اما کار خودمان را ارزیابی نکنیم. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که ایشان در شب معراج بر جهنم اشراف پیدا کردند و دیدند کسانی با زبانشان در میان شعله‌های آتش آویخته شده‌اند. از جبرئیل پرسیدند: این‌ها چه کسانی هستند؟ جبرئیل گفت: این‌ها کسانی هستند که در دنیا مردم را موعظه کردند و مردم به موعظه این‌ها هدایت و بهشتی شدند، اما خودشان عمل نکردند. گاهی طوری می‌شود که موعظه، سخنرانی و گفتن مطالب دینی، زهدآمیز، اخلاقی و عرفانی حرفه انسان می‌شود. دیده‌اید بازارها چگونه از جنسشان تعریف می‌کنند. یک وقت نشود که تعریف ما از خدا، سیدالشهدا و امام زمان عج‌الله‌تعالی‌فرجه حرفه‌ای باشد و اینها را بگوییم تا مردم بپسندند، از ما خوششان بیاید، از ما پذیرایی کنند، مریدمان بشوند و... یک وقت برای این نباشد که اگر کاندیدا شدیم به ما رأی بدهند. نکند ما واسطه بشویم برای این که کسان دیگری زمینه دین‌فروشی پیدا کنند؛ از کسی تعریف کنیم که مردم به آن رأی بدهند تا او سر کار بیاید و از آن پست استفاده کند. بنده جهنمش را بروم که آن آقا انتخاب شود و مثلاً بتواند املاکش را به فروش برساند. چون با هم رقییم یا در جاهایی هم به من کمک می‌کند توصیه کنم که به او رأی بدهید تا ایشان برنده بشوند و استفاده‌های مالی‌شان را بکنند و به هدف‌هایی که در اجتماع دارند، برسند. من روحانی با این ریش سفیدم جهنمی بشوم برای اینکه آن آقا می‌خواهد از پست و مقامش سوءاستفاده کند! این کار چقدر زشت و خسارت‌بار است.

بنابراین باید در نیت کارهایمان بیشتر دقت کنیم. باید دل خودمان را بکاویم و بفهمیم که محرک اصلی‌مان برای عمل چیست. این کار همان محاسبه است؛ **حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَحْسَبُوا وَ زُنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُزْنُوا؛** [11] [12] همین‌جا باید حساب کارمان را بکشیم و ببینیم برای چه کار می‌کنیم. آیا واقعا نوکر امام زمانیم یا نوکر ابلیس؟

نتیجه این که اگر کاری فقط برای لذایذ دنیا باشد، این کار ارزش مثبت ندارد. از همین‌جا به عامل دوم انحراف منتقل می‌شویم. عامل دوم برای سقوط انسان حب دنیا بود. ان‌شاء‌الله در جلسات آینده همین بحث درباره دنیا پی می‌گیریم.

وصلی‌الله‌علی‌محمد‌وآله‌الطاهرین

[1] [13]. البته به کار بردن حکم درباره عقل با اندکی مسامحه همراه است؛ زیرا حقیقت عقل روشن‌گرایی است و آمریت ندارد. عقل روشن می‌کند که این کار خوب است و آثار مطلوب دارد یا بد است و آثار نامطلوب

[2] [14] . مشارق أنوار اليقين في أسرار أميرالمؤمنين عليه السلام، ص 313.

[3] [15] . بقره، 165.

[4] [16] . حديد، 27.

[5] [17] . توبه، 72.

[6] [18] . نجم، 29.

[7] [19] . همنان، 30.

[8] [20] . حجر، 3.

[9] [21] . فرقان، 44.

[10] [22] . نساء، 141.

[11] [23] . وسائل الشيعه، ج 16، ص 99.

درسي ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5748>



جلسه دهم؛ دنیا؛ مطلوب و مذموم

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

10.98 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 29/11/94، مطابق با هشتم جمادی الاولی 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(10)

دنیا؛ مطلوب و مذموم

در جلسات پیشین، با استفاده از قرآن کریم و فرمایشات امیرمؤمنان در نهج‌البلاغه، به این نتیجه رسیدیم که هوای نفس، دنیا، و شیطان سه عامل انحراف و سقوط انسان‌اند. چند جلسه درباره هوای نفس صحبت کردیم، و از این جلسه می‌خواهیم درباره دنیا صحبت کنیم.

دنیا، صفتی برای حیات

در زبان فارسی واژه دنیا را تقریباً مرادف جهان به کار می‌بریم و گاهی حتی از تعبیر دنیای حیوانات، دنیای وحوش و دنیای پرندگان نیز استفاده می‌کنیم؛ یعنی وجه جامعی برای مجموعه‌ای از مخلوقات در نظر می‌گیریم و برای آن واژه دنیا را به‌کار می‌بریم. ولی این یک معنای بدوی است که این کلمه در زبان فارسی پیدا کرده است و در زبان عربی اینگونه استعمال نمی‌شود.

اصل این کلمه صفتی برای حیات است. استعمالات این کلمه در قرآن نیز به صورت صفت و موصوف و با تعبیر «الحیة الدنیا» در مقابل «الحیة الآخرة» است. این دو مفهوم متضایف هستند و با توجه به یکی، معنای دیگری نیز روشن می‌شود. زندگی دنیا یعنی زندگی نزدیک‌تر. دنیا از دنو و مونث ادنی است، و ادنی دو استعمال دارد: گاهی از دنو به معنای نزدیک گرفته می‌شود، و گاهی از دنائت به معنای پستی. گاهی علمای اخلاق به مناسبت بحثشان دنیا را به معنای دنائت می‌گیرند، ولی در لغت عرب و استعمالات قرآنی، دنیا در مقابل آخرت است و این دو با توجه به هم معنایشان معلوم می‌شود؛ آخرت یعنی پسین، دنیا یعنی پیشین. در مقابل آخرت، گاهی «اولی» نیز ذکر شده است؛ **وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ**. [1] [2] به هر حال، دنیا صفت برای حیات است. [2] [3] سپس در بسیاری از استعمالات به‌خاطر شهرت، موصوف حذف شده و صفت قائم‌مقام آن می‌شود. در این حالت «الدنیا» به جای «الحیة الدنیا» به کار می‌رود و «الآخرة» به جای «الحیة الآخرة».

حیات انسان دو بخش دارد یک بخش پیشین، یک بخش پسین. بخش پیشین آن را همه می‌شناسند؛ همین است که در زمانی متولد می‌شویم، چندی عمر می‌کنیم و تمام می‌شود. این حیات پیشین است، اما حیات پسین را همه نمی‌شناسند. مؤمنان هستند که با اخبار الهی و مخبر صادق باور کرده‌اند که حیات دیگری هم هست و انسان دوباره زنده می‌شود. بنابراین در استعمال واژه دنیا مفروض این است که ما بپذیریم حیات انسان دو بخش دارد: یک بخش کوتاه، نقد و نزدیک، و یک بخش طولانی، نهایی و ابدی که فناپذیر است و هیچ وقت تمام نمی‌شود.

ملاحظه می‌فرمایید که خود کلمه دنیا به عنوان بخش نخستین از زندگی انسان، هیچ معنای منفی ندارد. زندگی انسان را میتوان به بخشهایی تقسیم کرد، و بخش اول زندگی بودن عیبی برای آن محسوب نمی‌شود. بنابراین در واژه الحیاة الدنيا هیچ معنای مذمومی نیست؛ اما در موارد استعمال، غالباً طوری به کار می‌رود که به قرینه، معنای منفی و نکوهیده پیدا می‌کند. بیشتر تعبیرات قرآنی این است که زندگی دنیا شما را نفریبد! مواظب باشید فریب دنیا را نخورید؛ **فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا**. بنابراین بدی دنیا برای این است که انسان فریب آن را بخورد و اگر کسی فریب آن را نخورد، هیچ عیبی ندارد؛ بخشی از زندگی انسان است. اگر بخش اول زندگی نباشد، بخش دوم هم نخواهد بود؛ اما این زندگی طوری است که آدمیزاد فریبش را می‌خورد، و قرآن هشدار می‌دهد مواظب باشید فریب نخورید.

چرایی مذمت دنیا

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که دنیا چگونه ما را فریب می‌دهد؟ فریب در جایی است که کسی مطلوب خاصی دارد و به دنبالش می‌گردد، اما کسی به جای آن مطلوب، بدلی به او نشان می‌دهد که نامطلوب است و آن فرد به گمان این‌که آن، مطلوب اصلی و فطری خودش است، سراغ این بدل نامطلوب برود و بعد معلوم شود که این طور نبوده و فریب خورده است. به تعبیر دیگر فریب خوردن این است که انسان چیز ارزنده‌ای را که در دست دارد یا می‌تواند به دست بیاورد، به خاطر اغوای دیگری از دست بدهد. چیز خوش‌ظاهری را خیال کند امر مطلوبی است و به واسطه مشغول شدن به این امر خوش‌ظاهر از آن مطلوب ارزشمند محروم شود.

وقتی گفته می‌شود فریب دنیا را نخورید، این معنا را به ذهن می‌آورد که چیزی قیمتی در انتظار شماست، مواظب باشید به جای آن یک چیز بدلی را نگیرید. آن بدل، زرق و برق‌های دنیاست. دنیا با ظواهری که خوشایند، چشم‌نواز و گوش‌نواز است، توجه شما را جلب می‌کند. این ظواهر لذت‌آنی برای شما دارد و این‌ها برای شما جلوه می‌کند و شما فریبش را می‌خورید. این کار باعث می‌شود که شما از آن چیز قیمتی باز بمانید. مذمت و عیب دنیا به خاطر این تراحم است. اگر طوری بود که شما از این استفاده می‌کردید و به آن مطلوب اصلی خودتان هم می‌رسیدید، ضرری نداشت. دلیل این‌که می‌فرماید این زندگی فریب‌تان می‌دهد این است که باعث می‌شود از سعادت ابدی‌تان باز بمانید. خدا انسان را این‌گونه آفریده و مطلوب فطری‌اش این است که دنبال سعادت است. طبعاً هر کسی خوشی خود را می‌خواهد و هیچ کس را نمی‌توان برای دوست داشتن خوشی مذمت کرد. حتی وقتی می‌خواهند کسی را به طرف خدا و آخرت ترغیب کنند به او می‌گویند که اگر از این لذت‌های دنیوی دست برداری، به لذت‌های ارزشمند و ابدی می‌رسی. بنابراین معلوم می‌شود که عیبی ندارد انسان به چیزهای لذیذ برسد. عیب در این است که انسان یک لذت‌آنی محدود را بر لذت ابدی ترجیح بدهد؛ این بد است. در این صورت است که فریب خورده است، وگرنه اگر بتواند هم این لذت را داشته باشد و هم آن‌جا را برای خود نگاه دارد، مذمتی ندارد، و فطرت انسان هم همین را اقتضا می‌کند.

ولی در عمل به گونه‌ای است که در بسیاری از جهات تراحم واقع می‌شود و جمعشان مشکل است. بنابراین شر بودن لذاذ دنیا بالعرض است اگر از دنیا مذمت می‌شود، از آن جهت است که تنها بخشی از زندگی انسان است، و دلبستگی به آن مانع رسیدن به بخش بعدی و سعادت ابدی می‌شود. اگر ما را از دلبستگی به دنیا منع می‌کنند برای همین است که این دنیا توجه ما را آن چنان جلب نکند که ذکر و فکرمان این بشود و فراموش کنیم که یک مقصد ابدی داریم. این بد است. **إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَثْنَانِ اتِّبَاعِ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعِ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَةَ؛** [3] [4] این‌که می‌فرماید آرزوهای دور و دراز بد است برای این است که انسان را از آخرت باز می‌دارد و انسان فراموش می‌کند که اصلاً زندگی ابدی نیز دارد. **يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعْمَرُ أَلْفَ سَنَةٍ؛** [4] [5] اگر هزار سال هم عمر کند دلش می‌خواهد هزار سال دیگر هم زندگی کند. لذت‌های دنیا چنان توجه‌اش را جلب کرده است که دیگر یادش نیست زندگی دیگری دارد و برای آن‌جا نیز باید فکر کند.

عرصه‌های فریب دنیا

انسان در دو عرصه کلی فریب دنیا را می‌خورد. یکی این‌که فراموش می‌کند که زندگی آخرت، زندگی ابدی و بی‌نهایت است و با زندگی دنیا قابل مقایسه نیست. دنیا اگر هزار سال یا صد هزار سال هم باشد، با بی‌نهایت قابل مقایسه نیست، و در مقابل آن یک چشم به هم زدن به‌شمار می‌آید. یکی از جهات فریب خوردن انسان این است که از لحاظ امتداد زمانی و عمر دنیا و آخرت، اشتباه می‌کند و به جای عمر ابدی، عمر محدود چند ساله را انتخاب می‌کند و به آن دل می‌بندد. عرصه دیگر، مرتبه لذت، کمال و سعادت است. حتی اگر عمر عالم آخرت به اندازه دنیا بود، در مقام تراحم باز هم باید دنیا را فدای آخرت می‌کردیم؛ زیرا لذت‌های آن‌جا آن قدر زیاد است که اصلاً قابل مقایسه با لذت‌های دنیا نیست، همان‌طور که عذاب‌های آن‌جا آن قدر سخت است که با عذاب‌های دنیا قابل مقایسه نیست. **إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ × طَعَامُ الْأَنْثَمِ؛** [5] [6] در روایت است که اگر یک قطره از زقوم جهنم در آب‌های دنیا بیفتد تمام موجودات زنده هلاک می‌شوند. این خوراک جهنمی‌هاست. از آن طرف لذت‌هایش هم آن قدر زیاد است که ما به هیچ وجه نمی‌توانیم تصور دقیقی از آن بکنیم.

برای نمونه و به مناسبت این ایام این روایت را نقل می‌کنم. در روایات آمده است که بهشتیان مشغول لذت بردن از نعمت‌های بهشت هستند که می‌بینند نوری در فضای بهشت درخشید. دیدن و تماشای این نور آن قدر جالب و لذت‌بخش است که اهل بهشت از شدت لذت بی‌هوش می‌شوند. وقتی به هوش می‌آیند از یک‌دیگر و فرشتگان می‌پرسند این چه نوری بود که این قدر تماشایش لذت داشت؟ آیا خداوند متعال تجلی کرده بود؟! پاسخ می‌شوند که حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها لبخندی به روی امیرالمومنین

علیه‌السلام زدند و دندان‌های جلوی‌شان پیدا شد. نوری که شما را مدهوش کرد نوری بود که از دندان حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها در پهنه بهشت پخش شد. این لذت برای ما اصلاً قابل تصور نیست و شبیه آن را تاکنون ندیده‌ام.

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى

قرآن در جمله کوتاهی هر دو جهت برتری زندگی آخرت بر دنیا را بیان می‌کند. می‌فرماید: **بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا؛ [6]** [7] شما زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید و به آن دل می‌بندید. اما اشتباه می‌کنید؛ **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى؛ [7]** [8] آخرت هم از لحاظ کیفیت با دنیا قابل مقایسه نیست، هم از لحاظ کمیت. هم شدت و ضعف لذت و آلامش با لذت و آلام دنیا قابل مقایسه نیست، و هم از نظر زمان بقاء. دیگر شما چه می‌خواهید؟

غیر از لذت پایدار چیز دیگری خواسته فطری ما نیست؛ هر چه بگوئیم مصادیق همین است. انسان می‌خواهد لذت بیشتر و طولانی‌تر ببرد. این در دنیا میسر نمی‌شود؛ دنیا محدود است؛ هم نوع و مرتبه لذتش نسبت به آخرت بسیار پایین است و هم زمانش بسیار محدود است. پس اگر انسان در مقام تراحم لذت دنیا و آخرت، آخرت را ترجیح دهد، به مقتضای عقل خود عمل کرده است، اما اگر آن چنان به لذت‌های دنیا دلبسته شده که دیگر بجای به عقل نمی‌دهد که قضاوت کند، این همان فریب است. همه بحث‌ها سر این است که دنیا شما را فریب ندهد. آن چنان به لذت‌ها دلبستگی پیدا نکنید که شما را از رسیدن به لذت‌های بیشتر و پایدارتر باز بدارد. اگر این‌گونه شد فریبش را خورده‌اید.

دنیا؛ مطلوب بالذات، مذموم بالعرض

شخصی در حضور امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه از دنیا مذمت و شکایت کرد. حضرت فرمودند؟ بس کن! چه چیز دنیا بد است؟ **مَسْجِدُ أَحْبَاءِ اللَّهِ وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَمَهْطُ وَحْيِ اللَّهِ وَمَتْجَرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ؛ [8]** [9] در این دنیا فرشتگان مشغول عبادت و سجده خدا هستند. این دنیا تجارت‌خانه اولیای خداست. اگر دنیا نباشد، کاری نمی‌کنند و سودی نمی‌برند. ثواب‌های آخرت سود اعمالی است که انسان در دنیا انجام می‌دهد. بهشت مزد اعمال اختیاری انسان است و اگر برای انتخاب و اختیار انسان جایی نباشد، ثواب و بهشتی هم نخواهد بود. تو چه حق داری به این دنیا بد بگویی؟! بدی از توست که از این نعمت و فرصتی که خدا به تو داده است، استفاده نکرده‌ای.

البته ما در محاورات مان عادت داریم که گاهی یک خوبی یا یک بدی را به چند عامل نسبت می‌دهیم. گاهی عامل‌هایی در عرض هم هستند و مجموعه عواملی دست به دست هم می‌دهند تا چیزی پیدا شود. برای مثال درباره هوای تمیزی که استنشاق می‌کنیم گاهی خوبی را به عوامل ترکیب‌کننده هوا نسبت می‌دهیم و گاهی به آن کسی که هوا را تصفیه کرده و باعث این شده که ما بتوانیم از هوای پاک استفاده کنیم. هم چنین وقتی انسان به عوامل بالاتر نگاه می‌کند توجه به آن‌ها نیز پیدا کرده، و بالاخره نهایتاً خداشناسان خدا را شکر می‌کنند که چنین نعمت بزرگی آفریده است. چند تا نسبت می‌دهیم که هیچ کدام نفی دیگری نیست. در قرآن نیز گاهی خداوند می‌فرماید که ما آب را روزی شما کردیم و به شما حیات دادیم؛ گاهی می‌فرماید که ابرها آمد و باران را نازل کرد و باعث شد که رفع تشنگی‌تان بشود و حیات‌تان را ادامه بدهید. این‌ها چند نسبت است که در طول هم است و تراحمی با هم ندارد. همه آن‌ها نیز با هم درست است؛ البته در هر جا معنای خاصی دارد. معنایی که به خدا نسبت می‌دهیم آفرینش از عدم است، اما این‌ها فاعل‌های اعدادی است. تربیت قرآنی هم این است که حتی اگر کسی کمترین کمک را به شما کرد بر شما حق دارد و باید از او تشکر کنید؛ **من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق**. بنابراین می‌توان یک فعل را به چند فاعل در طول هم نسبت داد و همه این نسبت‌ها نیز درست است.

در مورد دنیا هم گاهی می‌گویید دنیا شما را فریب داده است؛ البته در واقع دنیا ما را فریب نداده است و ما خودمان، خودمان را فریب داده‌ام. بله اگر این شرایط خاص دنیا و زرق و برق‌های آن نبود فریب نمی‌خوردم و از این جهت است که این فریب به دنیا نسبت داده می‌شود؛ همین اندازه که گاهی زرق و برق‌های چشم ما را می‌گیرد و ما در اثر ضعف‌مان فریبش را می‌خوریم. این است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: **مَا الدُّنْيَا عَرَّتْكَ وَلَكِنْ بِهَا اغْتَرَّتْ؛ [9]** [10] دنیا تو را فریب نداده است. مگر دنیا چه کار می‌کند؟! گل می‌روید، هوای تمیز و مناظر زیبا پدید می‌آید، کاری با تو ندارد. تو خودت فریب او را خورده‌ای. مواظب باش تو فریب نخوری! او نیامد تو را فریب بدهد و بگوید بیا به من دل ببند. لذت‌ها و زیبایی‌هایی دارد که ظاهر است و تو فریب خورده‌ای. خودت را مذمت کن! دنیا را برای چه مذمت می‌کنی؟ دنیا نعمت خداست و آثار و برکات زیادی دارد و بالعرض گاهی ضررهایی هم دارد. این خاصیت این عالم است.

فلسفه ویژگی‌های دنیا

حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا خداوند دنیا را این‌گونه آفریده است که ما فریب بخوریم؟! همان‌گونه که در بحث مربوط به هوای نفس نیز گفتیم، اصولاً اگر بخشی از این جاذبه‌هایی که در امور دنیاست نباشد اصلاً ما به وجود نخواهیم آمد، و اگر به وجود هم بیاییم زنده نخواهیم ماند. پس از به‌وجود آمدن و فراهم شدن این زندگی، سلامتی و رشد و... ممکن می‌شود. بخش دیگری از این جاذبه‌ها برای این است که زمینه امتحان و انتخاب فراهم شود. مگر ما به این عالم نیامدم که خودمان انتخاب

کنیم؟! برای انتخاب باید دو راه داشته باشیم. باید عاملی نیز باشد که ما را به طرف فساد و انحطاط بکشاند تا ما انتخاب کنیم و بگوییم این را نمی‌خواهیم و می‌خواهیم به طرف کمال برویم. اگر دو عامل متضاد نباشد، زمینه انتخاب فراهم نمی‌شود. وقتی زمینه انتخاب نبود، انسانی نخواهد بود. انسان آن است که سرنوشت خودش را خودش انتخاب کند و در مقابل کارش مسئول باشد. بنابراین لازمه این عالم که خود بخشی از نظام احسن هستی است، این ویژگی‌هاست.

هر موجودی خودبه‌خود زیباست. بدی در تراحمات پیدا می‌شود و بدی انتخاب در انتخاب ما پدید می‌آید، که در مقام تراحم بین لذت دنیا و لذت آخرت، لذت دنیا را انتخاب می‌کنیم. پس باید این تراحم باشد تا انتخاب ما معنا و ارزش پیدا کند. تراحمات این دنیا زمینه‌های انتخاب ما را فراهم می‌کنند. اگر راه یک سویه بود حداکثر مثل زندگی ملائکه می‌شد که راهشان یک طرفه است. آن‌ها جهنم ندارند و هیچ فرشته‌ای به جهنم نمی‌رود. حتی مالک جهنم هم خود عذاب نمی‌شود؛ او همیشه مشغول تسبیح و تنزیه خداست و از عبادت خویش لذت می‌برد. برای او جهنم، جهنم نیست، برای ما جهنم است. اگر بنا باشد موجودی خودش سرنوشتش را تعیین کند، باید دو راه داشته باشد که جاذبه هر کدام انسان را به طرف خود بکشاند و انسان در مقام انتخاب چیزی را انتخاب کند که کمال حقیقی و سعادت حقیقی اوست؛ همان چیزی که عقل او به انتخاب آن راهنمایی می‌کند. نقش عقل نیز این‌جا روشن می‌شود. عقل همان چراغ است که راه روشن می‌کند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

[1] [11]. لیل، 13.

[2] [12]. اعلموا انما الحیاة الدنیا (حدید، 20)؛ فَلَا تَغُرَّكُمْ الحیاة الدنیا (لقمان، 33).

[3] [13]. نهج البلاغة (للصباحی صالح)، ص 84

[4] [14]. بقره، 96.

[5] [15]. دخان، 43-44.

[6] [16]. اعلی، 16.

[7] [17]. همان، 17.

[8] [18]. نهج البلاغة (للصباحی صالح)، ص 493.

[9] [19]. همان، ص 345.



جلسه یازدهم؛ اصالت آخرت و ابزاربودن دنیا

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

11.48 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 05/12/94، مطابق با پانزدهم جمادی‌الاولی 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(11)

اصالت آخرت و ابزاربودن دنیا

ایام سوگواری صدیقہ کبری حضرت فاطمہ زهرا سلام‌الله‌علیها را به پیشگاه مقدس حضرت ولی‌عصر ارواحنفاذہ و همه دوست‌داران اهل‌بیت تسلیت و تعزیت عرض می‌کنیم و امیدواریم خداوند متعال از صدقہ سر دوستان حضرت زهرا ما گناهکاران را ببخشد و بیمارزد و همه مسلمین به‌خصوص شیعیان را بر دشمنانشان پیروز بفرماید!

قبل از شروع بحث برای اطاعت امر مقام معظم رهبری یادآوری می‌کنم که روز سرنوشت‌سازی در پیش داریم و وظیفه شرعی و عقلی همه ماست که در انتخابات شرکت کنیم و به کسانی که برای اسلام و مسلمین نافع‌تر هستند رأی دهیم. از خداوند متعال درخواست می‌کنیم که به برکت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها این انتخابات را برای جامعه ما مبارک قرار دهد و کسانی انتخاب شوند که بتوانند میراث شهدای ما را نگه‌داری کنند و وظایف خودشان را نسبت به اسلام و مسلمین به نحو احسن انجام دهند.

چنان‌که اشاره فرمودند، امشب سومین سالگرد عروج ملکوتی عالم جلیل‌القدر مرحوم آیت‌الله خوشوقت (ره) است که یکی از علمای نادر هستند که هم از لحاظ علم، هم از لحاظ تقوا، هم از لحاظ بصیرت اجتماعی، و هم از لحاظ تربیت شاگردان کم‌تر نظیرشان را سراغ داریم. عاجزانه از خداوند متعال درخواست می‌کنیم که روح ایشان را با موالی‌شان محشور فرماید؛ جای خالی ایشان را با امثالشان پر فرماید؛ به همه توفیق‌قدرانی از این شخصیت را عطا فرماید، و ما را در انجام وظایف فردی و اجتماعی مان موفق بدارد!

اشاره

بحث به این‌جا رسید که از مبانی دینی استفاده می‌شود که حب دنیا نقش مهمی در تنزل و سقوط انسان‌ها دارد. در جلسه گذشته درباره مفهوم دنیا و علت نکوهش آن به این نتیجه رسیدیم که اگر در قرآن کریم، روایات، و کلمات بزرگان نسبت به دنیا مذمت شده است، و فرهنگ دینی ما آن را «رأس کل خطیئة» می‌داند، به خاطر تزاومی است که با سعادت‌های برتر دارد، وگرنه وجود دنیا و آنچه در این عالم آفریده شده خودبه‌خود مذمتی ندارد، بلکه می‌تواند وسیله تکامل انسان باشد. اما درباره عرصه‌های برتری آخرت، دو عرصه را بیان کردیم و گفتیم: یکی از لحاظ مدت استفاده از نعمت‌های دنیا و آخرت است که نعمت‌های دنیا اگر خیلی طولانی شود حدود صد سال می‌شود، اما نعمت‌های آخرت هیچ پایانی ندارد و حتی اگر در دنیا به‌جای صدسال، هزار یا میلیون سال هم عمر کنیم، باز با بی‌نهایت طرف نسبت نخواهد

بود. بنابراین مذمت برای کسی است که فریب این نعمت‌های زودگذر و کوتاه را بخورد و کاری کند که او را از نعمت‌های طولانی ابدی بازدارد. به عبارت دیگر تعلق به دنیا است که ما را از رسیدن به ثواب‌های ابدی اخروی منع می‌کند و دنیا از این جهت مذموم است.

عرصه دوم برتری نعمت‌های اخروی، از جهت کیفیت، شدت لذت و کمال، و شرف آن‌هاست. اولاً بیشتر لذت‌های دنیا میان انسان و حیوانات مشترک است، و ثانیاً گو این‌که این لذت‌ها در مقایسه با یک‌دیگر شدت و ضعف دارند، و برخی بیشتر جلب توجه می‌کنند، و حتی گاهی انسان حاضر می‌شود برخی لذت‌ها را فدای برخی دیگر کند، ولی همه این‌ها در مقابل لذت‌های اخروی از لحاظ کیفیت بسیار ناچیز و کم‌ارزش‌اند. خداوند در آیه 17 از سوره اعلی دربار این دو نکته فرموده است؛ **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى**. افزون بر این‌که نعمت‌های آخرت بهتر از نعمت‌های دنیا است و حتی یک نعمت بهشتی با نعمت معادل آن در دنیا قابل مقایسه نیست. چه رسد به نعمت‌های بی‌شمار. از نظر زمان نیز نعمت‌های آخرت بی‌پایان است و بقای نعمت‌های آخرت با نعمت‌های دنیا قابل مقایسه نیست. هر کس کمی اهل محاسبه، فکر و تعقل باشد این دو عرصه را به‌خوبی درک می‌کند، مگر این‌که اصلاً به وجود آخرت باور نداشته باشد.

مشوب بودن لذت‌های دنیا و خالص بودن لذت‌های آخرت

تفاوت سومی که نعمت‌های آخرت نسبت به نعمت‌های دنیا دارد، خالص بودن آن‌هاست. در دنیا ما نعمت خالص نداریم و همه لذت‌ها و نعمت‌ها با رنج‌ها، گرفتاری‌ها و سختی‌ها مخلوط است؛ اما لذت‌های آخرت خالص است؛ **قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ**. [1] [2] به عنوان مثال، در دنیا برای تهیه غذا باید زحمات زیادی کشید. حال از بیان زحمات و سختی‌های قبل از تهیه مواد اولیه صرف نظر می‌کنیم. بعد از این که مالک مواد اولیه‌اش شدم، و همه چیز برای این‌که خوردنی بشود و بتوانیم از آن‌ها استفاده کنیم در آشپزخانه آماده است، زحمت زیادی باید متحمل بشویم تا غذا آماده شود، مانند شستن ظروف، خیس کردن برنج، خردکردن گوشت و... تا مثلاً نیم ساعت از غذا خوردن لذت ببریم. این تازه یک نعمت خیلی عمومی است که همه ما به آن مبتلا هستیم.

کسانی هستند برای این‌که در یک انتخابات برنده شوند، از سال‌ها قبل برای تبلیغات پول تهیه می‌کنند. حال بماند که این پول از کجا باید تهیه شود، حلال باشد یا حرام باشد، به چه قیمتی تمام شود، چقدر باید تملق بگویند و حلال و حرام کنند، یا کلاه‌برداری کنند تا این پول برای روز انتخابات تهیه شود. کسانی را باید استخدام کنند، به آن‌ها پول بدهند، عکس و پوستر تهیه کنند، در تزارحم با دیگران به تخریب و تفسیق دست بزنند، در زمان تبلیغات شب و روز خواب راحت ندارند که آیا ما برنده می‌شویم یا نمی‌شویم؛ اگر برنده بشوند هم آیا اعتبارنامه‌شان در مجلس تصویب می‌شود یا نمی‌شود؛ تا چه شود؟ مگر نمایندگی مجلس چه دارد، غیر از این‌که تکالیف سنگینی روی دوش انسان می‌آید که باید هر روز انسان با شیطان دست و پنجه نرم کند که آیا این را مطرح کنم یا نکنم؛ به چه کسی رأی بدهم یا ندهم، و...؟ این نمونه‌ای از نعمت‌های دنیا است.

یا برای ازدواج، کسانی از اول بلوغ فکر می‌کنند که ما با چه کسی ازدواج کنیم، و برای این‌که این دختر را به ما بدهند، باید چه کار کنیم. چقدر باید صدق معین کنیم؟ چقدر باید هزینه کنیم؟ کادو بدهیم، جشن بگیریم، تازه آیا بپذیرند یا نپذیرند. اگر قبول کند بعد با هم بسازیم یا نسازیم؟! ببینید برای یک لذت و تأمین نیاز جنسی باید چه مقدماتی برای انسان تدارک شود. البته وقتی حکم شرعی روی آن بیاید، حساب دیگری باز می‌شود و جنبه آخرتی پیدا می‌کند.

اگر برای آخرت و برای اطاعت خدا شد همه چیز عوض می‌شود. حال اگر من وقت، پول، آبرویی که صرف این کارها کردم، برای آخرت بود، به چه می‌رسیدم؟ یک کار کوچک، مثل نشاندن لبخند به روی مؤمن اگر برای خدا باشد، ثوابش از هفتاد سال عبادت بیشتر است. ممکن است برای حمایت یا برطرف کردن نیاز یک همسایه یا یک ناشناس ثواب یک عمر عبادت را به شما بدهند. حساب آخرت با دنیا بسیار تفاوت دارد. زحمت کم، سود فراوان! فرض کنید لذتی طولانی با هزینه بسیار کمی برای شما میسر باشد، و از طرف دیگر لذتی با ارزشی بسیار کم‌تر در مقابل چند روز کار به شما پیشنهاد شود، شما کدام را انتخاب می‌کنید؟ کدام عاقلی است که شک کند آن لذت طولانی با زحمت کم بسیار بهتر از آن لذت کمی است که زحمت دارد؟ هیچ عاقلی طرف دوم را انتخاب نمی‌کند. حال چطور است که وقتی پای آخرت در میان می‌آید، لذت محدود این دنیا را بر خوشی و لذت نامحدود آخرت مقدم می‌کنیم؟! این همان فریب دنیا است. به این لذت محدود دل بستیم و از لذت طولانی و برتر بازماندیم. چیزی که مذمت دارد، همین فریب خوردن از دنیا و دل‌بستن به دنیا است.

دنیا، مسیر است و آخرت، مقصد

نکته دیگر این‌که مقایسه‌های ما بر اساس پیش‌فرض‌های غلط است، و آن این است که ما زندگی را دارای دو بخش می‌دانیم که یکی در این دنیا و دیگری در آخرت است، ولی اشتباه می‌کنیم. اصلاً زندگی ما در این‌جا اقامت نیست، سفر است. ما نباید این را جزو زندگی اصیل خودمان به‌شمار بیاوریم. ما در این دنیا در حال سفر به خانه خود هستیم. زندگی ما از هنگامی آغاز می‌شود که در خانه خود اقامت کنیم. زندگی حقیقی ما از وقتی است که به دارالقرار برویم و استقرار پیدا کنیم. این‌جا دارالحجاز و جای عبور است. فرض بفرمایید شما خانه‌ای خریده‌اید و باید از مسیری عبور کنید تا به آن برسید. شما هیچ‌گاه این حرکت را جزو اقامت در خانه‌تان حساب نمی‌کنید. این دنیا همه‌اش سفر است. اصلاً ما برای این‌جا خلق نشده‌ایم؛ این راهی است که باید از آن بگذریم تا به جایی که برای آن خلق شده‌ایم، برسیم.

امیرمؤمنان علیه‌السلام در خطبه 173 از نَحْجِ الْبَلَاغِ می‌فرماید: **الَا وَإِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنَّوْنَهَا وَتَرْغَبُونَ فِيهَا وَأَصْبَحْتَ تُغْضِبُكُمْ وَتُرْضِيكُمْ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ؛** این دنیایی که این‌قدر به آن دل می‌بندید، آرزوی رسیدن به خوشی‌هایش را دارید، خانه شما نیست. این دنیا جاده‌ای است که باید از آن عبور کنید. **وَلَا مَنَزِلَكُمْ الدُّنْيَا خُلُقْتُمْ لَهُ؛** این منزلی نیست که شما برای آن خلق شدید. **وَلَا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ؛** حتی خانه‌ای نیست که شما را به آن دعوت کرده باشند.

حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر این زندگی، زندگی اصیل ما نیست پس چرا این‌جا متولد شده‌ایم؟ چرا این‌جا زندگی می‌کنیم و این قدر تلاش می‌کنیم؟ حضرت در خطبه دیگری در این‌باره می‌فرماید: **فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مُقَامٍ؛** دنیا دار اقامت شما نیست؛ جای سکونت شما نیست. **بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِيَتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالُ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ؛** برای خانه اصلی‌تان به چیزهایی احتیاج دارید که باید از این‌جا تهیه کنید. شما را به این‌جا آورده‌اند که چیزهایی را که برای خانه‌تان لازم است از این‌جا تهیه کنید. این‌جا یک فروشگاه است. شما را به آن آورده‌اند تا چیزهایی که برای خانه اقامت‌تان لازم دارید از این‌جا تهیه کنید. این‌جا باید اعمالی انجام دهید تا وقتی که به محل قرار و سکونت‌تان می‌روید، از آن استفاده کنید. این‌جا باید توشه بردارید و اسباب و وسایل راحتی آن‌جا را فراهم کنید. شما را برای این به این‌جا آورده‌اند.

روشن است برای این‌که این اسباب را تهیه کنید، باید زنده باشید، و باید غذایی بخورید و لباسی بپوشید تا بتوانید آن اعمال را انجام دهید؛ ولی این اعمال و لذت‌ها و خوشی‌هایش هدف اصلی نیستند. در یک کلمه زندگی دنیا بخش اصلی از زندگی انسان نیست؛ این وسیله است نه هدف.

دنیا؛ کاروان‌سرای در بین‌راه

شما همانند کاروانی هستید که باید مدتی را در کاروان‌سرای بین‌راه استراحت کنید. گفته‌اند این‌جا توقف کنید تا مثلاً به مرکب‌تان رسیدگی کنید و وسیله حرکت‌تان را آماده کنید؛ **فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كِرْكَبٌ وَفُؤْفٍ لَا يَدْرُونَ مَتَى يَوْمُرُونَ بِالْمَسِيرِ؛**^[3] خود شما هم نمی‌دانید چه وقت شما را از این‌جا حرکت می‌دهند. شما برای آن حرکت آفریده شده‌اید. این‌جا یک توقفگاه محدود موقتی است، یک قهوه‌خانه است که در آن باید یک چای بخورید و دستی بر سر و گوش اسب‌تان بکشید و علفی به آن بدهید تا وقتی دستور حرکت داده می‌شود آماده باشید.

أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُّنْيَا مَنْ خَلِقَ لِلْآخِرَةِ؛ کسی که اقامتگاهش جای دیگری است و برای آن‌جا خلق شده است، با این‌جا چه کار دارد؟ چرا دل به این می‌بندد؟! کار ما این‌جا برداشتن زاد و توشه برای آن‌جاست، نه این‌که به این‌جا دل ببندیم و خیال کنیم اصلاً جای ما این‌جاست و بناست در یک قهوه‌خانه تا آخر عمر زندگی کنیم! **وَمَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يَسْأَلُهُ؛** چرا به امانتی که خیلی زود از شما پس می‌گیرند، دل می‌بندید؟ این را نداده‌اند که همیشه برای شما بماند، نمی‌دانید از این‌جا جدا می‌شوید؟! چه کسی از دنیا رفته و اموالش را با خودش برده است؟ پس چرا بی‌خود به آن دل می‌بندید؟ ببینید از این مال برای آن حاجت ابدی‌تان چگونه می‌توانید استفاده کنید، نه این‌که به خود این دل ببندید و این را نگه دارید.

ما انسان‌ها برخی اوقات در کارهای دنیایی مان به چیزهایی مبتلا می‌شویم که وجه عقلانی ندارد. همسایه‌ای داشتیم که کمی ثروتمند بود و یک ماشین آخرین سیستم نو خریده بود. در خانه‌اش پارکینگی برای این ماشین درست کرده بود و هر روز این ماشین را با آب و صابون می‌شست، و هر وقت بیکار می‌شد آن را تمیز می‌کرد. باور کنید من در عمرم فقط یک بار دیدم سوار این ماشین شود. درحالی که ماشین برای این نیست که هر روز آن را با آب و صابون بشویند؛ ماشین برای این است که انسان سوارش شود و از یک نقطه به نقطه دیگر برود! شاید به کار این فرد بجندید و جای خنده هم دارد، اما ما غافلیم که رفتار خود ما با دنیا عین همین است. این عمر حداکثر صد ساله را به ما داده‌اند که از آن برای زندگی ابدی‌مان استفاده کنیم؛ اما ما خیال می‌کنیم اصلاً ابدیت همین است. **يُودُّ أَحَدَهُمْ لَوْ يَعْمُرُ أَلْفَ سَنَةٍ؛**^[3] [4] فکر می‌کنیم ای کاش می‌شد هزار سال اینجا بمانیم! اگر هزار سال هم به ما عمر بدهند، می‌گوییم کاش یک هزار سال دیگر هم می‌شد؛ با این‌که می‌دانیم بالاخره خواهیم مرد و اقامتگاه ما جای دیگری است.

نظر آلی و نظر استقلالی

این سخنان برای کسی است که آخرت را قبول دارد و می‌داند نسبت دنیا و آخرت نسبت اتومبیلی است که سوار می‌شود تا به مقصد برسد؛ البته ماشین باید سالم باشد تا انسان را به مقصد برساند؛ اگر وسط راه خراب شود، انسان را به مقصد نمی‌رساند؛ باید آن را حفظ کرد که سالم بماند. این بدن را نیز باید سالم نگه داشت تا از آن کار بکشیم، اما نه این‌که همیشه به فکر آن باشیم.

دنیا وقتی مذموم است که نگاه ما به آن استقلالی باشد، ولی اگر دنیا وسیله آخرت شد، مذموم نیست. شما وقتی چیزی می‌نویسید نگاه‌تان به قلم‌تان نیست؛ ابزار است؛ همان اندازه که خوب بنویسد، به کارت‌تان می‌آید. این نظر آلی و ابزاری است، و در مقابل نظر استقلالی است. اگر نگاه ما نسبت به دنیا نظر آلی باشد، اصلاً اهل دنیا نیستیم. امیرمؤمنان علیه‌السلام در خطبه 133 می‌فرماید: **وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يَبْصُرُ مِمَّا وَّرَاءَهَا شَيْئاً وَالْبَصِيرُ يُرِي نُفُذَهَا بَصَرُهُ وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَّرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاحِصٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاحِصٌ وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ؛** مردم دوگونه به دنیا نگاه می‌کنند؛ برخی کورکورانه و برخی با

بینایی. بعضی نگاهشان به دنیا یک نگاه کور است. به خود این نگاه می‌کنند، پشت آن را نمی‌بینند. مثل این که شما به آینه نگاه کنید تا جنس و طول و عرض آن را به دست آورید؛ در این فرض، صورتتان را در آن نمی‌بینید؛ صورتتان در آن هست اما از آنجا که به آن توجه ندارید، آن را نمی‌بینید. هنگامی صورتتان را در آینه می‌بینید که به آن نظر آلی داشته باشید؛ یعنی به آن به عنوان یک ابزار نگاه کنید. آنهایی که کورکورانه به دنیا نگاه می‌کنند، چشم‌شان به همین‌جا دوخته می‌شود و از آن فراتر نمی‌رود. اما کسانی هستند که به دنیا برای این نگاه می‌کنند که از این دنیا چیزهای دیگر را درک کنند و به دنبال این هستند که چگونه از آن استفاده کنند تا به سعادت برسند. **متجر اولیاء الله**؛ یک تاجر، تجارت‌خانه و سرمایه را برای این می‌خواهد که سود بیشتری ببرد. تاجر انبار و اجناس آن را برای تماشای آن‌ها نمی‌خواهد؛ البته تاجر به انبار و اجناس آن نیاز دارد، اما همه این‌ها ابزاری برای سودبردن است. **فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاطِئٌ وَالْأَعْمَىٰ إِلَيْهَا شَاطِئٌ**؛ تعبیر ادبی بسیار زیبایی است! خدا دنیا را به ما داده تا به آن نظر ابزاری کنیم؛ ببینیم از این سرمایه برای دار اقامت‌مان چه استفاده‌ای می‌توانیم بکنیم. این‌جا اقامتگاه نیست. این‌جا محل عبور است و ما باید به آن نظر ابزاری داشته باشیم.

وفقنا الله و ایاکم ان شاء الله.

[1] [5]. اعراف، 32.

[2] [6]. نوح‌البلاغه، خطبه 287.

[3] [7]. بقره، 96.

درس‌ها:



جلسه دوازدهم؛ نگاه ابزاری به دنیا

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

10.72 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 12/12/94، مطابق با بیست‌ودوم جمادی‌الاولی 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(12)

نگاه ابزاری به دنیا

اشاره

در جلسه گذشته با استفاده از فرمایشات امیرمؤمنان در نهج‌البلاغه درباره عرصه‌های فریب دنیا و علت مذموم بودن آن سخن گفتیم و اشاره کردیم که مذموم بودن دنیا به خاطر مزاحمتی است که برای آخرت دارد، ولی همیشه جمع بین دنیا و آخرت محال نیست. بسیاری از مردم تصور می‌کنند که اگر نعمت‌های دنیا نصیب کسی شد، حتماً از اهل آخرت نخواهد بود، و اگر کسی بخواهد صددرصد اهل آخرت باشد، باید از همه چیز زندگی دنیا صرف‌نظر کند؛ و از آن‌جا که دنبال هرچه برود مزاحمت با آخرت دارد، زندگی، سلامتی و آبرویش به خطر می‌افتد. از اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه است که بین دنیا و آخرت تضاد است ولی ما نسبت به آن مسئولیت‌هایی داریم؟! حتی تحصیل برخی از امور دنیا برای انسان واجب است؛ مثلاً انسان باید برای رفع نیازهای ضروری خود و خانواده‌اش کار کند. جمع این مسایل با هم چگونه ممکن است؟ این شبهه‌ها به خاطر نقضی است که ما در تعریف دنیا و آخرت از نظر فرهنگ اسلامی داریم؛ به‌خصوص روایاتی که در آن‌ها دنیا مذمت می‌شود و اهل دنیا مورد نکوهش قرار می‌گیرند، بر ابهام‌ها می‌افزاید.

نگاه ابزاری و استقلال به دنیا

در بحث‌های پیشین چندین بار اشاره کردیم که مذمت دنیا، مذمت کسانی است که فریب دنیا را خورده‌اند. ذات دنیا مذمتی ندارد. نعمت‌هایش هم نعمت خداست و باید خدا را برای آن‌ها شکر کرد، و استفاده از این نعمت‌ها عیبی ندارد. آن‌چه هست این است که فریب دنیا را نخوریم؛ **فَلَا تَعْرَنُّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا**. [1] [2] فریب مقوله‌ای است که با ذهن و فکر ارتباط دارد و استفاده از نعمت در معنای آن نیست. در جلسات گذشته نیز به این خطبه امیرمؤمنان علیه‌السلام اشاره کردیم که حضرت دنیا را سجده‌گاه فرشتگان و تجارت‌خانه اولیای خدا معرفی می‌کند. فریب خوردن این است که انسان از چیزی تصویری داشته باشد، اما باطنش طور دیگری باشد و انسان فریب ظاهر آن را نخورد و از مطلوب واقعی‌اش باز بماند.

در جلسه گذشته درباره فرمایشی از امیرالمؤمنین سلام الله علیه سخن گفتیم که می فرمود: اگر کسی به خود دنیا چشم بدوزد، دنیا کورش می کند، اما اگر دنیا را ابزاری قرار دهد تا ماورایش را ببیند، بر بصیرتش می افزاید. دنیا همانند عینکی است که انسان آن را به چشمش می زند تا با آن پشت آن را ببیند. دنیا ابزار است. وقتی شما با کارد میوه ای را پوست می گیرید اصلاً توجه ندارید که این کارد چگونه و چه رنگی است. اگر از شما پرسند که دسته آن کارد چه رنگی بود، ممکن است بگویید اصلاً متوجه رنگ آن نشدم. این نظر ابزاری و آلی است و چنین نگاهی به دنیا مذموم نیست. مذموم آن است که ما به دنیا به نظر استقلالی نگاه کنیم؛ یعنی به خودش خیره شویم و خودش را هدف قرار دهیم. نظر ابزاری به دنیا نه تنها ضرری ندارد و انسان را کور نمی کند، بلکه بر بصیرت انسان می افزاید؛ **وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرْتَهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ**. بنابراین ممکن است انسان از دنیا لذت ببرد و مذموم هم نباشد؛ حتی گاهی کسب و استفاده از متاع دنیا واجب می شود و لذتی که شخص از آن می برد ثواب اخروی هم دارد؛ ولی گاهی نیز تمام زحماتی که انسان می کشد همه برای دنیاست و هباءً منثوراً می شود؛ **وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا؛** [2] [3] همانند گردی که پخش می شود و چیزی از اثرش باقی نمی ماند.

نیت؛ اصلی ترین عامل ایجاد ارزش

اکنون این پرسش مطرح می شود که دلیل این مسئله چیست؟ چرا دنیا از یک نظر مذموم و از نظر دیگر ممدوح است؟ حل این مسئله در گرو تبیین منشأ ارزش های اخلاقی است. از دیدگاه اسلامی، اصلی ترین عامل ایجاد ارزش، نیت است؛ باید انگیزه کار را دید. اگر انگیزه خدایی باشد، آن کار ارزشمند می شود و اگر انگیزه شیطانی باشد (حتی اگر آن کار عبادت، شب زنده داری یا جهاد باشد)، هیچ ارزشی ندارد؛ بلکه گاهی گناه هم دارد. پس ارزش دنیا بسته به این است که ما چگونه به دنیا نگاه کنیم. مغرور شدن و فریب خوردن از دنیا این است که نظرمان را به خود دنیا و لذت های آن بدوزیم و فراموش کنیم که آخرتی نیز هست. ارزش مثبت یا منفی کار اختیاری بسته به نیت انسان است که چگونه با آن برخورد کند، چگونه آن را ببیند و چگونه و برای چه هدفی آن را انجام دهد. اگر خود دنیا و لذت های دنیا هدف شد، این همان «ابصر الیها» و نظر استقلالی است، اما اگر آن را ابزار قرار داد، همان «ابصر بها» است که با آن حقایق را بهتر می بیند و پند می گیرد. در این صورت همین دنیا باعث می شود که انسان بصیر شود و اشتباه نکند.

اهل دنیا

امیرمؤمنان در نَحْجِ البلاغه تعبیر بسیار عجیب و زنده ای نسبت به اهل دنیا دارند. می فرماید: به این کسانی که به دنیا چسبیده، آن را هدف خودشان قرار داده اند، نگاه نکن! **فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ ... يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَىٰ بَعْضٍ؛** [3] [4] این ها سگ هایی هستند که پارس می کنند؛ کارشان این است که به جان هم بیافتند و از همدیگر گاز بگیرند. تو هم می خواهی مثل این ها بشوی؟! اگر نمی خواهی، خیلی به این ها و لذت هایشان نگاه نکن! خداوند در آیه 131 سوره طه خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: **وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ؛** مبادا به کسانی که دارای نعمت های دنیا هستند، چشم بدوزی و حسرت آن ها را بخوری! این ها وسیله آزمایش است.

دنیا همانند شمشیر دولب است؛ هم می تواند وسیله ای برای سعادت ما باشد، هم وسیله ای برای سقوط؛ سقوط و سعادت که حد و مرزی ندارد. اگر انسان با دنیا معامله صحیح و خداپسندی داشته باشد، اگر به گونه ای با دنیا ارتباط داشته باشد که خداوند دنیا را برای آن خلق کرده است، آن قدر ترقی می کند که هیچ منجم و ریاضی دانی نمی تواند آن را به حساب بیاورد، و البته سقوطش نیز همین گونه است. امروز در دنیا و حتی برخی کشورهای اسلامی کسانی دیده می شوند که از هر سگ و کفتاری بدترند. سقوط این ها قابل اندازه گیری نیست و با هیچ عددی نمی شود پستی این ها را نشان داد. معجزه خلقت، وجود انسان است؛ خداوند چه چیزی آفریده است؟! این جنس دو پا تا کجا می تواند ترقی کند، و تا چه حد می تواند تنزل کند! اختیارش در دست خودش است.

شاید برخی خیال کنند که اهل دنیا کسانی هستند که به نعمت های دنیا متنعم اند، در صورتی که این گونه نیست. منظور از اهل دنیا کسانی است که هدفشان دنیا شده است، اگرچه به دنیا نرسند. ممکن است کسی تهمی دست، بدبخت و بیچاره باشد ولی از اهل دنیا به شمار رود. اهل دنیا کسانی هستند که غیر از لذت دنیا چیزی نمی خواهند. حتی ممکن است به آن نرسند، ولی از آن جایی که نگاهشان به دنیا نگاه اصیل و استقلالی است، اهل دنیا هستند. هم چنین ممکن است کسانی متنعم در نعمت های دنیا باشند و در عین حال مقامات عالی آخرتی نیز داشته باشند. حضرت سلیمان یک نمونه از آنهاست. **قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي؛** [4] [5] خداوند می فرماید: سلیمان گفت: خدایا به من سلطنتی بده که نظیرش در عالم وجود نداشته باشد. خدا این سلطنت را به او داد و همه چیز، جن، انس، باد و باران در اختیارش بود. این در دنیا؛ در آخرت نیز یکی از انبیای الهی است و از بزرگ ترین مقامات اخروی هم بهره مند است.

کار خدایی و سود مضاعف دنیایی!

امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه‌های نوح البلاغه از کسانی سخن می‌گوید که با یک درخواست از خدا برخی نعمت‌های دنیا را به دست می‌آورند (که دیگران سال‌ها با زحمت به دست می‌آورند)، و مقامات اخروی‌شان هم محفوظ است. می‌فرماید: آدمیزادها در دنیا همیشه در حال کارند، هر کسی هدیه دارد و چیزی را دنبال می‌کند. هر کسی از چیزی خوشش می‌آید و به دنبال آن می‌گردد تا آن را به دست آورد؛ النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِدُنْيَا فَدَّ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ فَبَفِنِي عُمُرُهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ؛ [5] [6] تلاش انسان‌ها در دنیا بر دوگونه است؛ برخی در دنیا کار می‌کنند اما هدف‌شان خود دنیاست. هدف‌شان این است که به دنیا برسند و مقصود دیگری ندارند. چنین تلاشی انسان را از کار آخرتی باز می‌دارد. کار می‌کند که پول در بیاورد و اندوخته‌هایش در بانک‌های داخلی و خارجی زیاد شود. روشن است که این فرد با این زحمتی که می‌کشد زندگی خودش را به راحتی می‌تواند تأمین کند، ولی به این اکتفا نمی‌کند و در این فکر است که فرزندانش نسل اندر نسل راحت زندگی کنند. چنین کسی عمرش را صرف نفع نسل آینده‌اش می‌کند. کار می‌کند و زحمت می‌کشد برای این‌که بعد از مثلاً صدسال دیگرانی از نسل خودش در این دنیا خوش باشند و از این پول‌ها استفاده کنند.

وَعَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا؛ اما برخی در همین دنیا کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، اما هدف‌شان دنیا نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام چقدر زحمت می‌کشید تا نخلستان به بار آورد؟ زمانی قناتی را به دست خودش ایجاد کرد؛ آن قدر کلنگ زد تا چاهی را به آب رساند و آن را به چاه‌های دیگر مربوط کرد تا قنات آماده شد. هم‌اکنون قنات امیرالمؤمنین در مدینه هست و به نام «آبار علی» معروف است. وقتی چاه‌ها به آب می‌رسید، هنوز عرقش خشک نشده بود که می‌گفت قلم و کاغذ بیاورید و همان‌جا آن را وقف می‌کرد. با آن مقامش این زحمت‌ها را می‌کشید، اما برای خدا. این کار شدنی است. اگر من و شما هم شیعه علی باشیم باید از علی یاد بگیریم. حضرت می‌فرماید: وَعَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا؛ برخی در همین دنیا کار می‌کنند، چه بسا همین‌گونه کارها را نیز انجام می‌دهند، اما هدف‌شان دنیا نیست. هدف چنین کسی اطاعت خدا و خدمت به خلق خداست؛ کارش را به صورت عبادت انجام می‌دهد، عبادت‌هایی که گاهی ثوابش بارها از نماز و روزه بیشتر است.

فَبَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بغيرِ عَمَلٍ؛ فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا وَمَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا؛ خداوند متعال نعمت‌های دنیوی را که دیگران با زحمت به دست می‌آورند، به راحتی در دسترس چنین کسانی قرار می‌دهد. بنابراین هم بهره دنیا را می‌برد و هم بهره آخرت را. بهره دنیایش نعمت بی‌زحمتی است که خداوند نصیبش می‌کند. نمونه‌های عجیبی برای این مورد تجربه شده است. کشاورزی خود برای من نقل می‌کرد که من در کشتزاری، زمینی کوچک داشتم که همه را گندم می‌کاشتیم. یک سال ملخ آمد و تمام محصول این کشتزار را از بین برد جز محصول قطعه زمین من که سالم ماند، زیرا من همیشه خمس و زکات مالم را می‌دادم و زمینم محفوظ ماند، ولی دیگران دریند این مسایل نبودند و همه اموال‌شان به یک باره از بین رفت.

گاهی ممکن است انسان کاری دنیایی انجام می‌دهد، کشاورزی می‌کند، یا کارگری است که کار می‌کند؛ اما یک مرتبه به ذهنش می‌رسد که اگر این‌گونه عمل نکنیم و فلان ترکیب را انجام بدهیم، چه می‌شود؛ و چیزی را کشف می‌کند که برای خودش و برای آیندگانش درآمد بسیار دارد. البته همیشه این طور نیست. این مسایل بسته به حکمت خداست که چه چیزی را اقتضا کند و برای فرد و جامعه چه چیزی مفید و لازم باشد. گاهی این‌گونه می‌شود که فرد در کار دنیایی چنان سودی نصیبش می‌شود که نصیب هیچ کس دیگری نمی‌شود. این شخص همانند دیگران کار کرده، اما نیتش اطاعت خدا بوده است، درآمدی هم که به دست می‌آورد برای استفاده خودش نمی‌خواهد، می‌خواهد به خلق خدا خدمت کند.

أَصْبَحَ وَجِهَاً عِنْدَ اللَّهِ لَا يَسْأَلُ اللَّهَ شَيْئاً فَيَمْنَعُهُ؛ چنین کسی چنان آبرویی پیش خدا پیدا می‌کند که هر چه از خدا بخواهد به او می‌دهد. اگر نعمت دنیایی هم از خدا بخواهد به او می‌دهد؛ مستجاب‌الدعوه می‌شود. مَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعاً؛ چنین کسی هم دنیا را دارد هم آخرت را، اما در عین حال دنبال سورچرانی، شهوت‌رانی و هوس‌بازی نمی‌رود. حضرت سلیمان نبی که آن سلطنت را داشت از زاهدترین افراد زمان خودش بود. می‌کوشید با دست خودش کار شخصی‌اش را انجام بدهد و روزی خودش را از آن‌جا به دست بیاورد. چنین کسانی در بین علما و بزرگان ما بسیار بوده و هستند.

حضرت آیت‌الله بروجردی (ره) یکی از بزرگ‌ترین مراجع قرن اخیر بود. ایشان بسیار مرجع محترمی بود که حتی در دستگاه سلطنت هم برای ایشان حساب باز می‌کردند و اگر ایشان امری می‌کردند، جرئت مخالفت نداشتند. در زمان ایشان هیچ کدام از اقران ایشان از جهت وسعت ریاست، وجوهات، پرداخت شهریه و کارهای خیر توفیق ایشان را نداشتند، اما زندگی شخصی خود ایشان از درآمد قطعه زمینی که ارث به ایشان رسیده بود اداره می‌شد. در آن زمین گندم می‌کاشتند و غذای سال‌شان از گندم زمین خودشان بود. آن گندم را آرد می‌کردند و در خانه خودشان خمیر می‌کردند و به یک نانوالی سنگگی در کوچه عشقعلی می‌دادند تا برایشان بپزد. غذای سال آیت‌الله بروجردی (ره) از گندم ملک ارثی خودش بود! ایشان حتی هزینه نانشان را از وجوهات استفاده نمی‌کردند؛ اما اگر کسی از دور می‌دید می‌گفت: آقای بروجردی چه قدر وجوهات، مساجد، مدارس دارد و آیا خودش چه قدر استفاده می‌کند! اما او خودش می‌دانست و خدای خودش که حتی یک نان سنگگ هم از سهم امام مصرف نمی‌کرد. خوش به حال آن‌هایی که دانستند چگونه زندگی کنند که هم در دنیا عزیز باشند و هم پیش خدا آبرومند باشند، و هم خوشی و لذت دنیا نصیب‌شان بشود و هم آخرت.

وقفنا لله وإياكم ان شاء الله.

[1] [7]. لقمان، 33.

[2] [8]. فرقان، 23.

[3] [9]. نوح البلاغه، ص 400.

[4] [10]. ص، 35.

[5] [11]. نوح البلاغه، ص 522.

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5759>



جلسه سیزدهم؛ دنیا و آخرت

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

13.88 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 18/1/95، مطابق با بیست و هشتم جمادی‌الثانی 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(13)

دنیا و آخرت

اشاره

در این دوره این موضوع را مطرح کردم که چه می‌شود افرادی با سوابق و معلومات خوب تغییر مسیر می‌دهند و گاهی 180 درجه مسیرشان عوض می‌شود. در تحلیل این موضوع با استفاده از فرمایشات امیرمؤمنان در نهج‌البلاغه به این نتیجه رسیدم که در سقوط انسان غالباً سه عامل هوای نفس، دنیا و شیطان با هم همکاری دارند. درباره هوای نفس چند جلسه بحث کردم و پس از جمع‌بندی نتایج، وارد بحث دنیا شدم که به یک معنا بحثی جنجالی است و در آن نکته‌های اجماع زیادی وجود دارد. گفتیم دنیا صفت برای موصوف محذوف «الحیة» است. دنیا به معنای نزدیک است و حیات انسان به الحیة الدنیا و الحیات الاخرة تقسیم می‌شود. ما انسان‌ها یک زندگی نزدیک داریم که اکنون با آن مواجه هستیم و یک زندگی پسین داریم که به دنبال می‌آید. در قرآن برای این زندگی تعبیرات الدنیا، الاولي و العاجلة، و برای زندگی پسین، الآخرة و الآجلة به کار رفته است. این دو واژه صدها بار به صورت‌های مختلف در کتب آسمانی تکرار شده است و شاید بتوانیم بگوییم در مکتب انبیا سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین هیچ واژه‌ای به اندازه این دو واژه مطرح نشده است؛ حتی برخی ادعا کرده‌اند که بیش از ثلث آیات قرآن درباره این دو موضوع است. جای سؤال است که این مسئله چه اهمیتی دارد که این قدر روی آن تکیه شده است؟ مردم در مقابل این معرفت چه اشتباهاتی داشتند که این قدر این مسئله تکرار شده است؟ برای این که بحث نسبتاً جامعی در این باره مطرح کنیم لازم است ابتدا چگونگی برخورد مردم با این دو واژه و هم‌چنین اعتقاد آن‌ها به وجود آخرت را بررسی کنیم تا دلیل این همه تأکید روشن شود.

انکار آخرت

روشن است که گروهی صاف و صریح آخرت را انکار می‌کنند و می‌گویند: هیچ خبری نیست، زندگی همین است که اکنون داریم و بعد از این زندگی دیگری نیست؛ هر کسی از وقتی که متولد می‌شود، مدتی در این عالم زندگی می‌کند و مراحل را می‌گذراند. یک روز هم می‌میرد و تمام می‌شود. آیات قرآن نیز این ادعا را از کسانی نقل کرده است؛ **إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا؛ [1]** [2] حیاتی جز همین حیات و زندگی دنیا نیست. حتی برخی به گمان خویش دلیل اقامه کرده‌اند تا ثابت کنند که آخرت ممکن نیست وجود داشته باشد.

برخورد دیگر مربوط به کسانی است که مفاهیم دینی را اسطوره‌ای می‌دانند و می‌گویند آنچه در کتاب‌های دینی وجود دارد نظیر اساطیر است؛ **إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**.^[3] این گروه می‌گویند: کتب آسمانی مثل کتاب کلبه و دمنه می‌ماند. این کتاب، کتاب خیلی خوبی است، از آن هم استفاده می‌شود، باید هم از آن بهره گرفت، اما این بدان معنا نیست که واقعا داستان موش و گربه یا گرگ و میشی که در این کتاب است، واقعیت داشته باشد. این‌ها داستان‌هایی است که منظور نویسندگان از بیان آن‌ها، القای راز و پیامی است. آن‌ها معتقدند داستان‌ها و مطالب قرآن هم برای این است که در تربیت مردم تأثیر خوب داشته باشد و این‌گونه نیست که حتما واقعیت داشته باشد. قرآن با زبان خاصی مطالبی را بیان کرده است تا مردم باورهایی پیدا کنند و برای ارزش‌هایی که اعتبار می‌شود بها قائل شوند و آن‌ها را ملاک عمل قرار دهند.

امروز یکی از مسائلی که در الهیات دنیا به‌خصوص مسیحیت مطرح است، همین بحث زبان دین است. در این‌که آیا زبان دین واقع‌نماست یا زبان اسطوره‌ای است یا تمثیلی، بحث‌هایی بین دانشمندان مطرح است و بحث زنده روز در دنیاست. اخیرا در کشور ما نیز کمابیش این‌گونه بحث‌ها مطرح می‌شود که زبان دین چه زبانی است؟ عده‌ای می‌پندارند زبان قرآن زبان تمثیل است؛ مثلا درباره آیه 32 سوره الحاقه که می‌فرماید: **ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ**، می‌گویند واقعا این‌گونه نیست که روز قیامت گناهکاری را در زنجیری به طول هفتاد ذراع ببندند و با این زنجیر بکشانند؛ بلکه این بیان تمثیلی است و می‌خواهد بگوید خیلی زندگی سختی دارد و دست و پایش را محکم می‌بندند و نمی‌گذارند تکان بخورد! گاهی یک مسلمان معتقد و چه‌بسا نمازخوان که درباره بحث‌های دینی و اظهار ارادت به ائمه و پیغمبر اکرم بحث می‌کند، وقتی از دنیا و آخرت بحث می‌کند می‌گوید: حقیقت دنیا و آخرت حقیقت سود و ارزش است؛ آخرت هم همین‌جاست و زندگی دیگری نیست که انسان دوباره زنده شود. زندگی ما در این‌جا دو جور است. یک وقت برای سود کار می‌کنیم و یک وقت برای ارزش، اگر برای سود کار کردیم اشمش دنیاست، اگر به خاطر ارزشش کاری را انجام دادیم خودش آخرت است. پس آخرت یعنی همین‌جا، و خوب است که انسان برای ارزش کارها را انجام بدهد تا هم وجدانش راضی باشد و هم جامعه اصلاح شود. این دیدگاه دنیا و آخرت را دو چهره از همین زندگی مادی و انگیزه‌های انسان می‌داند، و آیاتی و روایاتی که دلالت بر وجود آخرت پس از مرگ می‌کند را زبان اسطوره‌ای می‌داند و می‌گوید این زبان، زبان فیزیک یا تاریخ نیست که بخواهد واقعیتی را بیان کند؛ این زبان سمبلیک است و با مفاهیم نمادین با مردم سخن می‌گوید!

شک در آخرت

برخی دیگر گفته‌اند ما نمی‌توانیم بفهمیم که واقعا آخرت هست یا نیست؛ گرچه کسانی می‌گویند هست، اما نه برای اثبات و نه برای نفی‌اش دلیل نداریم. این نظر در فرقه‌های مختلف فلسفی شایع است. می‌گویند: آخرت را نفی نمی‌کنیم چون نفی‌اش هم دلیل می‌خواهد، اما نمی‌توانیم به این‌ها دل ببندیم و این را یک واقعیتی حساب کنیم. قرآن درباره این گرایش هم اشاراتی دارد. می‌فرماید: **بَلْ ادَّارِكْ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ عَنْهَا عَمُونَ**؛^[3] [4] سه مرحله را ذکر می‌فرماید؛ یک مرحله این است که نسبت به آخرت علمی ندارند. شخص در این حالت اصلا به صورت مسئله توجه نکرده است. سپس می‌فرماید: **بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا**؛ در این مرحله كأنه مسئله مطرح شده است و عدم توجه به جهل بسیط تبدیل شده است. می‌گوید نمی‌دانم و شک دارم. بعد پا را بالاتر می‌گذارد؛ **بَلْ هُمْ عَنْهَا عَمُونَ**؛ اصلا این‌ها کورند و نمی‌توانند آخرت را درک و باور کنند.

آخرت سایه‌ی دنیا

در گرایشی دیگر، افراد به دلائل شواهدی که برایشان پیش آمده مقدری منصف‌ترند و می‌گویند: این طور نیست که انسان وقتی می‌میرد نابود شود. پس از مرگ چیزی هست، اما به‌گونه‌ای نیست که بشود روی آن حساب کرد. آخرت شبیه خواب‌دیدن است. برخی برای این‌که شب خواب بد نبینند، در روز از برخی کارها پرهیز می‌کنند. این کار خوبی است، ولی اگر رعایت نکرد و خواب هم دید درست است که آشفته و ناراحت می‌شود ولی بالاخره بیدار می‌شود و می‌فهمد واقعیتی ندارد. این‌که انبیا تأکید دارند فریب دنیا را نخورید برای این است که پس از مرگ خواب بد نبینید. بعد از مرگ هم ممکن است آدم خواب‌های خوش یا ناخوشی داشته باشد. چه بسا این خواب طولانی باشد و انسان اذیت هم بشود، ولی به این معنا نیست که انسان واقعا زنده شود. این گرایش می‌گوید دنیا اصل است و واقعیت دارد؛ آخرت نیز سایه‌ای از این دنیاست، خوابی است که انسان بعد از مردنش هم می‌بیند. همان اندازه که خواب و بیداری برای ما متفاوت است، دنیا و آخرت نیز با هم متفاوتند!

آخرت بی‌ارتباط با دنیا

گرایش دیگری می‌گوید: ممکن است انسان پس از مرگ زنده شود ولی همان نیز بخش دیگری از زندگی اوست و هر کاری اکنون می‌کنیم آن‌جا هم وقتی زنده شلیم دوباره باید از نو فعالیت‌هایمان را از سر بگیریم. خیلی نباید دغدغه داشته باشیم که وقتی زنده شلیم چه کار باید بکنیم. هر کاری حالا می‌کنیم آن وقت هم می‌کنیم! **وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا**؛^[4] [5] می‌گوید: فکر نمی‌کنم قیامتی در کار باشد؛ اما اگر هم بود، مثل الان که خدا به ما نعمت داده، بعدش هم می‌دهد. این گرایش می‌گوید رابطه‌ای بین این زندگی و آن زندگی نیست. دو بخش از زندگی است، همانند جوانی و پیری. همه انسان‌ها

می‌دانند که دوران پیری دوران از کارافتادگی‌شان است، اما برای آن عزای نمی‌گیرند، و می‌گویند بالاخره پیری هم بخشی از زندگی است، و وقتی پیر شلتم هر کاری از دست‌مان بر بیاید انجام می‌دهیم.

دنیای نقد و آخرت نسیه

گرایش دیگر مربوط به کسانی است که به خاطر ادله و شواهدی معتقد شده‌اند که ما حیات دیگری بعد از مرگ داریم، ولی این بدان معنا نیست که ما از اکنون عزای آن وقت را بگیریم. می‌گویند: زندگی دنیا امری است نقد و واقعی است که اکنون با آن مواجهیم. این را نمی‌توانیم رها کنیم برای امر نسیه‌ای که معلوم نیست چه قدر پس از مرگ طول بکشد تا برپا شود. فعلا دم غنیمت است. آخرت را انکار نمی‌کنیم، زنده هم می‌شویم، اما نمی‌توانیم کارمان را بر این اساس تنظیم کنیم. به عبارت دیگر این گرایش می‌گوید: آخرت قبول، اما دنیا نقد است و آخرت نسیه و انسان عاقل نقد را به نسیه نمی‌دهد.

دنیا مقدمه آخرت

در مقابل همه این گرایش‌ها، کسانی اعتقاد دارند که بعد از مرگ حیات واقعی وجود دارد و همه انسان‌ها زنده می‌شوند. آن زندگی نسبت به این زندگی، هم از نظر زمان و هم از نظر کیفیت قابل مقایسه نیست. آن‌ها باور دارند که این‌جا بالاخره تمام می‌شود، ولی آن زندگی تمام شدنی نیست. نعمت‌ها و عذاب‌های آن‌جا هم قابل مقایسه با این‌جا نیست و این نعمت‌ها یا عذاب‌ها با اعمال خود ما در این‌جا ساخته می‌شود؛ یعنی بین دنیا و آخرت رابطه سببیت و مسببیت برقرار است. بنابراین باید حواس‌مان را جمع کنیم، برنامه‌ای داشته باشیم و کارمان را درست انجام بدهیم تا برای سعادت آخرت که سعادت ابدی است مفید باشد.

روشن است که این اعتقاد می‌بایست تأثیر بسیاری بر روی عمل انسان داشته باشد، اما باز کسانی یافت می‌شوند که دارای این اعتقاد هستند اما عملشان با کسی که منکر آخرت است، تفاوت چندانی ندارد. اصل مسئله این‌جاست. ما الحمدلله کسانی نیستیم که منکر آخرت باشیم یا برای آن تفسیرهای غلط بکنیم. قبول داریم که زندگی آخرت حیات حقیقی است، به حساب‌ها دقیقاً رسیدگی می‌کنند و مو را از ماست می‌کشند؛ **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ؛ [5]** [6] اما در مقام عمل طور دیگری رفتار می‌کنیم. تمام این مقدمات برای این بود که ما مخاطب را در کلام خدا و روایات بشناسیم. روشن است که خداوند به منکران آخرت نمی‌گوید: **لَا تَعْرَفُنَّكُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. [6]** [7] مخاطب این سخن افرادی مانند «من» معتقدند؛ وگرنه آن که منکر است نمی‌ترسد، و می‌گوید این‌ها همه‌اش دروغ و افسانه است.

دنیاطلبي آخرت‌باوران

خداوند می‌فرماید: **مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا*** **وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا؛ [7]** [8] مردم دو دسته‌اند؛ بعضی‌ها همین زندگی زودگذر را می‌خواهند و اراده‌شان به همین زندگی عاجل و زودگذر تعلق گرفته است. خداوند می‌فرماید: این طور نیست که هر کس در این‌جا هرچه خواست، برایش میسر کنیم، اما به بعضی، از آن‌چه می‌خواهند، به اندازه‌ای که خودمان بخواهیم، می‌دهیم. اجباری نداریم، قوی هم نداده‌ایم که به هر کس هر چه خواست بدهیم، ولی راهی را باز گذاشته‌ایم و وسایلی فراهم کرده‌ایم تا کسانی به بعضی از خواسته‌هایشان برسند. این سنت ما درباره کسانی است که طالب دنیا هستند؛ اما بعد آن‌ها را سرافکنده و سرزنش شده به جهنم می‌اندازیم و با خفت و خواری در آتش می‌سوزند. اما اگر کسانی خواستار آخرت باشند و تلاشی که شایسته طالب آخرت است انجام بدهند، ما از آن‌ها تشکر و قدردانی می‌کنیم. نتیجه قدردانی خدا چیست؟ **لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ؛ [8]** [9] هر چه بخواهند به آن‌ها می‌دهیم، حتی فوق آن‌چه عقل‌شان می‌رسد و می‌خواهند به آن‌ها می‌دهیم.

در آیه بعد، خداوند سنت خود را بیان می‌کند و می‌فرماید: **كُلًّا نُّمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤَآءًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا؛ [9]** [10] بنای ما بر این است که هر کس را در راهی که انتخاب می‌کند، کمک کنیم تا در آن راه پیش برود. اگر راه خوب را انتخاب کند کمک می‌کنیم پیشرفت کند. اگر راه بد را هم انتخاب کند رهاش نمی‌کنیم، زمینه را برایش فراهم می‌کنیم که به همان راهی را که انتخاب کرده است، برود. هر دو دسته را امداد می‌کنیم. چیزی جلوی عطیه خدا را نمی‌گیرد و بخشش الهی برای همه است، اما نحوه بخشش و تقسیم عطا تفاوت می‌کند.

روشن است که مخاطب آیات بالا کسانی هستند که آخرت را قبول دارند، اما برای کسانی که آخرت را قبول ندارند به‌گونه دیگری سخن می‌گوید. مثلاً برای بیان امکان آخرت می‌فرماید: شما زمین خشک را ببینید که باران می‌آید و چگونه در بهار گل‌ها می‌روید! دیدید چگونه زمین زنده شد؟ شما هم بعد از مردن‌تان زنده می‌شوید؛ **وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَٰلِكَ النُّشُورُ. [10]** [11] برخی از بیان‌ها نیز برای بیان حکمت وجود آخرت است و می‌فرماید: اگر فکر کنید که زندگی فقط همین است که دنیا داران دارند، و به فرمایش امیرمؤمنان علیه‌السلام، هم‌چون سگ به جان هم می‌افتند، اصلاً آفرینش لغو

و عبث بود؛ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا. [11] |12| خداوند پس از بیان همه این مسایل به من و شما می‌گوید: فَلَا تَعْرَنُكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا. بنابراین باید ببینیم انسان‌ها چگونه مغرور حیات دنیا می‌شوند تا بتوانیم برای خود چاره‌ای بیندیشیم.

خطر دلبستگی به دنیا

اگر انسان به کسی خیلی علاقه‌مند شود، پس از مدتی این علاقه استقرار پیدا می‌کند و در این حالت، در طرف مقابل فقط زیبایی‌ها و کمالات را می‌بیند و خیال می‌کند این اصلا در عالم بی‌نظیر است و باید زندگی خود را به پای او بریزد. بعدها کم‌کم می‌فهمد این‌گونه نیست، و حتی اگر باشد نیز صلاح او نیست که زندگی‌اش را صرف او کند، و تصمیم می‌گیرد این علاقه را از سر خودش باز کند، اما هر کاری می‌کند نمی‌تواند؛ در خواب و بیداری، شادی و غم به یاد اوست. اسیر این محبت می‌شود و هرچه می‌خواهد از این خلاص شود، نمی‌تواند و توانش را ندارد.

کسانی که نسبت به دنیا عشق پیدا می‌کنند، لذا دنیا برایشان این‌گونه می‌شود. شاید بعضی جوان‌ها را دیده باشید که عاشق دیدن فیلم‌های عجیب و غریب شده‌اند. فیلم‌هایی که غیر از خشونت و وحشت چیزی در آن‌ها نیست اما برخی جوان‌ها و نوجوان‌ها چنان عاشق آن‌ها می‌شوند که اگر آن‌ها را ده بار در روز هم ببینند، سیر نمی‌شوند. گاهی به خود می‌آید و می‌گوید این هیجانی که در اثر این وحشت پیدا می‌شود چیز مطلوبی نیست و ناراحت هم می‌شود، ولی باز هم دست بر نمی‌دارد. حتی اگر روزی مستبصر شد و خواست دست‌بردارد، باز نمی‌تواند و همین‌که به خانه می‌رسد به سراغ آن وسیله می‌رود. آدمیزاد به‌گونه‌ای خلق شده است که وقتی از چیزی لذتی برد و این لذت تکرار شد، اسیر آن می‌شود. این حالت اگر درباره امور خوب مثل محبت خدا و اولیای خدا و کارهای خوب باشد کمک بزرگی برای انسان است، اما اگر در مسیر غلط هم بیفتد، بلاي بسیار بزرگی است.

این‌که انسان با وجود علم به فانی بودن دنیا و اصالت آخرت، آن‌چنان دلباخته دنیا است که انگار وجود آخرت را محال می‌داند، برای آن است که عشق به امور دنیوی آهسته آهسته در دلش لانه کرده است و روز به روز رشد کرده و ریشه دوانده است. در این صورت دیگر نمی‌تواند آن را رها کند، و وقتی زمینه پیدا می‌شود که از آن استفاده کند و به خیالات و آرزوهای دنیوی خود برسد مسیرش را تغییر می‌دهد و همه چیز دیگر را فدای آن می‌کند. همین است که می‌فرماید: حب‌الدنيا رأس كل خطيئة. این سخن بدان معنا نیست که انسان باید از غذای شیرین بدش بیاید؛ این حماقت است که انسان از دیدن منظره زیبا بدش بیاید. حتی بعضی حیوانات هم از دیدن سبزه و گل خوششان می‌آید و بعضی پرندگان نیز از دیدن گل مست می‌شوند. دلبستگی و اسارت دنیا اشتباه است زیرا مانع می‌شود که انسان به وظایف و نعمت‌های بهتر، بادوام‌تر و با کیفیت‌تر برسد.

حکمت الهی اقتضا کرده است که انسان در این عالم از چیزهایی خوش بیاید تا آثاری برایش مترتب شود؛ غذای خوب بخورد، مناظر زیبا ببیند و انس بگیرد. دوستی همسر و فرزندان حب‌الدنيا نیست؛ این‌ها احساساتی زودگذر است. موجی است که روی دریای وجود انسان پیدا می‌شود و باید بشود، اما اگر این موج تبدیل شد به موجی که کشتی را غرق می‌کند، باید جلوی آن را گرفت. اگر دلبستگی به این مسایل به‌گونه‌ای شد که انسان همه چیز دیگر را فراموش کرد و وظایف شرعی خود را پشت گوش انداخت، خطرناک می‌شود. در این حالت کارهای خیر و وظایف شرعی، به‌خصوص جهاد، با مزاج انسان نمی‌سازد و او را ناراحت می‌کند. خداوند در آیه 24 سوره توبه می‌فرماید: قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ؛ نمی‌گویید اصلا نسبت به امور دنیا بی‌تفاوت باشید و هیچ احساس خوشی نکنید. دلبستگی به دنیا است که مذموم است و مانع می‌شود انسان به وظایف خودش برسد. حب دنیا تا آن اندازه‌ای که عمومیت دارد و احساس زودگذری است مطلوب است و اشکالی هم ندارد، اما اگر انسان دل‌بسته آن شود، کار به جایی می‌رسد که همه چیز را کنار می‌گذارد و برده آن می‌شود.

نمونه‌های فراوانی از این مشکل وجود دارد. خداوند درباره یک نمونه از آن‌ها می‌فرماید: وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ؛ [12] |13| بلعم باعورا هم همین چیزهای دنیا را می‌خواست. در روایات هست که مستجاب‌الدعوه بود و مردم نزد او می‌آمدند. ایشان هم خیلی خوشش می‌آمد و عاشق این مقام، پست، احترام و هدایایی شد که مردم برایش می‌آوردند، و دیگر به حرف موسی هم گوش نداد. گفت خود ما دیگر کسی هستیم. همین آقا که خداوند آیات خودش را به او داده بود وقتی دلبستگی پیدا کرد و اسیر دنیا شد، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثْ.

اعاذنا وایاکم ان شاءالله.

[2] [15] انعام، 25.

[3] [16] نخل، 66.

[4] [17] كهف، 36.

[5] [18] زلزال، 8.

[6] [19] لقمان، 33.

[7] [20] اسراء، 18-19.

[8] [21] ق، 35.

[9] [22] اسراء، 20.

[10] [23] فاطر، 9.

[11] [24] مومنون، 116.

[12] [25] اعراف، 176.



جلسه چهاردهم؛ از آخرت باوری تا آخرت طلبی

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

12.4 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 25/1/95، مطابق با پنجم رجب 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(14)

از آخرت باوری تا آخرت طلبی

انحرافات در اعتقاد به آخرت

در جلسات گذشته درباره جایگاه دنیا در زندگی انسان از دیدگاه معارف اسلامی و ارزش‌های قرآنی بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که حب دنیا و فریفته شدن به وسیله آن در منابع دینی مذمت شده است. هم‌چنین گفتیم که مردم نسبت به این مسئله برخوردهای متفاوتی دارند؛ کسانی به دلیل شبهاتی منکر عالم آخرت شده، گفته‌اند چنین چیزی امکان ندارد. آیات بسیاری از قرآن درباره این برخورد است. حتی از بزرگ‌ترین دلیل‌های مخالفت کفار با انبیا و استهزاء آنها این بود که می‌گفتند ایشان حرف‌های نامعقولی می‌زنند؛ ما چگونه به دنبال کسانی برویم که چیزهایی می‌گویند که باورکردنی نیست! گاهی استخوان‌های پوسیده را می‌آوردند و می‌گفتند: این‌هاست که دوباره زنده می‌شود؟! گروه دیگری منصف‌تر بودند و می‌گفتند ما نمی‌دانیم آخرت هست یا نیست، ولی چون حجتی نداریم و عقل ما آن را باور نمی‌کند، به آن معتقد و ملتزم نمی‌شویم و آن را در زندگی مان دخالت نمی‌دهیم. روشن است که پذیرفتن آخرت لوازمی دارد و اگر آن را بپذیرند باید خیلی حواسشان را جمع کنند تا کاری نکنند که در آخرت بدبخت شوند؛ **أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ × بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نَسْوِي بَنَانَهُ × بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ.** [1] [2] بنابراین با این که نمی‌توانند آخرت را انکار کنند، زیر بار قبول آن نمی‌روند.

گروه دیگری عقل‌شان را بیشتر به کار گرفتند و گفتند قبول داریم که انسان غیر از این زندگی حتی بعد از مردن، نوعی وجود دارد، و حتی نوعی لذت و رنج هم دارد، اما عذاب‌های آخرت همانند خواب بدی است که انسان می‌بیند و ناراحت می‌شود، و به این معنا نیست که واقعا آتش وجود داشته باشد و فرد در آن بسوزد. عده دیگری گفته‌اند انسان بعد از این زندگی چند ساله، حیات دیگری نیز دارد که در آن آثار کار خوب یا بد خود را می‌بیند، اما آن حیات نیز در همین دنیاست و به این صورت است که روح انسان بعد از مرگ به بدن حیوانات تعلق می‌گیرد. نام این اعتقاد تناسخ است که هندوها و برخی از بت‌پرست‌ها به آن معتقدند. و بالاخره کسانی گفته‌اند: ما قبول داریم که آخرت هست، اما این طور نیست که واقعا انسان بار دیگر زنده می‌شود و زندگی دیگری دارد. منظور از آخرت یعنی زندگی ارزشمند؛ زیرا انگیزه

انسان در زندگی یا سود است یا ارزش؛ اگر انگیزه کسی سود باشد همین‌جا برایش جهنم است، اما اگر انگیزه‌اش ارزش باشد، این خودش بهشت است! تا این‌جا همه این نگرش‌ها به نوعی به انکار آخرت یا انحراف در فهم آخرت برمی‌گشت و هیچ کدام از این برداشت‌ها گویای آخرتی نیست که انبیا گفته‌اند.

انبیا می‌گویند بعد از مرگ همه زنده می‌شوند و به نتایج اعمال‌شان می‌رسند. کسانی با این‌که اصل حیات واقعی انسان بعد از مرگ را پذیرفته‌اند، ولی عواملی موجب شده که دنیاطلب شوند. همان‌گونه که در جلسه گذشته با استفاده از آیه 18 سوره اسراء گفتیم، دنیاطلب در مقابل آخرت‌طلب است و قرآن ملاک سعادت و شقاوت ابدی را همین می‌داند. برخی گفته‌اند آخرت هست و ما نیز طالب آن هستیم، اما آن نیز قسمتی از زندگی ماست، چرا از اکنون نگران آن‌جا باشیم؟! زندگی ما دو بخش دارد؛ بخش اول همین هفتاد- هشتاد- صد سال است که این‌جا داریم، بخش دوم هم بقیه‌اش است که ممکن است ابدی باشد؛ همان‌طور که این‌جا زندگی می‌کنیم و از نعمت‌های خدا استفاده می‌کنیم، در آن‌جا هم همین کار را می‌کنیم. روشن است که این نظر نیز مخالف آموزه‌های انبیاست. انبیا می‌گویند: آخرت نتیجه اعمال دنیایان است. خودتان با کارهای خوب‌تان خشت‌های قصرهای بهشتی را می‌سازید و اگر گناه نیز می‌کنید به دست خودتان آتش جهنم را می‌افروزید؛ **وَفُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ**؛ [2] [3] خود مردم آتش‌گیره آتش جهنم هستند.

مراتب آخرت‌باوران

در این میان کسانی هستند که واقعا همان تعالیم انبیا را به دلایلی باور کرده‌اند و می‌گویند در آخرت زندگی دیگر و ثواب و عقابی هست و انسان مزد همین کارهایی که در دنیا انجام می‌دهد، می‌بیند، ولی در عمل رعایت نمی‌کنند و گاهی زندگی‌شان با یک کافر خیلی فرق نمی‌کند. از این‌گونه مسلمان‌ها در دنیا کم نداریم و شاید بعضی کافر‌ها پیدا شوند که رفتارشان از بعضی از مسلمان‌ها بهتر باشد. بیشترین بحث‌هایی که در آیات قرآن و روایات درباره دنیاطلبان، دنیازدگان و دنیاپرستان شده است درباره این افراد است؛ کسانی که می‌گویند آخرت را قبول داریم، اما وقتی ته دلشان را واری می‌کنید، اگر بخواهد آن‌چه در عمق دلش است بگوید، می‌گوید من به این لذت‌های دنیا علاقه دارم و نمی‌توانم دست بردارم. دلبستگی چشم و گوش انسان را کور و کر، و تمام ذهنش را متوجه خود می‌کند. در این حال همه خوبی‌ها را در آن و همه بدی‌ها را در مخالفت با آن می‌بیند و چیز دیگری را نمی‌تواند بپذیرد. حتی اگر دلیل قطعی نیز داشته باشد و مجبور به اقرار هم بشود، در عمل نمی‌تواند مخالفت کند. این گروه بدترین دنیاخواهان هستند. دنیازدگی گروه‌های دیگر ممکن است در اثر ضعف ایمان یا جهل باشد. این‌که انسان از روی جهل کار بدی را مرتکب شود، خیلی آسان‌تر از این است که علم قطعی به چیزی داشته باشد و به آن اعتراف هم نکند، ولی رفتارش صددرصد مخالف با آن باشد.

گروه دیگری هستند که به دنیا علاقه دارند اما آن‌طور وابسته و کور و کر نشده‌اند که اصلاً آخرت را فراموش کنند و هیچ گناهی برایشان مهم نباشد. این‌ها دارای ایمان ضعیفی هستند و اعتقاد و باور به آخرت نیز دارند؛ حتی درصدد هم هستند که برای آخرت‌شان کاری کنند، اما این ایمان خیلی ضعیف و کم‌رنگ است. کسانی هستند که در جوانی هر کاری از دست‌شان برآید، می‌کنند و از حرام بودن کسب مالی هیچ ابایی ندارند و از هر راهی مالی به دست بیاورند، جمع می‌کنند، اما می‌گویند پیر که شلسم توبه می‌کنیم. در هنگام پیری هم به کارهای خیر می‌پردازند و مثلاً به زیارت می‌روند. حتی بعضی در آخر عمر مقیم مشاهد مشرفه می‌شوند. خوب خوب‌هایشان کسانی هستند که دست‌کم از چیزهایی که موجب عذاب ابدی می‌شود پرهیز می‌کنند، ولی درباره سایر گناهان مسامحه می‌کنند. البته گاهی کاملاً فراموش می‌کنند و گاهی آن چنان همه پل‌ها را پشت سرشان خراب می‌کنند که برایشان اصلاً پیشرفتی تصور نمی‌شود.

از این گروه بالاتر کسانی هستند که **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا**؛ [3] [4] منکر آخرت نیستند، این‌طور هم نیست که هر گناهی را مرتکب شوند، ولی وقتی کار مهمی پیش آمد و سود کلانی به دنبال داشت، نمی‌توانند خود را نگه دارند.

آخرت‌طلبان

آخرت‌طلبان شکل ارزش‌مندتری از آخرت‌باوران‌اند؛ کسانی که باور دارند که دنیا با همه پستی و بلندی‌ها، پیچ و خم‌ها، گرفتاری‌ها و خوشی‌ها و ناخوشی‌هایش همه ابزار امتحان است و نباید هدف زندگی قرار گیرد؛ **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا**. [4] [5] این را باور دارند و رفتارشان را بر این اساس تنظیم می‌کنند که به هیچ چیز به نظر اصیل نگاه نکنند، و همه چیز را ابزاری برای رسیدن به چیز دیگری می‌دانند. کل زندگی دنیا نیز وسیله‌ای است برای کسب سعادت دیگری که بعد از مرگ حاصل می‌شود. این‌ها بهترین کسانی هستند که از اعتقاد به آخرت بهره می‌برند و خداوند درباره آن‌ها می‌فرماید: **فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا**.

البته از این مرتبه بالاتر نیز هست. از بعضی از روایات، دعاها و مناجات‌ها استفاده می‌شود که کسانی هستند که از این مراتب فراتر رفته‌اند. در یکی از مناجات‌های خمسۀ عشر خطاب به خداوند گفته می‌شود: **یا دنیای و آخرتی؛ دنیای من تویی و آخرت من هم تویی!** یک عشق کامل پاک به خدای متعال که جای هیچ محبت اصیلی در کنار آن باقی نمی‌ماند. از خداوند می‌خواهد که **واملاً قلبی حباً لک**. وقتی این دل پر از محبت خدا شد، جای چیز دیگری در آن نیست. البته این مراتب خیلی نادر پیدا می‌شود، اگرچه ممکن است مدعیان کم نباشند، اما آنان‌که در حقیقت چنین شده باشند، زیاد نیستند. پیداست در هر کلاسی شاگرد اول یک نفر است

و در بین جمعیت یک کشور تعداد اندکی دارای استعداد درخشان و نابغه‌اند. در امور معنوی هم همین‌گونه است. این سخنان دهان کسی مثل امام سجاد علیه‌السلام را می‌خواهد، و امثال بنده حتی نباید امید این‌که به این جاها برسیم نیز داشته باشیم.

ما همین قدر که آخرت را هدف بدانیم و همه دنیا را با همه ویژگی‌هایش ابزاری برای رسیدن به آخرت بدانیم هنر کرده‌ایم. در این صورت انسان به دنیا دل نمی‌بندد و هنگام از دست دادن آن ناراحت نمی‌شود. مثلاً هنگامی که خبر می‌آورند مال‌التجاره‌اش نابود شد، یا دکتر خبر داد که سرطان لاعلاجی دارد، می‌گوید هر چه خدا صلاح بداند. بلکه اگر وظیفه‌ای برای معالجه دارد، انجام می‌دهد، اما به قضای الهی راضی است. می‌گوید مگر این‌ها ارث پدرم بوده است؟! خداوند وجود، حیات، یا مالی داده است، و هر وقت هم می‌خواهد می‌گیرد؛ همه امانتی است از او. اگر پست و مقامی دارد و امروز همه برایش هورا می‌کشند، کف می‌زنند و «یار امام خوش‌آمد» می‌گویند، اما فردا فحشش می‌دهند، برایش هیچ فرقی نمی‌کند؛ می‌گوید من پرستش‌گر این‌ها نبودم.

امام باقر علیه‌السلام خطاب به جابر در این‌باره می‌فرماید: **وَاعْلَمَ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوَّءٌ لَمْ يَخْزَنِكَ ذَلِكَ**؛ ولایت ما را نخواهی داشت مگر این‌که طوری بشوی که اگر همه اهل شهر جمع شوند و فریاد بزنند که مرگ بر جابر! هیچ ناراحت نشوی، و اگر همه اهل شهر جمع شدند و برای تو شعار دادند و اظهار محبت کردند خوشحال نشوی. نه بدگویی‌شان، نه احترام و تکریم‌شان در دل تو جایی نداشته باشد. **وَلَكِنْ اعْرَضْ نَفْسَكَ عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ**؛ همه هم تو باید این باشد که خودت را با قرآن تطبیق کنی و ببینی آن که قرآن می‌گوید، هستی یا نیستی؟ اگر هستی خدا را شکر کن! و اگر نیستی محزون باش ولو همه بگویند عجب آدم خوبی است. ما اگر می‌خواهیم ولایت داشته باشیم، ولی اهل بیت باشیم، باید این را الگو قرار دهیم. البته گفتنش آسان است، اما عملش کمی زحمت دارد، ولی بالاخره شدنی است.

گام‌های تحقیق درباره آخرت

فرض کنید امروز یک نفر به تکلیف رسیده است و همین اندازه شنیده که کتابی به نام قرآن وجود دارد که آن را کسی که ادعای پیامبری داشته در 1400 سال پیش آورده است. این کتاب مطالب بسیاری درباره دنیا و آخرت دارد، و یکی از این مطالب هم آن است که اگر شما دنیاخواه شدید نتیجه کارتان جهنم است؛ **ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا**. آیا می‌تواند این مسئله را پشت گوش بگذارد و بگوید انگار نشنیده‌ام؟! این چیزی نیست که بتواند نادیده بگیرد و بگوید من چه کار دارم که راست است یا دروغ. حساب سعادت یا شقاوت ابدی است، و از آن‌جا که محتمل قوی است، هر قدر احتمال هم ضعیف باشد، نتیجه‌اش بی‌نهایت است. ارزش این احتمال هر قدر ضعیف باشد از همه احتمالات دیگر بیش‌تر است؛ چون ضریب بی‌نهایت دارد. عقل انسان اجازه نمی‌دهد که او چنین چیزی را پشت گوش بگذارد. می‌گوید برو تحقیق کن! البته اگر رفت و تحقیق کرد و به جایی نرسید معذور است. بنابراین اولین مسئله این است که ما به خود این موضوع اهمیت دهیم و درصدد تحقیق برآییم. البته لزومی ندارد ابتدا بگوئیم انبیا هر چه گفته‌اند، درست گفته‌اند. اما باید به تحقیق اهتمام داشته باشیم. این قدم اول است.

اثبات امکان معاد

حال نوبت به اثبات امکان معاد می‌رسد. در راه تحقیق این مسئله گاه شرایط به گونه‌ای است که انسان به قول انبیا اعتماد می‌کند، زیرا باور کرده است که آن‌ها هرچه می‌گویند راست می‌گویند، و از سخنان آنان به این نتیجه می‌رسد که آخرت وجود دارد. ولی گاه فقط به دنبال دلایل عقلی برای اثبات امکان معاد می‌رود؛ این دلایل در قرآن نیز وجود دارد. البته باید توجه داشت که لازمه استفاده از آیاتی که دلالت بر امکان معاد دارد، پذیرفتن قرآن نیست تا شبهه دور پیش بیاید. در این مرحله ما از دلایل (با صرف نظر از انتساب آن به قرآن)، به جهت استدلالش استفاده می‌کنیم. اگر قرآن یک نفر را به شما نشان داد که مرده بود و زنده شد، عقل شما می‌گوید: «حکم الامثال فی ما یجوز و ما لا یجوز واحد»؛ اگر این مرده زنده شد، مرده دیگری را هم می‌شود زنده کرد. بعد از اهتمام به حل و تحقیق و اثبات امکان است که ثابت می‌شود چنین چیزی ممکن است. بسیاری از آیات قرآن در همین مقام است. می‌فرماید: این‌ها را ببینید تا باور کنید معاد ممکن است. مثلاً در آیه چهارم از سوره قیامت می‌فرماید: **بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسْوِي بَنَانَهُ**؛ ما نه تنها می‌توانیم دوباره زنده کنیم، که می‌توانیم سرانگشتان انسان را هم به همان شکل بازسازی کنیم.

اثبات وقوع معاد

مرحله بعد پیدا کردن دلیل بر اثبات موضوع است؛ حال که من قبول کردم معاد ممکن است، این پرسش مطرح می‌شود که از کجا که این ممکن واقع می‌شود؟ آیات بسیاری این موضوع را مطرح می‌کنند. در آیه 28 سوره ص می‌فرماید: **أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ**؛ آیا می‌شود که ما حساب مفسدین را مثل صالحین قرار دهیم و آن‌ها را یک جور حساب کنیم؟! عقل شما این را می‌پذیرد؟! **أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا؟** [5] [6] بازی به این

بزرگی! به این وسعت؟ آیا می‌شود این عالمی که شرق و غربش پیدا نیست و چه بسا وسعتش بی‌نهایت باشد، بازي باشد؟! براهینی که دلالت بر این دارند که معاد به حکم عقل واجب است و باید باشد، از این سنخ هستند.

در مرحله بعد این پرسش مطرح می‌شود که رابطه آن زندگی با این زندگی چیست؟ آیا این دو بخش از زندگی در طول هم هستند و فقط تفاوت‌شان به تقدم و تأخر زمانی است، یا مسئله به گونه دیگری است؟ حال نوبت می‌رسد به پاسخ به شبهات و تفسیرهای غلطی که درباره معاد شده است. از روزی که حضرت آدم خلق شده تا کنون هیچ روزی همانند امروز شرایط برای شبهه‌افکنی، شبهه‌پراکنی و تضعیف عقاید مردم وجود نداشته است؛ نه چنین شیاطینی بوده‌اند و نه چنین وسایلی بوده است. این شبهات به وسیله ابزار امروزی در جوانان ما اثر می‌کند و اصل ایمان و دین‌شان را مورد تهدید قرار می‌دهد.

یک شبهه

همین چند روز پیش نامه‌ای آمده بود و چند سؤال را مطرح کرده بود و یکی از آن‌ها این بود که تحقیق درباره دین، سخن نامعقولی است؛ چون برای این که بتوانم بفهمم چه دینی درست است، ابتدا باید همه ادیان را احصاء و بررسی کنم. اگر این کار را نکنم از کجا بفهمم که این دین درست است یا نادرست؟ عقل من که نمی‌تواند قضاوت کند، و اگر بخوام به حرف دیگران نیز اتکا کنم دور لازم می‌آید. بنابراین اصلاً تحقیق درباره دین یک تناقض است و امکان ندارد.

حل سه مسئله اساسی

در پاسخ باید گفت: بله! اگر ما بخوایم تمام محتوای یک دین را با محتوای همه ادیان دیگر مقایسه کنیم و بگوییم تمام این محتوا از آن‌ها بهتر است، همان‌طور است که می‌گویید، و برای هیچ انسان عادی میسر نیست. ما اصلاً درست نمی‌دانیم که چند دین وجود دارد تا برویم همه آن‌ها را بررسی کنیم! اما سه مسئله است که اگر ما درصدد تحقیق و حل آن‌ها باشیم بار اصلی ما بسته می‌شود و از خطر ابدی و بی‌نهایت رهایی پیدا می‌کنیم. آن سه مسئله توحید، نبوت و معاد است. برای حل این سه مسئله لازم نیست همه ادیان را بررسی کنیم و ببینیم در این باره چه می‌گویند. اگر انسان به این سه سؤال پاسخ دهد، مسلمان می‌شود و مسلمان اهل نجات خواهد بود. هر قدر بتواند تفصیلات این دین را بهتر یاد بگیرد و عمل کند، بر کمالاتش افزوده می‌شود، وگرنه کسی که به این سه اصل معتقد و به لوازمش ملتزم باشد، نهایتاً اهل نجات خواهد بود. لازم نیست شما سیصد هزار مسئله را با هم مقایسه کنید تا بگویید این دین درست است یا درست نیست. شما این سه مسئله را حل کن! اگر این حل شد و فهمیدید که باید به دستورات پیغمبر اسلام و قرآن عمل کنید، راه باز می‌شود. حال چه قدر بفهمید و چه اندازه عمل کنید، بسته به این است که چه اندازه توفیق داشته باشید و همت کنید. البته مسائل دیگری مثل ولایت و امامت نیز هست که تالی‌تلو یا متمم یکی از این سه اصل است، ولی ریشه‌ای‌ترین مسائل همین سه تا است. بنابراین این بماند که ادیان زیادند یا مسائل دین زیاد است و ما نمی‌توانیم همه را تحلیل کنیم، قابل قبول نیست. اگر انسان منصفی یک روز وقتش را نزد معلم صالحی صرف کند، هر سه مسئله حل می‌شود، هرچند برای این کار حتی اگر یک سال هم وقت بگذارد می‌آورد.

بعد از این که یقین پیدا کردیم آخرتی هست، باید ببینیم چه چیزهایی مانع التزام به این راه می‌شود. این همان پرسشی بود که در جلسات اولیه امسال مطرح کردیم که چگونه می‌شود که کسانی سال‌های زیادی راه صحیحی رفتند و خدماتی کردند اما در پیروی منحرف شدند؟ ما چه کنیم که این‌گونه نشویم؟ در پاسخ به این پرسش به این نتیجه رسیدیم که یکی از علل آن دنیاگرایی است. وقتی انسان عاشق دنیا شد، لذت‌های دنیا چشم و گوشش را پر کرد، و جایی برای فکر درباره چیزهای دیگر باقی نگذاشت، حتی چیزهایی را که می‌دانسته است نیز یادش می‌رود، و در اعتقاداتش شک می‌کند؛ **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ. [6]** [7] برای این که به این مصیبت مبتلا نشویم، فرمولی تهیه کرده‌ام که ان‌شاءالله در جلسه آینده مطرح می‌کنم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] [8]. قیامت، 3-5.

[2] [9]. تحریم، 6.

[3] [10]. توبه، 102.

[4] [11]. ملک، 2.

[5] [12]. مومنون، 116.

[6] [13]. روم، 10.

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5771>



جلسه پانزدهم؛ چگونه از شر دنیا راحت بشویم؟!>

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

12.55 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 1/2/95، مطابق با دوازدهم رجب 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(15)

چگونه از شر دنیا راحت بشویم؟!>

مروری بر آنچه گذشت

در جلسات پیشین درباره مفهوم دنیا و کاربردهای آن در قرآن و منابع دینی و همچنین علت مذموم بودن آن بحث کردیم. در جلسه گذشته گفتیم وقتی کسی با تأکیدات قرآن، تبحر البلاغه و دیگر روایات درباره مسئله دنیا و آخرت روبه‌رو می‌شود، منطقی‌اً باید مراحل را طی کند. مرحله اول این است که اهتمام به حل این مسئله داشته باشد و آن را یک امر جدی بگیرد که باید درباره آن فکر و تحقیق کند و مسایل مربوط به آن را درست درک کند. مرحله دوم پذیرفتن امکان زندگی اخروی است، که بعد از آن نوبت به اثبات وقوع آن می‌رسد. بعد از این که دلیل و برهان آوردیم و ثابت شد که آخرتی هست و از ضروریات دین است، نوبت به این می‌رسد که حقیقت دنیا و آخرت و رابطه آن‌ها را درک کنیم.

در دو جلسه گذشته گفتیم که در این عرصه سوء تفاهات، توجیهاات و تعبیرات غلطی شده است که اعتقاد به آخرت و رابطه با دنیا را کالعدم کرده است. تعبیراتی مثل این که خوشی‌ها و عذاب‌های آخرت همانند خواب و خیالی است، یا این که آخرت چیزی غیر از عمل ما در این جا نیست و دنیا و آخرت عبارت است از سود و ارزش؛ اگر انسان کار را به خاطر سودش انجام دهد، دنیا است ولی اگر به خاطر ارزشش انجام دهد آخرت است! شبهه دیگر به ارتباط بین دنیا و آخرت مربوط می‌شود؛ آیا بین دنیا و آخرت ارتباطی وجود دارد یا آن‌ها دو جزء مقدم و مؤخر از زندگی انسان هستند و ربطی به هم ندارند؟ اگر بین دنیا و آخرت رابطه علیت وجود دارد، به چه معناست؟ چه چیز از دنیا علت برای چه چیز از آخرت است؛ بالاخره به این مطلب می‌رسیم که این رابطه به معنای علیتی است که بین وسیله و هدف است. کسی که این معرفت را پیدا کند، به دنیا نگاهی ابزاری دارد و هیچ چیز دنیا را به استقلال مورد توجه قرار نمی‌دهد؛ البته این مرتبه اوج چنین معرفتی است و مراتب پایین‌تری نیز دارد.

مراتب پایین آخرت‌باوری

برخی از ما کارهایی را در دنیا دوست داریم و به دنبال لذت‌هایی هستیم؛ می‌خواهیم زندگی کنیم و بالاخره مقام و شهرتی پیدا کنیم؛ البته نماز و روزه‌ای هم برای آخرت‌مان به‌جا می‌آوریم. بسیاری از ما معلوم نیست در شبانه‌روز چند دقیقه به فکر آخرت باشیم. خداوند توفیق داده است و در خانواده‌ای بزرگ شده‌ایم که به نماز عادت کرده‌ایم و هنگام نماز یاد می‌کنیم، اما بقیه شبانه‌روز مشغول امور دنیایمان هستیم و یادمان نیست که آخرتی نیز هست. از آن‌جا که به اصول باور

داریم، از کفر خارج می‌شویم و مؤمن به‌شمار می‌آییم. این‌که دست‌کم واجبات را درست رعایت و از کبائر موبقه اجتناب می‌کنیم، خود مرحله‌ای از گرایش به آخرت و شناخت دنیاست، ولی کسانی هستند که به این سبک زندگی و تفکر ما با نگاه حقارت‌آمیزی نگاه می‌کنند. شاید به عقل ما می‌خندند که اگر باور دارید که دنیا و آخرت از نظر زمان و از نظر کیفیت قابل مقایسه نیست، چرا این‌گونه عمل می‌کنید؟! قرآن روی مسئله مقایسه دنیا و آخرت تأکید بسیاری دارد. می‌فرماید: **بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى. [1]** [2] چگونه است که کسانی به نتیجه این مقایسه معتقد هستند و آخرت را قبول دارند، اما در مقام تراحم، بیشتر به دنیا اهمیت می‌دهند؟! ما چه کنیم که به این آسیب‌ها مبتلا نشویم؟ آسیب‌هایی که گاهی ممکن است به جایی برسد که اصل اعتقاد ما به آخرت را از بین ببرد؟ قرآن این حقیقت را آشکارا بیان کرده است که تعلق به لذت‌های دنیا و دنبال گناه رفتن کار انسان را به جایی می‌رساند که اصلاً کافر می‌شود و حقایق دین را تکذیب می‌کند؛ **كُلَّمَا كَانَ عَابِقَةَ الَّذِينَ أُسْأُوا السُّؤَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِمَا يَسْتَهْزِئُونَ. [2]** [3] بنابراین بعد از این‌که رابطه میان دنیا و آخرت را شناختیم، باید درباره عرصه‌ها و میزان ترجیح آخرت بر دنیا بیاندیشیم و بفهمیم که دنیا با آخرت قابل مقایسه نیست.

نسیان بلایی فراگیر

به‌فرض که تمام این مراحل را گذراندم و دانستیم که آخرت بسیار بسیار برتر از دنیاست، اما باز کار تمام نمی‌شود. هم خودمان تجربه کرده‌ایم و هم دیگران و پیشوایان دین تأکید کرده‌اند که این مطالب همیشه به یاد انسان نمی‌ماند. خیلی چیزهاست که انسان درباره آن‌ها می‌اندیشد، به دنبال دلیلش می‌گردد، اثبات می‌کند و به یقین می‌رسد، اما هنگام عمل آن‌ها را فراموش می‌کند. مسئله نسیان بلای عامی است که انسان‌ها به آن مبتلا هستند، و حتی یک مرتبه‌ای از آن درباره انبیا نیز ممکن است. [3] [4] بنابراین باید کاری کنیم که این فکر همیشه در ذهن ما باشد. مسئله انتخاب دنیا یا آخرت مسئله‌ای لحظه‌ای، روزی یک‌بار یا حتی یک‌سال نیست. این مسئله عمرانه است. ما هر روز و هر ساعت درگیر آن هستیم و در هر کاری باید میان دنیا و آخرت یکی را انتخاب کنیم. باید همیشه یادمان باشد که کدام بهتر است، ولی انس با لذت‌های دنیا انسان را به فراموشی مبتلا می‌کند و اصلاً از این‌که خدایی هست غافل می‌شود، چه رسد به این‌که به یاد آخرت باشد.

یادآوران تشریحی و تکوینی

در این مرحله نیز باید دو نوع رفتار اجبایی و سلبی داشته باشیم؛ یکی آن‌که باید وسایلی فراهم کنیم که یادآور ما باشند، و دیگری این‌که از چیزهایی که موجب غفلت می‌شود، اجتناب کنیم. خوشبختانه خداوند از فرط کرم، لطف و عنایتش راه‌های زیادی را برای یادآوری آخرت قرار داده است. هم در تکوین، اموری را قرار داده است که ما را به یاد آخرت می‌اندازد و هم در تشریح احکامی را تشریح فرموده است که عاملی برای یادآوری آخرت و مرگ می‌شود. زیارت اهل قبور، دعا و استغفار برای مؤمنان و گذشتگان (به‌خصوص حق‌داران)، برای انسان توجه به مرگ را به ارمان می‌آورد. هم‌چنین حوادثی مثل زلزله‌ها و سیل‌ها پیش می‌آید که ما آدمیزادها را متوجه می‌کند که مرگ هم در کار هست تا آن چنان غرق در دنیا نشویم که یادمان برود و خیال کنیم همیشه بناست بمانیم و کاخ بسازیم! یکی از حکمت‌های بلاهایی که خدا در این عالم قرار داده این است که انسان به آخرت توجه پیدا کند و بداند که این‌ها ماندنی نیست. همین‌که خداوند در تکوین عواملی قرار داده است که ما را به یاد مرگ بیاندازد، لطف خداست. مصائب و گرفتاری‌ها یک روی سکه است، اما روی دیگر سکه رحمتی بالاتر است. درست است که موقتاً یک راحتی را از ما سلب می‌کند، اما ما را متوجه چیزی می‌کند که خیلی ارزشش بیشتر است. خدا چنین وسایلی را فراهم فرموده است، اما ما باید با تدبیر، عقل و دوراندیشی خود برای آن‌ها برنامه‌ریزی کنیم.

معاشرت با خوبان و مطالعه

در جهت اثباتی، به طور کلی دو عامل در توجه انسان به رفتارها، انگیزه‌ها، عواقب و نتایج اخروی آن‌ها مؤثر است؛ یکی معاشرت با کسانی است که رفتارشان نشان‌دهنده کمالات، فضائل، خیرات، و بالاخره اعتقاد به آخرت است، و دیگری مطالعه، اعم از خواندن قرآن، دعاها، مناجات‌ها، احادیث، و کتاب‌های اخلاقی و دینی. این‌که مستحب است مؤمن در هر روز دست‌کم پنجاه آیه قرآن بخواند برای این است که شاید هیچ پنجاه آیه‌ای نباشد که صحبتی از دنیا و آخرت در میان آن نباشد. در دعاها نیز غالباً مسئله دنیا و آخرت با هم مقایسه می‌شود. ما باید خودمان برای استفاده از این دو عامل برنامه‌ریزی کنیم؛ معاشرت با کسانی که ما را به یاد دین، آخرت و کمالات انسانی می‌اندازند، و مطالعه. حتی اگر جایی تنها بودیم، باید کتابی داشته باشیم و مطالعه کنیم. کسانی را دیده‌ام که حتی در سنین نوجوانی کتابی همراهشان بود و هر جا بیکار می‌شدند، به مطالعه می‌پرداختند. در کشورهای اروپایی بسیار دیده‌ام که مردم در صف اتوبوس کتابی از جیب‌شان در می‌آوردند و آن را می‌خوانند. این عادت به مطالعه بسیار اهمیت دارد، ولی متأسفانه در کشور ما این‌گونه نیست و چیزهای دیگری جای کتاب را گرفته است.

نیاز به برنامه عملی

در حدیثی نقل شده که حواریون از حضرت عیسی علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام پرسیدند که با چه کسی معاشرت کنیم؟ قال الحواریون لعیسی یا روح الله من تجالس؟ قال من یدکرکم الله رؤیته یرید فی علمکم منططه ویرغبکم فی الآخرة عمله؛ اول شرط برای کسی که می‌خواهید برای معاشرت انتخاب کنید این است که طوری باشد که وقتی او

را می بینید به یاد خدا بیافزید؛ وقتی سخن می گوید بر علم شما افزوده شود، و وقتی رفتارش را می بینید به کار برای آخرت رغبت پیدا کنید.

آدمیزاد به گونه ای ساخته شده است که حتی بعد از مراحل توجه، تفکر، کسب شناخت صحیح، و رفع شبهات منفي، برای آن که آن اعتقاد و شناختش ثبات پیدا کند، نیازمند برنامه ای عملی است. اگر انسان برنامه عملی نداشته باشد، شناختها آرام آرام کم رنگ و بالاخره فراموش می شود. علمای اخلاق می گویند: باید «حال» را در اثر تکرار به «ملکه» تبدیل کرد. به زبان ساده، باید کار را آن قدر تکرار کنیم تا بر ایمان عادت شود. ملکه یعنی حالت ثابتی که در روح انسان به وجود می آید. کسی که ملکه سخاوت دارد هیچ وقت فراموش نمی کند که باید بخشش کند، اما کسی که این ملکه را ندارد حتی اگر فقیر محتاجی را هم ببیند باز برای بخشش تردید می کند. این خاصیت ملکات اخلاقی است. ما باید تمرین عملی داشته باشیم تا این شناختها، رغبتها و میلها بر ایمان ملکه شود. البته در این مرحله نیز همانند مراحل قبل نیازمند فعالیت های اثباتی و سلبی هستیم. هم باید به عملی بپردازیم که به کار آخرتی عادت کنیم و هم چیزهایی را که ما را از آخرت باز می دارد، ترک کنیم.

جایگاه زهد

این جاست که مسئله زهد و قناعت و امثال آن مطرح می شود. آدمیزاد طوری است که از هر چه لذت ببرد، علاقه اش به آن بیشتر می شود؛ اگر منظره زیبایی را دید و لذت برد، بیشتر علاقه مند می شود که مجدداً آن را ببیند، و اگر کم کم عادت کرد، طوری می شود که نمی تواند آن را ترک کند. این خاصیت آدمیزاد است. خداوند انسان را این گونه آفریده است. ولی این خوبذیری، عادت کردن و ملکه شدن شمشیر دو لبه است؛ اگر در کارهای خیر باشد، انسان در کار خیر تردید نمی کند، اما اگر به گناه عادت کند، آن هم شمشیر برنده ای است و به محض این که زمینه اش فراهم شود برای انجامش تردید نمی کند!

وجه تمایز اخلاق اسلامی و غیر اسلامی

در اخلاق عمومی، غیر مسلمانها برای تشویق مردم به کسب و رعایت فضایل اخلاقی می گویند: فلان کار را انجام بدهید تا دیگران به شما احترام بگذارند و شما را دوست بدارند! حتی کار به جایی رسیده است که برخی گفته اند اصلاً کار خوب آن است که مردم آن را مدح می کنند. این نشان می دهد که فطرت انسان دنبال این است که کاری کند که دیگران مدحش کنند؛ برخی راهش را این دانسته اند که انسان آنچه دیگران می پسندند انجام دهد. اما اخلاق الهی خیلی فراتر از این حرفهاست. مؤمن کارش به جایی می رسد که نمی گذارد دیگران از کار خوبش اطلاع پیدا کنند، چه رسد به این که بخواهد مدحش کنند؛ او طوری رفتار می کند که دیگران گمان نکنند که او اهل این کار خیر است!

یکی از دوستان ما در مدرسه حجتیه اهل تهجد بود. شاید هیچ شبی تهجدش ترک نمی شد، اما برای این که کسی نفهمد، نزدیکهای آفتاب بلند می شد و می رفت در مسجد مدرسه، با عجله دو رکعت نماز می خواند. او نماز تحیت مسجد می خواند، اما می خواست کسی فکر نکند که او اهل تهجد است، و خیال کنند تازه از خواب بیدار شده است و دم آفتاب زدن آمده است نمازش را بخواند!

آهسته و پیوسته

گفتیم برای این که بتوانیم رفتارمان را تثبیت، انگیزه را تقویت، و خداخواهی و آخرت طلبی را در خود ملکه کنیم، احتیاج به تمرین عملی داریم. این کار تمرین و تکرار می خواهد. این که انسان یک کار را یک یا دو بار انجام دهد یا یک روز یک کار طولانی را انجام دهد، یا حتی اگر چند روز به عبادت خاصی بپردازد، همه بار انسان را نمی بندد؛ باید کار دوام داشته باشد. در اصول کافی بابی به نام «باب الاقتصاد فی العبادة» داریم که توصیه می کند که در عبادت تندرستی و افراط نکنید. یک برنامه عملی برای خودتان انتخاب کنید که بتوانید ادامه دهید. افراط باعث می شود کاری را یکی دو روز، یا حتی یک سال ادامه دهید، بعد می بینید که خستگی دارد، یک باره همه را کنار می گذارید. اما وقتی با میانه روی باشد احتمال این که موفق شوید ادامه دهید، بیشتر است. باب دیگری در احادیث با نام «باب المداومة علی العمل» است که می فرماید وقتی یک برنامه عبادی برای خودت انتخاب می کنی، لاتترکه اثني عشر شهرا؛ برنامه ای که می گذارید، سالی دوازده ماه ترک نکنید! این مداومت بر عمل نتیجه ای دارد که انبوه عمل در مدت کوتاه هرگز آن نتیجه را نمی دهد؛ البته انسان کار خوب را هر اندازه و هر وقت انجام دهد، غنیمت است، اما اگر می خواهد اثر ثابت آن در نفسش باقی بماند و ضامن سعادتش باشد، باید برنامه ای باشد که قابل ادامه باشد.

گفتیم آدمیزاد وقتی به لذتی انس گرفت، روز به روز بر انشش افزوده می شود و هیچ نمی خواهد آن را ترک کند. گاهی به جایی می رسد که احساس می کند در برابر آن بی اختیار است و نمی تواند خودداری کند. برای این که انسان به چنین آسیبی مبتلا نشود، باید از ابتدا کمی خودش را کنترل کند و مواظب باشد با لذت گناه انس پیدا نکند. و من یجم حول الحمی اوشک ان یقع فیه؛ همی به معنای قرق گاه است، جایی که خط قرمز است و دیگر باید ایستاد و جلوتر نرفت. شاعر می گوید: اگر لب مرز رفتی، یک مرتبه پایت لیز می خورد و می افتی. اگر جایی را مرزبندی کردند و گفتند این جا خطر است، لیز می خوری و در چاه می افتی، نگو من می روم تا لب آن و خودم را حفظ می کنم؛ ممکن است پایت لیز بخورد. نگو تا این جایش که مباح است، اشکالی ندارد! درست است تا این جا مباح است، اما نفس کم کم تو را می کشاند تا به

مکروه و مشبه‌اش وارد شوی، و یک دفعه می‌بینی در حرام افتاده‌ای. پس یک کمی فاصله بگیر که مبتلا نشوی! این که بزرگان دین سعی می‌کردند از مباحات هم کمتر، و به قدر ضرورت استفاده کنند، به خاطر این طبیعت آدمیزاد است که وقتی به امر مباح لذت بخش نزدیک شد، دلش می‌خواهد تکرار کند. وقتی تکرار شد، کم‌کم عادت می‌شود. وقتی عادت شد کم‌کم از مرز تجاوز می‌کند و یک قدم آن طرف می‌گذارد. قدم که گذاشت ناگهان سقوط می‌کند. یکی از حکمت‌های تشریح زهد، تقوا، قناعت و... در اسلام همین است.

رابطه زهد و قناعت با پیشرفت

یکی از شبهه‌هایی که از اوایل انقلاب مطرح بوده، تعارض توصیه‌های اخلاقی دین (مثل زهد و قناعت) با پیشرفت است. به یاد می‌آورم بیش از 30 سال پیش کنفرانس مهمی با حضور اساتید بزرگ دانشگاه و مهمانان خارجی درباره همین موضوع برگزار شد. کسانی با عنوان اسلام‌شناس که کتاب‌هایی درباره اسلام نوشته‌اند و موقعیتی هم در دانشگاه‌ها دارند، با صراحت گفتند که اصولاً دین با پیشرفت سازگار نیست. اگر پیشرفت و تمدن امروز را می‌خواهیم باید از دین مقداری صرف نظر کنیم.

منشأ این مغالطات عدم درک صحیح معنای دنیا و آخرت است. دنیا طلبی مذموم آنجایی است که خود دنیا به عنوان هدف مورد توجه قرار گیرد. اما اگر دنیا ابزار برای آخرت بود، در واقع آخرت طلبی است. کسی که به دنیا نگاه ابزاری دارد، ممکن است سلطنت سلیمان را داشته باشد، ولی آخرت طلب باشد. او این‌ها را برای خودش نمی‌خواهد؛ برای ترویج دین خدا، برای حمایت از مظلومان، برای حفظ عزت اسلامی، و برای استقلال از کفار می‌خواهد. مادی‌ترین کارها به این نیت، خدا طلبی و آخرت طلبی است. اما وقتی انسان عاشق دنیا شد، وقتی محبت امری از امور دنیا در دلش ثابت شد، دیگر جنبه ابزاری را از دست می‌دهد و خودش هدف می‌شود.

مگر امیرمؤمنان کم کار می‌کرد؟! چند چاه را ایشان به دست خود کند و قنات تأسیس کرد؛ و همین که به آب رسید، فرمود قلم و کاغذ بیاورید و آن را برای مردم فقیر وقف کرد؛ این کار آخرت طلبی است و دنیا طلبی نیست، اما کسانی نمی‌فهمیدند و بر ائمه هم اشکال می‌گرفتند. یکی از متصوفه در هوای گرم تابستان عربستان، امام باقر علیه‌السلام را دید که سوار بر مرکب می‌رفتند و در مزرعه بیل می‌زدند و آبیاری می‌کردند. پیش خود گفت: این را بین چه قدر به حب دنیا مبتلا شده است؛ بروم کمی نصیحتش کنم! آمد پیش امام و گفت: آقا! این قدر داری عرق می‌ریزی برای دنیا؟ اگر مرگ شما در این حال برسد خدا را در چه حالی ملاقات می‌کنید؟ حضرت فرمود: در بهترین حال خدا را ملاقات می‌کنم. این کار را برای اطاعت امر خدا و برای خدمت به خلق خدا انجام می‌دهم. خدا را شکر می‌کنم که به من این توفیق را داد. او گفت: من رفتم او را نصیحت کنم، او من را هدایت کرد! او خیال می‌کرد این که می‌گویند حب دنیا نداشته باشید یعنی دنیا بد است و باید دنیا را ترک کنید؛ کار نکنید و زحمت نکشید. ولی مگر خود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل و بعد از بعثت تا مدت‌ها به تجارت نمی‌پرداخت؟ باید دین را به تمامه و در جامعیتش بشناسیم و وظایف‌مان را در همه عرصه‌ها به‌جا آوریم. یک روز جهاد است، یک روز تجارت است، یک روز درس خواندن است، یک روز درس دادن است، و یک روز جاروکشی است. باید ببینیم هر زمان، چه چیز برای اسلام مفید و لازم است، آن را انتخاب کنیم. گاهی به‌دست آوردن مال لازم است؛ مگر می‌توان بدون پول و هزینه جهاد کرد؟!

نتیجه این که ما ابتدا باید شناخت پیدا کنیم، بعد از شناخت باید بکوشیم که این شناخت‌ها در ما زنده و تأثیرگذار بماند، بنابراین باید آنها را تکرار کرد تا با آنها انس پیدا کنیم؛ و هم‌چنین باید چیزهایی را که مزاحم این بینش است حذف کنیم؛ نباید به چیزهایی که ضد آن است دلبستگی پیدا کنیم. برای این کار باید برنامه‌ای عملی داشته باشیم تا این‌ها به خاطرمان بماند، بر معلوماًمان افزوده شود و انس‌مان به امور اخروی بیشتر شود. این مجموع کارهایی است که انسان باید انجام دهد تا آن گونه که خداوند می‌خواهد از شر دنیا راحت شود.

وقفنا لله و ایاکم ان شاء الله.

[1] [5]. اعلی، 16-17.

[2] [6]. روم، 10.

[3] [7]. فَتَنَسِي وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا، (طه، 115)؛ وَادُّرُّ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ (کهف، 24).



جلسه شانزدهم؛ کشت‌زار دنیا

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

11.31 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 8/2/95، مطابق با نوزدهم رجب 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(16)

کشت‌زار دنیا

دنیا، مذموم یا ممدوح؟

در چند جلسه گذشته بحث‌هایی درباره دنیا به عنوان یکی از عوامل سقوط انسان مطرح شد و با استفاده از آیات و روایات، مطالبی به عرض عزیزان رسید. یکی از سؤالاتی که درباره این موضوع مطرح می‌شود این است که هرچند دنیا در فرهنگ اسلامی به عنوان یک عامل فساد و سقوط و بالاخره امری شرّ به‌شمار می‌رود، که باعث می‌شود انسان‌ها فریب بخورند و از راه حق منحرف شوند، ولی به هر حال دنیا نیز مرحله‌ای از وجود انسان است و مخلوق خداست. خدای متعال خود فرموده که همه مخلوقاتش را بر وجه حسن آفریده است؛ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. بنابراین درباره دنیا با این عظمت و از آن جهت که مخلوق خداست، نمی‌توان گفت که چیز بدی است. از سویی دیگر، در تمام ادیان - به‌خصوص اسلام - با مذمت‌هایی از دنیا روبه‌رو هستیم. کتاب‌های اخلاقی ما هم به تبع آیات و روایات، از مذمت دنیا پرشده، و در خیلی از کتاب‌ها مثل معراج السعاده و جامع السعادات، باب مفصلی درباره مذمت دنیا منعقد شده است. بالاخره چگونه باید بین این دوجنبه جمع کرد که دنیا یک مخلوق عظیم الهی است که یکی از پدیده‌هایش انسان است، و مذمت‌هایی که درباره دنیا شده است؟

خیر و شر نسبی پدیده‌ها

برای پاسخ به این پرسش باید بگوییم که واژه حسن، خیر و امثال آن‌ها یک جنبه هستی‌شناسانه دارند و یک جنبه اخلاقی و ارزشی. این دو با هم تلازم ندارند و ممکن است چیزی ذاتاً خودش خوب و وصفش حسن باشد، اما رفتاری که ما نسبت به آن انجام می‌دهیم رفتار بدی باشد. در این صورت بدی به عنوان اولی و ذاتی مربوط به رفتار ماست و اگر به متعلق فعل نیز بد، زشت یا شر می‌گوییم بالعرض است. برای مثال، در بین حیوانات مار به‌عنوان موجودی موزی معروف است، و وقتی می‌خواهند تعبیر زشتی درباره چیزی بکنند آن را به مار و زهر او تشبیه می‌کنند. اما آیا واقعاً مار موجود بدی است؟! آیا مار مشمول آیه الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ نیست؟ بسیاری از مرض‌ها هستند که با زهر مار معالجه می‌شوند. امروز مراکز وجود دارد که در آن مار را پرورش می‌دهند و زهرش را برای مداوا می‌گیرند و به قیمت‌های گزاف می‌فروشند. بنابراین، شر مار نسبی است؛ مار برای کسی که او را نیش بزند بد است، اما برای مریضی که به‌وسیله آن معالجه می‌شود، خوب است. بنابراین حسن و قبح،

و خیر و شری که به یک موجود نسبت داده می‌شود نسبی است و ممکن است چیزی نسبت به چیزی خیر و نسبت به چیز دیگری شر باشد. بیشتر داروها این طور است. داروها باید با دوز معین و مقدار مشخصی در شرایط خاصی مصرف شوند، و اگر زائد بر آن استفاده شود یا شرایط آن رعایت نشود ممکن است حتی کشنده باشد. اما این باعث نمی‌شود که بگوییم دارو بد است. بیشتر حسن و قبح‌هایی که به اشیاء نسبت می‌دهیم نسبی است و علتش هم آن است که یک چیز نسبت به چیز دیگری اثر خوب و مطلوبی دارد و نسبت به چیز دیگری اثر نامطلوبی دارد.

خدای متعال این عالم و همه مخلوقات را طوری آفریده که حتی آن‌هایی که برای بعضی دیگر مضر هستند، در یک نظام کلی جایگاه بسیار مطلوبی دارند. شما وقتی زشت‌ترین، پست‌ترین، خطرناک‌ترین، و مضرترین حیوانات را در نظام کلی خلقت بسنجید خواهید دید که همان شر نسبی‌شان نیز مغلوب حسن‌شان است و حسن‌شان بیشتر از شرشان است. افزون بر این، اگر ما به کل عالم خلقت با نظری جامع نگاه کنیم و آن را همانند تابلویی بی‌کران در نظر بگیریم که طول و عرض مشخص نیست، نظرم‌ان تغییر می‌کند. اگر شما در یک تابلوی نقاشی رنگ سیاهی ببینید، ممکن است ابتدا بگویید چقدر نقاش بی‌سلیقه بوده است که در این‌جا از رنگ سیاه استفاده کرده است و اگر از رنگ روشن استفاده می‌کرد، بهتر بود. اما اهل فن می‌گویند اگر این نقطه سیاه نبود، اصلاً زیبایی این تابلو مشخص نمی‌شد. وجود این سیاهی است که در کنار سفیدی و رنگ‌های دیگر تابلوی زیبایی می‌آفریند. اگر همه‌اش یک رنگ بود که هنر نبود. هنر نقاش این است که رنگ‌های گوناگون را به تناسب به‌کاربرد، و در جاهایی که می‌بایست رنگ تیره استفاده کند. اگر آن رنگ به آن تیرگی نباشد، آن زیبایی ایجاد نمی‌شود.

داستان کربلا فجع‌ترین حادثه‌ای است که ما در زندگی بشر سراغ داریم، که در آن کسانی به جنایت علیه سیدالشهدا صلوات‌الله‌علیه با آن وضعی که قابل گفتن نیست، اقدام کردند؛ اما آیا اگر این جریان در تاریخ اتفاق نیافتاده بود، فداکاری سیدالشهدا معلوم می‌شد و تحقق پیدا می‌کرد؟! حادثه کربلا سبب شد تا تسلیم‌بودن امام حسین در مقابل امر خدا، و خیرخواهی‌اش برای مردم روشن شود. به واسطه یاد و تأثر از همین حادثه است که تا روز قیامت میلیاردها انسان الگو می‌گیرند، آمرزیده می‌شوند، و به راه صحیح می‌آیند. حال داستان کربلا خوب بود یا بد؟! اگر آن جنایت‌ها واقع نمی‌شد، این زیبایی را نداشت. اصلاً باید آن همه جنایت و قساوت واقع شود تا زیبایی کار سیدالشهدا معلوم شود. بنابراین اگر انسان مجموع عالم را بسنجد و ببیند که هر چیزی در جای خودش چه نقشی دارد، به این نتیجه می‌رسد که کل جهان یک تابلوی بسیار زیباست که زیباتر از این ممکن نیست! این که حضرت زینب سلام‌الله‌علیها فرمودند: ما رأیت الا جمیلاً، تعارف نبود. ایشان آن زیبایی را درک می‌کردند برای این که این حادثه را در میان مجموع حوادث گذشته و آینده و نتایجی که تا روز قیامت برایش مترتب می‌شود می‌دیدند.

حسن و قبح اخلاقی کارهای اختیاری

حسن و قبح دیگری نیز وجود دارد که مربوط به افعال اختیاری است. این حسن و قبح درباره اشیای عینی به‌کار نمی‌رود و مصداق آن کار یا صفتی در انسان است که منشأ فعلی می‌شود. برای تحقق این حسن و قبح باید فاعل در شرایطی قرار گیرد که زمینه دست‌کم دو کار برایش فراهم باشد. اگر موجودی باشد که جز یک کار خاص از او سر نمی‌زند، جای تحسین یا تقبیح ندارد. وقتی می‌شود کاری را مورد تحسین قرار داد که قابلیت این را داشته باشد که به‌طور دیگری واقع شود و مستحق مذمت شود. باید زمینه برای هر دو کار باشد و انسان با اختیار خودش یکی را انتخاب کند، وگرنه اگر هیچ اختیاری نداشته باشد، استحقاق مدح یا ذم نیز وجود ندارد. مدح چنین موجودی مانند مدحی است که از یاقوت می‌کنند که عجب سنگ زیبایی است. زیبایی یاقوت مدح اخلاقی ندارد و کسی نمی‌گوید یاقوت عجب کار خوبی کرده است که این قدر زیبایی به خرج داده است. بنابراین حسن و قبح اخلاقی فقط در کارهای اختیاری جا دارد، آن هم در جایی که امکان انتخاب هر دو طرف برای شخص باشد.

خداوند متعال برای این که چنین موجودی به وجود آید، انسان را آفریده است. خداوند ملائکه را خلق کرده بود و هیچ جای عالم نبود که خالی از فرشتگان باشد، ولی مسیر زندگی فرشتگان یک طرفه است؛ کارشان تسبیح و تقدیس است، و این طور نیست که بتوانند مثلاً یک گناه کبیره انجام دهند، ولی به‌جای آن مشغول تسبیح شوند. آن‌ها غیر از این علاقه‌ای ندارند؛ علاقه‌شان همین تسبیح است. بله آنها «خوب» به معنای هستی‌شناسانه هستند. موجودات محترمی‌اند که کارهای زیبا و خوب انجام می‌دهند و کمالاتی دارند. اما خوب اخلاقی درباره کارهای آن‌ها معنا ندارد، تا مدح و ذم و پاداش و کیفر داشته باشد. به یاد نمی‌آورم در هیچ آیه یا روایتی آمده باشد که خداوند فرشتگان را روز قیامت مبعوث می‌کند و آن‌ها را به ثواب اعمال‌شان می‌رساند. برعکس، برخی از آن‌ها در بهشت خادم انسان‌ها هستند؛ جایشان آن جاست و کارشان هم خدمت به بهشتیان است. برخی از آنها نیز مالک دوزخ‌اند؛ آن‌ها هم مشغول تسبیح و تقدیس خدا هستند و وظیفه‌شان این است که موکل جهنم باشند، وگرنه کار بدی نکرده‌اند و مخلوقات بدی نیستند.

انسان انتخاب‌گر

حکمت وجود انسان این است که شرایطی در این عالم برایش پیش بیاید که سر دو راهی‌ها واقع شود تا انتخاب کند. این همان چیزی است که در فرهنگ دینی به آن امتحان می‌گویند. **ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ؛ [1]** [2] شما به‌جای پیشینیان آمدید، شرایطی برایتان فراهم کردم تا ببینیم شما چه می‌کنید. آن‌ها کارهایی کردند و نتایجش را دیدند؛ اکنون نوبت شماست. خداوند این جمله را برای هر نسلی بیان می‌کند، ولی گوش ما کمی سنگین است و نمی‌شنویم! این نسل هم که می‌رود باز خداوند خطاب به نسل بعد می‌فرماید: **ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ؛ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ؛ [2]** [3] ما شما را آوردیم ببینیم شما چه کاره‌اید؛ **أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَبْتَغُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا...؛ [3]** [4] باید حوادثی پیش بیاید و آن قدر زیر و رو شوید تا هر انسانی در صحنه‌های مختلف آزمایش شود. شرایط انتخاب مختلف برایش فراهم شود **لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ؛** تا ببینیم شما چه کاره‌اید!

نکته دیگر این‌که حسن و قبحی که در افعال اختیاری به کار می‌رود، همیشه در جایی است که نتایجی به دنبال آن مترتب می‌شود و خوبی یا بدی کار در سایه آن نتیجه مشخص می‌شود. مثلاً این‌که می‌گوییم احسان به مستمندان یا والدین کار خوبی است، به خاطر نتیجه‌ای است که بر این احسان مترتب می‌شود. برای هر کاری که شما می‌گویید خوب است جا دارد درباره چرایی آن بپرسند. پاسخ نیز همان نتایجی است که بر آن کار مترتب می‌شود.

دنیا صحنه امتحان و انتخاب!

یکی از پرسش‌هایی که بسیار سؤال می‌شود این است که چه می‌شد اگر خداوند انسان را از ابتدا همان جایی که باید برود خلق می‌کرد و نیازی به این امتحانات و ابتلائات دنیایی نبود. باید گفت: اگر انسان طوری آفریده شود که در معرض این امتحانات قرار نگیرد و انتخابی نداشته باشد، انسان نیست؛ در آن صورت هدف آفرینش او که خلافت الهی بود تحقق پیدا نمی‌کرد، و سزاوار مدح و ذم و ثواب و عقاب نبود. ثواب و عقاب برای کار اختیاری است، و باید جایی باشد که فرد در آن کار اختیاری انجام دهد تا مستحق ثواب و عقاب شود. این استحقاق نیز قراردادی نیست؛ اگر این شرایط پیش نیاید، انسان اصلاً آن رحمتی را که در سایه اطاعت خدا پیدا می‌شود درک نمی‌کند. اگر انسان از ابتدا در این دنیا آفریده نمی‌شد، انسان نمی‌شد. اگر راهش یک‌سویه به طرف خیر بود حداکثر ملک می‌شد؛ ولی ملک خلیفه‌الله نیست. خدا می‌خواهد خلیفه‌الله خلق کند؛ **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً. [4]** [5] این موجود باید طوری باشد که بتواند فساد و خونریزی هم بکند؛ **أَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ.** چنین موجودی می‌تواند خلیفه خدا شود. اگر خداوند آدمیزاد را از ابتدا در بهشت خلق می‌کرد، این آفریده اصلاً آدم نبود، بلکه ملک دیگری بود در کنار دیگر خادمان بهشت. چنین موجودی هرگز لذت‌هایی که در بهشت نصیب انسان می‌شود را درک نمی‌کرد. همان طور که ملائکه آن‌چه خدا به اولیائش داده را درک نمی‌کنند و از همین‌رو حتی ملائکه مقرب الهی خادم اولیای خدایند.

برای این‌که چنین زمینه‌ای برای این موجود فراهم شود، باید در جهانی باشد که دائماً شرایط مختلف برای انتخابش آماده شود. هر کدام از ما در هر لحظه چندین انتخاب و چندین امتحان داریم: به چه چیز نگاه کنیم، چه صدایی بشنویم، چه بگوییم، چه چیزی در دلمان خطور کند، به چه کسی محبت داشته باشیم، به چه کسی بغض داشته باشیم، ... همه این‌ها امتحاناتی است در یک لحظه که برای همه انسان‌ها هست. اصلاً این عالم برای همین است؛ **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. [5]** [6] این عالم خلق شده است تا مثل پیغمبر اکرم و ائمه معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌جمعین در آن پیدا شوند و رشد کنند. برای این‌که آن‌ها به آن مقام برسند باید این زمینه‌های فساد وجود داشته باشد. آن لک درجه لا تنالها الا بالشهادة؛ باید شرایطی فراهم شود و او حاضر شود همه چیزش را فقط برای خدا فدا کند تا به آن درجات قرب برسد. این شرایط وقتی فراهم می‌شود که عوامل فساد انسان را احاطه کرده باشند.

بنابراین دنیا نه تنها زشت نیست، بلکه خیلی هم زیباست. باید این عالم خلق شود تا این زیبایی‌ها را داشته باشد. کلام در این است که وجود این زیبایی‌ها هیچ وقت کار من را توجیه نمی‌کند. هیچ‌گاه این‌که امام حسین علیه‌السلام با تحمل شدائد به آن مقام می‌رسد، کار شمر را توجیه نمی‌کند؛ بلکه او مسئولیت خودش را دارد. اما این حادثه در مجموع حوادث جهان مثل یک نقطه سیاهی است که باید در یک تابلوی نقاشی زیبا باشد تا رنگ‌های اطرافش جلوه خودش را داشته باشد و زیبایی‌اش معلوم شود. از نظر هستی‌شناختی و به لحاظ آفرینش زیباست، اما به لحاظ اخلاقی و این‌که فردی در فرایند اختیار سوءاستفاده کرده است، برای او قبیح است.

نقش جاذبه‌های دنیا

حکمت دیگر آفرینش دنیا با جاذبه‌های فریبنده‌اش این است که فراهم شدن این عالم در گرو آن است که این جاذبه‌ها وجود داشته باشد. اگر جاذبه خوردن نبود انسان گرسنه نمی‌شد؛ اگر گرسنه نمی‌شد، غذا خوردن برای او جاذبه نداشت، و اگر غذا نمی‌خورد، از دنیا می‌رفت، و در این صورت غرض از آفرینش انسان تحقق پیدا نمی‌کرد. انسان خلق نشده است تا یک لحظه زندگی کند؛ انسان خلق شده تا هزارها سال روی این کره زندگی کند. اگر جاذبه جنسی نبود، انسان‌ها محدود به همان آدم و حوا می‌شدند و فرزندی برای آن‌ها پیدا نمی‌شد. جاذبه جنسی باید باشد تا انسان‌ها ازدواج کنند و فرزندی از آن‌ها پیدا شود؛ از دو نفر میلیاردها انسان به وجود آید که هر

کدام‌شان استعداد خلیفه‌الله شدن را دارند. اگر جاذبه جنسی نبود کسی این کارها را نمی‌کرد و در دسر برای خودش درست نمی‌کرد! باید آن چنان مقهور این غریزه باشد که با هزار زحمت دنبالش برود تا این کار انجام بگیرد و ازدواج حاصل شود، تا هدف خلقت تأمین گردد. برای تحقق این هدف حکیمانانه که میلیاردها انسان مختار روی این کره به وجود آیند، باید جاذبه جنسی وجود داشته باشد.

در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که چرا جاذبه جنسی محدود نیست؟ مثلاً خوب بود هر کسی آن قدر گرایش به جنس مخالف داشته باشد که مثلاً یک، دو یا سه فرزند از او به وجود بیاید، همان‌طور که برخی حیوانات فعالیت جنسی‌شان محدود به فصل یا روزهای معینی است و ایام دیگر سال احساس نیاز به جنس مخالف نمی‌کنند. اگر خداوند انسان را این‌گونه خلق کرده بود، هم نسل بشر باقی می‌ماند و هم آن عوارض بد وجود نداشت!

در پاسخ باید گفت که حکمت اصلی این است که انسان همیشه در معرض انتخاب قرار گیرد، تا روشن شود که آیا این غریزه را از راه حلال ارضا می‌کند یا از راه حرام. این باب باید همیشه برای انسان مفتوح باشد و سر این دو راهی‌ها قرار گیرد. همه مقدمات، از نگاهش گرفته تا نهایت کار، همه امتحان است. هویت این موجود به انتخاب‌گری است؛ اگر این قدرت انتخاب نبود، انسان نمی‌شد. حداکثر فرشته‌ای مانند فرشتگان دیگر بود. این برای انسان خیلی هنر نبود؛ هنر وقتی است که موجودی بتواند گناه کند، وسایل گناه هم فراهم باشد، اما او راه خدا را انتخاب کند؛ وَرَاوَدْنَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَعَلَّقَتِ الْأُبُوبَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ؛ [6] [7] در میان فرشتگان چه کسی را پیدا می‌کنید که این‌گونه باشد؟ باید زمینه فساد فراهم شود، عواملی باید باشد که او را به این کار دعوت کند، گویا به این کار مجبور می‌شود؛ به هر جا نگاه می‌کند آینه‌هایی می‌بیند که صورت زلیخا در آن نمایان است، درها هم بسته است و نمی‌تواند بیرون برود، این در نهایت و اوج شهوت، او در نهایت زیبایی، آراستگی و عرضه کردن خود؛ اما می‌گوید: معاذ الله. تا این عالم نباشد و این غریزه به این شدت و قاهریت وجود نداشته باشد، زیبایی این انتخاب معلوم نمی‌شود.

امکان جمع دنیا و آخرت

پرسش دیگری که در این‌جا مطرح می‌شود این است که شما می‌گویید دنیاخواهی مذمت دارد، و آن‌هایی که فاسد شدند دنیا فریشان داده است؛ ولی از سوی دیگر با آیات، روایات و سیره‌هایی از پیغمبر، اهل بیت و مؤمنان روبه‌رو هستیم که آن‌ها دنیا را می‌خواستند و حتی دعا می‌کردند که خداوند خیر دنیا و آخرت را به آن‌ها بدهد. در دعای ماه رجب از خدا می‌خواهیم که خیر دنیا و آخرت را به ما بدهد. اگر خیر دنیا نیز مطلوب است و چیز بدی نیست، چرا دنیا را مذمت می‌کنیم؟ از این بالاتر، قرآن درباره حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام می‌فرماید: وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا؛ در دنیا اجرش را به او دادیم. بنابراین دنیا تنها جای کار نیست؛ حتی جای اجر هم هست، و این موضوع با این‌که شما می‌گویید دنیا جای کار است و مزد برای آخرت است، منافات دارد. این مسئله به شکل دیگری نیز مطرح می‌شود که آیا جمع بین دنیا و آخرت ممکن است یا نه؟ آیا می‌شود انسان طوری زندگی کند که هم در دنیا به او خیلی خوش بگذرد و هم در آخرت در اوج مقامات عالیه باشد؟

پاسخ اجمالی به این پرسش آن است که انسان می‌تواند بین دنیا و آخرت را جمع کند به شرط آن که به دنیا نظر ابزاری داشته باشد. در این صورت انسان دنیا را برای دنیا نمی‌خواهد؛ دنبال غذای خوب می‌رود اما هدفش این است که برای عبادت و اطاعت خدا سالم و نیرومند باشد. گاهی خوردن روزه مستحی ثوابی بسیار بالاتر از امساک دارد. شاید روزه عید غدیر بالاترین ثواب را در بین روزه‌های مستحی داشته باشد، اما اگر فرد به خاطر این که دوست مؤمنش شاد شود، به او نگوید که من روزه هستم و به دعوت او، روزه‌اش را بخورد، هفتاد برابر آن روزه به او ثواب می‌دهند. در این صورت، هم لذت خوردن را برده است و هم هفتاد برابر ثواب روزه عید غدیر را. این فرمول در همه مسایل زندگی جریان دارد. در یکی از جلسات گذشته داستان آقاشیخ مرتضی زاهد را نقل کردم که به خاطر انجام یک تکلیف شرعی که نسبت به همسرش انجام داده بود، فرشتگان از آسمان برایش آب بهشتی آوردند که ایشان را غسل دهند. برای یک عمل حیوانی، فرشتگان از آسمان آمدند تا آقاشیخ مرتضی زاهد از آب بهشتی غسل کند! دلیلش هم این بود که او هیچ چیزی برای خودش نمی‌خواست، صرفاً برای اطاعت امر خدا بود. بنابراین انسان می‌تواند از همه لذت‌های دنیا استفاده کند به شرط این که هدف نهایی‌اش اطاعت خدا باشد؛ البته گاهی امر بر ما مشتبه می‌شود و خیال می‌کنیم برای خداست، اما شوخی می‌کنیم! ان‌شاءالله در جلسه آینده درباره این مسئله بیشتر بحث می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] [8]. یونس، 14.

[2] [9]. بقره، 134.

[3] [10] عنكبوت، 2.

[4] [11] بقره، 30.

[5] [12] ملک، 2.

[6] [13] یوسف، 23.

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5842>



جلسه هفدهم؛ امکان جمع دنیا و آخرت

برای دریافت فایل صوتی این چاراکلیک کنید [1]

12.03 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 15/2/95، مطابق با بیست‌وششم رجب 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(17)

امکان جمع دنیا و آخرت

مقدمه

در جلسه گذشته سؤالی درباره امکان جمع بین دنیا و آخرت مطرح کردم. این سؤال وقتی بیشتر جایی خودش را باز می‌کند که از یک طرف در قرآن کریم، روایات، دعاها و مناجات‌ها با عباراتی روبه‌رو می‌شویم که در آن‌ها خیر دنیا و آخرت را می‌خواهیم. برای مثال در همین دعای ماه رجب هر روز از خداوند می‌خواهیم که اعطی بمسألتي ایاک جمیع خیر الدنیا و جمیع خیر الاخره و اصرف عني بمسألتي ایاک جمیع شرّ الدنیا و شرّ الاخره. از سوی دیگر، در فرمایشات اهل بیت علیهم‌السلام به تعبیراتی برمی‌خوریم که ایهام خلاف این مسئله را دارد. از جمله در حدیث معروفی از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده که فرمودند: الدنیا و الاخره ضرّتان لا تجتمعان؛ [1] [2] دنیا و آخرت مانند دو هوو می‌مانند که یک‌جا جمع نمی‌شوند. حتی در بعضی از روایات به این مطلب اشاره شده است که وقتی چیزی از دنیا به کسی داده می‌شود، از آخرتش کاسته می‌شود. این است که این سؤال مطرح می‌شود که بالاخره آیا می‌توان بین دنیا و آخرت جمع کرد یا نه؟

دنیا و آخرت به‌عنوان دو بخش از زندگی هر انسان

همان‌گونه که اشاره شد، واژه دنیا و آخرت کاربردهای مختلفی دارند. گاهی به دو بخش از زندگی انسان اطلاق می‌شوند و مادامی که شخص در این عالم ادامه حیات می‌دهد در دنیا است، و وقتی عمرش تمام شد و از این دنیا رفت وارد آخرت می‌شود. در این کاربرد، منظور از دنیا و آخرت دو بخش از حیات هر انسان است.

دنیا و آخرت به‌عنوان دو نظام در عالم هستی

در کاربرد دیگر، دنیا به مجموعه‌ای از پدیده‌ها گفته می‌شود که خداوند آنها را تحت نظام خاصی (که ما با آن آشنا هستیم و آن را تجربه می‌کنیم) اداره می‌کند. در دنیا، بخار آب از دریا بلند می‌شود، به جاهای سردی می‌رسد و تبدیل به ابر و آب می‌شود و باران می‌بارد؛ و با این باران زمین‌ها سرسبز می‌شود. در قرآن به تکرار به این معنا اشاره شده است؛ **فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ.** [2] [3] هم‌چنین پیدایش انسان‌ها در دنیا براساس مقررات خاصی است؛ بین مرد و زن ازدواجی واقع می‌شود و خداوند به آن‌ها فرزندی مرحمت می‌کند. گرسنه شدن، سیرشدن، حرکت کردن و... همه این‌ها قوانین و مقرراتی دارد که بعضی از آن‌ها را شناخته‌ام و بعضی دیگر تدریجاً کشف می‌شود؛ ولی می‌دانیم این قوانین حاکم بر این عالم است و این عالم با این نظام اداره می‌شود.

از سخنان انبیا و به‌خصوص قرآن کریم و روایات اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین به دست می‌آید که عالم دیگری هم وجود دارد که طبق این نظام اداره نمی‌شود. در دنیا وقتی کشاورزی می‌خواهد انگوری را بار بیاورد، باید نهالش را غرس کند، آبیاری کند، چند سال صبر کند تا این درخت به بار بنشیند؛ میوه آن ابتدا غوره است، کم‌کم می‌رسد و انگور شیرین می‌شود؛ پس از این مراحل می‌تواند آن را بچیند و از آن استفاده کند. اما در آن عالم این‌گونه نیست. همین‌که بهشتیان هوس می‌کنند که مثلاً از فلان انگور تناول کنند، شاخه انگور خودش را در دسترس آن‌ها قرار می‌دهد. بهشتیان در آن عالم هر وقت هر چه میلشان باشد فوراً برایشان فراهم می‌شود؛ **كُلُّ مَا يَشَاءُونَ** [3] [4].

حتی قوانین تشریعی این عالم برخی احکام ظاهری است. برای مثال، اگر کسی شهادتین را بگوید، موظفیم با او معامله مسلمان کنیم؛ بدنش پاک است، می‌توان با او ازدواج کرد، ریختن خونش حرام است، و نمی‌توان به مالش تجاوز کرد. چه بسا اصلاً اعتقادی هم ندارد، اما همین‌که شهادتین را گفته است حکم ظاهری بر او جاری می‌شود. اما در عالم آخرت این‌گونه نیست. در آن عالم هر چه در باطن و حتی لایه‌های عمیق روح انسان است آشکار می‌شود. آنجا کسی نمی‌تواند ظاهرسازی کند و طبعاً احکام ظاهری نیز دیگر وجود نخواهد داشت. آنجا آن‌چه باعث تحقق نعمت‌ها و خواستنی‌های انسان می‌شود ایمان و عملی است که در دنیا به جا آورده است، و آن‌چه موجب عذاب می‌شود کفر و عصیانی است که در دنیا انجام داده است. در این‌جا با عملمان برای آن‌جا می‌کاریم، و آن‌جا برداشت می‌کنیم. دنیا و آخرت در این کاربرد، دو نوع عالم است که با دو نظام اداره می‌شود.

دنیا و آخرت به‌عنوان دو مفهوم اخلاقی

کاربرد دیگر دنیا و آخرت مربوط به خود انسان است که خودش را اهل دنیا یا اهل آخرت کند. دو کاربرد گذشته هستی‌شناسانه بود؛ اما کاربرد سوم مربوط به رفتار ماست. روشن است که اگر دنیا مذمت می‌شود برای این معنای سوم است. معنای هستی‌شناسانه دنیا مذمتی ندارد و عالمی است که خداوند آن را خلق کرده است و هرچه او خلق کند نیکو است؛ الذی احسن کل شیء خلقه. اگر از دنیا مدح یا مذمت می‌شود در واقع مدح و مذمت رفتار ما، یا ارتباطی است که ما با دنیا برقرار می‌کنیم. تعبیرات قرآن برای این کاربرد بیشتر تحت عنوان «دنیاخواهی» است. **مَنْ كَانَ يَرْيِدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يَرْيِدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ؛** [4] [5] بحث سر دنیاخواهی است.

این خواستن همان است که در فارسی واژه «دلخواه» را برای آن به‌کار می‌بریم. کسی که آخرت را می‌خواهد یعنی کسی که به آخرت دلبستگی دارد. البته دلبستگی و محبت مراتبی دارد که از صفر شروع می‌شود و به جایی می‌رسد که نمی‌توان هیچ حدی برای آن تعیین کرد. محبت دنیا و آخرت طیفی از تعلق، میل، توجه و وابستگی را شامل می‌شود. می‌شود دو قطب برای آن فرض کرد؛ یکی این‌که تمام خواست، توجه و محبت انسان در یکی از این‌ها متمرکز باشد؛ **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجَالٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِي حَوْفِهِ.** [5] [6] اگر دل از محبتی پر شد جایی برای چیز دیگر باقی نمی‌ماند. عشق کامل تعدد بر نمی‌دارد، مگر این‌که دومی شعاع همان محبت اول باشد، زیرا وقتی انسان کسی را دوست دارد متعلقات او را هم با همان محبت دوست می‌دارد.

امشب شب مبعث پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ خدا ان‌شاء‌الله دل‌های ما را پر از محبت ایشان کند، اما این طور نیست که اگر دل ما از محبت ایشان پر شد دیگر جایی برای محبت حضرت علی و فاطمه‌علیهما‌السلام نماند. اصلاً این محبت از آن محبت جدا نیست. محبت اهل‌بیت جلوه‌ای از محبت پیامبر است. نمی‌شود انسان پیامبر را دوست بدارد و اهل‌بیت او را که همه چیزشان شبیه اوست، دوست نداشته باشد. نمی‌شود انسان خدا را دوست بدارد، اما پیغمبرش را دوست نداشته باشد. وقتی انسان بداند که این پیغمبر محبوب‌ترین بنده خداست، نمی‌تواند او را دوست نداشته باشد. این همان محبت است که شعاعش به پیغمبر و به بندگانی که او دوست می‌دارد، می‌تابد.

محدودیت‌های دنیاطلبی

اگر دل کسی آنچنان عاشق دنیا شد که در کنارش محبت دیگری امکان نداشت، پیداست که این محبت با آخرت‌خواهی جمع نمی‌شود. کسانی که سراسر زندگی‌شان فقط فکر لذت دنیا هستند و حاضرند همه چیز را زیر پا بگذارند تا به این لذت‌ها برسند، و هیچ چیز دیگر در کنار آن برایشان محترم نیست، چنین کسانی تا زمانی به چیز دیگری علاقه نشان می‌دهند و یا ارتباط برقرار می‌کنند که با دنیایشان تضاد نداشته باشد و جای این را نگیرد. این‌ها همان کسانی هستند که خداوند درباره آن‌ها می‌فرماید: من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید؛ به چنین کسانی مقداری از خواسته‌هایشان را می‌دهیم؛ البته هر اندازه خودمان صلاح بدانیم و به هر کس ما صلاح بدانیم. این قیده‌ها اشاره به این است که این‌گونه نیست که هر کس عاشق دنیا شد، حتماً به همه خواسته‌هایش در دنیا می‌رسد.

خداوند متعال سنت‌هایی دارد که آن‌ها را اعمال می‌کند. بخشی از آن سنت‌ها امتحان یا پاداش است. مثلاً فردی احسان کرده است. همین احسانش باعث می‌شود که خدا نعمت دنیا و عمرش را زیاد کند. این نعمتی که اضافه می‌شود، پاداش آن احسانی است که انجام داده است. اما اگر بنا باشد هر کس هر چیز را خواست به او بدهند نظام عالم به هم می‌خورد، چون بعضی از خواسته‌ها با هم قابل جمع نیستند. برای مثال همه کسانی که کاندیدای ریاست‌جمهوری می‌شوند دلشان می‌خواهد رئیس‌جمهور شوند، اما فقط یکی رئیس می‌شود. این است که خداوند می‌فرماید این‌که به چه کسی و چقدر بدهیم تابع مصالحی است که ما می‌دانیم و کس دیگر خبر ندارد. ما هر چه صلاح بدانیم می‌دهیم. تازه آن‌هایی که عاشق دنیا هستند و تمام تلاششان را می‌کنند، این طور نیست که به همه خواسته‌هایشان برسند، بلکه یک قوانین، ضوابط و سنت‌هایی داریم که براساس آن‌ها عالم را اداره می‌کنیم.

اما آخرت این طور نیست. اگر کسی واقعا طالب آخرت بود و تلاش خودش را کرد نه تنها آن‌چه می‌خواهد به او می‌دهیم بلکه خیلی بیشتر از آن هم به او خواهیم داد؛ لطمه‌ها ما یشاؤون ولدینا مزید. تفاوت دنیاخواهی با آخرت‌خواهی این است که اگر به طور کامل دل انسان در اختیار آخرت باشد، همه خواسته‌های اخروی‌اش تأمین می‌شود بلکه اضافه هم می‌شود، اما اگر دل به دنیا سپرد مقدار اندکی از آن‌ها، آن هم طبق مقرراتی که خدا می‌داند، به او می‌رسد. روشن است که این کاربرد از دنیا و آخرت مربوط به دل و کار انسان است. «ارادة الدنيا» است، که یک مرحله‌اش دنیاخواهی، دنیا دوستی و دنیاپرستی است. این یک مفهوم اخلاقی است و اثر عملی دارد، و سر و کار این مفهوم با فعل اختیاری انسان است.

جمع خیر دنیا و آخرت

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا ممکن است کسی از لذت‌هایی که به حسب شرایط این عالم برایش میسر است استفاده کند، و در آخرت نیز از بهترین میوه‌ها، باغ‌ها و کاخ‌ها استفاده کند؟ پاسخ این پرسش فی‌الجملة مثبت است. این‌که دعا می‌کنیم اعطنی بمسألتي ایاک جمع خیر الدنیا وجمع خیر الاخرة به همین معناست. یعنی ما تا در دنیا هستیم آن‌چه به حسب سنت‌های حاکم بر این عالم برای ما میسر می‌شود از ما مضایقه نشود، و در آخرت هم از نعمت‌هایی که خداوند در قرآن گفته است بهره‌مند شویم. این امکان جمع دارد. حتی ممکن است در این دنیا خداوند به بنده‌ای از بندگانش آن چنان قدرت، سلطنت و عزتی دهد که نمونه دیگر نداشته باشد. حضرت سلیمان از خداوند خواست که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی. به حسب ظاهر، این دعا مستجاب شد و خدا به حضرت سلیمان که از انبیای بزرگ بود و مقاماتش در آخرت محفوظ است، سلطنتی داد که به هیچ انسان دیگری نداده است. نتیجه این‌که جمع میان لذات دنیا و لذات آخرت برای انسان ممکن است. می‌توانیم از خدا بخواهیم که این امکان را به فعلیت برساند و بهترین لذت‌ها را در دنیا ببریم و در آخرت نیز از بهترین نعمت‌های بهشتی بهره‌مند شویم.

بسیاری از ما آخرت را واقعا دوست داریم. اسلام را پذیرفته‌ایم، محبت اهل بیت را داریم، برای اطاعت خدا نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم و... همه این‌ها برای این است که آخرت را دوست داریم. از سوی دیگر دنیا را نیز دوست داریم. هر کسی ممکن است چیزهایی را برای خودش دوست بدارد، و گاهی این تراحم باعث می‌شود که بعضی از چیزهایی را که برای آخرت مفید است انجام ندهد. این حالت مراتب مختلفی دارد و مراتبی از دنیاخواهی با مراتبی از آخرت‌خواهی قابل جمع است. اما به جاهایی می‌رسد که خود خدا هم فرموده که این‌ها قابل اغماض نیست و با بهشت جمع نمی‌شود.

مراتب غیرقابل جمع محبت دنیا و آخرت

اما اوج دنیاخواهی و آخرت‌خواهی با هم قابل جمع نیست. انسان نمی‌شود هم عاشق دنیا باشد و هم عاشق آخرت. خداوند دو دل برای آدمیزاد قرار نداده است. اگر انسان عاشق دنیا شد دیگر از هیچ گناهی پرهیز نمی‌کند و به دنبال خواسته خودش است و به هر قیمتی شده، حتی قتل همه انبیا، می‌خواهد به خواسته‌اش برسد. عاشق دنیا در راه رسیدن به آن فجع‌ترین گناهان را مرتکب می‌شود. لذت‌های دنیا را می‌خواهد و چیز دیگری در کنار آن برایش مطلوب نیست. شاید روایت الدنیا والاخرة ضربتان لالتحتمان، اشاره به این مطلب باشد که اگر کسی دنیاپرست و نیاززده شد، دیگر نمی‌تواند آخرت‌خواه باشد. همان‌طور که خداوند نیز مقصد و مقصود انسان را به دو قسمت «من کان یرید العاجلة» و «ومن اراد الاخرة» تقسیم کرده است. فرض سوئی ندارد.

خداوند می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ؛ [6] [7] خداوند شرک را نمی‌آمرزد. بر اساس این آیه، قدر متیقن آن شرکی که از روی عناد باشد و از روی استضعاف یا جهل مطلق نباشد، قابل بخشش نیست. از این که گذشت، بقیه چیزها قابل بخشش است، اگر چه ممکن است شرایطی داشته باشد. یک راه آن توبه است و اگر انسان توبه کند بخشیده می‌شود. اما اگر دنیاخواهی انسان را به شرک کشانید دیگر قابل بخشش نیست. کسانی بوده‌اند که در دنیا عبادت‌ها می‌کردند و به مقاماتی رسیدند. بعد امتحانی برایشان پیش آمد و در برابر آن امتحان روزه شدند. این شد که همه گذشته‌هایشان به باد رفت و راه سعادت آخرت هم به روی آن‌ها بسته شد؛ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهَمَّ لَا يُبْصِرُونَ * وَسَوَاءَ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ [8] [9] چه بسا افرادی بوده‌اند که ابتدا انسان‌های خوبی هم بوده‌اند اما کم‌کم چیزهایی پیش آمده و عشق‌هایی به دنیا در دلشان جوانه زده است. در این صورت ممکن است کار انسان به جایی برسد که خدا را هم فراموش کند. نه تنها فراموش کند بلکه کنار بگذارد و بگوید نخواستیم! مثال کوبنده‌ای که خود قرآن بیان می‌کند بلعم باعور است؛ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا؛ [8] [9] ما آیات خود را به او داده بودیم و می‌توانستیم همین را وسیله را ترقیات او قرار بدهیم، اما او خودش نخواست، وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ. کلب را که دیگر به بهشت نمی‌برند!

دنیای ایزاری

بنابراین عدم جمع دنیا و آخرت کلیت ندارد و می‌توان بعضی از محبت‌های دنیا را با محبت‌های آخرت جمع کرد. یکی از مواردی که حتما قابل جمع است جایی است که محبت دنیا با نظر آلی و ایزاری باشد. در این صورت این محبت شعاعی از محبت خداست. اگر کسی واقعا با این دید به دنیا نگاه کند (نه ادعا)، اگر همه عالم را هم دوست بدارد به محبت خدایی‌اش ضرر نمی‌زند، زیرا این محبت فرع محبت خدا و شعاعی از محبت اوست و با هم تزاخم ندارند. عالی‌ترین مقامات بهشت با بیشترین محبت به بعضی امور دنیوی قابل جمع است، فقط به این شرط که نظر استقلالی به دنیا نباشد. در این صورت، محبت اصیل یکی است و آن دیگری فرع آن است. اگر کسی عالم را فقط به عنوان مظاهر الهی ببیند، هر چه هم به آن محبت داشته باشد، مزاحم محبت خدا نیست. از آن جهت آن‌ها را دوست می‌دارد که از مظاهر صفات و اسمای الهی هستند، و اگر جایی منافات داشته باشد، آن حیثیتش را دوست ندارد.

نتیجه‌گیری

نتیجه این‌که با چهارمعنایی که برای دنیا گفته شد، احتمال جمع شدن دنیا و آخرت تفاوت می‌کند. اگر منظور از دنیا بخشی از زندگی که مقدم بر بخش دیگری است باشد، با آخرت هرگز جمع نمی‌شود و باید این بگذرد تا آن دیگری بیاید. اگر منظور عالمی است که دارای این مقررات و ضوابطی است که بر آن حاکم است (و عمدتاً قوانین مادی است)، باز با آخرت جمع نمی‌شود. انسان باید از دنیا برود تا وارد آن عالم شود. اگر به این معنا باشد که انسان عاشق دنیا باشد و کاملاً دلش را در اختیار لذت‌های دنیا بگذارد، این هم با آخرت نمی‌سازد؛ اما اگر عشق کامل به دنیا نباشد، کمابیش با آخرت می‌سازد و بستگی به این دارد که کدام محبت بیشتر باشد.

وقتی کسی عاشق آخرت است، محبت خدا در دلش اصیل است و احکام خدا را بجز رعایت می‌کند. اول واجبات، بعد مستحبات، بعد ترک مکروهات و مشتهات، و حتی از مباحات در جایی که مزاحم تکلیف واجب یا مستحبی باشد، دوری می‌کند. هر قدر انسان به این‌ها بیشتر ملتزم باشد، معلوم می‌شود محبتش به آخرت بیشتر است و قابل جمع با درجاتی از محبت دنیاست، اما هر چه کمتر شد، این محبت نیز کم می‌شود تا جایی که دیگر اصلاً قابل جمع نیست. در این صورت گاهی می‌بیند برای رسیدن به خواسته دنیوی باید حکم خدا را زیر پا بگذارد، و کم‌کم حکم خدا که هیچ، (العیاذ بالله) خود خدا را می‌خواهد زیر پا بگذارد؛ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ. [9] [10]

اعاذنا الله وایاکم، والسلام علیکم ورحمه الله

[1] [11]. الوافی، ج 26، ص 524.

[2] [12]. حج، 5.

[3] [13]. فرقان، 16.

[4] [14]. شوری، 20.

[5] [15]. احزاب، 4.

[6] [16]. نساء، 48.

[7] [17]. يس، 9-10.

[8] [18]. اعراف، 175-176.

[9] [19]. روم، 10.

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5868>



جلسه هجدهم؛ شیطان‌شناسی

برای دریافت این فایل صوتی این جا را کلیک کنید [1]

12.65 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 2/95/22، مطابق با چهارم شعبان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(18)

شیطان‌شناسی

اشاره

همان‌طور که می‌دانید امسال به خاطر سؤالات بسیاری که درباره بعضی از حوادث، موضع‌گیری‌ها و تحولات می‌شد و انسان را به یاد تحولات صدر اسلام می‌انداخت این موضوع را مورد بحث قرار دادیم که چه می‌شود که در رفتار انسان تحول پیدا می‌شود و حتی با این‌که کسانی مدت‌های طولانی راه صحیح را می‌پیمایند ناگهان تغییر مسیر می‌دهند؟ بالاخره همه ما نعمت‌هایی داریم که باید اعتراف کنیم قدر این نعمت‌ها را نمی‌دانیم. کشور ما در شرایطی قرار گرفته که در مقایسه با بسیاری از کشورها باید بگوییم بهشت است. خدای متعال به برکت اسلام، انقلاب و مردان مخلصی که در این کشور تلاش کردند تا این انقلاب به پیروزی رسید و در هشت سال دفاع مقدس با تمام وجودشان در راه خدا مبارزه کردند و هم‌اکنون نیز برای هر نوع انجام وظیفه‌ای آمادگی دارند، نعمت‌هایی به ما داده است که قابل اندازه‌گیری و ارزیابی نیست، ولی هیچ ضمانتی ندارد که این نعمت‌ها باقی بماند، بلکه در خود قرآن کریم، کلمات اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین و نیز در بررسی تاریخ اسلام با این هشدار روبه‌رو می‌شویم که ممکن است در اثر ناسپاسی نعمت‌ها سلب می‌شود و وقتی سلب شد، پیداست که چه چیزی جانشین آن‌ها می‌شود و چه مفاسدی و فجایعی به بار می‌آید. این است که جا دارد یک آسیب‌شناسی کلی درباره این موضوع بکنیم که چگونه می‌شود که انسان به یک‌باره ناسپاس می‌شود و نعمت‌های عظیمی که خدا به او داده و عمری از آن‌ها بهره‌مند شده است، فراموش می‌کند.

گفتیم که از بررسی معارف دینی به این نتیجه می‌رسیم که این انحرافات به سه عامل عمده هوای نفس، دنیا و شیطان برمی‌گردد. درباره هوای نفس و دنیا در جلسات گذشته بحث‌هایی مطرح شد. در این دو جلسه باقی‌مانده، عامل سوم که همان شیطان است را بررسی می‌کنیم. سراسر قرآن از داستان شیطان، ابلیس و آثار سویی که در زندگی انسان‌ها دارد پر است. او این مهلت را دارد که تا این عالم به‌پاست بندگان را وسوسه کند و آثار سوء بگذارد؛ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. [1] [2]

ابتدا باید ببینیم واژه شیطان به چه معناست و او چه کسی است. می‌دانیم که در قرآن دو واژه شیطان و ابلیس درباره شیطان به کار رفته است. درباره این که این دو واژه در اصل عربی هستند یا نه، مفسران و لغت‌شناسان اختلاف دارند. درباره هر دو واژه گفته شده است که اصلشان غیر عربی بوده است. با این تفاوت که ابلیس علم شخصی است و به همین صورتی که اکنون استعمال می‌شود در زبان اصلی نیز بوده است. این واژه به علت داشتن ویژگی‌های «عجمه» و «علمیت» غیر منصرف است و الف و لام و تنوین هم نمی‌گیرد؛ اما شیطان این طور نیست و هم الف و لام می‌گیرد، هم جمع بسته می‌شود و هم احکام غیر منصرف را ندارد. شیطان در اصل، صفت و به معنای شرور است. دقت در موارد استعمال شیطان در قرآن و روایات نیز ما را به این نتیجه می‌رساند که تقریباً در همه موارد استعمال این واژه، معنای شرارت وجود دارد. بنابراین فرق کلمه «ابلیس» با «شیطان» این است که شیطان یعنی شرور، اما ابلیس یعنی آن شخص خاصی که داستانی معروف در قرآن دارد و به او امر شد که به حضرت آدم به سجده کند و ابا کرد؛ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. [2] [3] از این رو شیطان بر دیگران هم قابل اطلاق است و شیاطین جن و شیاطین انس هم داریم. همان طور که به ابلیس گفته می‌شود شیطان است، انسان‌هایی نیز هستند که از نظر قرآن شیطانند و به آن‌ها شیاطین الانس می‌گویند. براساس همین معنای وصفی بود که امام آمریکا را شیطان بزرگ، به معنای بزرگ‌ترین شرور این زمان می‌دانست.

طول عمر ابلیس

درباره وجود و تاریخ تولد شیطان اطلاع زیادی نداریم. فقط امیرمؤمنان علیه‌السلام در خطبه قاصعه به مناسبتی از ابلیس یاد می‌کنند و می‌فرمایند: قَدْ عَبَدَ اللَّهُ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْأَخِرَةِ؟ ابلیس قبل از خلقت حضرت آدم شش‌هزار سال عبادت خدای یگانه کرده بود که معلوم نیست این شش‌هزار سال از سنخ همین سال‌هایی است که ما می‌شناسیم یا نه، از سال‌هایی است که هر روزش هزار سال است؛ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ. [3] [4] شش‌هزار سال در کنار ملائکه پرستش خدا کرد. بعد از این شش‌هزار سال، خداوند آدم را آفرید و دستور داد که همه فرشتگان در مقابل آدم به خاک بیفتند، اما ابلیس قبول نکرد؛ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. [4] [5] گفت این که موجود شریف‌تر در مقابل موجود غیر شریف به خاک بیفتد کار حکیمانه‌ای نیست. اگر بنا باشد یکی از ماها برای دیگری به خاک بیفتد باید آدم برای من سجده کند. آخر من شش‌هزار سال است عبادت خدا می‌کنم این حالا تازه آمده است، آن وقت من بیایم و برای این سجده کنم؟! این بود که از دستگاه خداوند طرد شد؛ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ. [5] [6] بیانی که امیرمؤمنان علیه‌السلام در خطبه قاصعه دارند برای تذکر دادن به این است که ای آدمزادها به این که مدتی عبادت خدا کرده‌اید مغرور نشوید! ابلیس شش‌هزار سال خدا را پرستش کرد اما موقع امتحان روزه شد و همه شش‌هزارسالش بر باد رفت. خدایی که ابلیس را امتحان کرد با خدایی که شما را امتحان می‌کند یکی است. حواستان جمع باشد!

چیستی و چرایی ابلیس

پذیرفتن داستان شیطان به‌خصوص با ویژگی‌هایی که در منابع اسلامی برای آن بیان می‌شود برای کسانی مشکل است. برای مثال در آیه 27 سوره اعراف آمده است که إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْهُمْ؛ نه تنها شیطان خودش شما را می‌بیند و شما او را نمی‌بینید، بلکه دار و دسته‌اش و فرزندانش و بستگانش هم همین طورند. قبول این مسایل برای خیلی‌ها مشکل است و می‌پرسند این چه طور چیزی است که ما آن را نمی‌بینیم؟ همین‌طور درباره تعبیراتی مثل يَوْمَ يَأْتِي السَّمَاءُ دُخَانًا يَسْجُدُ لِلَّذِينَ كَانُوا يُشْرِكُونَ بِالْحَمْدِ وَإِنَّ السَّمَاءَ كَانَتْ رَوَابِدَ مِنْ دُخَانٍ يَسْجُدُ لِلَّذِينَ كَانُوا يُشْرِكُونَ بِالْحَمْدِ وَإِنَّ السَّمَاءَ كَانَتْ رَوَابِدَ مِنْ دُخَانٍ يَسْجُدُ لِلَّذِينَ كَانُوا يُشْرِكُونَ بِالْحَمْدِ. [6] [7] می‌پرسند آخر چگونه در سینه‌های انسان‌ها وسوسه می‌کند؟ این چه طور وارد سینه ما می‌شود؟ اگر او می‌آید و ما را وسوسه و اغوا می‌کند، چه طور ما او را نمی‌بینیم؟! آیا اصلاً چنین موجودی واقعیت دارد و چیزی حقیقی است؟!

کسانی از اقوام و مذاهب مختلف، زبان دین را زبان خاصی می‌دانند. آن‌ها می‌گویند زبان دین، زبان واقع‌نما نیست. برخی تعبیر می‌کنند زبان اسطوره است و مثل داستان‌های کلیل و دمنه می‌ماند که قصه‌ای را با مقدماتی می‌سازد که مفید نیز است و از آن استفاده هم می‌کنند، ولی واقعیت ندارد و برای این است که شما از پیامش استفاده کنید. طرفداران این گرایش درباره شیطان گفته‌اند: شیطان به معنای قوه وهمیه انسان است؛ خلق از آتش، دستور سجده برای آدم، و استکبار او همه افسانه است و واقعیتی ندارد و به این معناست که قوه وهمیه ما در مقابل قوه عاقله زود تسلیم نمی‌شود. البته این بدان معنا نیست که آنچه درباره شیطان در منابع دینی آمده، بی‌فایده است و باید آن‌ها را دور ریخت، بلکه باید از آن‌ها استفاده افسانه کرد و پیامشان را گرفت.

روشن است که این افکار انحرافی است و با قرآن و سنت و قطعیات دین ما نمی‌سازد. شیطان موجودی واقعی و مکلف است. قرآن می‌فرماید: کان من الجن. هم‌چنین قرآن می‌فرماید: جن موجودی است که مثل انسان مکلف است؛ یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ. [7] [8] جن و انس هر دو مکلفند و سوره‌ای به نام سوره جن در قرآن داریم. شیطان یک موجود واقعی از این سنخ موجودات است و مکلف بوده، و عصیان کرده است؛ عصیان بسیار بزرگی که سرنوشتش را عوض کرده است.

تدبیر حکیمانه الهی این بوده است که روزی در این عالم خلیفه‌ای را خلق کند که موجود مختاری باشد و دو راه در پیش داشته باشد؛ راه خیر و راه شر. هر دو راه می‌بایست عوامل تقویت‌کننده‌ای داشته باشد. عوامل تقویت‌کننده راه خیر، انبیا و فرشتگان‌اند، و برای تقویت راه شر نیز باید موجودی باشد تا این تعادل را برقرار کند، و زمینه اختیار برای همه فراهم شود. از شش هزار سال پیش از خلقت انسان، خداوند نقشه این را کشیده است. کارهای خدا این‌گونه است و گاهی مقدمات حادثه‌ای را که قرار است هزار سال بعد اتفاق بیفتد، از هزار سال پیش فراهم می‌کند. خود این درسی برای ماست که متوجه باشیم کارهایی که امروز انجام می‌دهیم ممکن است مقدمه برای حادثه‌ای باشد که هزار سال بعد قرار است اتفاق بیفتد. ما می‌توانیم نقش مثبت در آن داشته باشیم، چنان‌که می‌توانیم نقش منفی داشته باشیم. مثلاً می‌توانیم کاری کنیم که ظهور حضرت حجت نزدیک‌تر شود، همان‌طور که می‌توانیم کاری کنیم که تأخیر بیفتد.

علت سقوط ابلیس

در این‌جا این پرسش مطرح می‌شود که این شیطان با این همه عبادت چه‌طور شد که رانده درگاه خداوند شد؟ قرآن پاسخ این پرسش را با صراحت و تأکید، بدون هیچ ابهامی بیان فرموده است. شیطان در عمق دلش میکروبی داشت که در شرایط خاصی بروز می‌کرد و مرضی را ایجاد می‌کرد؛ مرض کشنده‌ای که مژمن می‌شد و هیچ وقت از او جدا نمی‌شد. این بیماری عبارت بود از کبر و خودبزرگی‌بینی؛ **وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ**. این آفتی بود که در عمق دل شیطان بود، اما بروزی نداشت و در کنار ملائکه مشغول عبادت بود. بزرگان فرموده‌اند که ملائکه خیال می‌کردند ابلیس هم نوعی ملک است که این همه عبادت می‌کند. به تعبیر نهج‌البلاغه، این جریان شش هزار سال گذشت تا مورد امتحان پیش آمد. وقتی شیطان فهمید که این امر شوخی نیست، و خدا از تکلیفش دست‌بردار نیست، و باید مثل فرشتگان در مقابل آدم به خاک بیفتد، گفت: **لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لَيْسَ خَلْقَتُهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ؛ [8]** [9] خداوند از او پرسید: تو چرا سجده نکردی؟ ما دستور دادیم! جواب داد: من کسی نیستم که برای چنین موجودی سجده کنم. من! کسی که شش هزار سال عبادت کرده‌ام، در مقابل کسی که تازه از خاک خارج کرده‌ای سجده کنم؟! مگر چنین چیزی می‌شود؟! تخم کینه انسان از همین جا در دل شیطان کاشته شد. شیطان پس از شش‌هزارسال عبادت مورد امتحان قرار گرفت، آن وقت اگر خدا به کسی هفتاد سال مهلت دهد تا امتحانش کند عجیب است؟!

کینه ابلیس نسبت به آدمیزاد از این‌جا شروع شد که گفت آدم باعث شد که من را از بهشت خارج کنند و از آن مقامی که دارم ساقط شوم، و مورد لعن خدا قرار بگیرم. اگر آدم نبود ما مشغول عبادت خدا بودیم و در کنار فرشتگان مقام و منزلتی داشتیم! این آدم که پیدا شد باعث شد ما گرفتار شویم! اما تدبیر الهی چیزی دیگری بود. باید موجودی پیدا شود که نسبت به آدم‌ها دشمنی داشته باشد و خودش و بچه‌هایش تا روز قیامت به جان آدمیزادها بیفتند تا زمینه انتخاب برای آن‌ها فراهم شود. آدمیزادهایی که بناست در میانشان خلیفه‌الله و اشرف همه مخلوقات پیدا شود. وقتی چنین موجودی پیدا می‌شود که زمینه انتخاب و اختیار در حد اعلا برایشان فراهم باشد. باید سخت‌ترین شرایط انتخاب پیش آید و هر کس ظرفیتش بیشتر است، امتحانش سخت‌تر است، و طبعاً خطرش هم بیشتر است.

این جریان اتفاق افتاد تا این‌که خدای متعال به حضرت آدم فرمود شما از این درخت بهشتی نخورید! بهشتی بود و آدم و حوا در آن جا بودند و ابلیس هم به آن‌جا راه داشت. شیطان فهمید که خدای متعال به حضرت آدم و حوا امر فرموده که از این درخت استفاده نکنند. او سوگند خورده بود که همه انسان‌ها را گمراه می‌کند؛ **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ [9]** [10] البته این اندازه عقلش می‌رسید که زورش به همه نمی‌رسد، و استثنایی هم آورده بود؛ **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخَلَّصِينَ**. ولی قصد جدی داشت که همه انسان‌ها را تا آن جایی که ممکن است گمراه کند. گفت خوب سوژه‌ای پیدا کردم؛ از همین جا شروع می‌کنم. نزد حضرت آدم آمد و خیلی با ادب و احترام با او سخن گفت. به صفات علیای الهی و اسمای حسنائی الهی سوگند خورد که من می‌خواهم یک خیرخواهی برای شما بکنم؛ **وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ. [10]** [11] در روایات دارد که حضرت آدم و حوا با آن فطرت پاکی که داشتند باور نمی‌کردند کسی جرئت کند قسم دروغ به خدا بخورد. پرسیدند آن نصیحت چیست؟ گفت: می‌دانید چرا خدا گفته از این درخت نخورید؟ خدا خواسته است شما ملک نشوید. چون ملائکه زیادی خلق کرده، خواسته است مخلوق دیگری هم داشته باشد که ملک نباشد؛ ولی اگر از این درخت بخورید ملک می‌شوید. فایده دیگر این درخت هم این است که با خوردن آن عمرتان هم ابدی می‌شود. نمی‌خواهید همیشه زنده باشید؟ اگر می‌خواهید ملک بشوید یا می‌خواهید عمرتان همیشگی شود، نصیحت من را گوش کنید و بروید از این درخت تناول کنید. بالاخره آدم و حوا تحت تأثیر واقع شدند و از آن درخت تناول کردند.

نقش شیطان در امتحان انسان

در برخی از احتجاجاتی که با ائمه اطهار سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین شده، سؤالاتی از این قبیل مطرح شده است که خدا آدم را برای بهشت خلق کرد یا برای جهنم؟ اگر برای بهشت خلق کرد، چرا از آن بیرونش کرد؛ چرا از آن درخت نمی‌اش کرد؛ و چرا گذاشت ابلیس وارد بهشت شود و آن‌ها را فریب دهد؟ خداوند می‌دانست که شیطان این

پاسخ حقیقی این پرسش‌ها آن است که تدبیر خداوند این بود که خلیفه‌اللهی پیدا شود که همه امتحانات را پشت سر بگذارد و ثابت کند که در همه شرایط اطاعت خدا می‌کند. برای پیدا شدن چنین مقامی باید سخت‌ترین شرایط فراهم شود، و یکی از این شرایط سخت هم این بود که می‌بایست بتواند تحت تأثیر شیطان واقع شود. انسان اصلاً آفریده شده بود تا برای امتحان به همین دنیای فانی بیاید. آفریده نشده بود که از ابتدا در بهشت بماند. آن‌جا زمینه‌ای بود که یکی از امتحاناتش انجام بگیرد و به این عالم منتقل شود.

یکی دیگر از پرسش‌هایی که در این باره مطرح است این است که آیا آن امر به نخوردن از درخت، یک امر مولوی بود یا امری ارشادی؟ بسیاری از بزرگان فرموده‌اند که آن‌جا اصلاً دار تکلیف نبود، و این امر، امری ارشادی بود. از این رو خداوند فرمود که اگر از آن تناول کنید مبتلا به گرسنگی و برهنگی می‌شوید؛ از آن تناول نکنید تا به سختی نیفتید. این یک تدبیر الهی بود که باید ابتدا این امتحان در آن عالم - که شاید از سنخ عالم برزخ بوده اتفاق بیفتد و وسیله‌ای شود که انسان به این عالم منتقل گردد. اصلاً راه خروج و هبوط انسان از آن عالم همین بود که باید شیطان او را وسوسه کند و او وسوسه‌اش را قبول کند؛ وگرنه آن‌جا می‌ماند و در آن‌جا گرسنگی و تشنگی و توالد و تناسلی در کار نبود. اگر آن‌جا بودند فقط همان آدم و حوا باقی می‌ماندند و من و شمایی به وجود نمی‌آمدیم. باید به این عالم بیایند تا این همه برکات پیدا شود. نه تنها ما، بلکه انبیا و اولیا و ائمه معصومین مکان تحقق‌شان در این عالم بود. باید آدم و حوا به این عالم بیایند تا فرزنددار شوند و این همه برکات پیدا شود. آن‌ها حکمت‌های خداست و ما هر چه فکر کنیم به کنه‌اش نمی‌رسیم. بالاخره این جریان به این جا منتهی شد که ابلیس هم به این عالم بیاید و از آن بهشت خارج شود. خود ابلیس هم در این‌جا فرزنددار شد و قبیله ابلیس در این جا پدید آمد. این بچه شیطان‌ها، از شیطان بزرگش گرفته تا بچه شیطان‌های داخلی، همه از نسل آن شیطان هستند. درباره قدرت شیطان و تصرف او در انسان‌ها بحث‌هایی وجود دارد که ان‌شاءالله در جلسه آینده به آن می‌پردازیم.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.

[1] [12]. ص، 79-81.

[2] [13]. بقره، 34.

[3] [14]. حج، 47.

[4] [15]. ص، 76.

[5] [16]. همان، 78.

[6] [17]. ناس، 5.

[7] [18]. انعام، 130.

[8] [19]. حجر، 33.

[9] [20]. ص، 82-83.

[10] [21]. اعراف، 21.



جلسه نوزدهم؛ شیطان‌شناسی (2)

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

9.69 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 29/2/95، مطابق با یازدهم شعبان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(19)

شیطان‌شناسی (2)

تأثیر شیطان در شناخت‌ها و امیال

در جلسه گذشته درباره اصل خلقت و حکمت آفرینش شیطان و چرایی دشمنی او با انسان سخن گفتیم، و ادامه بحث به این جلسه موکول شد. آن طور که از قرآن و روایات استفاده می‌شود، شیطان کار مستقلی انجام نمی‌دهد بلکه کار او در واقع تقویت و تضعیف کارهایی است که ما انجام می‌دهیم. رفتارهای اختیاری ما از دو منبع اصلی سرچشمه می‌گیرد؛ ما باید چیزهایی را بدانیم تا به عملی اقدام بکنیم، ولی تنها دانستن کافی نیست و باید انگیزه‌ای نیز برای انجام داشته باشیم. به عبارت دیگر هم باید بدانیم و هم باید بخواهیم تا یک کار اختیاری را انجام دهیم. شیطان در همین دو بعد فعالیت می‌کند. در مورد شناخت، با تجربه‌هایی که دارد سعی می‌کند ما شناخت صحیح پیدا نکنیم؛ اگر فکر می‌کنیم، در فرمان اشتباه کنیم، اگر استدلال می‌کنیم، مغالطه کنیم، و اگر باید به چیزی توجه پیدا کنیم از آن غفلت کنیم. بالاخره در درک ما اثر می‌گذارد و آن را منحرف می‌کند. این کار شیطان خود به دو بخش تقسیم می‌شود؛ یکی این که مانع از آن می‌شود که ما فکر و استدلال صحیح کنیم و عقل‌مان را به کار ببریم، یا از منبع شناخت صحیح دیگری مثل وحی استفاده کنیم. این یک نوع کار سلی است. یکی هم این که چیزهایی را که موجب اشتباه ما می‌شود، به ما القا می‌کند. شیطان همین عمل را درباره میل و رغبت ما نیز انجام می‌دهد. او کاری می‌کند که میل ما به چیزهایی تشدید شود؛ چه بسا بعد از عمل بفهمیم آن کار بی‌جایی بوده است و اقتضای این کار وجود نداشته است، ولی شیطان کاری می‌کند که هیجانانگیز شدیدی در انسان پیدا شود و گاهی به حدی می‌رسد که انسان تصور می‌کند که دیگر اختیار از او سلب شده است. شیطان افزون بر تشدید رغبت ما به کارهای غلط، ما را از کارهای خوب و آن چه باید به آن رغبت پیدا کنیم نیز می‌ترساند. او کاری می‌کند که ما فکر کنیم این کار خطر دارد، مشکل است یا زحمت دارد و به خاطر راحتی‌مان به دنبال آن نرویم.

چگونگی تأثیر شیطان در شناخت

خداوند متعال به حضرت آدم فرموده بود: **وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ [1]** [2] حضرت آدم و حوا در ابتدای کار از این شجره منهیبه تناول نمی‌کردند؛ چون می‌دانستند که آن چه خداوند فرموده ضرر دارد، و از آن نمی‌کرده، باید اطاعت کرد. اما شیطان در این شناخت دخالت کرد و گفت: می‌دانید چرا خدا گفته نخورید؛ **مَا تَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِیْنَ [2]** [3] **فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى؛ [3]** [4] شیطان نزد

حضرت آدم آمد و گفت: می‌خواهی به کاری راهنمایی‌ات کنم که اگر آن را انجام بدهی، عمر همیشگی و سلطنتی پیدا خواهی کرد که هیچ فرسودگی و کهنگی ندارد و همیشه تازه و شاداب و حرم است.

این کار همان دخالت در شناخت است؛ چیزی را به آدم القا کرد که به آن معتقد نبود. می‌خواهد در ادراک او اثر بگذارد که تو اشتباه می‌کنی و نمی‌دانی چرا خداوند گفته است از این درخت نخور. هم‌چنین خداوند درباره علت این که کسانی گمراه شده و باعث گمراهی دیگران شدند، می‌فرماید: **اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ [4]** [5]؛ شیطان بر این‌ها تسلط پیدا کرد و کاری کرد که از یاد خدا غافل شوند. این همان تأثیر منفی شیطان است؛ در ادراک انسان اثر می‌گذارد که توجه نکند. در جای دیگر خطاب به پیغمبر اکرم می‌فرماید: با کسانی که در آیات الهی دخالت می‌کنند و آن‌ها را تحریف کرده یا بد تفسیر می‌کنند معاشرت نکن! اما اگر اتفاقاً شیطان کاری کرد و تو را به دام این‌ها انداخت و فراموش کردی، هرگاه به یاد آوردی دیگر با این‌ها نشین؛ **وَإِنَّمَا يَسِينُكَ الشَّيْطَانُ فَأَلَّا تَفْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ [5]** [6]. البته قضیه شرطیه است و به این معنا نیست که حتماً تحقق پیدا می‌کند. این آیه می‌خواهد اهمیت این رابطه را بیان کند و ممکن است اصلاً هیچ وقت هم واقع نشود. ولی به هرحال کار شیطان در این‌جا این است که انسان را به نسیان می‌اندازد.

خداوند هم‌چنین از سنت خود درباره کسانی که از یاد خدا تغافل می‌کنند سخن می‌گوید و می‌فرماید: **وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ [6]** [7]؛ کسی که از یاد خدا تغافل کند در دام شیطان می‌افتد. خداوند می‌فرماید شیطانی به سراغ چنین کسی می‌فرستیم که همنشین او خواهد بود و مادامی که از خدا غفلت دارد شیطان همراهش است.

چگونگی تأثیر شیطان در امیال

در جلسات گذشته گفتیم که وجود غرایز در انسان دو فایده مهم دارد؛ یکی این‌که اگر این غرایز نباشد، انسان به کارهای حیاتی خود ادامه نمی‌دهد؛ اگر میل به غذا نداشته باشد، غذا نمی‌خورد و از گرسنگی می‌میرد. اگر میل جنسی نداشته باشد، نسلش منقرض می‌شود. فایده دیگر غرایز فراهم شدن زمینه انتخاب است. انسان به صورت طبیعی وقتی گرسنه می‌شود میل به غذا پیدا می‌کند؛ شیطان این میل را تشدید می‌کند. یا فرض کنید شخص با دیدن منظره‌ای به صورت طبیعی تحریک جنسی می‌شود؛ اما شیطان وارد می‌شود و مدام به ذهن او القا می‌کند که چه قدر زیباست و چه قدر لذت دارد، و آن قدر این کار را تکرار می‌کند که گاهی با این‌که فرد خودش هم نمی‌خواهد، اما می‌بیند که در دام افتاده است.

یکی از دلایل بر وجود شیطان همین است که انسان در می‌یابد در شهوت یا غضب، چیزی غیر از انسان در او اثر می‌گذارد و او را به هیجان شدیدی می‌رساند که دیگر مقاومت برایش سخت می‌شود؛ **زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ؛ [7]** [8] شیطان آن‌چه برایشان لذت‌بخش است و آراستگی و زیبایی دارد، تزئین و آراسته‌تر می‌کند و به آن جلوه‌ای دروغین می‌دهد. بعد هم که انسان می‌فهمد دروغ بوده است، دیگر کار از کار گذشته است. مجموع کارهای شیطان از این قبیل است. کار خاصی نیست که وقتی از کسی سر زد بفهمد که این کار شیطان است. خوردن گاهی ممکن است وظیفه شرعی و واجب باشد، گاهی مستحب است و گاهی هم ممکن است شیطانی باشد. حتی ارضای غریزه جنسی همیشه کاری شیطانی نیست، بلکه گاهی تکلیف واجب است، گاهی مستحب است و ثواب دارد؛ البته گاهی هم ممکن است شیطانی باشد. دیگر کارها هم همین‌گونه است و ممکن است شیطان در میل و انگیزه نسبت به آن دخالت کند. به عنوان نمونه، گاهی ممکن است انسان یک یا چند ساعت مشغول حل جدول یا تماشای فیلم تلویزیونی و امثال این‌ها باشد و هیچ خسته هم نشود، اما برای دو دقیقه نمازخواندن خسته می‌شود؛ **وَإِنَّمَا لِكَيْبَرَةٍ إِلَّا عَلَى الْحَاشِعِينَ؛ [8]** [9] نماز کار سنگین و بار گرانی است، مگر برای کسانی که اهل خشوع هستند. این دو دقیقه که این‌قدر خستگی ندارد، ولی شیطان کار خودش را می‌کند و همین دو دقیقه را برای ما سخت جلوه می‌دهد. این درحالی است که ما از این دو دقیقه‌ها و ده دقیقه‌ها و دو ساعت‌ها زیاد می‌گذرانیم و خسته نمی‌شویم!

یکی از ویژگی‌های شیطان این است که خناس و پنهان‌کار است. او وقتی در دل انسان اثر می‌گذارد و وسوسه می‌کند، انسان متوجه نمی‌شود که کسی دارد او را وسوسه می‌کند، بلکه خیال می‌کند فکری طبیعی است که برایش پیش آمده است. ما باید در مقابل این شیطان با این خصوصیات چه کنیم؟ اگر شیطان خود ظاهر می‌شد و می‌دیدیم که شیطان است که وسوسه می‌کند، شاید کمی خودمان را می‌پائیدم، ولی همان‌طور که گفتیم او پنهان‌کار است و به گونه‌ای در انسان اثر می‌گذارد که انسان نمی‌فهمد، و حتی گاهی خیال می‌کند ملک است، یا انگیزه‌ای الهی است.

یاد خدا؛ مهم‌ترین حافظ در مقابل شیطان

برای این‌که ناآگاهانه به دام شیطان نیفتیم و بتوانیم خودمان را حفظ کنیم باید کاری ضد کارهایی که شیطان در مقابل ما انجام می‌دهد، انجام بدهیم. مهم‌ترین کار شیطان این است که یاد خدا را از انسان بگیرد، و ما اگر بخواهیم به دام او نیفتیم باید تمرین کنیم و بکوشیم که همیشه به یاد خدا باشیم. قرآن می‌فرماید: **وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ؛** اگر از یاد خدا اعراض کردید، ما شیطانی به سراغتان می‌فرستیم. اگر بخواهیم خدا برای ما شیطان نفرستد باید همیشه به یاد خدا باشیم. البته یاد اولیای خدا هم یاد خداست؛ توجه به وجود مقدس ولی عصر ارواحنا فداه هم توجه به خداست. باید از این مقوله استفاده کنیم و بیشتر ذهن‌مان را به

مسیر حق و چیزهایی که می‌تواند ما را از شر شیطان حفظ کند، توجه دهیم. خداوند می‌فرماید: **وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نِزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ [9]**؛ اگر شیطان به تو حمله کرد و خواست تو را گمراه کند، به خدا پناه ببر! کسی قوی‌تر از شیطان پیدا کن و به آن پناه ببر! این‌گونه نیست که وقتی شیطان به ما حمله می‌کند به کلی قدرت ما سلب شود، او حاکم شود و هر کاری دلش می‌خواهد بکند. خود شیطان در روز قیامت می‌گوید: **وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلُومُونِي وَوَلُّوهُمُ أُنْفُسَكُمْ [10]** [11]

وسوسه؛ سلاح شیطان

یکی از موضوعاتی که قرآن نقل می‌کند مباحثاتی است که میان اشخاص کم‌بینش و دون‌همت در مقابل بزرگان‌شان صورت می‌گیرد. در آخرت هر دو گروه جهنمی می‌شوند و به جان هم می‌افتند. ضعفا به بزرگان می‌گویند شما ما را گمراه کردید؛ **أَنْتُمْ قَدْ مُتُّوهُ لَنَا [11]** [12] این جهنم را شما برای ما درست کردید و ما را به دام انداختید. آن‌ها هم جواب می‌دهند که ما تسلطی بر شما نداشتیم. ما دعوت‌تان کردیم و شما قبول کردید. یکی دیگر از مذاکرات مهم، مذاکره همه گمراهان با خود شیطان است. وقتی کار تمام شد و جهنمی‌ها به جهنم رفتند و در جهنم بسته شد و جهنمیان فهمیدند که راه خروجی از جهنم وجود ندارد، به جان شیطان می‌افتند که تو بودی که ما را گمراه کردی! شیطان می‌گوید: **إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ؛** خدا از شما برای کار خوب دعوت حقیقی کرد و من وعده‌ای دروغ به شما دادم. شما می‌دیدید که وعده‌هایی که من می‌دهم درست در نمی‌آید و وعده‌های خدا درست است، اما وعده‌های حق خدا را گوش نکردید و به وعده‌های دروغین من دل دادید. **وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي؛** من تسلطی بر شما نداشتیم، من گفتم بیایید، شما هم آمدید. **فَلَا تُلُومُونِي وَوَلُّوهُمُ أُنْفُسَكُمْ؛** من را ملامت نکنید! خودتان را ملامت کنید!

کمی از مرز فاصله بگیریم!

ما برای این‌که به این دام نیفتیم باید قبل از آن‌که ما را به حالت هیجان و گمراهی بکشاند، عقب‌نشینی کنیم، اما اگر نزدیک و نزدیک شدم و گفتیم در هنگام خودش خودمان را از گناه حفظ می‌کنیم، کم‌کم جلو می‌رویم و ناگهان در گناه می‌افتیم و تمام می‌شود. خداوند می‌فرماید: **لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ [12]** [13] شیطان به یک‌باره شما را وسط جهنم نمی‌اندازد. ابتدا می‌گوید: بیا کمی برویم آن‌جا را تماشا کنیم، ببینیم چه خبر است. وقتی انسان رفت و کمی تماشا کرد، کمی تمایل پیدا می‌کند و نزدیک‌تر می‌رود. وقتی نزدیک رفت یک بار آن را انجام می‌دهد. آن‌گاه می‌بیند خیلی شیرین است و تکرار می‌کند و کم‌کم معتاد می‌شود، و دیگر نمی‌تواند چشم و گوشش را حفظ کند. ابتدا می‌توانست جلوی خودش را بگیرد، اما وقتی نزدیک شد و تکرار کرد و معتاد شد، دیگر نمی‌تواند؛ **فَمَنْ رَّعَى حَوْلَ الْحِمَى أَوَّلَكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ؛** اگر انسان لب مرز حرکت کند، یک‌باره پایش لیز می‌خورد و می‌افتد. وقتی هنوز به لب مرز نرسیدید کمی فاصله بگیرید و خودتان را حفظ کنید!

احتیاط؛ شرط عقل

به همین دلیل باید بنا بگذاریم نسبت به هر ادعایی که به ما القا می‌شود یا به ذهن‌مان می‌آید زود حالت قبول و انفعال پیدا نکنیم. قرآن می‌فرماید: اصلاً نزدیک کسانی که درباره آیات ما مجادله می‌کنند، نروید و با آن‌ها ننشینید و حرف‌شان را گوش نکنید. حال اگر اتفاقاً رفتید و قدم اول شیطان را دیدید، دیدید که حرف نامربوطی می‌زند، زود سعی کنید از آن‌ها جدا شوید. تحقیق کنید. دیگر به ادامه سخنان آن‌ها گوش ندهید. اول باید بفهمیم یک حرف راست است یا دروغ. ببینیم عالم دیگری بر خلاف او گفته است یا نه. کمی فکر کنیم ببینیم واقعا این مقدمه این نتیجه را می‌دهد؟ آیا برای این سخنی که می‌گوید دلیل منطقی دارد؟ آیا دلایل او برای من حجت است و می‌توانم جواب خدا را بدهم؟ قبل از این‌که به فساد، انحراف و گمراهی کشیده شوم با احتیاط برخورد کنم.

یک بار هم وعده‌های خدا را امتحان کن!

در مسائل رفتاری و عملی نیز همین‌طور است. از ابتدا انسان باید چشم و گوشش را حفظ کند و به گناه نزدیک نشود. حال اگر اتفاقاً چشمش افتاد و حالتی برایش پیش آمد سعی کند زود برگردد، دور شود و ادامه ندهد. تا آدم در دام نیفتاده باید در نزدیک شدن به آن‌چه شیطان دوست دارد، احتیاط کند. از سوی دیگر، هرگاه برای انسان ثابت شد که تکلیفی دارد، فهمید که باید در جهاد شرکت کند یا باید مالی را بپردازد و مثلاً دست همسایه فقیر خود را بگیرد، شیطان وسوسه می‌کند و می‌گوید فردا خودت به این پول احتیاج پیدا می‌کنی! آن را نگه دار! حالا شاید برای آن هم راهی پیدا بشود؛ **الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ؛ [13]** [14] می‌گوید اگر پول‌هایت را در این راه خرج بکنی فقیر می‌شوی! فکر آینده‌ات را بکن! **وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّعْفِرَةَ مَنِّهِ وَفَضْلًا؛** اما خدا می‌گوید اگر یک ریال بدهی هفتصد ریال جایش خواهد آمد. دست کم یک بار هم وعده خدا را امتحان کن! کسانی هستند که مکرر امتحان کرده‌اند، و گاهی 24 ساعت نگذشته و پولی که برای خدا داده‌اند دو برابر جایش آمده است. اگر باور دارم که خدا دروغ نمی‌گوید کمی احتیاط کنم و یک بار هم امتحان بکنم. بگوییم به این شخص محتاج رسیدگی می‌کنیم و این پولی که داریم به او می‌دهیم، ببینیم خدا عوضش را به ما می‌دهد یا نمی‌دهد!

نتیجه این که در مقام عمل سعی کنیم فریب شیطان را نخوریم و قبل از این که در دام شیطان بیفتیم و شیطان بر ما مسلط شود کمی احتیاط کنیم و در مسیر او قدم نگذاریم. آرام تر برویم تا بتوانیم جلوی خودمان را بگیریم و بالاخره آن جایی که احساس کردیم که دام شیطان خیلی قوی است و خیلی در ما اثر گذاشته و احساس ضعف می کنیم و نمی توانیم مقاومت کنیم، سراغ خدا برویم. همان طور که اگر کسی به شما حمله کرد و پهلوانی کنارتان هست، به او می گویند آقا دست این را بگیر و ما را خلاص کن! اگر خودت نمی توانی بدان شخص قوی ای بالای سرت وجود دارد، به او پناه ببر! خدا کمکت می کند.

امیدواریم که خدای متعال به همه ما توفیق دهد از راهنمایی قرآن و سنت بیشتر استفاده کنیم و در دام شیاطین انس و جن نیفتیم. امروز البته شیاطین انس هم تعدادشان بیشتر است و هم حيله‌هایشان پیچیده تر؛ به خصوص شیطان بزرگ. اعاذنا الله و ایاکم من شرورهم.

[1] [15]. بقره، 35.

[2] [16]. اعراف، 20.

[3] [17]. طه، 120.

[4] [18]. مجادله، 19.

[5] [19]. انعام، 67-68.

[6] [20]. زخرف، 36.

[7] [21]. انفال، 48.

[8] [22]. بقره، 45.

[9] [23]. اعراف، 200.

[10] [24]. ابراهیم، 22.

[11] [25]. ص، 60.

[12] [26]. نور، 21.

[13] [27]. بقره، 268.



جلسه بیستم؛ مهار هوای نفس

برای دریافت فایل صوتی این‌جا را کلیک کنید [1]

11.99 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت‌برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 20/3/95، مطابق با سوم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(20)

مهار هوای نفس

اشاره

موضوع بحث ما عوامل انحراف انسان از مسیر حق بود و این سؤال مطرح شد که چگونه کسانی سالیانی دراز راه صحیحی را پیمودند و زحمت‌هایی کشیدند، اما در اواخر عمرشان منحرف شدند و گاهی تا 180 درجه تغییر مسیر دادند. با استفاده از فرمایشات امیرمؤمنان صلوات‌الله‌علیه در نهج‌البلاغه به این نتیجه رسیدیم که هوای نفس، فریب دنیا، و شیطان سه عامل اصلی انحراف هستند. این سه عامل از یکدیگر مستقل نیستند و دست به دست هم می‌دهند و انسان را فریب می‌دهند. معمولاً هوای نفس به همین امور دنیا تعلق می‌گیرد. انسان به دنبال استفاده از لذت‌های دنیاست؛ از یک سو دنیا فریبش می‌دهد و از سوی دیگر هوای نفس به طرف آن میل پیدا می‌کند. به عبارت دیگر دنیا متعلق هوای نفس است، و هوای نفس به زینت‌ها و لذت‌های دنیا تعلق می‌گیرد. اما نقش شیطان نقشی تقویتی است؛ یعنی شیطان همان چیزی را که انسان می‌خواهد و دنیا باعث فریفتنش می‌شود، تقویت می‌کند. او با وعده‌های دروغین، انسان را فریب می‌دهد و وسوسه می‌کند. انسان فریب می‌خورد و گاهی پس از این که به دام او افتاد می‌فهمد اشتباه کرده است، اما باز فریب می‌خورد و این جریان هم‌چنان ادامه پیدا می‌کند. بنابراین نقش شیطان تقویت خواهش‌های نفسانی و فریب‌های دنیاست. بالاخره این مثلث با هم‌دیگر عمل می‌کنند و اشخاص را به انحراف و گناه و فساد و سقوط می‌کشانند.

ملاک مذمومیت هوای نفس

گفتیم که هوای نفس به معنای «دلخواه» است، اما این بدان معنا نیست که هر چه دل انسان بخواهد بد است. بد بودن به این است که انسان ملاک ترجیح را دلخواه خود قرار دهد، ولی ممکن است انسان به خاطر مطلوب بودن کاری آن را انجام دهد و لذت هم ببرد، که در این صورت اشکالی ندارد. برای مثال انسان روزه‌دار هنگام افطار از افطار کردن لذت می‌برد. این کار مستحب است و انسان می‌تواند به قصد قربت افطار کند و ثواب زیادی هم ببرد، ضمن این‌که این کار موافق میلش است و از آن خوشش هم می‌آید. یا حتی در شرایطی ممکن است بالاترین لذت‌های حیوانی عبادتی بزرگ باشد و ثواب اخروی داشته باشد، اگر به نیت قرب به خدا انجام شود. پس این که می‌گویند هوای نفس یکی از عوامل فساد است به این جهت است که انسان آن لذت را ملاک عمل قرار بدهد. به عبارت دیگر، علت اینکه این کارها را انجام می‌دهد این است که خوشش می‌آید و دیگر در بند این نیست که آن کار حلال است یا حرام. این دنباهروی هوای نفس است، ولی ممکن است تکلیف شرعی به

امر خوش‌آیندی تعلق گیرد و انسان به آن عمل کند و لذت هم برد. بنابراین اینگونه نیست که هر چه لذت دنیوی و حسی و مادی داشته باشد، بد باشد و موجب سقوط انسان شود، و متقابلاً هر چه خلاف میل انسان است کار خوبی باشد. چنین معیاری درست نیست.

توجه به این نکته از این جهت اهمیت دارد که تعبیرات برخی روایات چنین ابهامی را ایجاد میکنند. روشن است که بیشتر بیانات روایات بیاناتی عرفی‌اند، و در مقام حصر و ارائه یک قاعده کلی صددرصدی نیستند. اگر بخواهیم با یک تعبیر منطقی کامل، هوای نفس را مذمت کنیم باید همه قیود و شرایطش را ذکر کنیم، و این دیگر از حالت محاوره عادی خارج میشود و موجب تکلف و خستگی در گفت‌وگو میگردد. بنای عقلاً نیز همین است که در هر موردی روی آنچه در آن مقام مؤثر است تکیه می‌کنند، و دیگر شرایط و موارد استثنا را در جای دیگری ذکر می‌کنند.

پیروی هوای نفس؛ عنصر اصلی فرهنگ الحادی غرب

در جلسات گذشته با استفاده از آیات و روایات، بخصوص فرمایشات امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه در نجالبلاغه، به بیان نمونه‌هایی از هوای نفس مذموم و ممدوح پرداختیم. ما این اصول را پذیرفته‌ام که هرچه قرآن و اهلیت می‌گویند درست است؛ ایشان معصوم بودند و کلمات‌شان حساب‌شده بوده است، اما این منطقی در همهجا و در همه اقشار تأثیر کافی ندارد. حتی کسانی با اینکه مسلمان هستند و با اسلام مخالفتی ندارند و قرآن و اهلیت را هم دوست دارند، این طور نیست که صددرصد هرچه در قرآن و روایت است بپذیرند و به آن ملتزم باشند. گاهی در دلشان می‌گویند: حالا ما مخالفتی نمی‌کنیم، ولی معلوم نیست درست باشد! گاهی می‌گویند: این‌ها برای زمان صدر اسلام بوده، و حالا دیگر این طور نیست و این احکام قابل اجرا نیستند! از سوی دیگر، همه ما شاهدیم که آرام آرام فرهنگ ما از دوران آموزش‌های ابتدایی، بلکه در دوران مهدکودک، تحت تأثیر فرهنگ غرب قرار گرفته است. عنصر اصلی فرهنگ الحادی امروز که به نام فرهنگ غربی نامیده می‌شود همین است که هر کس هر چه دلش می‌خواهد انجام دهد. بزرگ‌ترین افتخار سردمداران این فرهنگ این است که طوری کشورمان را اداره کنیم که هر کس هر طور دلش می‌خواهد رفتار کند، مگر جایی که خواستهای مردم با هم تزاخم پیدا کند، که در این صورت قیود و حدودی می‌گذارند تا محدودیت‌هایی پیدا شود و مزاحم دیگران نشوند، وگرنه هیچ بد نیست که هر کس هر کاری دلش می‌خواهد انجام بدهد. این فرهنگ آرام آرام در فرهنگ ما هم وارد می‌شود و حتی در گفت‌وگویی کودکان رواج پیدا کرده است.

اختلاط فرهنگ‌ها به‌خصوص به وسیله رسانه‌هایی که در دسترس همه قرار گرفته و وقت نوجوان‌ها را می‌گیرد و مشغول‌شان می‌کند، این آفت را ایجاد میکند که نسبت به مبانی دینی، باورها و ارزش‌های دینی سست می‌شوند و شک پیدا می‌شود، و حال اگر این روند صعودی ادامه پیدا کند خیلی خطرناک خواهد بود. ما به سهم خودمان باید بکوشیم حتی برای مطالب تعبیدی، دلایل دلنشین و قابل فهمی ارائه دهیم، و در عین حال از مبالغه‌گویی‌های غیر منطقی خودداری کنیم. ممکن است نوجوانی پرسد: چه کسی گفته هوای نفس بد است. شما می‌گویید اگر انسان ملاک کارش را دل‌خواهش قرار دهد، به انحراف، گمراهی و فساد کشیده می‌شود. این‌ها اسم‌هایی است که شما روی این مسایل گذاشته‌اید. وقتی دل من چیزی را می‌خواهد، خوشم می‌آید و آن را انجام می‌دهم؛ آیا شما می‌گویید هر کاری بدم می‌آید انجام دهم؟! تا انسان از چیزی خوشش نیاید آن کار را انجام نمی‌دهد. وقتی خوشم می‌آید می‌شود دلخواه، و دلخواه را هم که شما می‌گویید بد است. پس من چه کار کنم؟ به دنبال کارهایی که بدم می‌آید بروم؟! آیا این می‌شود ملاک خوبی و درستی؟! حالا چه کسی گفته هوای نفس بد است؟ اصلاً کار عقلایی همین است که انسان به دنبال کاری برود که نفعی برایش داشته باشد و از آن لذتی برد. شما به چه دلیل می‌گویید که پیروی هوای نفس عامل گمراهی است؟ اگر برای پاسخ به این پرسشها دلیل عقلی قابل فهمی را ضمیمه دلایل نقلی کنیم، پذیرش آنها برای نوجوانان آسان میشود و کمک میکند که حتی پایه ایمانشان نیز تقویت شود.

همان طور که اشاره کردم، اصل فرهنگ الحادی غربی همین است و تعبیر آن‌ها «آزادی» به معنای عام کلمه است. می‌گویند اصل آزادی است؛ آزادی در گفتار، در اندیشه، در کردار و... این را اولین حق بشر می‌دانند، و لذا دیگران را به دلیل مخالفت با برخی دلخواه‌ها، به نقض حقوق بشر محکوم می‌کنند مثلاً بی‌شرمانه می‌گویند شما چرا هم‌جنس‌بازی را مذمت و آن را محکوم کرده، برای آن مجازات تعیین می‌کنید؟ آنها آزادند و دلشان می‌خواهد! شما چه حق دارید که آنها را منع کنید؟ اصل آزادی است و آزادی هم یعنی آزادی در اندیشه، در گفتار و در کردار، مگر جایی که مزاحم دیگران بشود. فقط باید مقرراتی باشد که جلوی مزاحمت را بگیرد. این هم باز برای این است که آزادی عمومی تأمین شود.

پذیرش قانون؛ اولین گام در تربیت دینی

ما در مقابل این شبهات، برای نوجوان مسلمان که هنوز فکرش رشد کافی نکرده و بحث‌های عمیقی در این زمینه ندیده و نشنیده است چه بگوییم؟ اولین مسئله برای ما این است که اثبات کنیم که انسان باید محدودیت را بپذیرد، و این که فکر کنیم انسان باید آزاد باشد، فکر صحیحی نیست. برای کسانی که در سطح پایین‌تری از تفکر هستند، می‌شود گفت: اگر دوستان شما حتی پدر و مادر شما. هرطور دلشان خواست با شما رفتار کنند، شما می‌پسندید و می‌گویید خوب و درست است؟ خود شما گاهی به رفتارهای پدر و مادرتان اعتراض می‌کنید. خب آن‌ها آزادند که هر طور دلشان می‌خواهد عمل کنند، شما چرا اعتراض می‌کنید؟ اینکه می‌گویید نباید این کار را بکنند یعنی باید محدودیت باشد؛ یعنی باید مقرراتی باشد، و باید آنها را رعایت کرد. مقررات یعنی محدودیت آزادی. این مسئله‌ای است که شاید نتوان یک انسان عاقل را

پیدا کرد که با آن مخالفت کند. این مسئله در منابع دینی ما هم ارسال مسلم شده است و در مقابل آن «طغیان» قرار گرفته است. اگر چیزی مرز و چارچوب خاصی داشته باشد و در همان مسیر خودش حرکت کند صحیح، نورمال، طبیعی، معقول و پسندیده شمرده میشود، اما اگر از این حد تجاوز کرد، همانند نهری است که در اثر سیل طغیان میکند و ویرانی به بار می‌آورد. طغیان از واژه‌های قرآنی است، و کلمه طاغوت هم از همین واژه گرفته شده است. خداوند میفرماید: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ.** [1] [2] طاغوت یعنی موجودی که اساسش بر طغیان است، حق و مرز نمی‌شناسد و مقررات را قبول ندارد.

بهترین راه برای القای این مفهوم نیز محیط خانواده است؛ البته با روش صحیح و توأم با محبت و استدلال متناسب با فهم نوجوان. باید از ابتدا به او بفهمانند که زندگی بدون مقررات نمی‌شود؛ البته مقررات باید معقول، مفید و حسابشده باشد، اما بدون مقررات زندگی دوام پیدا نمی‌کند و قابل عمل نیست. اولین قدم در تربیت این است که کودکان را به رعایت وقت کارها عادت بدهیم. برای ناهار، تماشای تلویزیون، تفریح، بازی و... وقت بگذاریم و از کودک رعایت آن را بخواهیم. این مسایل را به سادگی میتوان به کودک قبولاند؛ البته در صورتی که افراط و تفریط در آن نباشد، و باعث نشود که از پذیرفتن مقررات پشیمان شود. اگر مقررات معقول باشد، خودش هم آثار خوبش را می‌بیند و به راحتی قبول می‌کند.

پذیرش سختی‌ها برای رسیدن به لذت بیشتر

گفتمیم هیچ کس نیست که اصل مقررات را انکار کند. دستکم می‌گویند آزادی مطلوب است مادامی که مزاحم آزادی دیگران نشود. همین قید به معنای نوعی مقررات است. اکنون این سؤال مطرح میشود که آیا اگر من مزاحم آزادی کسی نباشم، میتوانم هر کاری دلم خواست انجام دهم؟ آیا وقتی در اتاق خودم تنها هستم میتوانم هر کاری دلم می‌خواهد انجام بدهم یا آنجا هم مقررات لازم است؟ اینجا مرحله دوم استدلال است. با همان استدلال‌های ساده می‌گوییم: اگر شما در اتاق کبریت زدی تا شمع را روشن کنی و به اشتباه دستت را سوزاندي، یا کاری کردی که موجب شد دستت بریده شود، باید به بیمارستان بروی، هزینه کنی و داروهای تلخ مصرف کنی! این کار خوب است؟! خوشتر می‌آید؟! آن را می‌پسندی؟! طبعاً هیچ کسی این مشکلات را هدف خود قرار نمی‌دهد. چیزی که موجب اذیت انسان می‌شود، ضد لذت و ضد دلخواه است و هیچ عاقلی چنین کاری نمی‌کند.

از سوی دیگر، می‌توان به آنها گفت: آیا درست نیست که انسان برای رسیدن به یک لذت قوی کمی زحمت را تحمل کند؟! این کار را می‌پسندی یا نه؟ برای مثال، فرض کنید نان بیات بدون خورشتی در خانه داریم؛ اگر بخواهیم غذای بهتری تهیه کنیم باید در سرمای زمستان یا گرمای تابستان بیرون بروی و غذای بهتری تهیه کنی. این رفتن، زحمت و ناراحتی دارد اما وقتی می‌بیند به دنبال آن لذت است، تحمل می‌کند. چه کسی از این کار بدش می‌آید؟! بنابراین میتوان کمی سختی را برای درک لذت بیشتر تحمل کرد. این مسایل را به راحتی می‌توان با مثال‌های ساده به کودک خردسال نیز فهماند. این یک اصل در زندگی ما می‌شود که ما رفتارهایی داریم که سختی‌هایی و مشکلاتی دارند، اما راحتی‌ها و لذت‌های فراوانی بر آنها مترتب می‌شود، که جا دارد برای رسیدن به این خوشی‌ها آن سختی‌ها را تحمل کنیم. و بالاخره برای این که انسان مریض نشود، باید کمی غذا کمتر بخورد و خیلی پرخوری نکند. اگر غذاهایی که با هم متناسب نیست بخورد، دل درد می‌گیرد. این مسایل قابل قبول است و به‌خصوص وقتی با زبان خوب و ملایم گفته شود کودک می‌پذیرد. برهان عقلی قوی‌ای نمی‌خواهد؛ البته همین بیان‌های ساده، برهانی به دست آنها می‌دهد که می‌شود (و حتی باید) زحمت‌هایی را برای رسیدن به لذت‌های بیشتر تحمل کرد و این کار ارزش دارد.

توجه به خوشی‌ها و سختی‌های آخرت

وقتی این کودک رشد می‌کند و به سن بلوغ می‌رسد، به او می‌گوییم: اگر بعد از این زندگی حدود صدساله‌ای که ما در دنیا داریم زندگی دیگری باشد، نباید به فکرش باشیم که آن جا به ما سخت نگذرد؟! مسئله را به صورت یک معادله مطرح می‌کنیم. یک قضیه شرطیه است. بالاخره این معادله را قبول می‌کند، اما ممکن است بگوید: از کجا که چنین چیزی باشد؛ نه خیر نیست. ما که دیلم این آدم می‌میرد و خاکش می‌کنند تمام می‌شود؛ وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ. [2] [3] با طرح این سوال‌ها، انگیزه‌ای برای طرف ایجاد می‌کنیم که تحقیق کند. به او می‌گوییم: ما نمی‌گوییم حتماً هست؛ می‌گوییم برو فکرش را بکن! برو بررسی کن بین هست یا نه. ما هم کمکت می‌کنیم و راه‌های بررسی را به شما نشان می‌دهیم، ولی خودت باید تصمیم بگیری و بفهمی!

همان طور که می‌بینید، در این مرحله از این مسئله که ما به فکر لذت هستیم این نتیجه را می‌گیریم که باید به فکر این باشیم که ما زندگی دیگری هم داریم و روی لذت‌های بعدی هم باید حساب کنیم. بسیاری از آیات قرآن بین این دو مسئله ربط داده است. در سوره نازعات می‌خوانیم: فَأَمَّا مَنْ طَغَى × وَأَثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا × فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى. می‌فرماید: انسان‌ها دو دسته‌اند؛ یک دسته اهل طغیانند و حد و مرز نمی‌شناسند؛ همان‌ها که می‌گویند: مقررات بی‌مقررات؛ و هرچه دلم می‌خواهد و دوست دارم، انجام می‌دهم. این روحیه به فکر این نیست که بعد از دنیا زندگی دیگری هم هست یا نه. می‌گوید فعلاً دلم می‌خواهد خوش باشم؛ اگر دنیای دیگری بود بعداً برایش فکری می‌کنیم. بنابراین پایه کار روی طغیان، مرز ناشناسی و نپذیرفتن محدودیت است. چنین کسی می‌گوید: فعلاً همین زندگی را عشق است. حالا آخرت می‌خواهد باشد می‌خواهد نباشد. دیگر نهایت عقلش این است که بگوید باورم نیست؛ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً. [3] [4] وقتی به او می‌گوییم شما که دلیلی بر نبودن آخرت ندارید پس بروید تحقیق کنید! می‌گوید حوصله‌اش را ندارم. دلم می‌خواهد لذت ببرم و فعلاً هم لذت از خوردنی‌ها و سایر لذت‌های دنیا فراهم است. دنیا را عشق است

من به چیز دیگر کار ندارم. یک دسته این گونه‌اند و جایگاه‌شان دوزخ خواهد بود؛ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى. در مقابل این دسته کسانی هستند که خداترسند و خودشان را از هوای نفس باز می‌دارند؛ یعنی جلوی طغیان‌ش را می‌گیرند و برایش مرز قائل می‌شوند؛ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَهَيَّ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى؛ چنین کسانی: فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى.

نتیجه بحث

نتیجه این که ما باید اساس تعلیم و تربیت را بر این قرار دهیم که این اصول بدیهی را با زبان ساده، منطقی، و قابل فهم به کودکان، نوجوان‌ها و جوان‌ها ارائه کنیم. با دلایل ساده به آن‌ها بفهمانیم که زندگی بدون قبول مقررات نمی‌شود و دوام پیدا نمی‌کند. وقتی لزوم مقررات را قبول کرد، باید برای او بیان کرد که باید بعضی از سختی‌ها را برای رسیدن به لذت‌های بیشتر تحمل کرد. نمی‌گوییم: لذت نباید برد. اصلاً لذت انگیزه انسان برای حرکت است، اما لذت منحصر به این لذت آنی نیست. ممکن است لذت‌هایی باشد که هزاران سال طول بکشد؛ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. [4] [5] در مقابل، کسانی هستند که زیر بار مقررات نمی‌خواهند بروند و می‌گویند هر چه دلم می‌خواهد انجام می‌دهم. می‌گوییم: ممکن است لذت‌های طولانی در آخرت وجود داشته باشد. می‌گویند: لذت‌های طولانی برای خود تو! برای من همین لذت‌ها بس است. به چنین کسانی می‌گوییم پس به لوازم این کارت هم ملتزم باش! اگر پرخوری کردی مریض می‌شوی و ممکن است کارت به بیمارستان و اتاق جراحی بکشد. اگر بخواهی سالم بمانی باید اصولی را در کمیت و کیفیت خوراکت رعایت کنی. اصل بر این است که انسان در این زندگی مقرراتی را بپذیرد و طغیان‌گر نباشد. نه طاغوت باشد و نه تابع طاغوت. باید به دنبال این باشد که ببیند که کدام خیر، لذت و مصلحتی اقواست و ارزش بیشتری دارد و ممکن است رسیدن به چنین لذتی متوقف بر سختی‌هایی باشد که باید تحمل کرد ان شاء الله در جلسه آینده ادامه بحث را پی می‌گیریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] [6]. بقره، 256.

[2] [7]. دهر، 24.

[3] [8]. کهف، 36.

[4] [9]. بقره، 82.



جلسه بیست و یکم؛ ضرورت ایمان برای مهار نفس

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

10.99 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 21/3/95، مطابق با چهارم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(21)

ضرورت ایمان برای مهار نفس

اشاره

در جلسات گذشته با بررسی آیات و روایات به این نتیجه رسیدیم که مهم‌ترین عامل برای انحراف و سقوط انسان هوای نفس است. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چگونه باید از این خطر پیشگیری کنیم و چه راهی را انتخاب کنیم که با این لغزش‌ها و سقوط‌ها مواجه نشویم؟ در جلسه گذشته گفتیم که انسان براساس فطرت خدادادی‌اش طالب لذت و خوشی است و از درد و رنج فرار می‌کند؛ البته بختدریج متوجه می‌شود که همه لذت‌ها قابل جمع نیستند، و اگر بخواهد به بعضی از لذت‌ها برسد باید سختی‌ها و رنج‌هایی را تحمل کند. او کم‌کم یاد می‌گیرد که کارهایی را انتخاب کند که لذت بیشتر و زحمت کمتری داشته باشد. در واقع همه حرکت‌هایی انسان در پیشرفت‌های علوم مادی در همین مسیر بوده که راه‌هایی را پیدا کند که به لذت‌ها و راحتی‌های مادی بیشتری برسد و به درد و رنج‌های کمتری در این دنیا مبتلا شود.

نیاز انسان به مقایسه لذت‌ها

ما باید بفهمیم آیا لذت‌هایی که به دنبالش هستیم بدون تبعات است، یا ممکن است تبعاتی سختتر، قویتر و پایدارتر داشته باشد. انسان در مراحل رشد خود از دوران کودکی به تدریج به طور طبیعی با این مسایل آشنا می‌شود. ابتدا فقط دنبال ارضای غریزه‌اش است و برای مثال وقتی گرسنه می‌شود تلاش می‌کند چیزی بخورد. ولی کم‌کم می‌فهمد که بعضی از لذت‌ها مزاحم لذت‌های دیگرند و لازمه بعضی از لذت‌ها رنج‌هایی است. از اینرو با کمک پدر و مادر و مربیان میکوشد که این مسایل را یاد بگیرد. هر قدر فهم، عقل و تجربه‌اش بیشتر می‌شود، بهتر یاد می‌گیرد که چه کارهایی بکند که نفع، سود یا لذتش بیشتر و ضررش کمتر باشد. این رشد ادامه می‌یابد تا به حدی می‌رسد که از نظر دینی به آن «بلوغ» می‌گوییم که فرد آن‌چه در درجه اول ضرورت دارد بفهمد را می‌تواند تشخیص دهد. ولی در این مسیر مشکلاتی وجود دارد؛ چیزهایی که می‌خواهد ضرر یا نفع آن‌ها را اندازه‌گیری کند، آن قدر زیاد است که نمی‌توان بر همه آن‌ها احاطه پیدا کرد. به‌خصوص هرچه بر تجربه فرد افزوده می‌شود، می‌بیند چیزهایی خواستنی بوده که او اصلاً خبر نداشته است.

سلسله مراتب لذت‌ها

هر چه دایره معلومات انسان گسترده‌تر می‌شود دایره خواست‌هایش نیز گسترده‌تر می‌شود و تا به آن‌جا می‌رسد که دلش می‌خواهد بر همه عالم تسلط پیدا کند و حتی کرات آسمانی را هم در اختیار داشته باشد. اگر دایره معلومات وسعت پیدا کرده، از محسوسات فراتر رود، کم‌کم می‌فهمد که خواستنی‌هایی نیز وجود دارد که از قبیل دیدنی‌ها و شنیدنی‌های حسی نیست ولی دوست‌داشتنی، لذت‌بخش و کمال است. کودک از همان ابتدا احساس می‌کند که به نوازش مادر احتیاج دارد؛ بعدها تصور می‌کند که شاید نوازش دیگری هم فوق این باشد. هم‌چنین بچه می‌خواهد که مستقل باشد، و اگر برای راه رفتن دستش را بگیرند می‌خواهد دستش را آزاد کند و مستقل باشد. کم‌کم می‌فهمد مثلاً در جمعی ممکن است به او احترام بگذارند یا بی‌احترامی کنند. دلش می‌خواهد وقتی وارد جمعی می‌شود برای او حساسی باز کنند و احترامی قائل شوند. استقلال و احترام گذاشتن حواس ظاهری انسان را ارضا نمی‌کند، بلکه یک امر معنوی است. کم‌کم می‌فهمد لذت‌های دیگری غیر از این‌هایی که از خوردن، آشامیدن و یا سایر حواس ظاهری نصیب انسان می‌شود وجود دارد. این درک زمینه‌ای را فراهم می‌کند که این سؤال برایش مطرح شود که آیا غیر از این چیزهایی که ما سراغ داریم و تا به حال درک کرده‌ایم، چیزهای دیگری هم هست یا نه؟ به‌خصوص وقتی کمابیش می‌فهمد که انسان چیزی به نام روح دارد که با این جسم مادی تفاوت دارد. این روح مایه حیات ماست و نیازهایی مثل احترام و استقلال که مربوط به بدن ما نیست، چیزهایی است که روح خودش مستقلاً درک می‌کند. مطرح شدن این سؤالات و تلاش برای دستیابی به پاسخ آن‌ها زمینه می‌شود که عقل انسان رشد کند.

هنگامی انسان می‌تواند انتخاب صحیحی بکند و چیزی را که لذت بیشتری دارد انتخاب کند، که بدانند چه لذت‌هایی وجود دارد. اگر ندانیم لذت‌هایی غیرمادی نیز وجود دارد، فقط همان لذت‌های حسی و حیوانی را درک می‌کنیم و چیز دیگری درک نمی‌کنیم تا انتخاب کنیم. برای انتخاب صحیح باید دایره معلومات ما گسترش پیدا کند و بدانیم چه لذت‌هایی وجود دارد و انسان‌ها ممکن است از آن‌ها لذت ببرند.

از سوی دیگر، انسان به تدریج می‌فهمد که گاهی لذتی تبعات دردناکی را به دنبال دارد؛ بعضی غذاها را می‌خورد و مریض می‌شود یا به دنبال بعضی لذت‌ها می‌رود و به دردها و رنج‌ها و بیماری‌هایی مبتلا می‌شود. وقتی می‌خواهد مقایسه کند که این لذت به آن درد و رنجی که به دنبال دارد، می‌ارزد یا نه، باید بداند که چه لذت‌ها و تبعاتی وجود دارد. این‌جاست که ارتباطی تنگاتنگی بین خواستنی‌ها و دانستنی‌های انسان برقرار می‌شود و هر چه معلومات انسان بیشتر گسترش پیدا کند، زمینه انتخابش گسترده‌تر می‌شود و انتخاب صحیح‌تری می‌تواند انجام بدهد. بنابراین راه کلی این است که انسان بفهمد لذت‌هایی هست که هم از نظر کمیت و دوام خیلی طولانی‌تر است و هم از نظر کیفیت مرتبه لذتش بسیار بیشتر است. در این صورت می‌تواند انتخابی صحیح داشته باشد، وگرنه وقتی بعدها فهمید که چنین چیزهایی بوده است حسرت می‌خورد.

سه سؤال برای انتخاب صحیح

در این‌جا چند سؤال اساسی مطرح می‌شود؛ یکی این که از نظر کمیت و زمان چه اندازه ممکن است لذت‌مان ادامه پیدا کند، و آیا آخر آن همین مرگ است یا بعد از مرگ هم ممکن است لذت‌هایی باشد؟ سؤال دیگر این که آیا لذت‌ها همین‌هایی است که حیوانات هم دارند، یا انسان لذت‌هایی اختصاصی دارد که بسیار شریف‌تر، بالاتر و ارزنده‌تر است؟ و دست‌آخر این که حال که گفتیم این چیزها فی‌الجمله وجود دارد، آیا من هم می‌توانم به آن‌ها دسترسی داشته باشم؟ با این قوای محدود وضعفی که دارم از کجا می‌توانم به آن لذت‌ها دسترسی پیدا کنم؟ گیرم که لذت ابدی نیز وجود داشته باشد؛ من با چه چیزی می‌توانم آن را کسب کنم، و چه عاملی این را برای من تأمین می‌کند؟ فرض می‌کنیم که لذت‌ها، آرام، دردها و رنج‌هایی باشد، از کجا بفهمم که این‌ها به من می‌رسد و کسی هست که این‌ها را بر من الزام می‌کند؟ این سه سؤال اساسی انسان را رها نمی‌کند و عقل او را مجبور می‌کند پاسخ آن‌ها را تهیه کند.

اگر انسان برای این پرسش‌ها پاسخ قاطعی نداشته باشد، فکرش به جای درستی نمی‌رسد، کارش اساس منطقی عقل‌پسندی ندارد و حالت ثابتی پیدا نمی‌کند. گاهی از این طرف، گاهی از آن طرف، هر طرف عاملی برای لذت پیدا شود به طرف آن می‌رود و انتخابش ریشه و پایه محکمی ندارد؛ *كشَجْرَةَ حَبِيبَةٍ اخْتُتُّ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ*. [1] [2] آن وقتی ریشه دارد که انسان بفهمد چه لذت‌هایی هست و ارزش کدام‌یک بیشتر است؛ چه دردها و رنج‌هایی هست و تحمل کدامش ممکن است و ارزش دارد. حاصل این شناخت‌ها همان اصول پنج‌گانه یا سه‌گانه‌ی دین است که در کودکی به افراد یاد می‌دهند: خدا، قیامت و وحی. ابتدا باید بفهمیم کسی هست که این عالم را اداره می‌کند؛ او مقررات، سنت‌ها و حساب و کتابی دارد. سپس باید بدانیم روزی هست که به حساب و کتاب‌مان رسیدگی می‌شود و بخواهیم یا نخواهیم، نتیجه رفتارهای خودمان را خواهیم دید. سپس برای این که به نتایج مطلوبی برسیم باید بدانیم که چه کار باید بکنیم. البته بعد از دانستن، نوبت این می‌شود که در عمل چه کار کنیم که موفق شویم. این سؤال‌های اصلی همان اصول دین است که ما در کودکی آن‌ها را به صورت تعبدی می‌پذیریم. البته برای تعلیم این مطالب به کودکان راهی غیر از این نیست و نمی‌توان برای کودک از چربی و اهمیت این اصول سخن گفت. اشکال این‌جاست که وقتی بزرگ‌تر هم می‌شویم باز هم نمی‌دانیم چرا این اصول را گفته‌اند، چطور این‌ها اصول دین شده است، و چرا مفهوم دیگری به جای آن‌ها گذاشته نشده است!

بنابراین، ترقی، تکامل و پیمودن راه سعادت بدون شناخت نمی‌شود. انسان باید مسایلی را که صددرصد در زندگی‌اش مؤثر است، بداند. این مسایل می‌تواند نقشی اساسی در زندگی او بازی کند، و ورق را از این رو به آن رو برگرداند. این که انسان به خدا و قیامت اعتقاد داشته باشد یا نداشته باشد، بر اهداف، جهت‌گیری‌ها و ارزش‌های او تأثیر می‌گذارد و زندگی او را از زمین تا آسمان متفاوت می‌کند.

نتیجه این که محرک انسان در رفتار اختیاری، امید به نفع یا ترس از ضرر است. هیچ کاری را نمی‌توان پیدا کرد که یکی از این دو عامل یا هر دو آنها در آن نباشد؛ البته نفع و ضررها گوناگون است، همان‌طور که لذت‌ها و رنج‌ها نیز گوناگون است. ابتدا تصور ما از لذت، همین لذت حسی و آبی است، اما اگر این مفهوم را توسعه بدیم (که البته توسعه‌بردار نیز است)، می‌بینیم هر چیزی که با وجود انسان سازگار باشد و انسان از آن خوشش بیاید، دارای لذت است. بالاترین لذت‌ها را نزدیک‌ترین بندگان خدا به خدا دارند. آن‌ها فقط از ناحیه قرب خدا، لقای الهی، رضای الهی و مسایلی از این قبیل لذت می‌برند. خداوند نمونه‌هایی از این لذت را در امور ساده نیز قرار داده است و همه ما کمابیش این‌طور لذت‌ها را درک کرده‌ایم؛ لذت‌هایی مثل لذت کودک از کنار مادر بودن یا لذت ملاقات و انس گرفتن با دوست که هم می‌تواند منشأ این باشد که ما بفهمیم لذت فقط در امور حسی نیست، و هم می‌توانیم باور کنیم لذت‌هایی هست که از همه لذت‌هایی که همه آدمیزادها از امور مادی می‌برند، بسیار بالاتر است؛ لذتی مثل: عند رهم یرزقون؛ [2] [3] فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ؛ [3] [4] وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ. [4] [5] وقتی انسان رشد کند ممکن است بفهمد که چنین لذتی هست و به دنبال کاری برود که به این لذت برسد؛ راه آن این است که کار را «إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ» [5] [6] و «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» [6] [7] انجام دهد. اگر کار را برای همان مقصد انجام دهد، آن نتیجه را خواهد داشت. اگر کار «إلی الله» شد نتیجه‌اش هم «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» و «رضوان من الله» می‌شود. البته خدا فریب نمی‌خورد؛ نمی‌شود به دروغ بگویم به خاطر خدا انجام می‌دهم، اما ته دلم چیز دیگری باشد، و در عین حال، به آن‌جا برسم. انسان به همان طریقی می‌رود که چراغ دلش نشان می‌دهد، و به همان طریقی می‌پیچد که فرمان دل می‌پیچد.

هوای نفس؛ اکتفا به لذت‌های حیوانی

هوای نفس مذموم این است که انسان به لذت‌های غریزی که در دوران طفولیت دارد و با حیوانات مشترک است، اکتفا کند. بچه دلش می‌خواهد غذا بخورد، این هم به دنبال غذای لذیذی است. بچه دلش می‌خواهد مادر نوازشش کند، این هم دلش می‌خواهد با کسی انس بگیرد. وقتی بچه کمی بزرگ‌تر شد می‌خواهد به او احترام بگذارند، این هم می‌خواهد در جامعه محترم شود و عنوانی داشته باشد. این‌ها خواسته‌های بچه‌گانه است و در حد انسان بالغ نیست. این‌ها خواسته‌های مشترک انسان با حیوانات است که خداوند برای گذران زندگی قرار داده است تا انسان بیکار و بی‌حرکت نماند. این‌ها را گذاشته است که در ابتدای زندگی که هنوز عقلش نمی‌رسد عاملی طبیعی برای حرکت داشته باشد و چیزی بخورد که از گرسنگی نمیرد یا با یک کسی ارتباط برقرار کند تا از او کمک بگیرد. همه این‌ها مقدمات است و چیز قابل توجهی نیست؛ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ. [7] [8] بنابراین باید بفهمد که آیا واقعا آخرتی هم هست یا نیست. این‌جاست که مسئله هوای نفس با عامل آخرت ارتباط پیدا می‌کند.

قدم اساسی برای این که انسان بتواند با هوای نفس مبارزه کند، این است که معرفت صحیح کسب کند تا حقایق را بفهمد و فریب نخورد. تا نفهمد چه چیزی ارزش دارد و چه چیزی ارزش ندارد، چه چیزی ضرر دارد و چه چیزی منفعت دارد، و کدام منفعت بالاتر و دارای ارزش، دوام و اهمیت بیشتر است، نمی‌تواند انتخابی صحیح داشته باشد. توجه به این مسئله انسان را مصمم می‌کند که به دنبال کشف حقایق برود، ولی موانعی سر این کارهاست که موجب غفلت انسان می‌شود و باید آن‌ها را برطرف کند.

معرفت به خدا و قیامت؛ رکن ایمان

فرض ما این است که سؤالاتی بر ایمان مطرح شده است که هنوز جوابی ندارد. می‌خواهیم بفهمیم انسان روح دارد یا ندارد؟ آیا بعد از مرگ حیات دارد یا ندارد؟ آیا خداوند تدبیر و ربوبیتی نسبت به انسان دارد یا ندارد؟ آیا اگر انسان نیازی داشته باشد خدا ضمانت می‌کند که نیازش را برطرف کند یا نه؟ آیا اگر در کاری درمماند خدا کمکش می‌کند یا نمی‌کند؟ پاسخ به این سؤالات تأثیر بسیاری تعیین مسیر انسان دارد. به دنبال این معرفت است که مسئله ایمان مطرح می‌شود. رکن ایمان معرفت به خدا و قیامت است. هر قدر معرفت انسان نسبت به این‌ها بیشتر باشد در تصمیم‌گیری‌هایش بیشتر می‌تواند اثر داشته باشد. این است که در بسیاری از آیات لازمه ایمان را توکل معرفی می‌کند؛ وَعَلَى اللَّهِ فَالْتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ، [8] [9] وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ [9] [10] اگر ایمان دارید توکل داشته باشید! این تعبیر بدان معناست که کسی باید به من انسان کمک کند تا به خواسته‌هایم برسد. این توانی که الان دارم - اگرچه همین هم از کس دیگری است - برای این که مرا به همه خواسته‌هایم برساند، کافی نیست. باید پشتوانه محکمی باشد که با دشمنان من بجنگد و بتواند منافع مرا تأمین کند. باید کسی باشد که قدرت این کار را داشته باشد. هرچه قدرت حد و مرز داشته باشد اطمینان انسان کم‌تر می‌شود. اما خدا قدرت بی‌نهایت است؛ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ [10] [11] هیچ کار ممکن الفرضی نیست که خدا نتواند انجام دهد. هر چه فرض صحیحی داشته باشد خدا می‌تواند و هیچ بخلی هم ندارد. اگر انسان به چنین پشتوانه‌ای ایمان پیدا کرد، دیگر هیچ خوف و حزنی از امور دنیا و گرفتاری‌هایش ندارد.

بحث ما درباره این سؤال بود که چه کار کنیم که بتوانیم بر هوای نفسمان غالب شویم. گفتیم که باید سعی کنیم این مسایل اصلی را حل کنیم؛ باید به خدا و قیامت باور داشته باشیم؛ البته باوری که همیشه به آن توجه داشته باشیم. باوری که فقط پرونده‌اش در بایگانی ذهن ماست، فایده ندارد. باید در بخش آگاه ذهن همیشه به آن توجه داشته باشیم؛ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ؛ [11] یاد خدا فقط برای مسجد و یا برای ماه رمضان و محرم و صفر نیست؛ حتی وقتی در رختخواب خوابیده‌ای، نباید خداوند را فراموش کنی. علم، اراده، قدرت، حیات، و حضور الهی در صندوق‌خانه هم هست و نباید فراموش شود. این فراموش کردن کار دست انسان می‌دهد؛ نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ؛ [12] وقتی انسان خدا را فراموش کرد، مصالح خودش هم از یادش می‌رود.

پیروی هوای نفس و دور شدن از خدا

اگر مروری بر آیات قرآن کنیم و چیزهایی را که خداوند به عنوان نکته‌های اصلی حساس و مهم دانسته است، بررسی کنیم می‌بینیم روح همه این‌ها چند نکته است. یکی از داستان‌هایی که در قرآن ذکر شده است داستان حضرت داوود است. خداوند در سوره ص به این قضیه اشاره می‌کند که به حضرت داود خطاب شد که: يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ. خداوند به حضرت داوود (با این که خلیفه خداست) می‌فرماید: می‌دانی چه برای تو خطر دارد؟ این که تابع هوای نفس باشی! بت‌س از پیروی از هوای نفس! پیروی از هوای نفس همان گمراهی و دور شدن از خداست.

حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا پیروی هوای نفس انسان را به این سرنوشت مبتلا می‌کند. خداوند در این آیه پاسخ این سؤال را داده است. إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ ممکن است پیروی هوای نفس برای شما لذت موقتی هم داشته باشد، اما به دنبال عذاب شدید است. مگر تو دنبال لذت نیستی؟! مگر دنبال فرار از درد، رنج و عذاب نیستی؟! بدان! اگر دنبال هوای نفس رفتی و لذت موقتی داشتی، کار تمام نمی‌شود. بعد از آن درد و رنج طاقت‌فرسایی خواهی داشت که نمی‌توانی تحمل کنی. در آخر هم به چرایی قضیه اشاره می‌کند و می‌فرماید: بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ آن‌چه باعث می‌شود که انسان به دنبال هوای نفس برود، فراموش کردن روز حساب است. فراموش می‌کند که این لذتی که من به دنبال می‌روم، چه نتیجه‌ای دارد. آیا می‌ارزد یا نمی‌ارزد؟ فراموش می‌کند که روزی هست که به این رسیدگی خواهد شد. اگر ایمان انسان به آخرت همیشه در ذهنش باشد، توجه دارد که هر کاری که می‌کند نتیجه‌ای دارد و در این صورت می‌تواند خودش را از هوای نفس حفظ کند، وگرنه؛ هُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ. بنابراین بهترین راه برای این که نفع و ضررها را بسنجیم این است که خدا و قیامت را به یاد داشته باشیم. این راهی است که قرآن به ما نشان می‌دهد و اصول علمی و منطقی هم همین را ایجاب می‌کند. این کار تمرین می‌خواهد. باید سعی کنیم بیشتر یاد خدا باشیم تا این که در راه مبارزه با هوس‌ها و هواهای نفسانی و شیطان موفق‌تر باشیم.

وفقنا الله و ایاکم ان شاء الله.

[1] [14]. ابراهیم، 26.

[2] [15]. آل عمران، 169.

[3] [16]. قمر، 55.

[4] [17]. توبه، 72.

[5] [18]. حدید، 27.

[6] [19]. بقره، 272.

[7] [20]. رعد، 26.

[8] [21]. آل عمران، 122.

[9] [22]. مائده، 23.

[10] [23]. آل عمران، 29.

[11] آل عمران، 191.

[12] حشر، 19.

درسی ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5884>



جلسه بیست و دوم؛ هواپرستی؛ ریشه انحراف و سقوط

برای دریافت فایل صوتی این کارا کلیک کنید [1]

9.34 مگابایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 22/3/95، مطابق با پنجم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(22)

هواپرستی؛ ریشه انحراف و سقوط

در جلسات گذشته با استفاده از منابع دینی به این نتیجه رسیدیم که عامل انحراف، سقوط و بدبختی انسان هواپرستی است. هم‌چنین درباره مفهوم هواپرستی و هم‌چنین راه کارهای جلوگیری از گرفتاری در این دام بحث‌های مختصری ارائه دادیم. جا دارد که بحث مستقیمی هم درباره این موضوع از دیدگاه قرآن کریم داشته باشیم.

هوای نفس و گمراهی

بخشی از آیات قرآن به این دلیل انسان را از پیروی هوای نفس برحذر می‌دارد که موجب گمراهی می‌شود. این آیات در مقام بیان این معناست که ملازمه‌ای بین پیروی از هوای نفس و گمراهی وجود دارد و هشدار می‌دهد که اگر می‌خواهید گمراه نشوید، باید از هوای نفس پیروی نکنید. برای مثال در سوره قصص می‌فرماید: وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعْدَ هُدًى مِّنَ اللَّهِ؛ [1] [2] چه کسی گمراه‌تر از کسی است که ملاک عملش را هوای نفس قرار داده است، کسی که هدایت خدا به او نرسیده و یا از آن استفاده نکرده است. این آیه استفهام انکاری است و به این معناست که روشن است که چنین کسی قطعاً گمراه خواهد شد و هیچ گمراهی از این بالاتر نمی‌شود. هم‌چنین در آیه‌ای که شب گذشته نیز خواندیم، می‌فرماید: يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ؛ [2] [3] از هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه خدا گمراه نکند؛ یعنی اگر پیروی کنی گمراه می‌شوی. خداوند بعد از آن که مقام خلافت را برای حضرت داوود قرار داد، به او سفارش می‌کند که مواظب باش اگر می‌خواهی گمراه نشوی، از هوای نفس پیروی نکن و آن را ملاک قضاوت قرار نده! البته گاهی ممکن است قضاوت حقی موافق میل انسان باشد که این مصداق پیروی از هوای نفس نیست. پیروی از هوای نفس این است که ملاک قضاوت، دلخواه انسان باشد، خواه حق باشد یا باطل.

هوای نفس و بازماندن از عدالت

دامنه گمراهی بسیار وسیع است. هر جا هدایت الهی نباشد و انسان راه باطل را برود، چه در اعتقاد، چه در عمل فردی و چه در عمل اجتماعی، همه گمراهی است. در دو آیه بالا خداوند به طور مطلق می‌فرماید که پیروی از هوای نفس موجب گمراهی است، اما در برخی آیات موارد خاصی را بیان می‌کند. برای مثال در آیه 135 از سوره نساء، از پیروی هوای نفس نمی‌کند و دلیل آن را بازماندن از عدالت معرفی می‌کند؛ فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا؛ مبدا پیروی از هوای نفس موجب شود که از عدالت کنار بیافتید و به ظلم، ستم و حق‌کشی مبتلا شوید!

برخی از آیات، علت انحراف اشخاص خاصی را پیروی از هوای نفس معرفی می‌کند. نمونه این مورد داستان بلعم باعوراست. **وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ** × **وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ**. [3] [4] بلعم باعورا یکی از اصحاب حضرت موسی ع بود و مقام بالایی در بنی اسرائیل داشت. در روایات هست که مستجاب‌الدعوه بود و مردم نزد او التماس دعا می‌گفتند و حاجات‌شان برآورده می‌شد. قرآن می‌فرماید: ما این مقام را به او دادیم و می‌توانستیم که این را وسیله‌ای قرار دهیم تا رفعت بیشتری پیدا کند، ولی خودش نخواست. چه شد؟ **أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ**؛ دلبستگی به زمین پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی کرد. کارش به این جا رسید که **فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ**؛ از آن مقام عالی که داشت تنزل کرد و مثل سگ شد!

هوای نفس و شرک و بت‌پرستی

برخی آیات حتی شرک و بت‌پرستی را به هوای نفس مستند کرده است. خداوند در آیه 23 از سوره نجم درباره علت این که برخی به مقابله با انبیا برخاستند و زیر بار اطاعت خدا نرفتند، می‌فرماید: **إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّلْمَ وَمَا هُوَ إِلَّا نَفْسُ الْأَنْفُسِ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى**. [4] [5] برای این که انسان مسیر حقی را با اختیار خودش طی کند، هم باید راه را بداند و حق را بشناسد و هم باید انگیزه‌ای برای پیمودن آن راه داشته باشد. در مقام تشخیص و معرفت حق اگر کوتاهی کند به ظنون اکتفا می‌کند. روشن است که ظن همیشه مطابق با واقع نیست و گاهی نیز خلاف واقع درمی‌آید. مشرکان افزون بر این که از جهت شناخت به ظن اکتفا می‌کردند، از جهت انگیزه رفتار هم تابع هوای نفس‌شان بودند.

این‌ها نمونه‌هایی از آیاتی است که هشدار می‌دهد که اگر پیروی هوای نفس شوید به چه آفت‌هایی مبتلا می‌شوید؛ گمراه می‌شوید، در اعتقاداتان، در رفتارتان، در رعایت عدالت، در همه جا کم می‌آوردید و در مسیر غلط قرار می‌گیرید. اگر می‌خواهید اعتقاداتان صحیح باشد و در رفتار فردی و اجتماعی‌تان با عدالت رفتار کنید، باید هوای نفس را کنترل کنید و تابعش نشوید؛ بلکه باید تابع عقل و حق باشید؛ ببینید حق چیست و به دنبال آن بروید؛ حال گاهی با دلخواهتان موافق است و گاهی مخالف.

روشن است که وقتی انسان تابع هوای نفسش باشد گاهی مبتلا به گناه می‌شود و حتی ممکن است نسبت به دیگران ظلم کند. در برخی جاها هوای نفس اقتضای بی‌بند و باری و فحشا دارد، و اگر انسان از هوای نفس پیروی کند مبتلا به گناه می‌شود. طبعاً انسان در این مسیر در سراسیمگی خطرناکی قرار می‌گیرد. تابع هوای نفس در جامعه هم به دنبال منافع خودش است، و وقتی منافعی با منافع دیگران همراه نیست، می‌کوشد آن‌طور که به نفع خود، بستگان، حزب یا گروهش است رفتار کند. این لوازم تا حدی روشن و قابل فهم است، اما هوای نفس چگونه به مخالفت با انبیا و بت‌پرستی می‌کشد؟ این چه هوای نفسی است که انسان را به بت‌پرستی وادار می‌کند؟ این کار همانند این است که کسی بگوید من با پزشک‌ها مخالف هستم و هر چه می‌گویند مخالفت می‌کنم؛ وقتی بگویند فلان غذا برایت بد است و آن را نخور، می‌گوید: می‌خورم. وقتی می‌گویند فلان دارو را باید مصرف کنی، می‌گوید: نمی‌کنم. روشن است که این کار خیلی احمقانه است و ظاهراً هیچ عاقلی چنین کاری نمی‌کند!

در پاسخ باید گفت: از دستورات اصلی انبیا این است که انسان باید خواسته‌هایش را کنترل کند، و نباید مطابق هر چه دلش خواست رفتار کند. برای هر کاری باید ببیند آن کار حلال است یا حرام، و خداوند اجازه می‌دهد یا نمی‌دهد. حتی در بسیاری از جاها پیروی از انبیا از جهات مختلفی خلاف هوای نفس است. به عنوان مثال، همه رفتارهایی که باید در آن رعایت عفت و رعایت حق دیگران بشود با هوای نفس نمی‌سازد. انسان می‌خواهد بی‌بند و بار باشد و هر چه دلش خواست عمل کند و از هر راهی لذت ببرد. افزون بر این علت، یکی خواسته‌های نفسانی انسان همرنگ شدن با جماعت است. به‌خصوص اگر سرکرده‌ها و بزرگان جامعه راهی را رفتند، مخالفت با آن‌ها همت و اراده بسیاری می‌خواهد. یکی از عواملی که باعث می‌شود انسان تابع مشرکان و سران قوم شود همین است. انسان این کار را می‌کند تا همرنگ جماعت شود و کسی او را اذیت نکند. این خود یک نوع پیروی از هوای نفس است که حتی موجب شرک و بت‌پرستی نیز می‌شود.

هوای نفس و گوساله سامری

تأثیر هوای نفس در شرک و بت‌پرستی به این‌جا ختم نمی‌شود. در داستان‌های تاریخی درباره اقوام مشرک، آداب و رسومی نقل شده است. هم‌اکنون نیز بعضی از ایالت‌های هند و کشورهای آفریقایی که اعتقادات شرک‌آمیز دارند آداب و رسومی دارند که موجب سرور، شادی و بی‌بند و باری می‌شود. قرآن تصریح می‌کند که عبادت بت‌پرستان مکه سوت و کف بود؛ **وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءٌ وَتَضَدِيَةً**. [5] [6] در کنار این نوع عبادت، مشروب‌خواری و بی‌بند و باری نیز بوده است. بعضی از مورخان گفته‌اند سر این که بنی اسرائیل در راه فلسطین به حضرت موسی گفتند: **اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ**، [6] [7] این بود که آن‌ها به تپه خوش آب و هوا و سبز و خرمی رسیدند که بالایی آن بتخانه‌ای بود. مردم در آن‌جا جمع می‌شدند و به عنوان پرستش بت مشغول عیاشی می‌شدند. طبعاً این‌ها خوششان آمد و به حضرت موسی گفتند: چطور است ما که خدا را می‌پرستیم باید مثلاً به طرف بیت‌المقدس بایستیم و نماز بخوانیم و عبادت کنیم. بین این‌ها چه آداب و رسوم قشنگی دارند؛ شادی می‌کنند، آواز می‌خوانند، رقص و پایکوبی می‌کنند. برای ما هم یک چنین خدایی درست کن! خدایی که نمی‌بینیم خیلی جاذبه ندارد. حضرت موسی

ناراحت شد و به آنها گفت: خجالت بکشید! خدا شما را از دست فرعونیان نجات داد و به آقایی رسیدید، حالا شما می‌خواهید بروید بت پرست شوید؟! اما این خواست در آنها ماند و بالاخره گوساله‌پرست شدند. بنابراین یکی از چیزهایی که باعث می‌شود مردم به دینی منحرف، حتی بت‌پرستی رو بیاورند هوای نفس است. از آداب و رسوم آنها خوششان می‌آید و دوست دارند آن‌گونه رفتار کنند. می‌گویند این بهتر است یا این که انسان نصف شب به نخلستان برود و آنقدر گریه کند تا غش کند.

هوای نفس و ادعای خدایی

تأثیر هوای نفس در انحراف به این ختم نمی‌شود و بالاتر هم می‌رود. هوای نفس آدمیزاد را به جایی می‌رساند که بگوید اصلا من خدا هستم. فرعون می‌گفت: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي؛ [7] [8] اصلا من خدای دیگری سراغ ندارم، خودم خدا هستم. وقتی حضرت موسی نزد فرعون رفت و از او خواست که خدای یگانه را پرستش و بنی‌اسرائیل را رها کند، فرعون پرسید: مَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى؛ [8] [9] خدای تو کیست؟ حضرت موسی پاسخ داد: همان خدایی که آسمان و زمین را خلق کرده است و خالق همه موجودات است. اما فرعون گفت: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي؛ من خدایی غیر از خودم سراغ ندارم. حتی برای این که مردم را فریب دهد به وزیرش هامان گفت که برج بلندی برای من درست کنید تا بالا بروم و بینم آیا خدا در آسمان‌ها هست یا نیست؛ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِي لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ * أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ كَاذِبًا. [9] [10] بله هوای نفس کار انسان را به جایی می‌رساند که نه تنها بت‌پرست می‌شود یا برای خدا شریک قرار می‌دهد یا دین غلطی را ترجیح می‌دهد، بلکه اصلا مدعی می‌شود من خودم خدا هستم.

هوای نفس و برتری‌طلبی

خداوند برای تعادل در انتخاب، این ویژگی را در باطن انسان قرار داده است که می‌خواهد ترقی کند و از همه بالاتر برود. این ویژگی بسیار خوبی است. انسان باید انگیزه ترقی داشته باشد و کمال‌طلب باشد. تا این جا فی حد نفسه درست است، اما اتفاقی که می‌افتد این است که آدمی زاد از همان دوران کودکی شروع می‌کند به دیگران زور بگوید. در فکر این است که باید از دیگری بهتر باشد و حرف او را گوش کنند. کمی بالاتر که می‌رود، در خانواده به برادر و خواهرش زور می‌گوید. یک کمی بالاتر می‌رود و نسبت به زن و بچه‌اش همانند برده رفتار می‌کند و می‌گوید: هر چه من می‌گویم باید عمل کنید. کم‌کم بالاتر می‌آید، در محله، در مدرسه، محل کار، تا سلطان یا رئیس جمهور می‌شود و به دنبال چیزی از همین مقوله است. دلش می‌خواهد آن بالا باشد و همه دیگر تابع او. حتی زیر بار مقررات هم نمی‌رود و می‌گوید: می‌خواهم قدرت دستم باشد که هر کار می‌خواهم بکنم.

آدمیزاد چنین تمایلی دارد. دین می‌گوید این تمایل باید سرکوب و مهار شود. فرعون را همین تمایل فرعون کرد؛ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ؛ علو و برتری‌طلبی کاری با فرعون کرد که منکر خدا و دین و همه انبیا شد. در مقابل می‌فرماید: تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَىٰ بُجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِدُونَ عَلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا؛ [10] [11] سعادت آخرت برای کسانی است که برتری‌طلب نباشند و به فکر بندگی خدا باشند. این فکر که من باید از دیگران بهتر و بالاتر باشم کار دست انسان می‌دهد و او را تا حد ادعای خدایی می‌برد. این همان هوای نفس است.

فرعون می‌گفت: يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ بَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ؛ [11] [12] نمی‌بینید این نهرها از زیر تخت من جاری می‌شود؟ نمی‌بینید به اجازة من این نهرها جاری است و هر وقت بخوام جلویش را می‌گیرم و از تشنگی هلاک می‌شوید؟ بنی‌اسرائیل سال‌ها برده مصریان بودند و فشارهای فرعون را تحمل کرده بودند. سال‌ها منتظر آمدن حضرت موسی بودند. از سال‌ها قبل نیز به آنها وعده داده شده بود که پیغمبری مبعوث خواهد شد و شما را نجات خواهد داد. وقتی حضرت موسی آمد، از آن جا که خویش و قوم هم بودند سخن او را زود پذیرفتند. فرعون می‌گفت: شما عجب آدم‌هایی هستید! به دنبال فردی می‌روید که درست نمی‌تواند سخنش را بگوید؛ [12] [13] آن وقت من را با این جاه و جلال قبول نمی‌کنید؟

برتری‌طلبی هم یک نوع هوای نفس است. این ویژگی در همه انسان‌ها وجود دارد و به دنبال فرصت می‌گردد تا ظهور پیدا کند. اگر مهار نشود کار انسان را به فرعونیت می‌رساند. قرآن از ابتدا جلویش را می‌گیرد. می‌گوید: تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَىٰ بُجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِدُونَ عَلُوًّا فِي الْأَرْضِ؛ دنبال برتری نباش! دنبال کمال باش که در سایه بندگی خدا پیدا می‌شود. برتری‌طلبی خطرناک است. از همین جا جلویش را بگیرد! خودتان را با دیگران مقایسه نکنید و نگویید وضع ما باید از آن شاگرد، آن هم‌کلاسی، آن هم‌حجره، آن همسایه، آن خویش و قوم و آن باجناق بهتر باشد؛ بلکه باید کاری کنم که خدا دوست بدارد، نه این که پیش خودم فکر کنم که من از آن بهترم.

اعاذنا الله و اياكم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.

[2] [15]. ص، 26.

[3] [16]. اعراف، 175-176

[4] [17]. نجم، 23.

[5] [18]. انفال، 35.

[6] [19]. اعراف، 138.

[7] [20]. قصص، 38.

[8] [21]. طه، 49.

[9] [22]. غافر، 36-37.

[10] [23]. قصص، 83.

[11] [24]. زحرف، 51.

[12] [25]. از آیات و روایات استفاده می‌شود که در زبان حضرت موسی لکنتی بود.



جلسه بیست‌وسوم؛ هواپرستی؛ ریشه فساد و افساد

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

10.87 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 23/3/95، مطابق با ششمین ماه رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(23)

هواپرستی؛ ریشه فساد و افساد

در جلسات گذشته با توجه به مضامین آیات و روایات به این نتیجه رسیدیم که مهم‌ترین عامل سقوط انسان پیروی از هوای نفس است. با استفاده از برخی از آیات قرآن گفتیم که یکی از آثار پیروی از هوای نفس، ضلالت و گمراهی است.

هوای نفس و فساد

حاصل بخش دیگری از آیات قرآن این است که پیروی هوای نفس موجب فساد و افساد می‌شود. فساد به این معناست که چیزی به حالتی درآید که آثار مطلوبش را نبخشد و آثار ضدش را ایجاد کند. با این‌که این کلمه در لغت در مورد مسایل فردی هم صادق است، ولی قریب به اتفاق موارد استعمال آن در قرآن کریم درباره فسادهای اجتماعی است. برای مثال خداوند در سوره قصص می‌فرماید: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ لَلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا؛ [1] [2] سعادت آخرت برای کسانی است که به دنبال برتری‌طلبی بر دیگران نیستند و اراده فساد ندارند. اگرچه لازمه برتری‌طلبی هم فساد است، اما دو عنوان است؛ یکی این‌که انسان همیشه در این فکر باشد که خودش را مطرح کند و بر دیگران تسلط پیدا کند و یکی این‌که دیگران را فاسد کند. در داستان خلقت حضرت آدم آمده است که خداوند قبل از خلقت ایشان به ملائکه فرمود: من جانشینی در زمین خلق خواهم کرد. برای ملائکه سؤال بود که چنین موجودی چگونه خلیفه خدا می‌شود، زیرا بر اساس تجربه از گذشتگان یا نتایج عقلی می‌دانستند موجودی زمینی که دنبال لذائذ مادی و جسمانی است با دیگران تعارض پیدا می‌کند، می‌خواهد بر دیگران برتری پیدا کند و حق آن‌ها را سلب کند، و همین موجب فساد می‌شود. بنابراین گفتند: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا؟ بعد هم اضافه کردند وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟ همین پرسش ملائکه هم مؤید این است که مراد از فساد، فساد اجتماعی است. خداوند هم نفرمود که این موجود این کارها را نمی‌کند و اهل فساد و خونریزی نیست. فرمود: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ این سری دارد که شما نمی‌دانید. مضمون چند آیه از قرآن این است که اگر کسی دنبال هوای نفس باشد به فساد کشیده می‌شود و نه تنها خودش بلکه دیگران را هم فاسد می‌کند.

هوای نفس و قتل پیامبران

قرآن از بنی‌اسرائیل به عنوان قومی یاد می‌کند که از یک‌سو بر همه اقوام دیگر برتری داده شدند و از دیگر سو، بالاترین عذاب‌ها و نکوهش‌ها درباره آن‌ها شده است. از یک طرف می‌فرماید: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَلِيَّ فَوَلُّوْكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ [2] [3] شما را بر همه جهانیان و علمیان برتری دادم، اما از آن طرف هم

می‌فرماید: وَعَصِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ وَلَعْنَهُمْ؛ [3] 14] وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاؤُوا بِعَصَبِ اللَّهِ. [4] 15] بدترین و زشت‌ترین تعبیرات هم درباره بنی‌اسرائیل است. در آیات متعددی تصریح شده که بنی‌اسرائیل مورد لعن خدا قرار گرفتند. این از همان ویژگی‌های انسان است که می‌تواند از نعمت‌های خدا استفاده کند و به عالی‌ترین مقامات برسد و می‌تواند سوءاستفاده کند و به پست‌ترین درکات تنزل پیدا کند.

از جمله ویژگی‌هایی که مکرراً درباره این قوم نقل شده، این است که به دنبال هوای نفس بودند و این هوای نفس کارشان را به آن‌جا کشاند که به حقوق دیگران تجاوز کردند و حتی انبیا را به قتل رساندند؛ کُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ؛ [5] 6] هر پیغمبری برای آن‌ها فرستادم وقتی می‌دیدند دعوت پیغمبر با هوای نفس‌شان سازگار نیست، ابتدا آن‌ها را با روش‌هایی مثل ترور شخصیت، تمسخر و تهمت تکذیب می‌کردند، اما اگر این‌ها کارگر نمی‌شد و بالاخره دعوت پیامبران نزع می‌گرفت و مردم طرفدار آن‌ها می‌شدند، به جنگ با پیامبران برمی‌خاستند و آن‌ها را می‌کشتند. در آیه دیگری می‌فرماید: أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ؛ [6] 7] آیا باید این‌گونه باشد که هر پیغمبری به سوی شما آمد و شما را دعوت کرد و دیدید موافق میل شما حرف نمی‌زد، عده‌ای را تکذیب کرده، و عده‌ای را بکشید؟! قرآن در آیات متعددی از بنی‌اسرائیل به‌خاطر کشتن انبیا مذمت می‌کند و می‌گوید شما کسانی هستید که پیغمبران را می‌کشتید. پیروی از هوای نفس ممکن است کار انسان را به این‌جا بکشاند که نه تنها با تکذیب، تمسخر و توهین به مبارزه با انبیا برخیزد؛ بلکه رسماً با آن‌ها بجنگد و آن‌ها را به قتل برساند!

هوای نفس و فساد عالم!

قرآن به طور کلی این قاعده را بیان می‌کند که حق با هوای نفس جمع نمی‌شود. در سوره مؤمنون می‌فرماید: وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ اگر حق تابع هوای نفس و دلخواه مردم باشد؛ اگر هر چه مردم می‌خواستند همان حق باشد، جهان فاسد و نابود می‌شد. این تعبیر، تعبیر بسیار عجیبی است. در آیاتی بعضی چیزها را موجب فساد در زمین می‌داند؛ وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ [7] 8]؛ یا ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ [8] 9]. خشکی و دریا هم بخش‌هایی از زمین‌اند. ولی در این آیه سوره مؤمنون می‌فرماید: لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ. ظاهراً این تعبیر به معنی فساد مجموع عالم آفرینش است. شاید تعبیر ساده‌اش این است که اگر بنا بود هوای نفس حاکم باشد، جهان فاسد می‌شد!

به‌راستی چه ارتباطی بین دنباله‌روی هوای نفس و فساد عالم است؟ فساد آسمان و زمین چه ربطی به پیروی از هوای نفس و گناه انسان دارد؟ واقعیت این است که آدمیزاد به این قانع نمی‌شود که در دایره محدودی خواسته‌هایش تأمین شود و بر افراد خاصی مسلط شود. دایره فساد حد و مرز ندارد و به دیگران سرایت می‌کند. شما همین جریان‌های دهه اخیر خاورمیانه را ملاحظه بفرمایید؛ جریان افغانستان، عراق، سوریه، لیبی، مصر و اخیراً یمن. بیشتر این جریان‌ها بعد از انقلاب اسلامی در خاورمیانه پیدا شده است. به راستی سر این جریان‌ها چیست؟ آیا یک مسئله عادی و اتفاقی بود؟! حقیقت این است که دشمنان به این نتیجه رسیدند که در آینده رقیب فرهنگ الحاد سرمایه‌داری غرب، اسلام است و به‌خصوص بعد از فروپاشی شوروی تصمیم گرفتند که جلوی این را بگیرند و این رقیب را از سر راه بردارند. خب چه کار کنند؟ این همه کشورهای اسلامی وجود دارد که از یک‌سو منابع مهم درآمد مثل نفت، گاز و معادن دیگر در دست آن‌هاست که به آن احتیاج دارند و نمی‌توانند از آن چشم‌پوشی کنند. از سوی دیگر این کشورها بهترین بازار آن‌هاست و کارخانه‌های اسلحه‌سازی، برای فروش هواپیمای جنگی و چیزهای دیگری که آن‌ها می‌سازند به همین پول نفت خاورمیانه چشم دوخته‌اند. دیدند اگر بنا باشد که این کشورها مستقل شوند و واقعا اسلام رقیب تمدن غربی و فرهنگ الحادی شود کار برایشان بسیار مشکل می‌شود و بعید نیست که شکست بخورند. تصمیم گرفتند که با تمام قوا به جنگ اسلام بیایند. مطالعاتی کردند. صحبت یکی دو روز نیست. آن‌ها حساب شده کار می‌کنند و عوامل کافی هم برای مطالعات و طراحی‌ها و برنامه‌ها دارند. بالاخره تصمیم گرفتند که مسلمانان را به جان هم بیندازند؛ یعنی به جای این که آن‌ها بیایند و با مسلمانان بجنگند، کاری کنند که خود مسلمانان به نیابت از آن‌ها به جان هم بیفتند. آن‌ها می‌خواهند جلوی ثروت، قدرت، سیادت و پیشرفت علمی مسلمانان را بگیرند، بهترین راهش این است که آن‌ها را مشغول جنگ، خونریزی، فساد و ویرانی کنند. یک راهش این است که خودشان لشکرکشی کنند و بجنگند. این کار هم هزینه دارد و هم بدنامی. نقشه کشیدند که خود مسلمانان را به جان هم بیندازند تا نفت خودشان را به آن‌ها بفروشند و با پولش از آن‌ها سلاح بخرند و آن سلاح را برای از بین بردن خودشان به کار ببرند.

چه کسی این نقشه را کشید و چه کسی مقدماتش را فراهم کرد؟ یک عده کسانی که تابع هوای نفس بودند و دلشان می‌خواست بر عالم تسلط داشته باشند. می‌دانستند که در آینده رقیب‌شان اسلام است، پیش‌دستی کردند که اصلاً ریشه اسلام را بکنند تا چنین رقیبی نداشته باشند.

نقشه‌های شیطانی در فساد و افساد

هوای نفس کار انسان را تا این‌جا می‌کشاند. حتی اگر دیدند پیغمبری مانع راهشان است پیغمبر را می‌کشتند. در گذشته پیامبران را می‌کشتند تا اتباعشان نفوذ و قدرتی پیدا نکنند، اما بالاتر از این آن است که به نام طرفداری از دین، پیغمبر را بکشند، به نام حمایت از اسلام، اساس اسلام را از بین ببرند. این کاری است که از آدمیزاد برمی‌آید. آن‌قدر این کار حساس است که نه تنها صریحاً دست به سلاح می‌برند و لشکرکشی می‌کنند و مسلمانان را می‌کشدند، بلکه نقشه هم می‌کشند و به نام دین و

به دست ایادی‌شان این کارها را می‌کنند. همین داعش و امثال آن می‌گویند ما می‌خواهیم دولت اسلامی تشکیل دهیم! آن طور که ناقلاًن موثق گفته‌اند واقعاً مردمی را فریب داده‌اند که حاضرند جان‌شان را برای تشکیل این حکومت بدهند! برخی باور کرده‌اند که این وظیفه‌ای است که خدا برای آن به آن‌ها پاداش خواهد داد. این مطالب به آن‌ها القا شده است تا به نام دین و به نام حمایت از دین، اساس دین را از بین ببرند.

اگر این باب باز شود که هوای نفس ملاک قرار بگیرد، وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، جای سالمی در عالم باقی نمی‌ماند و فساد جهان‌گیر می‌شود. این است که باید از ابتدا و از قدم اول جلوی هوای نفس را گرفت؛ هم در مسائل فردی و هم مسائل اجتماعی کوچک و هم در مسائل بین‌المللی. باید انسان بفهمد صرف این که کسانی دلشان چیزی را می‌خواهد، این ملاک حق نمی‌شود. باید انسان بفهمد صرف این که اکثریت چیزی را می‌خواهند یا کاری را می‌کنند ناچار به پذیرش و همراهی با آنها نیست؛ وَإِنْ تَطَّعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ؛ [9] [10] اگر تابع اکثریت مردم روی زمین شدی، یعنی 99 درصد مردم روی زمین گفتند باید فلان کاری را کرد، این کار درست است و باید این طور عمل کرد، اگر ملاک تو هوای نفس و سخن اکثریت باشد تو را هم که پیغمبری گمراه می‌کنند؛ چه رسد به دیگران. آن قدر نقشه‌های شیطان در فساد و افساد، اسرارآمیز و لایه‌دار است که عاقل‌ترین، زیرک‌ترین، باهوش‌ترین و سیاست‌مدارترین افراد را هم فریب می‌دهد.

یک وقت آیه قرآنی می‌گوید: آی مردم مواظب باشید گول شیطان را نخورید! این خیلی طبیعی است. به همه انسان‌ها می‌گوید مواظب شیطان باشید. چون انسان‌ها رده‌های مختلفی دارند؛ وقتی به عموم مردم می‌گوید شامل افراد پست هم می‌شود، آن‌ها هم در معرض فریب خوردن هستند. اما این آیه خطاب به شخص پیغمبر (آن هم با تاکید و تهدید)، این نکته را بیان می‌کند که اگر از این‌ها اطاعت کنی، گمراهت می‌کنند؛ البته این قضیه شرطیه است و دلیل نمی‌شود که واقع می‌شود. در مقام بیان این مطلب بوده است که بگوید: حواست جمع باشد و احتیاط کن! این طور نباشد که وقتی جمعیتی چیزی را می‌گویند، خودت را ببازی! بین حق چیست، خدا چه می‌خواهد و وظایف‌ات چیست.

مذاکره برد- برد!

خداوند در آیه دیگری خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: کسانی جمع شدند که تو را فریب دهند تا در انجام بعضی از وظایف کوتاهی کنی. در روایات و نقل‌های تاریخی آمده است که چه کسانی بودند و چه پیشنهادهایی کردند. یکی از آن‌ها داستان اهل طائف است که خدمت پیغمبر اکرم آمدند و گفتند ما حاضریم با شما عهد و میثاق ببندیم و مسلمان شویم و جان و مال‌مان را در اختیار شما قرار دهیم؛ فقط یک خواهش از شما داریم که سجده در نماز را از ما نخواهید؛ البته نماز می‌خوانیم و به مسجد هم می‌آئیم، ولی سجده کار سختی است و در شأن ما نیست که روی خاک بیفتیم. در آن زمان، اهل طائف مردم ثروتمند متمدنی بودند. طائف منطقه خوش آب و هوایی بود که در آن کشاورزی و باغداری داشتند، اما بیشتر اهل مکه از لحاظ ظاهری مردم خیلی پیشرفته‌ای نبودند. این‌ها آمده‌اند و می‌گویند ما حاضریم با شما عهد و پیمان ببندیم، نماز هم می‌خوانیم، همین طور می‌ایستیم و دعا می‌کنیم، فقط اجازه بدهید سجده نکنیم. آیه نازل شد: وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرْكُزُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا؛ [10] [11] نزدیک بود که همین عرب‌ها تو را از مسیر حق منحرف کنند و اندکی به سوی آن‌ها تمایل پیدا کنی. یعنی آن‌ها آن قدر قوی هستند و آن قدر نقشه‌های شیطانی عمیق است که حتی امید داشتند در پیغمبر هم تأثیر بگذارند و منحرفش کنند؛ البته پیغمبر معصوم است و خداوند او را حفظ می‌کند. لذا می‌فرماید اگر نبود این‌که ما تو را تثبیت کردیم و ثابت‌قدم نگه داشتیم که منحرف نشوی، نقشه آن‌ها کارساز بود.

برای این‌که این مسئله را درست بفهمید خودتان را به اندازه یک وزیر خارجه فرض کنید که با کشور مهمی مذاکره دارید؛ مذاکره برد- برد؛ شما یک چیزی بدهید، از آن‌ها هم یک چیزی بگیرید، به نفع هر دو طرف باشد. این کار عقلایی است که آن‌ها بیایند پیشنهاد ساده‌ای بکنند که ما نماز را می‌خوانیم، جان‌مان را هم می‌گذاریم، فقط این سجده را از ما بردار! خیلی با روی باز استقبال می‌کردید و می‌گفتید: این‌ها خدا را قبول دارند، پیغمبر را قبول دارند، جان و مال‌شان را در اختیار ما می‌گذارند، نماز هم می‌خوانند، حالا سجده‌اش هم کم‌کم درست می‌شود! قدم به قدم، و گام به گام. امروز می‌گوییم بی‌سجده نماز بخوانید، کم‌کم هدایت‌شان می‌کنیم و می‌گوییم نمازتان با سجده باشد. به نظرتان می‌رسد که این پیشنهاد خیلی خوبی است؛ ما داریم این همه سختی‌ها را تحمل می‌کنیم، در شعب ای‌طالب با این همه مشکلات روبه‌رو هستیم، حالا این‌ها خودشان آمده‌اند و می‌گویند: ما در اختیار شما! هرگونه کمکی هم می‌کنیم، فقط همین سجده نماز را از ما بردار! با روی باز استقبال می‌کردید. اما قرآن خطاب به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: ما نگذاشتیم این کار را بکنی و تو را تثبیت کردیم، ولی اگر این تثبیت ما نبود و تو حرف آن‌ها را قبول کرده بودی، می‌دانی چه می‌شد؟ إِذَا لَأَدْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا بَجْدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا؛ [11] [12] هم در دنیا و هم در آخرت دو برابر استحقاق، تو را عذاب می‌کردیم و در مقابل ما هیچ کس توان کمک کردن به تو را نداشت. تهدید از این بالاتر می‌شود؟! آن هم به عزیزترین بندگان خدا! کسی که همه عالم به صدقه سر او به وجود آمده است. به چنین کسی می‌گوید: اگر در یک حکم کوچک ما کوتاهی می‌کردی، ما خصم تو بودیم و هیچ کس نمی‌توانست تو را در مقابل ما یاری کند!

قرآن کتاب رمان نیست، اگرچه قصه هم دارد، اما همه‌اش حکمت است؛ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ. [12] [13] این جریان را برای این بیان کرده است که روزی جامعه اسلامی به چنین موقعیت‌هایی مبتلا می‌شود. موقعیت‌هایی که در آن پیشنهاد می‌کنند حالا اندکی کوتاه بیایید! این را نگویند و این کار را نکنید، تا ما همه‌گونه کمکی به شما بکنیم.

پیغمبر است، به او وحی نازل شده است و احکام و دستوراتی داده شده است که به مردم بگوید و آن‌ها را هدایت کند. در مقابل، مردم با بعضی از این احکام موافق نیستند، سختشان است و دلشان آن‌ها را نمی‌خواهد. در قرآن پنج آیه به این مضمون با اندکی تفاوت داریم که می‌فرماید: **وَلَكِنَّ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ نَبَعَدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ؛** اگر بنا گذاشتی که حالا چون مردم می‌خواهند قبول کنیم، اگرچه مخالف حکم خداست؛ اگر گفتی رأی مردم مهم است، و ما باید هر چه می‌خواهند عمل کنیم؛ **مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ؛** [13] **مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ؛** [14] در این صورت خدا خصم تو بود و در مقابل خدا هیچ کس از تو حمایت نمی‌کرد. در مقابل خدا تو هیچ حامی و یاری نداشتی.

این همه تأکید، آن هم خطاب به پیامبری که معصوم است، برای این است که ما بدانیم پیروی از هوای نفس خیلی خطرناک است. نه تنها برای شخص، که برای جامعه خطرناک است و موجب فساد و قتل انبیا می‌شود. نه تنها جامعه، که حتی مثل شخص پیغمبر هم اگر عصمت الهی نباشد در معرض این است که فریب دیگران را بخورد و به خطر بیفتد.

هوای نفس و گمراهی الهی

شاید مهم‌ترین خطر پیروی هوای نفس این باشد که در اثر آن، کار انسان به جایی می‌رسد که دیگر نمی‌تواند حق و باطل را تشخیص دهد. این بدتر از همه آن‌هاست. خداوند در این باره می‌فرماید: **أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاءً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛** [15] [16] اگر کسی معبود خودش را هوای نفسش قرار داد و به جای این که از خدا اطاعت کند، تابع دلخواهش شد، با این که اهل علم و دانش است و می‌تواند تشخیص بدهد، ولی خداوند این قوه را از او می‌گیرد و گمراهش می‌کند. تازه به این‌جا ختم نمی‌شود. خداوند چشم، گوش و قلبش را مهر می‌زند که دیگر حق را نشناسد. اصلاً راه هدایت را بر او می‌بندد. اگر کسانی چنان در مقابل خدا می‌ایستند که پیغمبران او را هم می‌کشند، خدا هم این طور مجازات می‌کند و کاری به سرشان می‌آورد که دیگر نتوانند حق و باطل را بشناسند؛ **وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛** [16] [17] خیال می‌کنند خیلی هنر می‌کنند و دارند کار خوب می‌کنند. این مجازات از همه مجازات‌ها بدتر است. اگر گردن انسان را بزنند، مصیبتی است که وارد می‌شود ولی بالاخره تمام می‌شود، اما وقتی انسان نتوانست حق را تشخیص دهد، به جایی می‌رسد که واقعا امر بر خودش مشتبّه می‌شود. همین فردی که تا دیروز می‌فهمید اشتباه می‌کند، امروز کارش به جایی می‌رسد که دیگر نمی‌تواند تشخیص بدهد. چنین کسی دیگر اصلاً قابل هدایت نیست و خودش می‌شود شیطان. در این صورت نه تنها قابل هدایت نیست و عوضی می‌فهمد بلکه دیگران را هم گمراه می‌کند.

برای دوری از تبعات پیروی از هوای نفس باید از اول بخواهیم که در این مسیر نیافتیم. وقتی انسان در سراسیمگی افتاد دیگر نمی‌تواند جلوی خودش را بگیرد. شاید یکی از معانی «**وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ**» این باشد که وقتی انسان در سراسیمگی تند شروع به دویدن می‌کند، دیگر نمی‌تواند خودش را کنترل کند. بخواهد کنترل کند، زمین می‌خورد و مغزش خرد می‌شود. این همان گمراهی الهی است. اگر بخواهیم در این سراسیمگی نیافتیم باید از اول مواظب باشیم این راه را انتخاب نکنیم. راه پیروی از دلخواه همان راهی است که امروز دنیا آن را راه صحیح می‌داند و به جای هر خدایی، خدای آزادی را می‌پرستند.

اعاذن الله و ایاکم.

[1] [18]. قصص، 83.

[2] [19]. بقره، 47.

[3] [20]. فتح، 6

[4] [21]. بقره، 61.

[5] [22]. مائده، 70.

[6] [23]. بقره، 87.

[7] [24]. بقره، 251.

[8] [25]. روم، 41.

[9] [26]. انعام، 116.

[10] [27]. اسراء، 74؛ البته در روایات شأن نزول‌های مختلفی درباره این آیه نقل شده است.

[11] [28]. همان، 75.

[12] [29]. نور، 44.

[13] [30]. بقره، 120.

[14] [31]. رعد، 37.

[15] [32]. جاثیه، 23.

[16] [33]. کهف، 104.



جلسه بیست و چهارم؛ چگونه بر هوای نفس غالب شویم؟

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

11.92 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 24/3/95، مطابق با هفتم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(24)

چگونه بر هوای نفس غالب شویم؟

انسان و پیروی از هوای نفس

بحث ما درباره عوامل انحراف و سقوط انسان بود و به این نتیجه رسیدیم که مهم‌ترین عامل انحراف، پیروی از هوای نفس است. در دو جلسه گذشته با استفاده از آیات قرآن بحث‌هایی درباره تبعات پیروی از هوای نفس مطرح کردیم. پرسشی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که چه کنیم تا بتوانیم بر هوای نفس غالب شویم؟ یک سری عوامل طبیعی و غریزی در ما وجود دارد که ما را به کارهایی وادار می‌کند که نامش پیروی از هوای نفس است. ابتدا مکروهات، سپس مشتهات و محرمات تا می‌رسد به کبائر موبقه، همه از مصادیق پیروی از هوای نفس است. عواملی که باعث می‌شود انسان به این امور دست یازد یا لذت‌هاست و یا فرار از دردها و رنج‌ها، ولی به هر حال این انگیزه‌ها به طور طبیعی در انسان هست. از روزی که انسان متولد می‌شود و هنوز چیزهای دیگر را درک نکرده، لذت خوردن و آشامیدن و همچنین رنج درد را درک می‌کند. لذت و الم همیشه با انسان است و عاملی طبیعی باعث می‌شود انسان درصدد کسب لذت و فرار از درد و رنج برآید. سپس کم‌کم این عوامل گسترش پیدا می‌کند، و از آن‌جا که بین لذت‌های مطلوب انسان تضاد حاصل می‌شود، درصدد انتخاب یک کار بر کار دیگر برمی‌آید.

لذت، منفعت، مصلحت

در این مسیر سه مرحله برای انسان اتفاق می‌افتد؛ یکی لذت‌ها و دردهای آنی و لحظه‌ای است؛ انسان از چیزهایی خوشش می‌آید و از دیدن آن‌ها لذت می‌برد. هم‌چنین از خوردن چیزی که ملامت طبعش است لذت می‌برد.

معمولاً ما مفهوم لذت را برای همین احساس لحظه‌ای و آنی به کار می‌بریم، اما کم‌کم متوجه می‌شویم که برای رسیدن به لذت خاصی باید مقدماتی انجام بگیرد و این طور نیست که هر کاری را که انجام می‌دهیم بلافاصله در همان حال برآیم لذتی پیدا شود. گاهی باید مقدماتی فراهم کرد و کارهایی انجام داد تا به آن امر لذیذ رسید. برای این حالت تعبیر «منفعت» را به کار می‌برند و می‌گویند هرچند الان این کار درد و رنج هم دارد اما منفعت دارد. برای مثال وقتی پزشک نسخه‌ای به مریض می‌دهد و به او می‌گوید: این دارو را باید بخوری و این دارو برای شما منفعت دارد؛ به این معناست که این دارو باعث می‌شود که در آینده برای شما راحتی پیدا شود و از سلامتی‌تان

لذت ببرید. اکنون ممکن است انسان از خوردن دارو لذتی نبرد و حتی گاهی ناراحت هم بشود، ولی نافع است. نافع است یعنی یا مقدمه است برای لذت بعدی و یا باعث می‌شود که انسان از رنج بعدی راحت شود. این تعبیر را در مقابل ضرر به کار می‌برند که چیزی است که باعث درد و رنج می‌شود.

مرحله بالاتر، مرحله «مصلحت» است. گاهی انسان با دو چیز نافع روبه‌رو است، این‌ها را با هم مقایسه می‌کند که کدام نفعش بیشتر است. هم‌چنین گاهی دو چیز است که هر دو ضرر دارد، ولی بالاخره چاره‌ای نیست و باید یکی از آن‌ها را انجام دهد. در این‌جا انسان سعی می‌کند بفهمد کدام ضررش کمتر است. در این‌جا تعبیر مصلحت به کار می‌رود. مصلحت دارد یعنی نفع بیشتر یا ضرر کمتری دارد. بعضی تصور می‌کنند که مصلحت از چیزی غیر از لذت است، اما باید گفت درست است که عنوان مصلحت چیزی غیر از لذت است، ولی به هر حال انجام آن‌چه مصلحت دارد چه نتیجه‌ای دارد؟ روشن است که یا باعث این می‌شود که انسان سلامتی پیدا کند یا باعث این می‌شود که بلائی از انسان دفع شود؛ یا دست‌آحر باعث می‌شود که انسان به بهشت برود و به لذت برسد. بنابراین انسان نهایتاً طالب لذت و فرار از درد و رنج است؛ ولی این حالت گاهی مستقیماً برای انسان پیدا می‌شود که می‌گوییم لذت دارد، گاهی مقدمه لذت است که می‌گوییم منفعت دارد، و گاهی در مقام ترجیح آن را رعایت می‌کنیم، که می‌گوییم مصلحت است.

گاهی انسان نسبت به بعضی از میل‌های غریزی حیوانی‌طوری می‌شود که کأنه اسیر می‌شود و نمی‌تواند خود را رها کند. کسانی که به بعضی از لذت‌ها عادت کرده‌اند، این‌گونه‌اند. نمونه بارزش کسی است که به مواد مخدر عادت کرده است. ابتدا آن را استعمال می‌کند تا لذتی ببرد یا از درد و رنج، و فکر و خیالی راحت شود. وقتی عادت کرد دیگر اسیر می‌شود و اصلاً نمی‌تواند آن را ترک کند؛ البته این حالت منحصر در مواد مخدر نیست و عادت به بعضی از گناهان نیز همین‌طور است. وقتی انسان به گناهی عادت کرده است کأنه بی‌اختیار مرتکب آن گناه می‌شود، از راه چشم باشد یا از راه گوش یا زبان. انسان وقتی معتاد می‌شود، اسیر می‌شود.

چه کنیم که اسیر هوای نفس نشویم و امیر آن باشیم؟ چه کنیم که ما فرمان بدهیم و آن تابع اختیار ما شود؟ چه کنیم که هرگاه خودمان خواستیم دنبال لذت‌های حسی برویم، نه آن‌که آن‌ها بر ما غالب شوند و ما را به طرف خودشان بکشانند؟ از آیات و روایاتی که در جلسات گذشته خواندیم به دست می‌آید که مؤمن باید این تصمیم را بگیرد که تابع هوای نفسش نباشد، اما کسی که اسیر و معتاد شده، تصور می‌کند که نمی‌تواند. وقتی انسان عادت کند، به آسانی نمی‌تواند مخالفت کند، ولی غیرممکن نیست. چه کنیم که بتوانیم تصمیم قطعی بگیریم که تابع هوای نفس نباشیم و با آن مخالفت کنیم؟

پارادکس ترک لذت!

در جلسات گذشته به این نتیجه رسیدیم که هر کار اختیاری مبتنی بر یک شناخت و یک میل است. این میل نیز نهایتاً میل به چیزی است که لذت دارد. حال در این‌جا می‌خواهیم تصمیم بگیریم که به ترک لذت میل پیدا کنیم! این کار به نظر متناقض می‌آید، چون کار اختیاری کاری است که انسان انجام می‌دهد تا خوشش بیاید و انگیزه برای انجام کار اختیاری لذت است، حال ما می‌خواهیم تصمیم بگیریم که به اختیار خود لذت را ترک کنیم! آیا اصلاً این کار شدنی است؟

پاسخ این پرسش در همان مقدمه‌ای است که امروز به آن اشاره شد. گفتیم گاهی ما به دنبال لذت آنی هستیم، گاهی به دنبال منفعت هستیم و کاری را انجام می‌دهیم که در آینده لذت دارد اگرچه ممکن است اکنون زحمت، رنج یا تلخی داشته باشد. بنابراین اگر بخواهیم لذت آنی را ترک کنیم، باید بدانیم که به دنبال این ترک لذت، کسب لذت بزرگ‌تری است. اگر این مسئله را درست درک کنیم که وقتی این لذت آنی را ترک می‌کنیم، لذت بالاتری به دست می‌آوریم یا از درد و رنج بزرگی رهایی پیدا می‌کنیم، انگیزه پیدا می‌کنیم که با اختیار این لذت را ترک کنیم. حل معما به این است که ما فکر کنیم ببینیم ترک لذت چه مصلحت یا منفعتی می‌تواند داشته باشد.

آثار پیروی از هوای نفس

در روایات برای دوری از پیروی هوای نفس، هم راه‌هایی کلی ذکر شده است، و هم در موارد خاص دستورالعمل‌های جزئی و کاربردی. از جمله روایاتی که در این باب وارد شده روایاتی است که در معتبرترین کتاب عالم تشیع آمده است. روایاتی متعدد با سندهای خوب و متعدد در مضامینی مشابه. روایات بسیار جالبی است و دارویی است کلی برای این‌که انسان بتواند با هوای نفس مخالفت کند. متن این روایات، حدیث قدسی است یعنی کلام خداست؛ البته این چند حدیث جهت مشترک دیگری هم دارند و آن این است که ابتدای همه آن‌ها با چند قسم جلاله شروع می‌شود. می‌فرماید: لَا يُؤْتِي عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرَهُ، وَكَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ، وَشَعَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا، وَمَلَأَتْهُ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَرْتُ لَهُ؛ [1] [2] هیچ بنده‌ای نیست که میل خودش را بر میل من مقدم بدارد، مگر این‌که کارش را پراکنده می‌کنم. وقتی انسان به دنبال یک هدف می‌رود، مسیر مستقیمی دارد و به تدریج با هر قدم به هدف نزدیک می‌شود، اما گاهی این‌طور نیست و نمی‌داند باید چه کند؛ یک قدم به راست می‌رود، یک قدم به چپ می‌رود، برمی‌گردد، بالا و پایین می‌رود. در این صورت طبعاً به نتیجه هم نمی‌رسد؛ اگر هم به نتیجه برسد باید خیلی زحمت بکشد تا اتفاقاً به هدف برخورد کند. خداوند می‌فرماید: اول نتیجه پیروی از هوای نفس این است که کار انسان متشتت و به هم ریخته می‌شود و از مسیر صحیح باز می‌ماند.

وَكَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَشَعَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا؛ دنیایش را آشفته می‌کنم. آن‌چنان دلش را مشغول امور دنیا می‌کنم که به کار دیگری نمی‌رسد. شب و روز در فکر این است که چه کنم که آن دلخواهم عملی شود. شاید دیده یا شنیده باشید بعضی را که به بعضی از گناهان عادت دارند، اگر از صبح تا شب در خیابان راه بروند، آرام‌شان نمی‌کند. به

خیال خودش دنبال لذت است، اما خستگی و ناراحتی و آشفتگی ذهنش، با لذتی که احياناً برده هیچ قابل مقایسه نیست. این آثار برای کسی است که بخواهد میل خودش را بر خواست خدا مقدم بدارد. همه ما در این دنیا زحماتی می‌کشیم و می‌خواهیم درآمدی داشته باشیم تا روزی‌مان را گسترش دهیم. تلاش‌های انسان در دنیا برای همین‌هاست، اما وقتی ذهن انسان مشوش می‌شود، این طرف، آن طرف، از صبح تا شب زحمت می‌کشد، دائماً مضطرب است که چگونه دیگران را فریب دهد و همین‌طور با ناراحتی شبانه‌روزش را می‌گذراند، اما دست‌آخر هم به چیزی غیر از آنچه برایش مقدر است، نخواهید رسید؛ **وَلَمْ أَوْثِرْ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَرْتُ لَهُ**؛ اگر این زحمات را نمی‌کشید، آنچه برایش مقدر بود از راه صحیح به او می‌رسید. این حاصل این است که دلخواه خودش را بر خواست خدا مقدم داشته است.

آثار مخالفت با هوای نفس

این یک طرف قضیه است. اما اگر عبدی روی دلخواه خودش پا گذاشت و به دنبال این رفت که ببیند خدا چه چیز را دوست دارد، به چه آثاری می‌رسد؟ **لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَيَّ هَوَاهُ**؛ اگر دلخواه من را خواست و من را بر خواست خودش مقدم داشت، اولین فایده‌اش این است که فرشتگان را برای حفاظت از او می‌گمارم؛ **اسْتَحْفَظْتُهُ مَلَائِكَتِي**؛ به جای این که تلاش کند تا به صورتی از بلائی مصون بماند، من فرشتگان را می‌فرستم که حفظش کنند و بلاها را از او دور کنند. **وَكَفَّلْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ رِزْقَهُ**؛ آسمان و زمین را کفیل روزی او قرار می‌دهم. این همه تلاش می‌کرد برای این که یک ذره روزی‌اش بیشتر شود؛ من خدا، آسمان و زمین را کفیل روزی او قرار می‌دهم. **وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَائِهِ بِحَارَةٍ كَلِّ تَاجِرٍ**؛ معمولاً برای این که انسان کسب روزی کند، معامله و داد و ستد می‌کند. من خدا ضامن سود معاملات و داد و ستدی هستم که چنین کسی انجام می‌دهد. و در نهایت **وَ أَتَتْهُ الدُّنْيَا وَ هِيَ رَاغِمَةٌ**؛ دنیایی که همه با تلاش و زحمت به دنبال آن می‌روند تا اندکی از آن را به دست بیاورند، خود با خضوع تسلیم او می‌شود. هستند کسانی که هیچ زحمتی برای دنیا نمی‌کنند و از این که در جامعه شناخته شوند فرار می‌کنند، اما علیرغم میل‌شان هم منافع دنیوی نصیب‌شان می‌شود و هم عزت و احترام مردم.

مخالفت با هوای نفس و آخرت‌گرایی

روایت دیگری با اندکی تفاوت ولی با همین مضمون از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است که دو نکته در آن وجود دارد که در روایت قبل نبود. **لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَيَّ هَوَاهُ إِلَّا جَعَلْتُ هَمَّهُ فِي الْآخِرَةِ وَ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ**؛ [2] [3] یکی این که اگر خواسته من را بر دلخواه خودش مقدم بدارد، من این توفیق را به او می‌دهم که تمام هم‌اش مصروف آخرت باشد. چنین کسی وابستگی به دنیا ندارد. به اندازه رفع نیازش استفاده می‌کند اما به آن دلبستگی ندارد. همیشه فکر این است که من برای زندگی ابدی‌ام چه کار کنم؛ اما کسی که فقط فکر هوای نفسش است، اصلاً یاد آخرتش هم نمی‌افتد. چنین کسی اصلاً فرصت نمی‌کند که ببیند آیا آخرتی هم هست یا نیست!

مخالفت با هوای نفس و بی‌نیازی از دیگران

نکته دیگر این حدیث این است که همه ما از این که نیازمند باشیم و احساس فقر و کمبود کنیم ناراحتیم. دلمان می‌خواهد هر چه را نیاز داریم، داشته باشیم. اما اصحاب دنیا غنایشان را نزد دیگران می‌جویند. به دنبال این هستند که از مردم کمک بگیرند و از آن‌ها تملق کنند تا نیازشان رفع شود. در نهایت، کاری می‌کنند که مردم آن‌ها را دوست بدارند و به آن‌ها رأی بدهند؛ این هم فقر است. اما اگر کسی دنبال خواست خدا باشد، ثروت خودش را در درون خودش جست‌وجو می‌کند و در دلش بی‌نیاز است. چنین کسی احساس نیاز به هیچ کس نمی‌کند. او به امور دنیا دلبستگی ندارد. دلبستگی او به خدا، عالم آخرت و ثواب‌های اخروی است که خدا برایش ضمانت کرده است. احساس نیاز او فقط به خداست که این هم عین ثروت و عزت است؛ **كَفَىٰ بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا**؛ [3] [4] چه عزتی از این بالاتر که فقیر تو باشم، در دست تو باشم، تو هرطور می‌خواهی مرا پرورش دهی.؟!

مراتب لذت در مؤمنان

خلاصه این که آدمیزاد در دنیا از چند حال خارج نیست. یا فقط دنبال لذت‌های آبی است، که این همان تبعیت هوای نفس است. طبعاً چنین کسی دنبال آخرت نمی‌رود. این برای کفار است. اما مؤمنین که ایمان به خدا و قیامت دارند سه دسته می‌شوند؛ یک دسته کسانی هستند که انگیزه‌شان این است که منافع دنیوی بیشتری (البته از راه حلال) به دست آورند. عده‌ای دیگر از این بالاترند؛ انگیزه‌شان لذت‌های اخروی است، و توجه زیادی به امور دنیا ندارند؛ نگرانی‌شان بیشتر این است که وقتی از این عالم رفتند، چه خواهد شد. دسته دیگر کسانی هستند که خیلی فراتر از این امور هستند و در عالم دیگری زندگی می‌کنند. اصلاً لذت‌شان به خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و حتی حورالعین نیست. چنین کسانی لذت‌شان در محبت خداست.

عاشق بالاترین لذت‌ها را از دیدار معشوق می‌برد. حاضر است هر گرسنگی، هر سختی و هر مشکلی را تحمل کند تا با معشوقش انس داشته باشد. حتی گاهی حاضر است یک سال زحمت بکشد تا یک لحظه محبوبش را ببیند و از دیدنش لذت ببرد. بعضی از مؤمنان هستند که همه لذت‌های آخرتی را حاضرند بدهند تا یک لحظه خدا را ببینند؛ **إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِقَةٌ**. [4] [5] همان که به شهدا وعده داده شده است. البته غیر از شهدا هم کسانی هستند که همیشه حاضرند فداکاری کنند و دنبال این هستند که

وظیفه‌شان را انجام بدهند، حال جهاد و شهادت باشد یا کار دیگر. انگیزه چنین کسانی نه خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های دنیاست، نه حتی خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های بهشت؛ إلهی ما عبدتک خوفاً من نارك و لا طمعا فی جنتک ولكن وجدتک أهلاً للعبادة فعبدتک.^[5]^[6]

ترغیب بر اساس مراتب ایمان

وقتی می‌خواهند به مؤمنان بگویند که با هوای نفس مخالفت کنید، باید به دسته اول بگویند که در اثر مخالفت با هوای نفس، روزی‌تان در همین عالم وسیع می‌شود. او به دنبال لذت‌های حلال دنیا مثل خانه خوب، همسر زیبا و عزت دنیایی است؛ به او می‌گویند که از هوای نفس صرف‌نظر کن تا خدا خانه خوب، روزی حلال و زندگی راحت به تو بدهد.

اما کلام دسته دوم بالاتر است. درباره آن‌ها می‌گوید: جَعَلْتُ هَمَّهُ فِي آخِرَتِهِ؛ غصه دنیا را از دلش برمی‌دارم تا فکر آخرتش باشد. اما به دسته سوم که فقط دنبال محبت و انس با خدا هستند می‌گوید: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ.^[6]^[7] بالاترین لذت برای این‌ها این است که محبوب هم آن‌ها را دوست بدارد. برای عاشق لذتی بالاتر از این نیست که بداند معشوق او را دوستش می‌دارد. می‌فرماید: اگر خدا را دوست دارید حتماً باید دنبال این باشید که خدا شما را دوست بدارد. می‌دانید باید چه کار کنید که خدا دوست‌تان بدارد؟ تابع دستورات خدا باشید!

حاصل آن‌چه از این روایات به ضمیمه این آیه شریفه استفاده می‌شود آن است که ما اگر بدانیم که در مخالفت با هوای نفس هم روزی انسان زیاد می‌شود، هم باعث می‌شود که سعادت آخرتش تأمین شود، و هم خدا دوستش بدارد، تصمیم قطعی می‌گیریم که با هوای نفس مخالفت کنیم و دنبال رضای خدا باشیم.

وفقنا لله وإياكم ان شاء الله.

[1] [8]. الكافي، ج 2، ص 335.

[2] [9]. نَحْجُ السَّعَادَةَ فِي مُسْتَدْرَكِ نَحْجِ الْبَلَاغَةِ - جلد 3، ص 113.

[3] [10]. بحارالانوار، ج 74، ص 400.

[4] [11]. قیامت، 23.

[5] [12]. بحارالانوار، ج 67، ص 234.

[6] [13]. آل عمران، 31.



جلسه بیست و پنجم؛ درجات و پیامدهای متابعت و مخالفت با هوای نفس

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

9.43 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 25/3/95، مطابق با هشتم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(25)

درجات و پیامدهای متابعت و مخالفت با هوای نفس

مصادیق متنوع پیروی هوای نفس

بحث ما درباره هوای نفس، به عنوان مهم‌ترین عامل انحراف انسان بود. از بحث‌های گذشته چند نکته استفاده شد که کمتر مورد توجه یا بحث قرار می‌گیرد؛ اول این که پیروی هوای نفس مفهومی انتزاعی است و به معنای عملی خاص نیست. این مفهوم از مفاهیم ماهوی نیست، بلکه طبق بعضی از اصطلاحات، از معقولات ثانیه است و طیف وسیعی از رفتارهای اختیاری را در برمی‌گیرد که عنوان همه‌اش پیروی از دلخواه است. این مصادیق ممکن است اموری مباح، مکروه، حرام یا از کبائر موبقه باشند. مصادیق پیروی هوای نفس از یک نگاه کردن، یک کلمه سخن گفتن، یک کلمه گوش دادن، یک اشاره کردن، از جا بلند شدن، نشستن یا... شروع می‌شود تا می‌رسد به مسایل بسیار پیچیده‌ای که باید امور مختلف بسیاری را با هم تنظیم کنند و ترتیب دهند تا خواسته نفس تحقق پیدا کند.

درجات هوای نفس

از همین‌جا نکته دوم استفاده می‌شود که هوای نفس درجاتی دارد و ممکن است بعضی درجاتش هیچ عیب، عقوبت یا کیفری نداشته باشد و به اصطلاح از امور مباح باشد. انسان در هوای گرم، تشنه‌اش می‌شود و یک لیوان آب برمی‌دارد و می‌خورد، یادش هم نیست که تکلیف شرعی دارد یا ندارد. این خود می‌تواند یک مرتبه از هوای نفس باشد ولی هیچ عقوبتی ندارد و موجب سقوط انسان نمی‌شود. بنابراین پیروی هوای نفس (به عنوان امری که اخلاقاً مذموم است) شامل این چیزها نمی‌شود. هوای نفس مذموم بیشتر در جایی است که دو یا چند گزینه پیش روی انسان قرار دارد که بعضی‌هایش آثار خوب و مطلوب دنیوی و اخروی دارد، و بعضی‌هایش نه تنها ثواب اخروی ندارد که حتی می‌تواند عقوبتی هم داشته باشد، و انسان به خاطر رسیدن به لذت آنی طرف اول را انتخاب نکند. لذت آنی مانع از آن است که شخص به لذت بالاتر، کمال بیشتر و سعادت و ثواب اخروی نائل شود. بنابراین اگر انسان امر ضعیف‌تر و کم‌ارزش‌تری را بر امر ارزشمندتری ترجیح دهد نیز پیروی هوای نفس کرده است؛ اگرچه ممکن است کار حرامی نکرده باشد.

انسان می‌تواند عبادت را برای این انجام دهد که از عذاب جهنم مصون باشد و گناهانش آمرزیده شود، همان‌طور که می‌تواند همین عبادت را به این نیت انجام دهد که ثواب بهشتی نصیبش شود؛ اما می‌تواند همتش را از این بالاتر ببرد و صرفاً به خاطر این که شکر خداست و خدا دوست دارد، این عمل را انجام بدهد. حال اگر تنبلی کرد و گفت: برای من همین که از آتش جهنم نجات پیدا کنم، بس است، این هم یک نوع هوای نفس است چون به چیزی پست‌تر قناعت کرده است؛ اگرچه اصطلاح پیروی از هوای نفس شامل این موارد نمی‌شود. پیروی هوای نفس در اصطلاح دینی و اخلاقی، به این معناست که انسان در شرایطی واقع شود که هم بتواند کاری را انجام دهد که منشأ خیر دنیا و آخرت است، و هم بتواند عملی را انجام دهد که موجب تنزل اوست، ولی او کاری را ترجیح دهد که موجب تنزل اوست.

اختیاری‌بودن مبارزه با هوای نفس

یکی دیگر از نتایجی که از بحث‌های گذشته گرفتیم، این بود که مبارزه با هوای نفس، و پرهیز از کارهایی که لغزش‌ها، تنزل‌ها و انحراف‌ها به دنبالش است، یک عمل اختیاری است. مبارزه با هوای نفس یعنی هرچا مصداق «دل‌خواه» است سعی کنیم آن را ترک کنیم؛ دیدن باشد، چشم را کنترل کنیم! شنیدن باشد، گوش را! گفت و شنود و نشست و برخاست باشد، همین‌طور تا برسد به آن مسایل پیچیده‌ای که گاهی باید سال‌ها طراحی و برنامه‌ریزی کرد و مقدماتش را فراهم آورد تا انجام بگیرد. از آنجا که هیچ کار اختیاری نیست که انسان انجام دهد و یک نوع نفع و ضرر یا مصلحت و مفسده‌ای در آن نباشد، انسان باید برای مخالفت با هوای نفس مثل هر کار اختیاری دیگری انگیزه داشته باشد، و اگر از منافی که بر مخالفت هوای نفس مترتب می‌شود، و هم‌چنین ضررهایی که از پیروی هوای نفس پیدا می‌شود اطلاع داشته باشد، انگیزه قوی‌تری برای این کار خواهد داشت. از این رو بیانات قرآنی و کلمات اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین برای این که ما را از پیروی هوای نفس دور کنند، از یک سو منافع اجتناب از هوای نفس و از سوی دیگر ضررهای پیروی از هوای نفس را بیان کرده‌اند.

هوای نفس و گمراهی خود و دیگران

در جلسات گذشته با استفاده از آیات قرآن، ضررهای پیروی از هوای نفس را دسته‌بندی کردیم. گفتیم: اولین ضرر، گمراه شدن خود انسان است. انسان با پیروی از هوای نفس، از راه صحیح بیرون می‌رود و بعدها نتیجه‌اش را خواهد دید که عمرش را تلف کرده و بی‌راهه رفته است. افزون بر این، گاهی پیروی از هوای نفس مانع پیشرفت و ترقی دیگران هم می‌شود. کسی که رهبر راه غلطی می‌شود، کسانی که دنبالش می‌آیند را هم به آن راه می‌کشاند. شیطان افزون بر این که خود وارد جهنم می‌شود، پیروانش را هم وارد جهنم می‌کند. این شیطنت مخصوص ابلیس نیست. شیاطین انس هم این کار را می‌کنند. گاهی آدمیزاد هم‌کار ابلیس می‌شود. ابلیس یک شیطان جنی بود، و این می‌شود شیطان انسی. شیاطین الانس تعبیر قرآن است. نه تنها خودش جهنم می‌رود، بلکه دیگران را هم گمراه می‌کند و آن‌ها را هم به جهنم می‌برد. گاهی کار انسان به این جا می‌رسد که اصلاً اجازه نمی‌دهد که مخالفانش زنده بمانند و راهی بپیمایند که او مایل نیست. درباره بنی‌اسرائیل گفتیم که چون پیغمبران خلاف میل آن‌ها می‌گفتند، آن‌ها را می‌کشتند؛ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّمَّا لَا تُحِبُّونَ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِقًا كَدَّبْتُمْ وَفَرِقًا تَقْتُلُونَ؛ [1] [2] از این عجیب‌تر آن است که کسانی به عنوان طرفداری از دین و مبارزه با شیاطین و بی‌دین‌ها حرکتی را شروع می‌کنند و تحت این عنوان کسانی را فریب می‌دهند تا به نام دین ریشه دین را بکنند. این عجیب‌ترین کاری است که از آدمیزاد برمی‌آید!

شیاطین انس

خداوند می‌فرماید: وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ؛ [2] [3] برخی از آدمیزادها سخنان بسیار قشنگی می‌گویند. وقتی درباره موضوعی تبلیغات می‌کنند و توضیح می‌دهند، آن‌قدر جالب صحبت می‌کنند که توی پیغمبر هم شگفت‌زده می‌شوی، و ممکن است که شما شک کنید که آیا این واقعا نیت خوبی دارد، نفع مرا می‌خواهد و خیرخواه من است، یا قصد فریب دارد و حيله‌ای شیطانی در کار است. اما او فکر این‌جا را هم کرده است و برای این که به او بدبین نشوید خدا را شاهد می‌گیرد که این‌هایی که من می‌گویم از روی دلسوزی است، و خیرتان را می‌خواهم. ابلیس هم وقتی می‌خواست به حضرت آدم و حوا بگوید از این شجره بخورید، به آن‌ها گفت: مَا تَهَاجَرُكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونُوا مِنَ الْخَالِدِينَ x وَقَاتِمَهُمَا إِلَيَّ لَكُمْ لِمَنِ النَّاصِحِينَ؛ [3] [4] گفت: می‌دانید چرا خدا گفته از این درخت نخورید؟ برای این که ملک نشوید و عمر جاودانه پیدا نکنید. شما گوش نکنید! بخورید یا ملک می‌شوید یا عمر جاودانه پیدا می‌کنید. بعد گفت خیال نکنید من خلاف مصلحت شما می‌گویم؛ برایشان قسم خورد که من خیرخواه‌تان هستم و دارم نصیحت‌تان می‌کنم.

این کار را ابلیس برای اولین بار در عالم کرد، اما او شاگردهایی تربیت کرد که شیاطین انس شدند. آن‌ها این را خوب یاد گرفتند که وقتی می‌خواهند دیگران را فریب دهند، باید اول به زبان چرب و نرمی با آن‌ها صحبت کنند و بعد هم قسم بخورند؛ مبدا شک کنند! می‌گویند: ما سوءنیتی نداریم؛ ما اصلاً به فکر منافع شخصی و حزبی و گروهی نیستیم! قرآن می‌فرماید: او این کارها را می‌کند وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ؛ در واقع از سرسخت‌ترین دشمنان است. وقتی دشمن به روی انسان سلاح می‌کشد، انسان عکس‌العمل نشان می‌دهد و از خودش دفاع می‌کند، ولی این به زبان خیرخواهی دیگران را اغوا می‌کند، قسم هم می‌خورد که من ته دلم با شماست؛ وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ.

ما که علم غیب نداریم تا بدانیم در قلب افراد چیست و چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ؛ اما قرآن برای این طور آدم‌ها علامتی را معرفی کرده است؛ می‌فرماید: **وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسِدَ؛ [4]** [5] علامت این‌ها این است که اهل افسادند. از جمله مصادیق بارز افسادشان این است که اگر قدرت و مقامی در جامعه پیدا کنند، کشاورزی و زراعت و نعمت‌های خدادادی را که از زمین می‌روید، از بین می‌برند. شما نشینده‌اید که بعضی از جاها محصولات را در دریا می‌ریزند و درختان و زراعت می‌سوزانند؟! در همین فلسطین، اسرائیلی‌ها هر جا حمله می‌کنند و می‌خواهند شهرهایشان را بگیرند، باغ‌ها و درخت‌های زیتون‌شان را آتش می‌زنند. به این هم اکتفا نمی‌کنند و انسان‌ها را هم می‌کشند. در ظاهر می‌گویند ما دلسوز و خیرخواهیم، اما نتیجه عمل‌شان این می‌شود. **وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسِدَ؛** این قاعده کلی را بدانید که خدا هیچ وقت فساد را دوست نمی‌دارد. خدا دوست ندارد کارها طوری انجام بگیرد که به ضرر مردم، جامعه و انسانیت تمام شود. خدا این را دوست نمی‌دارد و از آن هم نمی‌گذرد.

خداوند عالم را قرار داده است تا انسان‌ها به کمالاتی برسند و لیاقت رحمت‌های بی‌نهایت الهی را پیدا کنند. روشن است که او از کسانی که ریشه این مسیر را بزنند و نگذارند مردم رشد کنند و به حیات‌شان ادامه دهند، نمی‌گذرد. یکی از حدود خیلی سختی که در شریعت اسلام وجود دارد، حد «مفسد فی الارض» است؛ **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزَاؤُا فِي الدُّنْيَا وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ [5]** [6] خداوند برای مفسدین فی‌الارض سه حد قرار داده است؛ گردن‌شان را بزنند، یا دارشان بزنند، یا (نزدیک‌ترین و آرام‌ترین مجازات) تبعیدشان کرده، از شهر و کشور اسلامی بیرون‌شان کنند.

امروز الحمدلله همه ما مصداق «**وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا**» را خوب می‌شناسیم. شاید ما در تاریخ انسانیت قومی به وحشی‌گری، جنایت‌پیشگی، قساوت، پستی و شیطنت حاکمان آمریکا نداشته باشیم. هر فسادی در هر گوشه دنیا زیر سر این‌هاست، اما آن چنان طراحی می‌کنند که کسانی در داخل همان کشوری که نهایت ظلم به آن‌ها شده، طرفدارشان می‌شوند و می‌گویند این‌ها خیرخواه ما هستند و می‌خواهند با برپریت و توحش مبارزه کنند و ما را ترقی دهند. از شصت- هفتاد سال پیش که اسرائیل را در این جا کاشتند تا امروز (به‌خصوص در دهه اخیر) چه قدر کشورها را به جان هم انداختند. در این چند سال اخیر چند کشور اسلامی را به بدترین و فجیع‌ترین وضعی به جان هم انداختند. جالب است کسانی را وادار می‌کنند مردم یم را، که هم‌دین، هم نژاد، و هم‌خاک آنها هستند بکشند، مدارس‌شان را خراب کنند، بیمارستان‌هایشان را از بین ببرند؛ بعد هم می‌گویند: ما کودک‌کشی را محکوم می‌کنیم!

رسد آدمی به جایی...

خدا می‌خواهد انسان را به خودش بشناساند. انسان می‌تواند آن قدر ترقی کند که فرشتگان خادمش شوند. در روایتی که شب گذشته خواندم، فرمود: **اسْتَحْفَظْتُهُ مَلَائِكِي؟** در همین دنیا برای کسی که خواست خدا را بر خواست خودش مقدم بدارد، فرشتگان را می‌فرستم تا او را از بلاها و خطرها حفظ کنند. اگر کسی را پیدا کنید که صادقانه به شما خدمت کند، حتی وقتی خواب هستید، محافظتان باشد و مواظب باشد که کسی در خواب به شما ضرری نرساند، چه قدر حاضرید برایش هزینه کنید؟ خدا می‌گوید: اگر بنده‌ای مطیع من شد، فرشتگانم را به نگرانی او می‌فرستم؛ **لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ؛ [6]** [7] فرشتگان از ناحیه خداوند حافظ انسان می‌شوند و مواظب او هستند که زمین نخورد. خداوند فرشتگان را می‌فرستد که بچه‌هایشان را حفظ کنند. خداوند وعده داده است که اگر شما مطیع من شدید در همین دنیا این کارها را برایتان می‌کنم. آخرت را که شما نمی‌توانید بفهمید چه خواهد شد؛ **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. [7]** [8] این نتیجه مخالفت با هوای نفس است.

لزوم تفکر درباره رحمت خداوند

برای این که بتوانیم در مسیر شیطنانی پیروی از هوای نفس وارد نشویم باید درباره منافع مخالفت و ضررهای متابعت آن بیشتر فکر کنیم تا انگیزه‌ای قوی برای این کار داشته باشیم؛ البته این انگیزه مراتبی دارد که باعث می‌شود ارزش کار به حسب آن مراتب تفاوت کند؛ از یک تا بی‌نهایت! اخلاص ارزشی غیر قابل محاسبه به عمل می‌بخشد. خدا این‌ها را برای همین جنس دو پا قرار می‌دهد و می‌گوید راهش این است که پیرو هوای نفس نشوید.

خدا از لطف و کرمش عملی را که شما برای ترس از جهنم انجام داده‌اید به حساب خودش قبول می‌کند و می‌گوید این هم برای خداست و ثواب دارد؛ در صورتی که از نظر لغوی آن هم یک نوع هوای نفس است! روشن است وقتی کاری را برای نجات از عذاب یا برای رسیدن به میوه‌ها و پرنندگان بهشتی و حورالعین انجام بدهم، یعنی برای دلم می‌خواهم این کار را بکنم، اما خدا می‌گوید این را هم قبول می‌کنم. سعی کنیم خدا را بهتر بشناسیم و کار را خالص برای خدا قرار دهیم؛ یعنی بگوییم: خدایا! من این کار را انجام می‌دهم، چون تو دوست داری؛ حتی اگر این کار موجب عذاب برای من شود، اما چون تو دوست داری من این را انجام می‌دهم؛ دلم می‌خواهد تو خوشحال بشوی؛ **أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ. [8]** [9] خداوند چنین ظرفیتی هم برای انسان قرار داده است.

برای رسیدن به این مقام، باید بدانیم خدا کدام کار را دوست دارد و کدام کار را دوست ندارد. بعضی از چیزها را با عقل مان می فهمیم، ولی خداوند به این اکتفا نکرده و انبیا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را برای هدایت ما فرستاده است، و بعد از 1400 سال این همه ثروت های علمی و فرهنگی را در کتابها برای ما حفظ کرده است تا از آنها استفاده کنیم. همه این کارها را کرده تا ما یک قدم به او نزدیک تر شویم و از رحمت های او بیشتر استفاده کنیم و از پستی ها و پلشتی ها دور شویم.

پروردگارا به حق عزیزانت، به حق آن کسانی که دوست شان داری، ما را هم از صدقه سر آنها مورد عفو و رحمت خودت قرار ده!

وصلی علی محمد و آله الطاهیرین.

[1] [10]. بقره، 87.

[2] [11]. بقره، 204.

[3] [12]. اعراف، 20-21.

[4] [13]. بقره، 205.

[5] [14]. مائده، 33.

[6] [15]. رعد، 11.

[7] [16]. سجده، 17.

[8] [17]. زمر، 3.

درسی ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5888>



جلسه بیست‌وششم؛ دنیا برای آخرت

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

11.18 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 26/3/95، مطابق با نهم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(26)

دنیا برای آخرت

اشاره

در جلسات گذشته گفتیم از منابع دینی چنین استفاده می‌شود که سه عامل هوای نفس، حب دنیا، و وساوس شیطانی مهم‌ترین عوامل سقوط و بدبختی انسان هستند. این سه عامل از یکدیگر مستقل نیستند؛ عامل اصلی هوای نفس است، لذا دنیا متعلق هوای نفس است، و شیطان با وسوسه‌های خود این عوامل را تقویت می‌کند. چند جلسه با استفاده از آیات و روایات درباره هوای نفس بحث‌هایی را مطرح کردیم.

ضرورت بحث از دنیا

عامل دوم حب دنیا است. در ادیان، به خصوص در دین مقدس اسلام، درباره آخرت و ترجیح آن بر دنیا تأکید بسیاری شده است. آیات مستقلاً با بیانات مختلف به بحث فریب خوردن از دنیا، جلوگیری از این فریب، مقایسه دنیا و آخرت، لزوم فراموش نکردن آخرت و... پرداخته‌اند؛ چیزی که در مکاتب غیردینی، حتی مکاتب اخلاقی غیراسلامی نمونه‌ای از آن دیده نمی‌شود. می‌توان گفت از ویژگی‌های معارف دینی توجه به حیات آخرت و ترجیح آن بر حیات دنیا است، و بالاخره دومین اصل در اعتقادات ما بعد از اعتقاد به خدای متعال اعتقاد به آخرت است. با این همه، بحث جامع، کافی و وافی در این باره کم شده، و همه جوانب مسئله آن طور که باید و شاید بررسی نشده است. هنوز کسانی فکر می‌کنند عامل شری که موجب بدبختی انسان است، همین امور دنیا است و خود این‌ها پلیدند و نزدیکی به این‌ها موجب بدبختی می‌شود. به خصوص با توجه به تعبیراتی که در بعضی روایات وارد شده است، کسانی که خیلی دقیق نیستند و بر روایات احاطه ندارند برداشت‌های نادرستی از آن‌ها می‌کنند. برای مثال، چند حدیث به این مضمون وارد شده که آن‌چه در دنیا است، مورد لعنت الهی است، مگر کاری که برای خدا انجام بگیرد. تصور ابتدایی از این روایات این است که همین زمین، آسمان، هوا، گیاهان و حیوانات ملعون هستند، با این که این‌ها هیچ بدی ندارند و متعلق لعنی هم نیستند.

بعضی برای این که این سوءتفاهم پیش نیاید، گفته‌اند: حب دنیا است که ملعون است، نه خود دنیا. باز این سخن نیز منشأ توهمی دیگر شده است که از روزی که متولد می‌شویم تا روزی که می‌میریم نباید به هیچ چیزی از دنیا علاقه داشته باشیم. با این که می‌بینیم اصلاً نمی‌شود بسیاری از چیزهای این عالم را دوست نداشته باشیم. برای مثال نمی‌توان اصل حیات دنیا، همین زنده بودن در این عالم را دوست نداشت. هیچ موجود زنده‌ای در این عالم نیست که به حیات خودش علاقه نداشته باشد و نخواهد

آن را حفظ کند. اگر این علاقه نباشد تلاش نمی‌کند که زندگی‌اش را حفظ کند، و خودش را در معرض خطر قرار می‌دهد و همه چیز از بین می‌رود. در این صورت اصل هدف از آفرینش این عالم نقض می‌شود. بنابراین این‌گونه روایات نیاز به بحث، بررسی و توضیح دارد.

دنیای مذموم!

عنوان حیات دنیا یا حب دنیا، به عنوان یک عامل شر و ضد فضیلت نتیجه ارتباط انسان با آن است. به عبارت دیگر شر بودن ارتباط با دنیا ناشی از آن است که ارتباط انسان با این زندگی و با موجوداتی که در این عالم هستند، باعث می‌شود به ارتباطی که انسان باید با چیزهای دیگر برقرار کند، یا محبتی که باید به چیزهای مهم‌تر داشته باشد، لطمه بخورد. بنابراین حب دنیا وقتی مذموم است که جای حب آخرت، محبت خدا و محبت فضیلت‌ها را بگیرد. در واقع «ایثار الدنیا علی الاخرة» است که مذموم است. آنچه واقعا مذموم است این است که انسان در جایی که بین لذت‌ها و خوشی‌های دنیا و لذت‌های اخروی تراحم واقع شده است، دنیا را مقدم بدارد. یکی از تعبیراتی که در این زمینه دلالت خوبی دارد و سایر اتهام را رفع می‌کند، این آیه است که می‌فرماید: **بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأُنْبَىٰ.** [1] [2] این آیه از «ایثار الدنیا علی الاخرة» مذمت می‌کند. می‌فرماید: عموم مردم (صرف نظر از تربیت الهی و هدایت انبیا) طوری هستند که زندگی دنیا را ترجیح می‌دهند، و حتی اگر بدانند که آخرت هست و به آخرت هم ایمان داشته باشند، باز هم زندگی دنیا را ترجیح می‌دهند. این کار نادرستی است و باعث فسادها، انحراف‌ها، لغزش‌ها و نهایتاً سقوط و کفر می‌شود.

این که از دنیا به عنوان یک عامل لغزش مذمت می‌شود برای ذات دنیا و موجودات و پدیده‌های دنیوی نیست. بسیاری از این‌ها دوست‌داشتنی هستند. اصلاً انسان باید خود حیات دنیا را دوست داشته باشد. خداوند این حیات را قرار داده است تا ما به وسیله آن به سعادت اخروی برسیم. هرچه در آخرت به انسان بدهند به عنوان پاداش کارهایی است که در دنیا انجام داده است و اگر این‌جا نباشد، آخرتی هم نخواهد بود. همه مذمت‌ها برای این است که انسان به لذت‌های این عالم به گونه‌ای دلبستگی پیدا کند که او را از لذت‌های برتر و پایدارتر باز بدارد. در آیه‌ای دیگر خداوند از عذاب سختی که بر کافران نازل می‌شود سخن می‌گوید، و سپس آن‌ها را این‌گونه معرفی می‌کند؛ **الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛** [2] [3] آن‌هایی که زندگی دنیا را دوست دارند و آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند. این‌ها همان کافرانی هستند که به عذاب شدید مبتلا می‌شوند.

دنیای مطلوب!

نکته دیگر این که هر گونه دلبستگی به امور دنیا باعث لغزش، سقوط، گناه یا کفر نمی‌شود و ممکن است محبت‌هایی باشد که به اصطلاح فقهی، مباح باشد. انسان همان‌طور که اصل زندگی دنیا را دوست دارد، راحتی‌اش را نیز دوست دارد. هم‌چنین پدر و مادر و فرزندان‌ش را نیز دوست می‌دارد. خود این دوست‌داشتن‌ها مذمتی ندارد، بلکه حکمت الهی برای تدبیر عالم است. خداوند این محبت‌ها را این‌طور آفریده و باید باشد و مطلوب است. هم‌چنین اعمالی که از این محبت‌ها سرچشمه می‌گیرد نیز هیچ مذمتی ندارد. حتی برخی از این دلبستگی‌ها به سعادت آخرت هم کمک می‌کند. برای مثال همین دلبستگی مادر به فرزند است که باعث می‌شود فرزندش را پرورش دهد، بی‌خوابی بکشد، شیر بدهد و پرستاری کند و باعث سعادت آخرتش شود؛ البته همه این‌ها در صورتی که جای محبت برتری را بگیرد یا مزاحم آن شود، مذموم است. اگر دل انسان پر از محبت امور دنیا شود و جایی برای محبت خدا و آخرت در آن باقی نماند، اگر به زینت‌های دنیا آن چنان دلبستگی پیدا کند که باعث شود هر گناهی را مرتکب شود تا به آن خواسته‌ها برسد، دیگر مذموم است. حب الدنیا رأس کل خطیئة؛ مربوط به جایی است که حب دنیا با حب آخرت، با حب خدا و وظایفی که دارد و فضائلی که می‌تواند کسب کند تراحم پیدا کند. در آیات قرآن و روایات همه شیوه‌های تربیتی به کار گرفته شده تا انسان را از این حالت باز دارند. هم‌چنین علما و خیرخواهان جامعه و حتی ادبا و شعرا در این زمینه گوی سبقت را از همگان رنوده‌اند، و کارهای بزرگی در این زمینه کرده‌اند که انسان را متوجه کنند تا خودش را به دنیا نبازد.

دنیا دوستی خطر ساز

همه ما تجربه کرده‌ایم ابتدا لحظه‌ای نگاهمان به چیزی می‌افتد و از آن خوشمان می‌آید و آن را می‌پسنسیم. یک لحظه امر گذرایی است، اگر بعد از آن توجه‌مان به چیز دیگری جلب شود، آن را فراموش می‌کنیم؛ اما اگر آن چیز توجه ما را به خودش جلب کند، روی آن تمرکز پیدا کرده و در ذهنمان مدام آن را تکرار کنیم، کم‌کم آن محبت ثبات پیدا می‌کند. محبت حالت ثابت و پایداری است که برای نفس انسان پیدا می‌شود و با تکرار، انس، توجه، تمرکز و... تقویت می‌شود. این محبت به جایی می‌رسد که دیگر انسان همه چیز را فراموش می‌کند و تمام توجه‌اش متمرکز می‌شود در آن محبوبی که پسندیده و از انس با آن لذت برده است؛ این‌جاست که سرنوشت‌ساز می‌شود.

از آن‌جا که این محبت انسان را از همه چیز، به‌ویژه از امور مهم‌تر معنوی و اخروی باز می‌دارد، مذموم است. از این رو قرآن در وصف مؤمنان می‌فرماید: مؤمنان خدا را از دیگران دوست‌تر می‌دارند، و کسانی را که امور دنیا را محبوب‌تر داشته باشند، مذمت می‌کند؛ **قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ... وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ.** [3] [4] خداوند چند مورد را ذکر می‌کند: پدر و مادر، فرزندان، فامیل، اموالی که با زحمت تلاش کرده‌اید و آن‌ها را اندوخته‌اید، کسب و کاری که حالا رونق گرفته و خیلی به آن علاقه دارید و می‌ترسید از رونق بیفتد، خانه‌هایی که خیلی از آن‌ها خوشتان می‌آید. آن‌گاه می‌فرماید اگر این‌ها را از خدا، پیامبر و جهاد در راه خدا بیشتر دوست بدارید، خطرناک است. اگر می‌خواهید خودتان را بیازمایید که در چه مرحله‌ای هستید؛ آیا اهل سعادت یا شقاوت، ببینید اگر امر دایر شد بین انس با خدا یا انس با یکی از امور دنیا، کدام را ترجیح می‌دهید. اگر حاضر شدید خدا را فدا کنید، این اولین خطر است. اگر امر دایر شد بین این‌که پیغمبر را دوست بدارید یا یکی از این لیدرهای جهانی را، حال از نظر زیبایی باشد، یا از نظر ثروت، یا از نظر مقام، یا از نظر برجستگی‌های دیگر، کدام را مقدم می‌دارید؟ البته محبت پیغمبر شامل محبت ذریه و فرزندانش تا قیامت هم می‌شود. هم‌چنین در عمل ببینید آیا جهاد در راه خدا را دوست‌تر دارید یا ثروت‌اندوزی و رسیدگی به اموال تجاری‌تان را. خداوند تهدید می‌کند که اگر این‌ها را بیشتر از خدا و پیغمبر و جهاد دوست می‌دارید؛ **فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ؛** منتظر امر خدا باشید؛ یعنی شما دیگر با خدا رابطه‌ای ندارید. منتظر باشید تا خدا قضاوت کند و شما را به فرجام کارهایتان و کیفر اعمال‌تان برساند!

دنیادوستی مطلوب

در روایتی نقل شده است که یکی از اصحاب خدمت امام علیه‌السلام عرض کرد: آقا ما به دنیا علاقه داریم، دعا کنید که خدا محبت دنیا را از دلمان بردارد! حضرت فرمود: دنیا را برای چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم پولدار شوم، مکه بروم، زیارت کنم، مهمان دعوت کنم، به دیگران خدمت کنم. حضرت پرسیدند: فقط برای همین‌ها می‌خواهی؟ گفت: بله. حضرت فرمودند: آخرت همین است. تو محب دنیا نیستی، بلکه تو می‌خواهی دنیا را وسیله‌ای برای آخرت قرار دهی. یعنی نباید دعا کنی که این محبت برداشته شود. اگر این محبت برداشته شود، کمتر کار می‌کنی، درآمدت کم می‌شود، کار خیر هم کم می‌کنی، و به دنبال آن ثوابت هم کم می‌شود. اصل، هدفی است که برای این تلاش‌ها داری. اگر همه این‌ها مقدمه برای آن هدف متعالی شد، همه این‌ها ارزش و ثواب دارد.

اما گاهی برعکس می‌شود. برخی دین و آخرت را وسیله‌ای برای دنیایشان قرار می‌دهند. این خطرها برای امثال ما بیشتر از دیگران است. ما به عنوان دین‌شناس و مروج دین شناخته می‌شویم. با همین لباس‌مان خودمان را این‌گونه معرفی می‌کنیم که برای دین کار می‌کنیم. اگر بنا شد ما دین را برای دنیا قرار دهیم و به‌گونه‌ای رفتار کنیم که از این راه بیشتر درآمد داشته باشد، این همان **تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا** است. این هم یک کاسبی است. می‌ترسی این از رونق بیفتد، و دلت برای خدا نسوخته است. در صورتی که ممکن است یک انسان عوام درس‌نخوانده‌ای با همان رفتار خویش دین را بیشتر از شما ترویج کند. مهم این است که ما هدف را بشناسیم و کارها و برنامه‌هایمان را طوری تنظیم کنیم که به آن هدف خداپسند که باعث سعادت ما می‌شود، برسیم.

کاری کنیم که خدا عاشقمان شود!

قرآن کوشیده است که بشر را از محبتی که او را از محبت سعادت ابدی باز می‌دارد، جدا کند و بشر طوری شود که خدا دوست دارد. چند روز پیشتر برنامه‌ای از شبکه قم پخش می‌شد و سرداری درباره اخلاق و رفتار رزمنده شهیدی سخن می‌گفت. می‌گفت تکیه کلام آن شهید این بود که «ما باید کاری کنیم که خدا عاشقمان بشود!» می‌گفت: از گروهان ما کسی دیگر باقی نمانده بود. او هم زخمی شده بود و فقط یکی از چشمانش سالم مانده بود. گفتم: بیا برمت پشت جبهه؛ از ما دیگر کسی باقی نمانده است. گفت: تا این چشم را دارم بگذار کاری کنم که خدا عاشقم بشود! قرآن آمده است که افراد را این طور بسازد. این‌ها گوهرند. این جنس خاکی، از سنخ حیوان و با این عوامل حیوانی از شهوت و غضب که در وجودش هست، می‌تواند به این اوج از فهم و دلبستگی به خدای متعال و اولیای خدا برسد.

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى

همان طور که در بحث‌های پیشین گفتیم، عامل اصلی برای حرکت و فعالیت انسان جلب لذت و فرار از درد، رنج و عذاب است. حتی وقتی می‌گوید چیزی خوب است، به این معناست که از آن خوشش می‌آید و از آن لذت می‌برد. وقتی می‌بیند لذت‌های این عالم با هم تراحم دارد و نمی‌تواند همه آن‌ها را با هم جمع کند، ناچار با همان قریحه خدادادی‌اش می‌فهمد باید یکی را انتخاب کند. اصل انتخاب‌گری انسان از همین جا پیدا می‌شود. نگاه می‌کند که لذت کدام عمل بیشتر است، آن را انتخاب می‌کند و به دنبال آن می‌رود. لذت بیشتر لذتی است که یکی از دو برتری را داشته باشد؛ یکی این‌که از نظر کمیت امتدادش بیشتر باشد. اگر دو تا لذت است که دوام یکی یک ساعت است، اما دیگری، یک روزه، یک ساله یا عمرانه است، و امر دایر است بین لذت یک ساعته و عمرانه؛ هر عاقلی لذت طولانی‌تر را

ترجیح می‌دهد. عامل دیگر برای ترجیح، شدت لذت است. اگر دو چیزند که هر دو لذت دارند، اما لذت یکی بیشتر و با کیفیت‌تر است، در این‌جا هم روشن است که عاقل کدام طرف را انتخاب می‌کند.

قرآن روی همین دو عامل تکیه می‌کند و می‌گوید: شما دائماً در مقام تعارض بین لذت‌های دنیا و لذت‌های آخرت واقع می‌شوید، و از آن‌جا که دنیا را نقد می‌بینید، بنا به طبع اولی‌تان، لذت‌های دنیا را ترجیح می‌دهید؛ **بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا؛** شما آدمیزادها زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید، در صورتی که این کارتان، کار عاقلانه‌ای نیست. چرا؟ **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى؛** هم کیفیت لذت آخرت بالاتر است، و هم دوامش بیشتر است. ما دو ملاک برای ترجیح داریم؛ یکی کمیت بیشتر و یکی کیفیت بیشتر؛ هر دوی این‌ها برای آخرت است.

بهترین دارویی که ما را از وابستگی به دنیا، خودباختگی در مقابل لذت‌های دنیا، و ترجیح بی‌جا و غیرعاقلانه دنیا نجات می‌دهد اندیشیدن درباره این دو موضوع است؛ یکی این که دنیا زودگذر است اما آخرت ابدی است، و دیگر این که کیفیت آخرت بالاتر از دنیا است. فرض قبول آخرت با پذیرش دوام آن تقریباً متلازم است. هر کس عالم آخرت را قبول دارد، می‌گوید بعد از مرگ زنده می‌شویم و به اعمالمان رسیدگی می‌شود و دیگر همیشه یا در بهشت خواهیم بود یا در جهنم. وقتی شما می‌دانید که آخرت ابدی است، با چه منطقی یک لذت آنی را بر یک لذت ابدی ترجیح می‌دهید؟ این هیچ عاقلانه نیست و هیچ منطقی این را نمی‌تواند تایید کند.

وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى

جالب این است که عین این تعبیر که در مقایسه دنیا و آخرت به کار رفته است، درباره خدا هم به کار رفته است؛ **وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى.** [4] [5] ما اصالتاً برای قرب خدا آفریده شده‌ایم. هدف اصلی آن جاست، اما درست نمی‌فهمیم که قرب خدا یعنی چه و چه لذتی دارد. ما چیزهایی را می‌فهمیم که نمونه‌اش را در این عالم دیده باشیم؛ مرغ بریانی خورده‌ایم، می‌گوید: **وَلَحْمٍ طَيْرٍ مَّا يَشْتَهُونَ.** [5] [6] همسر زیبایی داشته‌ایم یا دوست داشته‌ایم داشته باشیم، می‌گوید: **وَحُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ.** زمین سبز و خرم و آب‌های روان را دوست داریم، می‌گوید: **جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ.** [6] [7] از آن‌جا که فهم ما در همین حد است، قرآن مدام همین‌ها را تکرار می‌کند. چیز دیگری برای ما انگیزانندگی ندارد.

اما اگر کسی کمی بالاتر برود، در همین دنیا لذت‌هایی را درک می‌کند که با این چیزها قابل مقایسه نیست، مثل این که یک محبوب فوق‌العاده پیدا کرده و در مقابل او خاضع شده، همه چیزش را به او باخته است. چنین کسی اگر مهمان محبوبش شود، به فکر خوردن گوشت مرغ یا پلو و خورش است نیست؛ بلکه نهایت چیزی که از او می‌خواهد این است که لبخندی از او ببیند و نگاهی به او بیاندازد. این لذت قابل مقایسه با لذت‌های دیگر نیست. خدا انسان را برای آن لذت آفریده است. برای یک چنین کسی خدا می‌گوید: **والله خیر و ابقی.** شما در این‌جا دل به محبوبی می‌بندید، اما این کجا و خدا کجا؟! چه می‌خواهید؟ علمش، قدرتش، محبتش، جمالش، کمالش، هر چه بگویند او در مقیاس بی‌نهایت دارد، و بقای مطلق برای اوست؛ و از آن طرف هر چه در این عالم است؛ کل شیء هالک.

برای کسانی که شمه‌ای از این معانی را درک کرده باشند و بویی از عشق، محبت و انس با معشوق و لقای محبوب برده باشند، می‌فرماید: **والله خیر و ابقی**، اما برای کسانی که به آن مراتب بالا راه نیافته‌اند می‌فرماید: **والآخرة خیر و ابقی.** این را که می‌فهمید. نهرهای بهشتی را که می‌توانید بفهمید؛ **وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى؛** [7] [8] شما در دنیا برای تهیه کردن یک سیر عسل ناب و خالص چقدر تلاش می‌کنید؟ آن‌جا نهرهای عسل جاری است. **وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَدَدٍ لَلْشَّارِبِينَ؛** این‌جا چند جرعه مشروب مثلاً تو را سرخوش می‌کند و چندی به خیال خودت کیف می‌کنی. آن‌جا نهرهای جاری است؛ آن هم مشروبی که هیچ آثار بدی ندارد، نه مستی می‌آورد و نه سردرد. آن‌جا **لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَمَسٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ؛** [8] [9] نه خستگی، نه رنجی، نه سردردی، نه مستی و بی‌عقلی، ولی لذتش بی‌نهایت است. اگر نمی‌دانید انس با خدا چیست، این‌ها را که می‌دانید. این‌ها را در مقیاس بی‌نهایت فرض کن بین چه می‌شود!

اصیل‌ترین راهی که قرآن از آن استفاده می‌کند برای این که ما را از وابستگی به دنیا برحذر بدارد این است که می‌گوید: شما دنبال لذت می‌گردید؟ بهترین لذت، لذتی است که هم در کیفیت بالاترین باشد و هم در کمیت پایدارترین. پس جا دارد که هر جا تزامنی بین لذت دنیا و لذت آخرت پیش آمد، انسان دنیا را فدای آخرتش کند و بیش از حد ضرورت از امور دنیا استفاده نکند.

وفقنا الله و اياكم ان شاء الله.

[1] [10]. اعلی، 16-17.

[2] [11]. ابراهیم، 3.

[3] [12]. توبه، 24.

[4] [13] طه، 73.

[5] [14] واقعه، 21.

[6] [15] حديد، 12.

[7] [16] محمد، 15.

[8] [17] فاطر، 35.

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5889>



جلسه بیست‌وهفتم؛ نسبت میان دنیا و آخرت

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

11.62 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 27/3/95، مطابق با دهم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(27)

نسبت میان دنیا و آخرت

بحث ما درباره دنیا و محبت دنیا بود که به حسب آن چه از آیات و روایات استفاده می‌شود، دومین عامل برای لغزش و سقوط انسان است. گفتیم: برای آن که محبت دنیا ما را فریب ندهد، باید ویژگی‌ها و اهمیت آخرت را درک کنیم. اگر بخواهیم درباره آیات قرآن که در موضوع دنیا و آخرت وارد شده است، بحث کنیم باید دو بحث را از هم تفکیک کنیم. یکی بحث اعتقادی است که انسان به عنوان یک اعتقاد واجب (که شرط ایمان، سعادت آخرت و نجات از عذاب است) باید بداند که حیات آخرتی هست و در آنجا ثواب و عقابی در کار است و کیفر و پاداش اعمال دنیا در آنجا داده می‌شود.

اعتقادات اشتباه درباره آخرت

در این زمینه از نظر قرآن، سه گروه در مسیر غلط قدم برداشته‌اند؛ یکی کسانی که صریحاً آخرت را انکار کرده، گفتند: مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ؛ [1] غیر از دنیا زندگی دیگری نیست؛ ما زمانی متولد می‌شویم و بعد هم می‌میریم و تمام می‌شود. قرآن در مقابل این نظر می‌فرماید: شما که آخرت را نفی می‌کنید، دلیل‌تان برای نفی آن چیست؟ نفی هم خودش یک ادعاست، و وقتی کسی می‌گوید چیزی نیست یعنی من می‌دانم که نیست. از کجا می‌دانی که نیست؟ وَمَا لَهُمْ بِدَلِيلٍ مِنْ عِلْمٍ إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ؛ علم ندارند که نیست؛ گمانی می‌کنند و براساس گمان‌شان نفی می‌کنند. بنابراین این‌ها در مقام بحث محکوم هستند که ادعایی بدون دلیل دارند و به دسته دوم ملحق می‌شوند.

دسته دوم آخرت را نفی نمی‌کنند و می‌گویند: ما نمی‌دانیم و چون نمی‌دانیم، نمی‌توانیم زندگی‌مان را بر این اعتقاد مبتنی کنیم. این افراد در عمل مثل کسی رفتار می‌کنند که منکر است، اما ادعای نفی نمی‌کنند. قرآن در سوره کهف داستان دو برادر را ذکر می‌کند که یکی به دیگری گفت: وَمَا أَظَلُّوا السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا؛ [2] [3] باور نمی‌کنم قیامتی در کار باشد و ما دوباره زنده شویم. این طور اشخاص گاهی کلام خود را این‌گونه تکمیل می‌کردند که بفرض که آخرت باشد، یک زندگی است مثل زندگی این‌جا. ما ابتدا که به این‌جا آمدم چیزی نداشتیم؛ کم‌کم رشد کردیم، کار کردیم، خانه ساختیم، زندگی کردیم، و علم کسب کردیم. اگر آخرت هم باشد باز همین کارها را می‌کنیم؛ چرا از حالا غصه‌اش را بخوریم؟ این نظر زمینه پیدایش گروه سوم را فراهم می‌کند که می‌گویند: از آن‌جا که پیغمبران گفته‌اند آخرت هست، و ما آن‌ها را انسان‌های راستگویی می‌دانیم، می‌پذیریم که آخرت هست، اما آخرت تأثیری در رفتار ما در این‌جا ندارد. حالا در این‌جا زندگی‌مان را می‌کنیم؛ هروقت آن‌جا رفتیم، راهش را یاد می‌گیریم که چه طور باید آنجا زندگی کنیم!

اعتقاد صحیح به آخرت سه پایه می‌خواهد؛ اولاً زندگی دیگری بعد از مرگ امکان دارد؛ ثانیاً افزون بر این که دلیلی بر نبود آخرت نداریم، دلایلی بر امکان و حتی وقوع زندگی پس از مرگ داریم؛ ثالثاً زندگی و سعادت آنجا را باید در این دنیا ساخت؛ الدنیا مزرعة الاخره؛ الیوم عمل ولا حساب وغداً حساب ولا عمل؛ اینجا جای کار است، آنجا جای مزد. اینجا جای کاشت است، آنجا جای برداشت. دنیا و آخرت با هم ارتباط دارند و دو زندگی مستقل نیستند. آن زندگی، پاداش و کیفر اعمال این زندگی است. اینها مسائلی است که درباره این اصل اعتقادی به عنوان یک اعتقاد واجب باید مطرح شود و در مقابل منکران، این مراحل را اثبات کند.

بحث‌های اعتقادی قرآن درباره آخرت

آیات بسیاری از قرآن در مقام بیان امکان وقوع آخرت است. می‌فرماید: ما آب را از آسمان بر زمین خشکی نازل می‌کنیم. این زمین زنده می‌شود و گیاه می‌رویانند، سپس می‌فرماید: كَذَلِكِ الْخُرُوجُ، [3] یا كَذَلِكِ النُّشُورُ. [4] [5] «حکم الامثال فی ما یجوز وما لا یجوز واحد»، همین‌طور که زمین خشک ممکن است زنده شود، آدم مرده هم ممکن است زنده شود. ابتدا امکانش را اثبات می‌کند. سپس برهان می‌آورد که آخرت باید باشد. حکمت و عدل الهی اقتضا می‌کند انسان‌هایی که در اینجا با اختیار خودشان رفتار خوب یا بد داشتند، پاداش و کیفرشان با هم متفاوت باشد. در اینجا که چنین چیزی به‌طور کامل نیست، پس باید علمی باشد که هم گنجایش ثواب‌های فراوان و هم گنجایش عقوبت‌ها و کیفرهای فراوان را داشته باشد. اینها بحث‌های اعتقادی قرآن درباره دنیا و آخرت است.

ضرورت تفکر درباره آخرت

سبک دیگر بحث برای کسانی است که به آخرت معتقدند و این اصول را پذیرفته‌اند، ولی رفتارشان شبیه آن‌هایی است که معتقد نیستند. هستند کسانی که به اسم مسلمان‌اند، یا تابع ادیان توحیدی دیگری هستند، آخرت را هم انکار نمی‌کنند و قبول دارند که انسان بعد از مرگ زندگی دیگری دارد، اما رفتارشان با منکران چندان تفاوتی ندارد. اینجاست که این بحث اخلاقی مطرح می‌شود که باید چه کرد؟ بحث اول برای این بود که ثابت کند باید به آخرت اعتقاد داشته باشید، اما این بحث مربوط به کسانی است که در عمل کوتاهی دارند. می‌خواهد به این‌ها هشدار دهد و وادارشان کند رفتارشان را طوری قرار دهند که مقتضای همان اعتقادشان باشد. شاید بتوان گفت در حدود ثلث قرآن در مقام مواجهه با این افراد است. مخاطب این آیات کسی است که می‌داند یک زندگی در این دنیا دارد که حداکثر نزدیک به صد سال طول می‌کشد، ولی زندگی دیگری هم دارد که معلوم نیست از چه زمان شروع می‌شود، اما ابدی است و پایانی ندارد. قرآن می‌خواهد انسان‌ها را وادار کند در این باره بیاندیشند که مقتضای این اعتقادشان چیست.

شیوه سخن با این افراد آن است که به آنها بگویند: شما در زندگی دنیایتان، فکر فردا را می‌کنید و مثلاً از قبل از زمستان به فکر وسیله گرمایشی برای آن هستید. با این که فصل سرما حداکثر شش ماه است، ولی شما برای آن مقدمه تهیه می‌کنید. اگر به جای شش ماه، شصت سال، ششصد سال، یا شش هزار سال بود، باید چه می‌کردید؟ آن عقلی که به شما می‌گوید: برای تابستان و زمستان آینده‌تان فکری کنید، و حتی برای فردایتان برنامه‌ریزی کنید، به شما نمی‌گوید برای یک زندگی بی‌پایان فکر کنید؟!

دنیای نقد و آخرت نسیه؟!

ممکن است کسانی بگویند: ما دو زندگی داریم: یک زندگی دنیا، و یک زندگی آخرت؛ فعلاً زندگی دنیا را غنیمت می‌شماریم؛ این نقد است، و آن نسیه. یک سلسله از بحث‌های قرآنی برای این طور اشخاص است. بسیاری از آیات در مقام این است که بگوید شما نمی‌توانید این فکر را پشت گوش بیندازید؛ مگر این که عقل‌تان را کنار بگذارید. تا عقل و فهم دارید و می‌توانید مصلحت خودتان را درک کنید باید فکر فردا را بکنید؛ اَتَقُوا اللَّهَ وَكُنْتُمْ نَفْسًا مَّا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ. [5] [6] به‌خصوص این که این دو از نظر زمان و از نظر خصوصیات مساوی نیستند که بگویند ما تقسیم می‌کنیم: یک دسته لذت‌های دنیا را می‌بریم، آنجا هم عذاب‌هایش را می‌کشیم، و کسان دیگری هم از دنیا صرف نظر می‌کنند، تا لذت آخرت را ببرند. این دو خیلی با هم فرق دارند. در جلسه گذشته نیز گفتیم که بسیاری از بحث‌های قرآن ناظر به این است که دنیا و آخرت دو تا فرق اساسی دارد و نمی‌شود دنیا را جایگزین آخرت کرد. اول آن که دنیا محدود است و آخرت نامحدود. کل دنیا نسبت به آخرت که هیچ، نسبت به بخشی از آخرت هم مثل یک چشم برهم زدن است. نسبت عمر دنیا به آخرت از این هم کمتر است، آیا می‌شود این را جانشین آن کرد؟! به اندازه یک چشم برهم زدن لذت ببرم و بعد یک عمر صد ساله درد بکشم! عقل این را اجازه می‌دهد؟! افزون بر این، دنیا و آخرت از نظر نوع لذت‌ها هم با هم قابل مقایسه نیستند. شما اگر لذت‌های آخرت را با لذت‌های دنیا مقایسه کنید، خواهید فهمید که اصلاً نمی‌شود اسم این‌ها را لذت گذاشت. همان‌طور که در بعضی از تعبیرات قرآنی نکته لطیفی نهفته است که می‌گوید: اصلاً نمی‌شود اسم زندگی دنیا را زندگی گذاشت؛ وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ؛ [6] [7] آن‌هایی که با ادبیات عرب آشنا هستند، می‌دانند: بالاترین تأکید می‌شود که در زبان عربی قابل بیان است این است که در این جمله به کار رفته است؛ جمله اسمیه با *إِنَّ*، لام تأکید با ضمیر فصل، و خبر *مُحَلِّی* به الف و لام. این زندگی دنیای شما، سرگرمی و بازیچه‌ای بیش نیست. زندگی فقط و فقط، زندگی آخرت است.

هم چنین قرآن در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهَوٌّ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِطُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَبِئِذَا حُجِرَ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْعُرُورِ؛ [7] 81 می‌فرماید: بدانید مطلب همین است و جز این نیست. این چیزی که شما آن را زندگی می‌نامید، مجموعه این‌هاست: یکی سرگرمی است؛ این روزها که بازار سرگرمی خیلی رایج است و بازی‌های اینترنتی و امثال آن همه را از پیر و جوان و بچه و بزرگ و مرد و زن مشغول کرده است؛ این بخشی از زندگی دنیاست. البته خیلی از کارهای دیگر ما هم که آن‌ها را جدی می‌گیریم از همین قبیل است. گاهی انسان از بیکاری خسته می‌شود و از این‌که دارد عمرش می‌گذرد ناراحت است. می‌خواهد عمرش به گونه‌ای بگذرد که نفهمد و خودش را به یک سرگرمی مشغول می‌کند. در این سرگرمی ضابطه و قاعده لحاظ نیست. عمده این است که انسان مشغول شود و وقت بگذرد. بخش دیگر با اندکی تفاوت شبیه بخش اول است. سرگرمی‌هایی هست به نام بازی که ضوابط و قواعدی دارد و باید این قواعد را رعایت کرد، و در آخر هم ممکن است برای انسان یک لذت آنی خیالی به نام پیروزی پیش آید. به هر حال این هم یک بخشی از زندگی است.

خودآرایی

وَزِينَةٌ؛ معمولا انسان در سن نوجوانی و جوانی به فکر خودآرایی است. می‌خواهد طوری باشد که وضعتش مقبول باشد. آراسته باشد و کسانی که او را می‌بینند خوششان بیاید و از دیدنش ناراحت نشوند. حال ممکن است به دنبال این، مسائل دیگری هم باشد؛ آن به جای خودش، اما همین صرف خودآرایی و جلب توجه دیگران چه فایده‌ای دارد؟ این تازه بخش مطلوب و مرغوب زندگی است که البته گاهی می‌تواند غرض عقلایی هم داشته باشد. فراموش نکنید همه بحث‌های اخلاقی درباره دنیا، مربوط به زمانی است که آن عمل برای دنیا باشد نه برای هدف بالاتری. ولی اگر دو همسر برای همدیگر زینت کنند، برای آخرت‌شان مفید است، چون دستور خداست و اگر به قصد قربت باشد، عبادت هم است. حساب این‌گونه موارد جداست. بحث اخلاقی درباره وقتی است که ما دنبال لذت‌های دنیا باشیم فقط برای خود این لذت‌ها، نه این‌که این‌ها ابزار یا مقدمه برای هدف عالی‌تری باشند. بعضی جوان‌ها هستند که شاید یکی دو ساعت در خیابان پرسه می‌زنند و خسته و کوفته برمی‌گردند برای این‌که خوششان می‌آید مردم ببینند که چقدر خوش‌تیپ و آراسته‌اند! این یک مرحله دیگر از امور دنیاست.

فخرفروشی و زیاده‌طلبی

مرحله بعد؛ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ؛ فخرفروشی‌هایی که افراد درباره مسایل مختلف نسبت به همسر، فرزند، پدر، مادر، عمو، خاله و... می‌کنند و هیچ حاصل مثبتی ندارد. تفاخر عینی‌تر که ممکن است واقعیت هم داشته باشد این است که شخص بگوید: من مالم بیشتر از توست؛ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ. مالت زیاد است یعنی چه؟ یعنی در فلان حساب بانکی‌ام چند میلیارد دلار دارم. چند سهم از فلان کارخانه مال ماست. مال شماست یعنی چه؟ یعنی در قبالتش اسم من نوشته شده است. از این که یک عمری صرف می‌کند تا مال و درآمدش از این بیشتر شود، چه بهره‌ای می‌برد؟ به اندازه‌ای که شکمی پر شود و بدنی از سرما و گرما حفظ شود! چه بسا زندگی یک انسان فقیر خیلی لذیذتر از زندگی آن آدم پولدار هم باشد. وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ؛ زمان‌های قدیم یکی از آرزوهایی که مردم داشتند این بود که اولاد زیاد داشته باشند. هنوز این برنامه‌های تحدید نسل و کنترل جمعیت نبود. پدر و مادرها این اندازه دنبال خوشگذرانی نبودند که زحمت بچه‌داری نکشند، و خود داشتن اولاد زیاد یکی از افتخارات‌شان بود.

حال این زندگی و نعمت‌های دنیا را با زندگی و نعمت‌های آخرت مقایسه کنید. زندگی آخرت غیر از این که ابدی است، در آن زندگی هیچ احتیاجی به زحمت کشیدن و تقلا کردن نیست؛ هر چه انسان اراده کند، هر طوری که دلش خواست، برایش حاضر می‌شود. نگاهش به درخت میوه‌ای می‌افتد و سیب می‌خواهد؛ این درخت سیب شاخه‌اش را پایین می‌آورد؛ هُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ؛ هر چه می‌خواهند هست. چیزهایی هم که عقل‌شان به آن نمی‌رسد و به ذهن‌شان هم نمی‌آید، ولی ما این‌ها را هم برایشان فراهم کرده‌ایم. آیا این دو را می‌شود با هم مقایسه کرد و گفت ما دنیا را داریم، شما فقیرها هم بروید دنبال آخرت؟! اگر انسان عقلش را به کار بگیرد، می‌بیند این دو قابل مقایسه نیستند.

زندگی دنیا در قالب مثال

قرآن در آیه دیگری با ذکر یک مثال به مقایسه دنیا و آخرت پرداخته، می‌فرماید: مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ؛ [8] 91 آبی را ببینید که از آسمان نازل می‌شود. فَأَخْتَلَطُ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ؛ تخم بعضی از گیاهان از سال‌های گذشته در زمین مانده است. وقتی باران می‌آید، این‌ها کم‌کم سبز می‌شود و زمینی که تا دیروز خشک بود و انسان از دیدنش ناراحت می‌شد، حالا سبز، خرم، زیبا، دلریا و بانشاط می‌شود. چند ماهی می‌گذرد این گیاهان گل می‌دهند و بزرگ می‌شوند. سپس تابستان می‌آید و هوا گرم و خشک می‌شود و با آمدن پاییز، همین زمین دوباره خشک و زرد می‌شود؛ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ؛ وقتی خشک شد، بادها این گیاهان را همانند کاهی این طرف و آن طرف می‌برند. کل زندگی آدمیزاد در دنیا این چنین است. سری به این قبرستان‌ها بزنید. خیلی از این قبرستان‌ها باغستان زیبایی بوده، زمین سبز و خرمی بوده است. مردگان مدفون در آن‌ها یک وقت جوان‌هایی بسیار زیبا، خوش تیپ و خوش اندام بودند. کم‌کم این جوان‌ها پیر شدند، و بعد کم‌کم مریض شدند و از دنیا

رفتند. بعد هم خاک شدند و باد هم می آید این خاکها را پخش می کند. انگار نه انگار که کسی بود و زندگی ای بود؛ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ. خداوند می فرماید: این دنیاست و این هم مثلش است. اگر حقیقتش را نمی توانید بیابید، با این مثل بهتر به ذهن تان می نشیند که وضعیت این زندگی چطور است.

ویژگی های آخرت

اما آخرت دو سرا دارد. در این جا انسان های خوب و بد در کنار هم زندگی می کنند، اما آخرت، دو تا خانه جداست؛ خانه ای پر از نعمت که هیچ کم ندارد و هر چه دلتان بخواهد و هر چه به ذهن تان خطور کند برایتان فراهم می شود؛ هیچ گاه هم تمام نمی شود. این یک خانه است، یک خانه هم پر از عذاب، و آن هم چه عذابی! دو تا خانه است؛ یکی پر از نعمت، یکی پر از عذاب؛ تا سرنوشت شما کدام یک باشد. این زرق و برق های دنیا شما را غافل می کند و فریب تان می دهد. این چند ساعتی که به سرگرمی، بازی یا فخرفروشی می گذرانید، شما را از آن لذت های ابدی که در آن جا باید به آن ها برسید، باز می دارد. حواستان جمع باشد؛ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ. این زندگی دنیا که از لُهو و لعب شروع می شود و به تکاثر در اموال و اولاد ختم می شود، یک گول زنک است که شما را از هدف باز می دارد، مگر این که از همین اسباب برای کسب رضای خدا و آخرت بهره بگیرید. در آن صورت، هر لحظه اش می تواند ارزش بی نهایت داشته باشد. شما فرض کنید دو رکعت نماز خواندید یا دستی بر سر یتیمی کشیدید. چه قدر مؤونه دارد که انسان دستی بر سر بچه یتیمی بکشد یا لبخندی به او بزند؟ این لبخندی که شما به این یتیم می زنید مثلاً یک دانه سیب می شود در بهشت، که این سیب تمام شدنی نیست. شما یک لحظه بر سر یتیمی دست کشیدید، نتیجه اش هم این است که این در آن عالم یک سیب شد، اما سببی است که تمام نمی شود و ابدی است. انسان در هر لحظه از این عمر صد ساله اش چقدر می تواند از این سیبها و حورالعینها بیافریند که عمرشان ابدی است! و از همه آن ها در آن عالم می تواند استفاده کند؛ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ؛ [9] [10] در آن جا خستگی و زحمت اصلاً معنا ندارد؛ بستگی دارد که همت شخص چقدر باشد و چه قدر دلش بخواهد. حال بین می آرد که انسان برای این لُهو و لعب و تفاخر، نافرمانی خدا کند؟! این گول زنک نیست؟!

خدا ان شاء الله دل های همه ما را به نور معرفتش هدایت بفرماید!

[1] [11]. جاثیه، 24.

[2] [12]. کهف، 36.

[3] [13]. ق، 11.

[4] [14]. فاطر، 9.

[5] [15]. حشر، 18.

[6] [16]. عنکبوت، 64.

[7] [17]. حدید، 20.

[8] [18]. کهف، 45.

[9] [19]. فاطر، 35.



جلسه بیست‌وهشتم؛ دنیا؛ خانه‌ای در محاصره بلاها

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

10.48 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 28/3/95، مطابق با یازدهم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(28)

دنیا؛ خانه‌ای در محاصره بلاها

اشاره

گفتیم قرآن کریم برای این‌که مردم فریب لذت‌های زودگذر دنیا را نخورند و از هدف خلقت‌شان و عالمی که برای آن آفریده شده‌اند، غافل نشوند، شیوه‌هایی را به کار گرفته است؛ از جمله این‌که دنیا و آخرت را از لحاظ مدت با هم مقایسه می‌کند. همه می‌دانند که مدت عمر دنیا مدت محدودی است، ولی مدت عمر آخرت نامحدود است. مقایسه دیگر از لحاظ نوع لذت‌های این دو عالم است که لذت‌های اخروی به مراتب بهتر، شریف‌تر، شدیدتر و بالاتر از لذت‌های دنیوی است. قرآن گاهی این مطلب را به صورت ارسال مسلم بیان می‌کند. برای مثال می‌فرماید: **فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ**؛ [1] [2] زندگی دنیا نسبت به آخرت چیز کمی است؛ یا **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ**؛ [2] [3] زندگی دنیا بهره‌ای لحظه‌ای است، اما آخرت عمری ابدی و ثابت است.

گل همین پنج روز و شش باشد

اما صرف مفهوم کم و زیاد خیلی در دل ما اثر نمی‌کند. در دنیا بعضی چیزها کم است و بعضی چیزها زیاد و انسان به خاطر این‌که بعضی چیزها کمتر هست آن‌ها را رها نمی‌کند. ممکن است برخی بگویند: ما به همین کم قناعت می‌کنیم. برای این‌که روشن شود این کم و زیاد مثل کم و زیاد یک روز و دو روز یا یک میلیون و دو میلیون نیست، و انسان بهتر درک کند که این تفاوت خیلی زیاد است، یکی از شیوه‌هایی که خداوند به کار گرفته، مثل زدن است. یکی از راه‌های تربیتی برای هر کسی که از سطح بالاتری می‌خواهد مطلبی را برای کسانی که در سطح نازل‌تر هستند بیان کند، همین تمثیل با مثل‌های حسنی است. این مثل زدن در قرآن بسیار شایع است. حکمتش هم همین است که ما حقیقت این مطالب را نمی‌توانیم درک کنیم، و خداوند آن را با زبان ساده‌ای در یک مقیاس محدودی به چیزی تشبیه می‌کند تا ما برای تشخیص آن مقداری آماده‌تر شویم.

شب گذشته به یکی از این آیات اشاره کردم؛ **اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهَوٌّ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِطُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطًّا**؛ [3] [4] زندگی دنیا مثل باران فراوانی است که می‌بارد و کشاورزان را خیلی خوشحال می‌کند. این باران بر زمین می‌بارد و زمین خشک، سرسبز و با طراوت می‌شود. **فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا**؛ بعد از این دوران رشد، گیاهان شروع به زرد شدن می‌کنند و کم‌کم خشک می‌شوند و گاه‌ایشان می‌ماند. دنیا این چنین

است. یک دوره محدودی است و نشیب و فرازی دارد. وقتی انسان متولد می شود طفلی است، کم کم رشد می کند، نوجوانی را طی می کند و جوان برومند و باطراوتی می شود، اما کم کم این طراوت از بین می رود و رو به پیری و کهولت می رود و دیگر زرد می شود و می میرد و دفن می کنند. اما آخرت این گونه نیست.

جهان ابدی

انسانها در آخرت در دو خانه بسیار متفاوت هستند. در هر کدام از این خانه ها باشند، تا ابد آن جا هستند؛ یا **أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**، [4] یا **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**. [5] برخی از تعبیرات در روایات هست که در اوائل قیامت تحولاتی پیدا می شود و کسانی شفاعت می شوند یا تحولاتی برایشان پیدا می شود، اما بعد از آن دیگر کار یکسره می شود و در جهنم بسته می شود؛ **فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ**. [6] آن جا مرگی در کار نیست. حتی جهنمی ها آرزو و التماس می کنند که خدایا ما را مرگ بده! خطاب می آید: هیهات این جا از مرگ خبری نیست. **كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ**؛ [7] پوست هایشان در آتش جهنم چروکیده و خشک می شود، می سوزد و خاکستر می شود، اما دوباره از نو پوست نو می روید؛ **لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ**؛ دوباره پوست می آید تا دوباره عذاب را بچشند. و این هم چنان تا بی نهایت ادامه دارد.

این دو جریان را با هم مقایسه کنید! آیا می ارزد که انسان همه چیزش را به زندگی دنیا بسپارد؟ این زندگی دنیایی که از آن سادگی شروع می شود و آخرش هم با مرگ ختم می شود و جز گاهی از آن باقی نمی ماند. آیا می ارزد که تنها هدف انسان همین لذت های زودگذری باشد که معمولا در جوانی می برد یا نه، باید برای جایی که تمام شدنی نیست، فکری کرد؟

بلايا و حوادث غيرمترقبه؛ نشان بي اعتباري دنيا

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ بِمَا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَنَاهَا أَمْزَنًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ؛ [8] [9] حکایت زندگی دنیا، حکایت آبی است که از آسمان نازل می شود. این آب با موادی که در خود زمین است مخلوط می شود و گیاهانی از زمین می روید و غذای شما و حیوانات تان از زمین فراهم می شود. این جریان ادامه پیدا می کند و گیاهان رشد می کنند. **حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا**؛ این زمین خشکی که انسان بدش می آمد نگاهش کند، با این گیاهان، گل ها و شکوفه ها زینت پیدا می کند، و صاحب زمین ها و دست اندرکاران کشت و زرع خیالشان راحت می شود که امسال خشکسالی نیست. **وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا**؛ وقتی خوب رشد کرد صاحبان زمین ها خیال می کنند که دیگر امور کاملا در اختیارشان است و هر وقت بخواهند استفاده می کنند و امسال روزی فراوان است. ولی یک مرتبه می بینی بلایی نازل می شود، سیلی می آید، آفتی می خورد یا آتشی در آن می افتد و می سوزد. صبح که سر زمین می آیند می بینند از آن سبزی و طراوت و زیبایی ها هیچ خبری نیست.

این مثال نسبت به مثال آیه سابق یک نکته اضافه دارد و آن همین نکته فریب است. این که مردم فریب این سرسبزی را می خورند و خیال می کنند که این دیگر هیچی است و در اختیارشان است. زندگی دنیا نیز همین طور است و نه تنها زندگی موقتی است که فراز و نشیب، پیچ و خمها و مشکلاتی دارد، بلکه تضمینی برای بقایش هم نیست و به یک باره می بینی اصلش از بین می رود. گذشته از این که این سرسبزی و طراوت موقتی است و حتی اگر آفتی به آن نخورد خشک می شود، تازه معلوم نیست این محصول به دست شما برسد. به عبارت دیگر، افزون بر این که زندگی دنیا نسبت به آخرت لحظه ای بیشتر نیست، همین لحظه را هم شما نمی توانید پیش بینی کنید که تا چه وقت ادامه دارد. این بلاهایی که در دنیا پیش می آید چگونه است؟ یک باره می بینید جوانی در نهایت قوت و سلامتی یک مرتبه تصادف می کند و از دنیا می رود. یک وقت می بینی ساختمان خیلی محکمی ساخته اند، زلزله ای می آید و از بین می رود یا در زمین فرو می رود. غیر از این که محدود است و اگر بماند هم قلیل است، همین اندازه ای که معمولا دوام دارد نیز معلوم نیست تا چه وقت ادامه پیدا کند. چه بسا جوان هایی که در جوانی از دنیا می روند و چه بسا پیرمردهایی که بیش از صد سال عمر می کنند.

خداوند در سوره قلم داستان کشاورزانی را بیان می کند که با هم قرار گذاشتند برای این که گرفتار درخواست کمک فقرا نشوند، صبح زود و در تاریکی هوا محصولاتشان را برداشت کنند. در گذشته رایج بوده که هنگام درو کردن و برداشت محصول، گاهی فقرا می آمدند و کشاورزان هم به آنها کمک می کردند. در فقه نیز مستحب است که در هنگام برداشت محصول یا حتی هنگام تقسیم ارث، سهمی برای فقرایی که آن جا حاضر می شوند، قائل شوید و چیزی به آنها بدهید. این کشاورزان برای این که هنگام برداشت محصول به این فقرا مبتلا نشوند، با هم قرار گذاشتند که صبح زود وقتی هنوز هوا روشن نشده، زمین را درو کنند و محصولشان را بردارند. اما صبح که آمدند دیدند اصلا چیزی نیست و روبه روی زمین خشکی قرار گرفته اند. ابتدا گفتند نکند اشتباه کرده ایم و محصولان جای دیگری بوده، ولی بعد از جست و جو می بینند نه زمین همان زمین است، همان زمینی که محصولی داشت، اما محصولات در زمین فرو رفته است و خبری از آن نیست. این نکته دیگری درباره دنیا است، که نمی شود روی آن حساب کرد که تا چه وقت ادامه پیدا می کند و چه اندازه محصول دستگیر ما می شود. قرآن در بعضی جاها به خصوص روی همین تکیه می کند که مواظب باشید به این ثروت هایی که دارید و اموالی که اندوخته اید دل نبندید؛ **أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسًا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ**؛ [9] [10] آیا ایمن هستید از این که

شبانگاهی بلا نازل شود و وقتی بیدار می شوید ببینید خبری از نعمت‌ها نیست؟! **أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْفُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحَىٰ وَهُمْ يَلْعَبُونَ؛ [10]** [11] یا ایمن هستید که حتی در روز که شما مشغول بازی هستید بلایی نازل شود و همه‌تان از بین بروید؟! آیا مطمئن هستید که چنین چیزی نمی‌شود؟

تلنگر بلاها به انسان

این که خدای متعال در همه اقطار زمین همیشه بلاهایی نازل می‌کند؛ سیلی می‌آید، زمین نشست می‌کند، شکاف برمی‌دارد، کوه ریزش می‌کند، بیماری‌هایی پیدا می‌شود و... یکی از حکمت‌های همین است که همه انسان‌ها بفهمند زندگی دنیا قابل اعتماد نیست و برای این‌جا خلق نشده‌اند؛ **إِنَّمَا خَلَقْتُمُ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ، [11]** [12] خَلَقْتُمُ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا، [12] [13] الدنیا خلقت لکم و انتم خلقتم للآخرة؛ [13] [14] دنیا برای شما آفریده شده است نه شما برای دنیا. شما نباید هدف‌تان دنیا باشد. دنیا ابزاری است برای شما که از آن استفاده کنید، نه این که این هدف شما باشد و تلاش کنید تا به دنیا برسید. هدف شما آخرت است. شما برای آن‌جا خلق شده‌اید. فراموش نکنید.

سرگذشت پیشینیان؛ عامل بیداری

بخش دیگری از آیات قرآن با بیانی عینی‌تر و کاربردی‌تر به مقایسه دنیا و آخرت و برتری آخرت بر دنیا پرداخته است. الحمدلله همه ما معتقد به آخرت هستیم و برای آخرت هم کار می‌کنیم؛ عبادت می‌کنیم، نماز می‌خوانیم، فکر می‌کنیم ببینیم برای آخرت چه کردیم، از گناهان‌مان توبه می‌کنیم و... اما متأسفانه آن طوری که باید باشیم و خدا استعدادش را در انسان قرار داده است، نیستیم. کوتاه می‌آییم و تنبلی می‌کنیم. نه تنها در عمل تنبلی می‌کنیم که گاهی کم‌کم در دل‌مان هم شک و شبهه‌هایی پیدا می‌شود. قرآن از این قسم مطالب هم از داستان‌های گذشتگان و هم چنین از مسلمانان صدر اسلام ذکر می‌کند تا ما بیدارتر شویم.

بنی اسرائیل و بلای فرعونیان

در دستگاه فرعون سال‌ها از بنی اسرائیل بیگاری می‌کشیدند و پیغمبرانشان وعده‌هایی به آن‌ها داده بودند که بالآخره پیغمبری مبعوث می‌شود و به دست او از دست فرعونیان نجات پیدا می‌کنید. این‌ها منتظر بودند تا حضرت موسی ظهور کند، و البته در بعضی روایات هست که در تقدیرات الهی بنا بود حضرت موسی بعد از چهارصد یا هفتصد سال دیگر مبعوث شود، اما در اثر دعاها، توبه‌ها و گریه‌هایی که بنی اسرائیل کردند، خداوند این موعد را جلو انداخت و حضرت موسی زودتر مبعوث شد. در بعضی روایات اشاره شده که شما هم اگر دعا کنید و از خدا فرج اهل بیت علیهم السلام را بخواهید، در ظهور ولی عصر (عج) تعجیل خواهد شد. وقتی حضرت موسی مبعوث شد و بنی اسرائیل فهمیدند که این همان پیغمبری است که وعده‌اش داده شده است، خیلی خوشحال شدند و امیدوار بودند هرچه زودتر از دست فرعونیان نجات پیدا کنند.

ولی سال‌ها گذشت و مدت‌ها فرعونیان بمانه‌هایی می‌آوردند که مثلاً از خدا بخواه فلان خشکسالی را بردارد، ما ایمان بیاوریم؛ اما وقتی برداشته می‌شد ایمان نمی‌آوردند. بلای دیگری نازل می‌شد، آب‌شان پر از خون می‌شد، قورباغه‌ها و وزغ‌ها در مزارع و خانه‌هایشان می‌ریختند. **ثُمَّ مَعْجَزَةُ اتِّفَاقِ وَلِيِّهَا أَنْهَا مِي كَفَّتُوا إِذَا كَانَ مِنْ مَشْأَلِهَا** رفع شود ما ایمان می‌آوریم، و باز حضرت موسی دعا می‌کرد و برطرف می‌شد و باز هم ایمان نمی‌آوردند. بالآخره بنی اسرائیل نزد حضرت موسی آمدند و گفتند: ما این قدر انتظار تو را می‌کشیدیم تا تو بیایی و ما را نجات دهی. قبل از این که تو بیایی ما چقدر سختی کشیدیم، بعد از این که آمدی هم باز این سختی‌ها ادامه دارد! بالآخره مقدر شد که فرعونیان غرق شوند و بنی اسرائیل نجات پیدا کنند. منظور از بیان این داستان این است که خدای متعال چنین سنت‌هایی دارد که بندگانش را امتحان می‌کند و زود بلایی را رفع نمی‌کند؛ **إِنَّ اللَّهَ لَا يُعْزِزُ مَا يَهْوَىٰ مَا يَهْوَىٰ حَتَّىٰ يُعْزِزُوا مَا يَأْتِيهِمْ؛ [14]** [15] البته نعمت‌هایش را هم زود عوض نمی‌کند؛ **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعْتَبِرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُعْزِزُوا مَا يَأْتِيهِمْ؛ [15]** [16] وقتی خداوند نعمتی مثل سلامتی، رفاه، آسایش، امنیت و... به مردمی می‌دهد زود آن را از آن‌ها سلب نمی‌کند، مگر این که آن‌ها خودشان وضعیت‌شان را عوض کنند و مستحق عذاب شوند. در این صورت خداوند مهلت‌شان می‌دهد و اگر از آن مهلت هم استفاده نکنند، آن وقت خداوند عذاب نازل می‌کند.

بلا؛ زمینه‌ساز قبول حق

این سنت الهی است. خداوند با آمدن حضرت موسی فوراً بلاهایی که بر بنی اسرائیل نازل شده بود رفع نمی‌کند. ما انسان‌ها عجول هستیم و می‌گوییم امروز انقلاب اسلامی شد، فردا باید همه چیز درست شود، اما سنت خدا تغییر نمی‌کند. باید همه انسان‌ها از بالا تا پایین امتحان شوند و این طور نیست که حالا انقلاب شد فوراً همه چیز عوض شود. حتی ائمه اطهار درباره ظهور ولی عصر (عج) فرموده‌اند: وقتی حضرت بیاید تازه گرفتاری‌های شما شروع می‌شود و شما باید گرسنگی‌ها بکشید، در جنگ‌ها مشارکت کنید، بلاهایی تحمل کنید و با دشمنان آن حضرت بچنگید تا پیروز شوید و حکومت عدل برقرار شود. بنای این عالم بر این نیست که به یک‌باره همه چیز زیر و رو شود. بلاهایی که نازل می‌شود، برای این است که خود این‌ها شوکی در آدمی‌زاده‌ها ایجاد می‌کند. اتفاقاً خداوند این مطلب را در دو آیه به تفصیل بیان کرده

است. از الطاف الهی درباره آدمیزادها این است که وقتی زمینه هدایت را برایشان فراهم می‌کند و پیغمبری به سوی آنها مبعوث می‌کند، برای این که زمینه روانی پیدا کنند که به طرف حق بروند، بلایی هم برایشان نازل می‌کند. وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبِأْسَاءِ وَالصَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ؛ [16] هیچ پیغمبری بر هیچ قومی نفرستادیم مگر به این صورت که وقتی مبعوث می‌شد، مردم آن قوم به سختی‌ها و ضررهایی مبتلا می‌شدند. لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ؛ ما این شرایط را فراهم کردیم تا بیشتر به طرف خدا بیایند و پیغمبر هم می‌آمد می‌گفت حالا که شما از خدا کمک می‌خواهید، خداوند این‌طور دستور داده است و این کارهایتان اشتباه است، و این گونه راه هدایت را بر آنها باز می‌کرد.

در آیه دیگر می‌فرماید: فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ؛ [17] با این که ما این تدبیر را کردیم، ولی حتی این هم اثر نکرد و تضرع نکردند؛ زیرا دل‌هایشان قساوت گرفته است. می‌گویند: قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الصَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ؛ [18] دنیا همین است دیگر، یک روز خوشی است یک روز ناخوشی، پدران ما هم همین طور بودند یک وقت خوشی داشتند یک روز ناخوشی. خلاصه بعد از گرفتاری‌ها متنبه نشدند. وقتی این طور شد، راه نعمت‌ها را به رویشان باز کردیم و فراوانی و رفاه به آنها دادیم و ناگهان به عذاب و گرفتاری مبتلایشان ساختیم؛ فَأَخَذْنَاَهُمْ بَعْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ به گونه‌ای که اصلاً نفهمیدند این عذاب چطور نازل شد و چه طور مبتلا شدند. این‌ها سنت‌های خداست و به قوم خاصی اختصاص ندارد.

بلا؛ زمینه‌ساز امتحان

همه زندگی دنیا نسبت به هدف اصلی به اندازه یک چشم بر هم زدن است. در این چشم بر هم زدن باید امتحان‌مان را بدهیم. حالا می‌گوییم صد سال و خیال می‌کنیم خیلی زیاد است. این‌ها در مقیاس الهی چیزی نیست؛ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مَّا تَعُدُّونَ؛ [19] یک روز پیش خدا مثل هزار سال شماست. عمر صد ساله ما چقدر از آن روز می‌شود؟ یک سال چقدر از این روز است؟ برای ما خیلی سخت است که مثلاً یک سال مرضی را تحمل کنیم. اما برای خدا هزار سالش یک روز است بلکه نسبت به ابدیت وقتی حساب کنید، یک روز هم حساب نمی‌شود، بلکه یک چشم بر هم زدن است. او در این مقیاس این بلا را برای امتحان قرار داده است، برای ما خیلی طولانی می‌شود، اما در مقیاس الهی این‌ها چیزی نیست.

بالاخره همه این‌ها یک روی سکه است. روی دیگر سکه آن است که باید این‌ها فراهم شود تا امتحان شویم. اصلاً اگر امتحان نشویم، این عالم فلسفه وجودیش را از دست خواهد داد؛ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ [20] پس باید همه طور سختی‌ها خوشی‌ها پیش آید تا ما در هر حالی امتحان‌مان را پس دهیم. وَبَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ؛ [21] هم خوبی‌ها و هم بدی‌ها، هم خوشی‌ها و هم سختی‌ها همه این‌ها امتحان است. کل زندگی دنیا همانند یک ساعتی است که شما سر جلسه امتحان نشست‌اید و بعد باید مدرکش را بیاورید و یک عمر از آن استفاده کنید. این بلاها خودش حکمت دارد و می‌بایست باشد. خداوند گاهی تذکر می‌دهد که ببینید گاهی حسابش را نکرده‌اید و خوابیده‌اید، و یک‌باره بلایی نازل می‌شود؛ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ × أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ. بدانید این دنیا جای ماندن نیست. به این دل نبندید! دنیا ابرازی است که باید برای هدف‌تان موقتا از آن استفاده کنید.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.

[1] [23]. توبه، 38.

[2] [24]. رعد، 26.

[3] [25]. حدید، 20.

[4] [26]. مجادله، 17.

[5] [27]. بقره، 82.

[6] [28]. همره، 9.

[7] [29]. نساء، 56.

[8] [30]. یونس، 24.

[9] [31]. اعراف، 97.

[10] همان، 98. [32]

[11] غرر الحکم و درر الکلم، ص 272. [33]

[12] همان، 270. [34]

[13] مجموعه ورام، ج 1، ص 131. [35]

[14] رعد، 11. [36]

[15] انفال، 53. [37]

[16] اعراف، 94. [38]

[17] انعام، 43. [39]

[18] اعراف، 95. [40]

[19] حج، 47. [41]

[20] ملک، 2. [42]

[21] اعراف، 168. [43]



جلسه بیست و نهم؛ نعمت‌ها و بلاها؛ وسیله امتحان

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

12.57 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 29/3/95، مطابق با دوازدهم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(29)

نعمت‌ها و بلاها؛ وسیله امتحان

اشاره

گفتیم قرآن کریم برای این که انسان‌ها را به خیر و سعادت‌شان هدایت کند که در سایه آخرت‌طلبی و کسب رضای خدا حاصل می‌شود، و در مقابل، برای آن که فریب زرق و برق‌های دنیا را نخورند، شیوه‌هایی را به کار گرفته و به چند صورت مردم را روشن می‌کند که فریب نخورند و آخرت را ترجیح دهند. هم‌چنین اشاره کردم که منظور از این که فریب دنیا را نخورند، این نیست که لذت نبرند یا در دنیا فعالیت نکنند، بلکه منظور این است که لذت‌های دنیا را هدف اصلی قرار ندهند، و در مقام تراحم با وظایفی که موجب سعادت آخرت می‌شود، آخرت را فدای دنیا نکنند. معنای حب دنیا این است، وگرنه کار کردن در دنیا با هر زحمتی هم که باشد، اگر برای خدا و انجام وظیفه باشد خودش آخرت‌طلبی است و عبادت حساب می‌شود.

بی‌اعتباری ثروت‌های دنیا

از جمله مطالبی که قرآن در این مقام بیان می‌کند مقایسه بین دنیا و آخرت است، از این جهت که لذت‌های دنیا هر قدر زیاد هم باشد توأم با آفات، بلیات، ضعف‌ها، بیماری‌ها و مشکلاتی است، افزون بر این که قابل محاسبه و پیش‌بینی دقیق هم نیست که چه وقت این لذت‌ها خاتمه پیدا می‌کند، یا اگر بلایی در راه است چه وقت می‌رسد. تدبیر الهی اقتضا کرده که بسیاری از آفت‌هایی که در دنیا واقع می‌شود قابل پیش‌بینی نباشد و به یک‌باره مردم با آن مواجه شوند، تا خیلی به لذت‌های دنیا دلبستگی پیدا نکنند. اشاره کردم که طبیعت بشر چنین است که برخی با این که ایمان به آخرت دارند و از لحاظ علمی، منطقی، عقلی و شرعی باور می‌کنند که آخرت هست، و خیلی هم بهتر از دنیا است، ولی در عین حال وقتی با لذت‌های دنیا مواجه می‌شوند این طور نیست که بتوانند به آسانی از آنها بگذرند. انسان غالباً تحت تأثیر ثروت و مکنّت دنیوی دیگران قرار می‌گیرد و در دلش آرزو می‌کند که ای کاش ما هم این‌گونه بودیم!

داستانی که مربوط به این نکته می شود داستان قارون است. قارون از امت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بود که خدا ثروتی به او داد و روز به روز بر ثروتش افزوده شد. آن قدر ثروت پیدا کرد که انبارهایش کلیدهای سنگینی داشت که حمل و نقل آنها به دست گروهی از مردان نیرومند انجام می گرفت؛ إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ. [1] [2] مردم وقتی این ثروت را می دیدند که در جلوی چشمشان با عظمت جلوه می کرد، می گفتند: يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ؛ [2] [3] ای کاش ما هم سهمی از این ثروتها داشتیم! مثلا آهی می کشیدند و می گفتند: ما باید این جا با فقر زندگی کنیم ولی این یک چنین ثروتی دارد! تا این که بالاخره از قارون خواستند که زکات و وجوهات مالش را بپردازد. او خودداری کرد و بالاخره کفر ورزید. خدای متعال هم قارون را با همه اموالش در زمین فرو برد؛ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ؛ [3] [4] آن گاه مردم متوجه شدند که به این ثروتها نمی شود اعتماد کرد و اینها ملاک سعادت نیست. این ویژگی اختصاص به قارون و قوم موسی ندارد و همه ملتها کمابیش این طورند. ثروت های دنیا قابل اعتماد نیست، جمع می شود و یک باره می پرد، برخلاف نعمت های اخروی که علاوه بر همه مزایای دیگر، این طور بلاها را هم ندارد. نعمتی که در بهشت به کسی می دهند دیگر گرفتنی نیست و همیشگی است.

معاشرت با ثروتمندان یا فقرا؟!

فرض کنید در آستانه ورود به محفلی هستید که در یک طرف ثروتمندها با لباس های شیک، اتوکشیده، معطر و زیبا نشسته اند، و یک طرف هم چند فقیر با بچه هایی با لباس های کثیف و آلوده و گاهی بدبو. آنها مشغول بحث های خودشان هستند و درباره مسایل تخصصی اقتصادی صحبت می کنند که چه کار باید بکنیم که درآمدمان بیشتر شود، و اینها هم مشغول دعایی، نمازی، یا ذکری هستند. درست تصور کنید؛ میل دارید کجا بنشینید؟ به طور طبیعی انسان میل پیدا می کند که به صف ثروتمندان برود و اصلا با دیدن قیافه و لباس و وضعیت صف فقیران ناراحت می شود. حال عرب های مشرک و بت پرست زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را در نظر آورید که اصلا استکبار خوی طبیعی شان بود. یتیمی به رسالت مبعوث شده است. اگر بخواهد با اینها زندگی کند باید مقداری دلشان را به دست آورد. نمی شود سخن خودش را بگوید و کاری به آنها نداشته باشد. او باید رسالتش را انجام بدهد، مردم را هدایت کند، جامعه اسلامی تشکیل بدهد و بالاخره باید یک طوری دل اینها را هم به دست آورد. اگر من و شما بودم می گفتیم: از باب مقدمه واجب باید رفت و با اینها معاشرت کرد و به آنها احترام گذاشت تا سخنان را بشنوند. اگر ما برویم با فقرا بنشینیم و به اینها اعتنا نکنیم، کار پیش نمی رود. به طور طبیعی می گفتیم باید با اینها زندگی کرد و دلشان را به دست آورد تا کم کم هدایت بشوند و به آنها بفهمانیم که خیلی دل به زندگی دنیا نبندند و به اموالشان مغرور نشوند.

جالب این است که خود این ثروتمندان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و پیشنهادی دادند. گفتند: ما دشمن شما نیستیم و می خواهیم نزد شما بیاییم و با شما ارتباط برقرار کنیم. ولی در شأن ما نیست که با اینهایی که اطراف شما هستند، بنشینیم. اگر می خواهی ما که بزرگان و سران قوم هستیم با شما ارتباط برقرار کنیم باید عذر اینها را بخواهی تا زمینه ای باشد که رغبت کنیم کنار شما بنشینیم. در بعضی روایات هست که به ذهن مبارک پیغمبر خطور کرد که یک بار این کار را بکنم برای این که دل اینها را به دست بیاورم. آیه نازل شد: وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ؛ [4] [5] این فقیرها، پابرنه ها و یقه چرک هایی که اطراف هستند دنبال رضای خدا هستند و هدف دیگری ندارند. صبح و شام مشغول عبادت و یاد خدا هستند. مبادا اینها را طرد کنی! اینها حساب شان با خداست و حساب تو هم با خداست. نه تو مسئول آنها هستی و نه آنها مسئول تو. نه تو را به خاطر کار آنها مؤاخذه می کنند و نه آنها را به خاطر تو. تو وظایف آنها را انجام بده! آنها هم مشغول عبادت شان هستند. برای چه طردشان کنی؟

بعد اضافه می کند: وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا؛ فقر اینها و ثروت آنها وسیله امتحانی برای آنهاست. بعضی را وسیله آزمایش برای بعضی دیگر قرار می دهیم، و آزمایش شان به این صورت است که وقتی می بینند عده ای فقیر مشغول عبادت هستند و تو هم به آنها احترام می گذاری، می آیند چپ چپ نگاه می کنند و می گویند: أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا؛ مسخره می کنند و می گویند: مثلا حالا اینها بهشتی هستند ما بناست جهنمی باشیم؟! خدا برای اینها حساب خاصی باز کرده یا نعمت خاصی به اینها داده است که به ما نداده؟! أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ؛ ملاک برتری اینها حق شناسی شان است. ملاک پستی شما و محکومیت شما نیز ناشکری و ناسپاسی تان است. خداست که می داند کدام بنده ای شاکر است و دلش با خداست و کدام بنده ای هوای نفسش است. این امتحان است. تا این طور جریانی پیدا نشود امتحان نمی شوند. آن که مؤمن واقعی است اگرچه به ذهنش خطور کند که کاش ما هم ثروتی داشتیم، ولی هیچ وقت نمی گوید که ما بهتر از دیگران هستیم. بالاخره اینها اگرچه فقیرند، اما عبادتی می کنند و وظیفه ای دارند، ما هم برای آنها احترام قائل می شویم. این بخشی دیگر از آیاتی است که درباره نهی از دنیاست و می فرماید: به همینهایی که در حال عبادتند، احترام بگذارید. اینها برای شما بهتر از آن ثروتمندانی هستند که با تبختر با شما رفتار می کنند و منت سرتان می گذارند که بیایند بنشینند با شما صحبت کنند.

پابرنه ها یا اتوکشیده ها؟!

همچنین در سوره کهف با عبارتی غلیظتر و گویاتر می‌فرماید: **وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ؛** [5] [6] خودت را وقف همین‌ها کن! از این‌ها جدا نشو! همین‌هایی که صبح و شام مشغول عبادتند و فقط قصدشان رضای خداست. **وَلَا تَعُدَّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛** طبیعت انسان اقتضا می‌کند که وقتی وارد مجلسی شد کنار کسانی بنشیند که همه لباس‌های زیبا و اتوکشیده و بقه‌های سفید دارند، اما این‌گونه نباش! مبادا این‌گونه باشی که به خاطر خواستن زینت دنیا، چشم از این‌ها برداری و سراغ آن‌هایی که خیلی شیک و اتوکشیده هستند، بروی. با همین پابره‌ها و بقه چرک‌ها بنشین! **وَلَا تَطْعُ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ أَفْرُهُ فُرْطًا؛** از کسانی که ما آن‌ها را از یاد خودمان غافل کردم و توفیق یاد خودمان را به آن‌ها ندادیم، اطاعت نکن! این‌ها مورد عنایت ما نیستند که دلشان غافل از یاد ماست و فقط راجع به اقتصاد و رفع تحریم‌ها صحبت می‌کنند. خیلی به این‌ها دل نبند!

باز در روایات، تواریخ و تفاسیر آمده است که کسانی نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و پیشنهاد دادند: شما عذر این‌ها را بخواه که بروند، آن وقت ما که اشخاص معتبر، ثروتمند و متخصص مسائل سیاسی و اجتماعی هستیم می‌آییم و با شما تفاهم و بحث می‌کنیم. این گداها چه کسانی هستند که شما دور خودت جمع کرده‌ای؟ قرآن در جواب این‌ها می‌فرماید: **وَلَا تَطْعُ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ أَفْرُهُ فُرْطًا؛** این کسی که نزد تو آمده است و این پیشنهاد را می‌کند، کسی است که ما دلش را از یاد خودمان غافل کرده‌ایم و توفیق یاد خودمان را به او ندادیم. این تابع هوای نفسش است. آب از سر این‌ها گذشته است و دیگر امیدی به آن‌ها نیست. پس حتی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز به خاطر مصالح و پیشرفت کار هم اجازه نداشت که پابره‌ها را از خودش دور کند.

إياك أعني واسمعي يا جارة!

البته پیغمبر علاقه‌ای به زینت دنیا نداشت. این پیغمبر همان پیغمبری است که وقتی دید حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها پرده‌ای با نقش و نگار در اتاق‌شان آویزان کرده‌اند وارد نشد و عبور کرد و رفت. آن دختر عزیزی که از لحاظ مقام و عزت و محبوبیتش نزد پیغمبر از همه برتر بود. حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها وقتی متوجه شدند، پرده را جمع کردند و گفتند: برید خدمت پیامبر و بگویند بین فقرا تقسیم کنند. چنین کسی تابع زینت دنیا نیست. این‌ها خداوند می‌فرماید: **تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛** از باب «إياك أعني واسمعي يا جارة» است. در ظاهر خطاب به پیغمبر است، اما مخاطب واقعی سایر مردم هستند. خطاب به پیغمبر می‌کند تا دیگران حساب کار خودشان را بکنند که ما حتی به پیغمبرمان هم اجازه چنین رفتاری را نمی‌دهیم، چه رسد به دیگران.

نعمت‌ها و بلاهای دنیا؛ ابزارهای امتحان

در آیه دیگری می‌فرماید: **وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ؛** [6] [7] همان طور که گفتیم به طور طبیعی وقتی انسان چشمش به صحنه زیبایی (مثلاً گل‌دان گلی) می‌افتد، خوشش می‌آید و می‌خواهد نگاهش کند. این‌جا صحبت تکلیف نیست. این خوش آمدن طبیعت انسان است و وجودش حکمت دارد. ولی به دنبال آن، وقتی انسان از چیزی خوشش آمد، مدام چشم می‌دوزد و به آن خیره می‌شود و از چیزهای دیگر هم چشم برمی‌دارد. این جاست که مسئله تکلیف پیش می‌آید و انسان باید توجه کند که کدامش را خدا بخت می‌پسندد و باید کدام را ترجیح دهد. تعبیر قرآن در این‌جا این است که به این نعمت‌هایی که به بعضی از قشرهای جامعه داده‌ایم، خیلی چشم ندوز! درست است که این‌ها زیبایی‌هایی است که برای زندگی دنیاست و حکمت ما اقتضا می‌کند که دنیا این زینت‌ها و جاذبه‌ها را داشته باشد ولی تو به این زینت‌ها و جاذبه‌هایی که در دست دیگران است، توجه نکن! این‌ها وسیله آزمایش است. این‌ها را به آن‌ها داده‌ایم تا آزمایش‌شان کنیم.

در سوره فجر می‌خوانیم؛ **وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِي؛** اگر به انسان نعمت دهیم می‌گوید: خدا به من اکرام کرده است و من خیلی پیش خدا عزیز بوده‌ام که این نعمت‌ها را به من داده است، اما اگر به فقر و گرفتاری مبتلایش کنیم و روزی‌اش تنگ شود، می‌گوید: **رَبِّي أَهَانَنِي؛** خدا من را خوار کرده است. بعد می‌فرماید: این طور نیست و هر دوی این‌ها امتحان است. حال گاهی امتحان شخصی است و یک نفر در زندگی‌اش گاهی خوشی دارد و گاهی ناخوشی؛ گاهی برخوردار از نعمت دارد و گاهی فقیر دست و فقیر می‌شود. اما گاهی نیز امتحان برای جامعه است. در درون یک جامعه یا در دو جامعه مختلف، جمعی ثروتمند هستند و در همسایگی‌شان جمعی فقیرند. این امتحان برای جمع است و غیر از آن امتحان فردی است. گاهی این امتحان در جمع‌های بزرگتری مثل یک کشور با کشور دیگری واقع می‌شود. در همه این‌ها وظیفه‌ای برای فرد است. شخصی که فقیر است وظیفه‌اش این است که کار کند و سعی کند برای زن و بچه‌اش زندگی خوب و راحتی فراهم کند تا احیانا نسبت به دین بدبین نشوند. هم‌چنین کسی که صنعتی دارد باید از صنعت استفاده کند و درآمدی کسب کند تا به فقرا کمک کند، یا مثل امیرالمومنین سلام‌الله‌علیه که خودش کلنگ می‌زد، چاه می‌کند و قنات جاری می‌کرد، و بعد آن را برای فقرا وقف می‌کرد. این‌ها دنیاگرایی نیست، چون هدفش رضای خداست. او دارد وظیفه‌ای را انجام می‌دهد. انجام وظیفه یک حرف است، دلبستگی و خودباختگی و عشق ورزیدن به دنیا مسئله دیگری است. همه حرف‌ها و عیب‌ها

برای این است که انسان عاشق دنیا باشد، دنیا را بر آخرت ترجیح بدهد و محبت دنیا مانع انجام وظیفه‌اش شود. وگرنه مادامی که مزاحمتی با وظیفه اخرویش ندارد، و حتی اگر برای دنیا کار بکند به نیت این‌که از آن نتیجه اخروی ببرد، خودش عبادت است. اما آن‌جایی که فقط به خاطر لذتش است یا می‌بیند دیگران دارند و حسرتش را می‌خورد، مورد پسند اسلام نیست. خدا این را حتی برای پیغمبرش را هم نمی‌پسندد.

نعمتی که وسیله عذاب می‌شود!

در سوره توبه خداوند با لحنی شدیدتر می‌فرماید: فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِمَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ. پیغمبر اکرم مبعوث شده و با آن اخلاق عظیم خود، با آن ساده‌زیستی، تواضع و محبتش مردم را دعوت کرده است، ولی مردم امتناع می‌کنند و زیر بار نمی‌روند و در مقابل پیغمبر صف‌آرایی می‌کنند. این‌ها ثروتمندند و اموال، خانه‌های مجلل و کاخ‌های کذایی دارند. خداوند می‌فرماید: اگر می‌بینی بعضی از این‌هایی که در مقابل تو صف‌آرایی کرده‌اند، این ثروت‌ها را دارند، خیلی نگران نشو! خدا می‌خواهد با این ثروت‌ها این‌ها را عذاب کند؛ اصلاً این ثروت‌ها وسیله عذاب این‌هاست!

کارهای خدا عجیب است. خدا از هیچ کاری در نمی‌ماند و این طور نیست که وقتی مثلاً به کسی نعمتی داد، بعد بگوید ای وای بی‌خود دادم و این‌جا پشیمان شدم. همان نعمتی که به او داده شده، وسیله عذابش می‌شود. إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِمَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ نه این‌که خدا این‌جا به آن‌ها نعمت داده تا در آخرت عذاب‌شان کند؛ نه، همین‌جا با همین نعمت‌ها عذاب‌شان می‌کند. بسیاری از ثروتمندان هستند که شب از غصه خواب‌شان نمی‌برد. ثروت‌ها اندوخته‌اند، اما خواب راحت ندارند و باید قرص خواب‌آور بخورند تا به خواب بروند؛ اما آن کارگر زحمت‌کش تا سرش را روی زمین می‌گذارد، به خواب می‌رود، خوابی که آن ثروتمندان خوابش را هم ندیده‌اند! وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ؛ عقوبت کارهای بدی که کردند، لجبازی‌هایی که با پیغمبر کردند، ظلمی که به مردم کردند، حجت برایشان تمام بوده و می‌دانستند کار بدی است اما مرتکب شدند، این است که خدا هم در همین دنیا عذاب‌شان می‌کند و هم توفیق ایمان را از آن‌ها می‌گیرد و هم در حال کفر جان می‌کند؛ البته خدا بی‌جهت برای کسی شر نمی‌خواهد، این‌ها عقوبت گناہانی است که مرتکب شده‌اند.

بی‌ارزشی زخارف دنیا!

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقُوطًا مِّنْ فَضَّةٍ؛ [7] اگر می‌بینید بعضی کفار دارای نعمت‌های آن‌چنانی هستند و مؤمنین در فقر به‌سر می‌برند، خیال نکنید کار از دست خدا در رفته است. سنتی در این‌جاست که آن را برای شما بیان می‌کنیم. یک سنت کلی در عالم هست که هر کسی در این عالم زحمتی می‌کشد باید نتیجه‌اش را ببیند؛ چه در جهت خیر و چه در جهت شر. باید خیر و شرها و خوب و بدها در هم تنیده شوند تا زمینه‌های امتحان‌های گوناگون برای افراد و اقوام پیش بیاید. خداوند در این آیه می‌فرماید: اگر این قاعده نبود، ما آن قدر نعمت به کفار می‌دادیم که سقف خانه‌هایشان از نقره باشد، برای خانه‌های چند طبقه‌شان بالابراهی قرار می‌دادیم؛ وَلِيُؤْتِيَهُمْ أَثْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ * وَزُخْرَفًا؛ درها و پنجره‌های زیبا برای خانه‌هایشان بود و در خانه‌هایشان تخت‌های زیبا که به آن تکیه بدهند. هم‌چنین انواع زینت‌ها را به آن‌ها می‌دادیم. اگر بنا نبود که سلسله سنت‌های عامی بین مؤمن و کافر مشترک باشد، همه نعمت‌های دنیا را به کفار می‌دادیم، چون این‌ها در مقابل آنچه نزد خداست، ارزشی ندارد. آنچه ارزش دارد آن چیزهایی است که پیش خودمان است و برای مؤمنان و دوستانمان ذخیره کرده‌ایم. در روایات آمده است که اگر امور دنیا ارزشی داشت، خداوند یک جرعه آبش را به کافر نمی‌نوشانید. این‌ها خودبه‌خود ارزش اصلی ندارند.

نعمت‌های بهشتی خودبه‌خود مطلوبند؛ و اگر خود آن‌ها هم ارزشی نداشت، همین‌که از دست خدا دریافت می‌شود، برای مؤمنین لذت‌بخش است. نعمت‌های اخروی نعمت‌های اصیلند، اما نعمت‌های دنیا وسیله آزمایش است. نعمت‌های دنیا مانند ورقه امتحان است، حال خیلی سفید یا چرکین باشد، خیلی مهم نیست. براق بودن ورقه امتحان افتخار ندارد، باید امتحانت را بدهی! این چیزی نیست که ارزشی‌اش کنی که چند می‌ارزد. ارزش این اعتباری است. و لذا در ادامه آیه می‌فرماید: وَإِنْ كُلُّ دَلِيلِكَ لَمَّا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ.

رِزْقَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ أَنْشَاءَ اللَّهُ.

[1] [9]. قصص، 76.

[2] [10]. همان، 79.

[3] [11]. همان، 81.

[4] [12]. انعام، 52.

[5] [13]. كهف، 28.

[6] [14]. طه، 131.

[7] [15]. زخرف، 32.

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5893>



جلسه سی‌ام؛ دنیا در روایات اهل بیت علیهم السلام

برای دریافت فایل صوتی این چاراکلیک کنید [1]

12.51 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 30/3/95، مطابق با سیزدهم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(30)

دنیا در روایات اهل بیت علیهم السلام

اشاره

از بحث‌های گذشته این نتیجه کلی را به دست آوردیم که مهم‌ترین عامل فساد و انحراف انسان هوای نفس، حب دنیا و وسوسه‌های شیطان است، و بنا گذاشتیم با استفاده از آیات قرآن و روایات اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین بحث نسبتاً جامعی درباره هریک از این عوامل داشته باشیم. پس از بحث درباره هوای نفس، به مسئله حب دنیا پرداختیم و در سه جلسه آیات این موضوع را بررسی کردیم. اگر خدا توفیق دهد، چند جلسه هم از دیدگاه روایات به این موضوع می‌پردازیم.

دنیا؛ مطلوب یا مذموم؟!؛

در این جا هم ترتیب طبیعی اقتضا می‌کند که ابتدا موضوع بحث از نظر روایات را مشخص کنیم. در جلسات گذشته مکرر اشاره کرده‌ایم که در این بحث منظور از دنیا، این عالمی نیست که ما در آن زندگی می‌کنیم. عالم دنیا مخلوقی است از مخلوقات خدا و مجموعه مخلوقاتی است که همه آن‌ها طبق حکمت آفریده شده است و همه‌اش مطلوب است. آنچه مورد بحث، و احياناً مورد نکوهش و مذمت قرار می‌گیرد، رفتار ما با این عالم است که ما نسبت به این عالم و لذایذی که در آن هست چه موضعی داریم. آیا این‌ها را هدف‌های مستقلی تلقی می‌کنیم، به آن‌ها دلبستگی پیدا می‌کنیم، و می‌کوشیم به‌گونه‌ای از آن‌ها استفاده کنیم که بهترین لذت‌های حسی و جسمانی را از آن‌ها ببریم؛ یا نه، نگاه ما نگاهی ابزاری است و می‌خواهیم به وسیله دنیا به هدف بالاتری برسیم؟

مراتب حبّ دنیا

این را بارها گفته‌ایم که آنچه در معارف دینی درباره دنیا و مذمت آن مطرح است، در واقع به‌معنای مذمت نگاه ما به دنیا، مذمت تعلق ما به دنیا، و مذمت حب ما نسبت به دنیاست؛ حب دنیا رأس کل خطیئة. این حب طبعاً مراتبی دارد؛ اولین مرتبه خطرناک‌ش آن جایی است که ما را از وظایف واجب‌مان نسبت به آخرت باز دارد. اگر تعلق دنیا موجب شد گناهی مرتکب شویم یا واجبی را ترک کنیم، این بدان معناست که تعلق ما به دنیا بیش از تعلق ما به ثواب‌های اخروی و سعادت آخرت و ابدی خودمان است، و این خطرناک است. اما اگر این طور نبود که مزاحم تکلیفی واجب شود، یا با ترک حرامی تراحم پیدا کند، مذمت چندانی ندارد؛ گو این‌که فی‌الجمله مرجوح است، ولی آن مذمت‌های غلاظ و شدادی که در آیات و روایات است بر آن مترتب نمی‌شود.

مرتبه شدید این حالت هم حدی است که دیگر هیچ چیز مقدسی برای انسان به جا نمی گذارد؛ ابتدا احکام دین را سبک می شمارد، بعد اصل اولیای دین را، بعد کم کم نسبت به خدا هم بی اعتنا می شود، و بعد هم اصلا انکار می کند. ریشه همه این مراحل همان حب دنیاست و مصداق بئین کسانی که به آن مبتلا شدند و در قرآن آمده، فرعون است. این همه مذمت برای این است که ما وارد راهی نشویم که پایانش آنجاست. آخرین آیه ای که شب گذشته خواندیم، آیه 32 سوره زخرف بود که خدای متعال در یک بیان عجیبی می فرماید: تمام لذائذ، نعمت‌ها و عظمت‌هایی که در دنیا است، در نظر خدا آن قدر بی ارزش است که جا دارد آن را از مؤمن دریغ داریم و به کافر بدهیم؛ وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقُفًا مِّنْ فَضَّةٍ؛ فقط حکمتی وجود دارد که باعث می شود مقداری از امور دنیا را به مؤمنان هم بدهیم. اگر این سنت نبود که ما باید در این عالم با مؤمنان و کافران یکسان رفتار کنیم، هر چه زینت بود به کفار می دادیم تا حتی سقف خانه‌شان را هم از نقره بسازند، هر زخرف و زینتی هم بود در اختیار آن‌ها قرار می دادیم، به خاطر این که اصلا دنیا برای ما هیچ ارزشی ندارد.

دنیا؛ مجرای دریافت رحمت الهی!

بخش اول روایات، درباره این مطلب است که اگر از دنیا مذمت می شود، مربوط به خود دنیا نیست. آن چه مذمت می شود نوع رفتار و تعلق ما نسبت به دنیاست. اگر نظر ما به دنیا به عنوان وسیله ای بود که باید از آن استفاده کرد، هیچ عیبی ندارد و حتی گاهی ممکن است مطلوب هم باشد، مانند وقتی که وسیله عبادت قرار گیرد، و ثواب هم داشته باشد. این عبارت در نهج البلاغه از امیرمؤمنین سلام الله علیه نقل شده که می فرماید: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا وَابْتِلَاءً فِيهَا أَهْلَهَا لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَسْنَا لِلدُّنْيَا خَلْقَنَا وَلَا بِالسَّعْيِ لَهَا أَمْرًا؛ [1] [2] خداوند زندگی دنیا را برای مابعدش قرار داده است؛ یعنی وسیله و مقدمه است و خودش اصالت ندارد.

این پرسش درباره دنیا مطرح است که آیا ما برای دنیا خلق شده‌ایم یا دنیا برای ما. [2] [3] اگر ما برای دنیا خلق شده‌ایم، باید تمام توان و عمرمان را صرف کنیم تا زمین آباد شود، نعمت‌های خدا ظاهر شود، وسایل راحتی فراهم شود، و ساختمان‌های مجهز ساخته شود! حضرت در پاسخ این پرسش می فرمایند: لَسْنَا لِلدُّنْيَا خَلْقَنَا؛ ما برای دنیا خلق نشده‌ایم؛ ما برای آخرت خلق شده‌ایم، و غایت و هدف نهایی ما آخرت است، و دنیا خلق شده تا ما از آن برای آخرت مان بهره بگیریم. خدا ما را خلق کرده تا از نعمت‌های بی پایانی که در این دنیا فراهم نمی شود، در آن عالم به ما بدهد. ما باید لیاقتش را پیدا کنیم و آن‌ها را دریافت کنیم. دنیا راه و وسیله است و خودش اصالت ندارد. اگر آخرت نبود، وجود دنیا لغو بود؛ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛ [3] [4] خیال می کنید شما را بیهوده و عبث آفریدیم و آخرتی و بازگشتی در کار نیست؟! اگر بازگشتی نباشد، وجود دنیا عبث است. شما را آفریدیم، عقل، هوش و معرفت به شما دادیم، انبیا و اولیا را برایتان فرستادیم، برای همین که چند روزی در دنیا زندگی کنید؟! اگر چنین باشد، وجود این عالم لغو است و کار حکیمانه‌ای نیست.

وابتلا فیها أهلها ليعلم أيهم أحسن عملا؛ این تعبیر بیان همان مطلبی است که در چند آیه از قرآن آمده است که ما شما را خلق کردیم برای این که ببینیم کدام‌تان نیکوکارترید. این جا جای آزمایش است، باید امتحان دهید ببینیم چه کاره‌اید، تا در آخرت پاداش اعمال‌تان را دریافت کنید؛ اصلا اگر این‌جا نمی آمدید و این اعمال را انجام نمی دادید، نمی توانستید آن رحمت را درک کنید. آن رحمت پاداش این اعمال است و اگر این اعمال نبود شما استحقاق پاداشی نداشتید و خدا برایتان بهشتی نمی آفرید؛ لَسْنَا لِلدُّنْيَا خَلْقَنَا وَلَا بِالسَّعْيِ لَهَا أَمْرًا؛ خدا ما را نه برای دنیا خلق کرده، و نه دستور داده که برای دنیا تلاش کنید. البته این درجایی است که خود دنیا هدف باشد، اما اگر همه سعی‌ها و تلاش‌هایی که در دنیا می کنیم برای آخرت باشد، خود آن آخرت طلبی می شود و دیگر دنیا طلبی نیست.

دنیا مطلوب بالغیر، آخرت مطلوب بالذات

همچنین از امیرمؤمنان سلام الله علیه نقل شده است که فرمودند: الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا وَمَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا؛ [4] [5] دنیا خودش مطلوب بالذات نیست؛ بلکه مطلوب بالغیر است. دنیا برای آخرت خلق شده؛ راهی است برای آن‌جا، و خودش ارزش اصیلی ندارد. امیرالمؤمنین سلام الله علیه در بیان دیگری می فرماید: أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ؛ [5] [6] روزی بدن شما از این دنیا خواهد رفت و دیگر این بدن سالم زنده را نخواهید داشت. قبل از این که بدن‌تان از این دنیا خارج شود، دلتان را از دنیا خارج کنید؛ به آن دل نبندید و به آن تعلق پیدا نکنید. فَفِيهَا اخْتِزْتُمْ وَ لِيَغْيَرَهَا خُلُقْتُمْ؛ شما را برای اختبار و امتحان این‌جا آورده‌اند، و برای جای دیگری آفریده شده‌اید.

از دنیا برای آخرت توشه بردارید!

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است که فرمودند: فَلْيَتَرَوُودِ الْعَبْدُ مِنْ دُنْيَاهُ لِأَخْرَجَتْهُ وَمِنْ حَيَاتِهِ لِمَوْتِهِ وَمِنْ شَبَابِهِ لِهَرَمِهِ فَإِنَّ الدُّنْيَا خُلِقَتْ لَكُمْ وَأَنْتُمْ خُلِقْتُمْ لِأَخْرَجَتْ؛ [6] [7] انسان باید از دنیا برای آخرتش توشه بردارد. سپس تفصیلی می دهند که مِنْ حَيَاتِهِ لِمَوْتِهِ؛ تا زنده است توشه‌ای بردارد برای وقتی که از دنیا خواهد رفت. وَمِنْ شَبَابِهِ لِهَرَمِهِ؛ هر جوانی در آخر پیر می شود، مگر این که عمرش کوتاه باشد و به پیری نرسد. بنابراین قبل از این که پیر شوید و توان‌تان از دست برود و ناتوانی بر شما غالب شود، برای آن توشه بگیرید! تا جوان هستید قدر خودتان را بدانید! اولین موعظه‌ای که من از امام (ره) به یاد دارم این بود. ایشان معمولا در آخر سال موعظه می کردند. یادم نمی رود ایشان می فرمود: تا جوان هستید قدر خودتان را بدانید، وقتی پیر شدید کاری از شما بر نمی آید. اراده برای جوانی است؛ کار برای جوانی است؛

همت برای جوانی است. پیغمبر اکرم می فرماید: از جوانی تان برای پیری تان توشه بردارید! فَإِنَّ الدُّنْيَا خُلِقَتْ لَكُمْ وَأَنْتُمْ خُلِقْتُمْ لِآخِرَةِ؛ دنیا برای شما خلق شده، نه شما برای دنیا. شما آفریده شده‌اید برای این که زندگی ابدی داشته باشید و پایان کارتان آنجاست.

دنیا برای دنیا یا برای آخرت؟!

روایت دیگری از نوح‌البلاغه است که أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لَا يُسَلَّمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا وَلَا يُنْجَى بِشَيْءٍ كَانَتْ لَهَا؛ [7] اگر سلامتی از خانه دنیا را می‌خواهید باید سلامتی‌اش را در همین خانه کسب کنید. باید کاری کنید که از این خانه سالم خارج شوید و این کار را باید در همین خانه انجام دهید. اگر در این خانه که هستید کاری برای سلامت خودتان نکردید، بعد از این خانه سلامتی نخواهید داشت. وَلَا يُنْجَى بِشَيْءٍ كَانَتْ لَهَا؛ اگر خیال کنید که می‌توانید کاری را برای دنیا انجام دهید و این موجب نجات شما خواهد شد، خیلی در اشتباه هستید. در کاری که برای دنیاست نجاتی به دست نخواهد آمد. اگر می‌خواهید از عذاب، بدبختی، شقاوت و از همه ناهنجاری‌ها و ناگواری‌ها نجات پیدا کنید، کار را برای غیر دنیا انجام دهید. اِنْثَلَى النَّاسُ بِمَا فُتِنَتْ فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخْرِجُوا مِنْهُ وَ حُوسِبُوا عَلَيْهِ؛ در این عالم مردم با ابتلا به فتنه‌ها و گرفتاری‌ها آزمایش می‌شوند. چیزهایی که برای خود دنیا کسب کردند، از آن‌ها گرفته می‌شود و حسابش از آن‌ها کشیده می‌شود. روزی شما از این دنیا خواهید رفت و همین خانه، کسب و کار، تجارت و فرزندان را از شما خواهند گرفت. این‌ها برای شما نمی‌ماند، ولی حسابش برای شما می‌ماند. هر نفسی که کشیدید باید حسابش را پس دهید! هر ریالی که به دست آوردید یا خرج کردید باید بگویید از کجا به دست آوردم و در چه راهی صرف کردم! آن‌ها را از شما می‌گیرند ولی تا آخرین ذره حسابش را از شما می‌کشند. در مقابل، وَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لِعَزِيمَاتِ قَدُمِوَا عَلَيْهِ وَ أَقَامُوا فِيهِ؛ اما اگر از این دنیا چیزی برای آخرتش گرفت، آن می‌ماند و بعد از مرگ از آن بهره‌مند خواهد شد، مانند صدقه‌ای که داده‌اید، موقوفه‌ای کرده‌اید، یا به کسی خدمت و احسانی کرده‌اید. اینها را از دنیا گرفته‌اید، اما برای خود دنیا صرف نکرده‌اید؛ نیت‌تان این بوده که برای آخرت باشید. آن را خدا نگه می‌دارد.

با توجه به روایات بالا، ماهیت دنیایی که در فرهنگ دینی مطرح است و از آن مذمت شده، روشن می‌شود. منظور از دنیا کاری است که برای لذت خود انسان در همین دنیا انجام می‌گیرد، اما اگر این کار برای خدمت به دیگران، دوستی با خدا، و باقی‌ماندن نتیجه برای آخرت انجام شود، در واقع دنیا طلبی نیست و آخرت طلبی است. هم‌چنین روشن می‌شود که بعضی از تعبیراتی که ما در مذمت دنیا در فرهنگ دینی می‌کنیم، تعبیرات صحیحی نیست و خود دنیا استحقاق بدگویی و نفرین ندارد. برخی از روایات بر این دلالت می‌کند که شما خیال نکنید دنیا چیز پلید و زشتی است، و خدا این را پلید خلق کرده است! اگر به دنیا نفرین کردی در واقع نفرین رفتار غلطی است که شما در استفاده از دنیا داشته‌اید.

مرکب مؤمن!

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمودند: مَنْ قَالَ قَبَّحَ اللَّهُ الدُّنْيَا قَالَتِ الدُّنْيَا قَبَّحَ اللَّهُ أَعْصَانًا لِرَبِّهِ؛ [8] در ادبیات عربی وقتی می‌خواهند زشتی چیزی را بیان کنند، می‌گویند قَبَّحَا اللَّهُ. این حدیث می‌فرماید: اگر کسی به دنیا بگوید: قَبَّحَ اللَّهُ، دنیا در جوابش می‌گوید: زشتی خدا بر کسی باد که بیشتر خدا را نافرمانی کرده است. من نافرمانی خدا کردم یا تو؟! من همان‌طور هستم که خدا خلقم کرده است. وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا؛ [9] همه چیز تسلیم و مطیع خداست و چیزی مخالفت خدا را نمی‌کند. من دنیا آن‌طور هستم که خدا گفته است باش. من که عصیان نکردم، پس قبح بر کسی باد که بیشتر خدا را عصیان کرده است! باز از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که لَا تَسْبُوا الدُّنْيَا فَنِعَمَتْ مَطِيئَةُ الْمُؤْمِنِ فَعَلَيْهَا يَبْلُغُ الْحَيَرُ وَ بِهَا يَنْجُو مِنَ الشَّرِّ؛ دنیا را سب و لعن نکنید! دنیا مرکبی برای مؤمن است که با آن می‌تواند از زشتی‌ها فرار کند و به طرف خوبی‌ها برود. کارهایی که ما در این دنیا می‌کنیم و موجب ثواب می‌شود، از همین امور دنیاست؛ بدن‌مان، نفسی که می‌کشیم، سلامتی و قوتی که داریم، و پولی که داریم همه مال دنیاست. بنابراین دنیا مرکبی است که ما سوارش هستیم. بستگی به این دارد که ما این مرکب را به کدام طرف حرکت دهیم و مقصد را کجا تعیین کنیم.

بازار دنیا

امیرمؤمنان سلام‌الله‌علیه کسی را دیدند که به دنیا بد می‌گوید و از آن مذمت می‌کند. گاهی برخی از ما برای فرافکنی از این کارها می‌کنیم و با این که بدی مال ماست، برای این که خودمان را تبرئه کنیم، عیب‌ها را گردن دنیا و روزگار و مردم می‌اندازیم. حضرت به او فرمودند: أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُعْتَرُ بِعُزُورِهَا الْمُخْدُوغُ بِأَبْطِيلِهَا أَوْ تَعَرُّ بِاللدُّنْيَا ثُمَّ تَدْمُهَا؟! [10] ای کسی که دنیا را مذمت می‌کنی! تویی که فریب خورده‌ای! تو گول دنیا را می‌خوری بعد از دنیا مذمت می‌کنی؟ باید خودت را مذمت کنی که فریب خورده‌ای! باید خودت را حفظ کنی که گول نخوری! أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا؛ أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ تو از دنیا برای جرم و گناه سوءاستفاده کردی یا دنیا از تو سوءاستفاده کرده است؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ؟ أَمْ مَتَى عَزَّتْكَ؟ چه وقت دنیا تو را گول زد و تو را به طرف خودش خواند و تو را به گمراهی دعوت کرد؟ تویی که به دنیا تمایل پیدا کردی و فریب او را خوردی. پس اگر می‌خواهی مذمت کنی، خودت را مذمت کن! إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا؛ هر کس با دنیا رو راست باشد، آن هم با او رو راست است. دنیا به تو می‌گوید: ببین درد هست، مرض هست، پدرت از دنیا رفت، بچه‌هایت از دنیا رفتند، خانه‌هایشان خراب شد، سالم‌ها مریض شدند، بیمارستان‌ها را ببین پر از بیمار است. دنیا دارد این‌ها را به شما می‌گوید. وَدَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا؛ کسی که سخن درست درک کند، نه تنها مشکلی برایش پیش نمی‌آید؛

بلکه کسب عافیت می‌کند و خودش را از بلاها حفظ می‌کند. دنیا به او می‌گوید: این جا مرض است! این جا سقوط است! کسی که این پیام را شنید و فهمید دنیا چه می‌گوید، عافیت را برای خودش حفظ می‌کند. وَدَارُ غَيِّ لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا؛ برای کسی که می‌خواهد از این دنیا توشه بردارد مرکزی غنی است که وسایل برای توشه برداشتن در آن فراهم است و سخاوتمندانه در اختیار می‌گذارد. می‌گوید: بیا از من استفاده کن! نماز بخوان! روزه بگیر! به فقرا رسیدگی کن! با مردم مهربانی کن! راست بگو! خیرخواه باش! اگر تو نمی‌خواهی توشه برداری تقصیر خودت است.

در روایت دیگری از امام هادی صلوات‌الله‌علیه آمده است: الدُّنْيَا سُوقٌ؛ دنیا بازار است. اگر در این بازار با همت کار درست انجام دهی، سود می‌بری، اما اگر غافل شوی، همت نکنی، یا شیطنت کنی و بخواهی کلاه مردم را برداری، کلاهت را برمی‌دارند و دنیا به تو سخت می‌گذرد، و در آخرت هم باید عذاب بکشی.

عینک دنیا

در نهج‌البلاغه با عباراتی بسیار حکیمانه و پرمعنا می‌فرماید: اگر تو چشمت را باز کنی و ماورای پرده‌های دنیا را ببینی، بهترین بهره‌ها را می‌توانی از این دنیا ببری و بیشترین نورانیت و بصیرت را کسب می‌کنی، اما اگر چشمت را ببندی و فریفته همین رنگ روی پرده شوی و ظاهر دنیا را نگاه کنی، طبعاً پشت این پرده را نمی‌بینی و هر بلایی هم آن جا باشد به سر تو خواهد آمد. این کلام حکیمانه و زیبا نیز از امیرمؤمنان علیه‌السلام است که می‌فرماید: الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى؛ [11] [12] انسانی که کم‌بین است و چشمش نافذ نیست، خیلی باید سعی کند تا چیزی را ببیند. چنین کسی وقتی به دنیا نگاه می‌کند همین دنیا آخرین چیزی است که می‌بیند. مثل کسی است که عینکش را به دست گرفته و خود عینک را نگاه می‌کند. لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً؛ وقتی چشمش را به خود دنیا می‌دوزد، دیگر پشت آن را نمی‌بیند. وَالْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا؛ اما تیزبین می‌داند که پشت این عینک و پشت این شیشه حقایقی است. فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاحِصٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاحِصٌ؛ نگاه به دنیا دو گونه است. یک وقت است شما چشم‌تان را به دنیا می‌دوزید، اما یک وقت چشم‌تان را از راه دنیا به ماورای دنیا می‌دوزید. دنیا عینک خوبی است و کمک می‌کند تا حقایق پشتش را خوب ببینید. وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ؛ انسان بینا از این دنیا توشه برمی‌دارد برای مابعدش، اما کور می‌کوشد برای همین‌جا توشه بردارد، چون جای دیگر را نمی‌بیند و جای دیگر را قبول ندارد. او هر چه کار می‌کند می‌خواهد در همین دنیا از آن استفاده کند و فکر این است که زحمتی بکشد تا لذتی در همین دنیا برد، اما انسان بصیر با نور ایمان و معرفت حقایق را نگاه می‌کند و اصلاً برای این دنیا ارزشی قائل نیست، و برای این‌ها فقط ارزش وسیله‌ای و ابزاری قائل است تا به وسیله این بتواند به آخرت برسد.

خدا ان شاء الله به همه ما نور معرفت و بصیرت عطا فرماید!

[1] [13]. نهج‌البلاغه، ص 446.

[2] [14]. بعضی از کسانی که انحرافات در افکارشان دارند در نوشته‌هایشان این سؤال را مطرح می‌کنند که آیا ما برای دین آفریده شده‌ایم یا دین برای ماست؟ می‌خواهند بگویند که دین باید تابع ما باشد؛ چون دین که چیزی نبود که ما برای آن خلق بشویم، پس دین برای ما خلق شده است. وقتی دین برای ماست باید آن طوری که ما می‌خواهیم باشد. این در واقع فریبی است و برای این‌که مردم را نسبت به دین بی‌علاقه کنند، می‌گویند: دین یک چیز ثابتی نیست. باید ببینیم نفع ما در کجاست و در جاهایی باید آن را تغییر بدهیم. دین هم ابزاری است برای این‌که ما به لذاتمان برسیم. توجه داشته باشیم گاهی بعضی نویسندگان مطالبی را مطرح می‌کنند که به ظاهر شکل علمی و منطقی دارد ولی در پشت آن دام‌هایی نهفته است.

[3] [15]. مومنون، 116.

[4] [16]. نهج‌البلاغه، ص 557.

[5] [17]. همان، 320.

[6] [18]. مجموعه ورام، ج 1، ص 131.

[7] [19]. نهج‌البلاغه، ص 94.

[8] [20]. أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص 152.

[9] آل عمران، 83.

[10] [22] نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص 66.

[11] [23] نهج البلاغه، ص 191.

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5894>



جلسه سی‌ویکم؛ آثار حب دنیا در نگاه روایات ائمه علیهم‌السلام

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

10.18 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت‌برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 31/3/95، مطابق با چهاردهم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(31)

آثار حب دنیا در نگاه روایات ائمه علیهم‌السلام

اشاره

در جلسه گذشته با بررسی برخی از روایاتی که درباره مذمت دنیا نقل شده است، به این نتیجه رسیدیم که آن‌چه مورد مذمت است ارتباط خاصی بین انسان و دنیاست که از محبت شروع می‌شود و با رفتارهای مناسب با محبت دنیا ادامه پیدا می‌کند و نهایتاً انسان را از اهداف بلند و رحمت‌های بی‌پایان الهی باز می‌دارد. اگر دنیا مذمت شده به اعتبار رفتار انسان است (به اصطلاح وصف به حال متعلق است).

بعد از این که موضوع مشخص شد نوبت به این می‌رسد که ما اوصاف دنیا را بهتر بشناسیم تا رغبت‌مان نسبت به آن کمتر شود و توجه پیدا کنیم که دلبستگی به دنیا چه ضررهایی به ما می‌زند و ما را از چه منفعت‌هایی باز می‌دارد. همان‌طور که بارها گفته‌ایم همیشه فعل اختیاری انسان (آگاهانه یا ناآگاهانه) مبتنی بر این است که تشخیص دهد منفعت، مصلحت و لذتی که بر آن عمل مترتب می‌شود چه اقتضایی دارد. ما اگر بخواهیم تلاش کنیم که مغرور و فریفته دنیا نشویم باید همت کنیم، قصد کنیم و تصمیم بگیریم و کاری را انجام دهیم. این تصمیم وقتی تحقق پیدا می‌کند که بدانیم اگر مبتلا شویم چه ضررهایی دارد، و اگر بتوانیم خودمان را از وابستگی به دنیا آزاد نگه داریم چه قدر به نفع‌مان است. برخی از روایات در این زمینه هستند.

حب دنیا؛ اساس همه فتنه‌ها

از امام صادق سلام‌الله‌علیه این حدیث قدسی نقل شده است که خدای متعال به حضرت موسی فرمود: اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ فِتْنَةٍ بَدْرُهَا حُبُّ الدُّنْيَا؛ [1] [2] ای موسی بدان هر فتنه‌ای در عالم واقع شود بذر و تخمش حب دنیاست. در کتاب غرر الحکم، ده‌ها حدیث از کلمات قصار امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه در مذمت حب دنیا نقل شده است. در یکی از آن‌ها حضرت می‌فرماید: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ الْفِتَنِ وَأَصْلُ الْخُنْ؛ [2] [3] رأس و اساس همه فتنه‌ها حب دنیاست و اصل همه محنت‌ها و بلاها هم حب دنیاست. بلاهایی که به انسان رومی‌آورد برای این است که تعلق به دنیا دارد و خواسته‌اش نسبت به دنیا فراهم نشده است؛ مسایل برخلاف میل و علاقه‌ای که به دنیا دارد، پیش رفته است، این است که ناراحت می‌شود. مصیبت برای چنین کسی به معنای از دست‌دادن چیزی است که موجب لذت دنیاست. پس اصل محنت‌ها حب دنیاست. به همین جهت آن‌هایی که به دنیا علاقه ندارند، از بلاها و مصیبت‌ها خیلی ناراحت نمی‌شوند. استرس‌ها، فشارها، اضطراب‌ها و بیماری‌های روانی همه برای کسانی است که

به دنیا دلبستگی دارند. وقتی تعلق به دنیا نباشد ناراحتی هم پیدا نمی‌شود و این بیماری‌ها و محنت‌ها هم به دنبالش پیش نمی‌آید. باز کلامی از امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه است که می‌فرماید: إِنَّكَ لَنْ تَلْقَى اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِعَمَلٍ أَضَرَ عَلَيْكَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا؛ [3] [4] ای انسان تو که خدا را ملاقات می‌کنی ممکن است چیزهایی داشته باشی که به حالت مضر باشد؛ گناهانی کرده‌ای و در قیامت وقتی وارد آن عالم می‌شوی، به تو ضرر می‌زند؛ ولی هیچ چیز نیست که ضررش به اندازه حب دنیا باشد. آن که بیشتر تو را از رحمت خدا دور و از لقای الهی محروم می‌کند، حب دنیا است.

ارزش بغض دنیا

روایتی از امام سجاده صلوات‌الله‌علیه نقل شده است که می‌فرماید: مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا؛ [4] [5] بالاترین عمل‌ها کسب معرفت خدا، و سپس کسب معرفت پیغمبر است؛ بعد از این دو هیچ عملی مثل بغض دنیا ارزشمند نیست. بغض دنیا را عمل به‌شمار می‌آورد و می‌فرماید: بعد از کسب معرفت خدا و رسول خدا، دشمنی با دنیا بالاترین عمل است. فراموش نکنید که منظور از حب دنیا همان تعلقاتی است که انسان دارد که به‌خاطر آن‌ها دنیا را هدف قرار می‌دهد و آخرت و کمالات حقیقی را فدای آن می‌کند. طبعاً چنین چیزی اصل همه گناهان خواهد بود و همه سقوطها از این‌جا ناشی می‌شود.

مؤلفه‌های حب دنیا

در دنباله این حدیث، حضرت می‌فرماید: مؤلفه‌های حب دنیا هفت چیز است؛ 1) **حب النساء**؛ حب شهوات جنسی. باز فراموش نشود که زن‌ها به‌عنوان این که مظهر عاطفه هستند حق بزرگی بر مردها دارند. آنها با بزرگ کردن فرزندان سهم بزرگی در اصلاح جامعه و تربیت انسان‌ها دارند، و از این جهت محبوب پیغمبرند؛ و حضرت می‌فرماید: مَا أَجْبُ مِنْ دُنْيَاكُمْ إِلَّا النِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ؛ [5] [6] از دنیای شما یکی عطر را دوست می‌دارم و یکی زنان را. این محبت آن محبتی نیست که رأس کل خطیفته است. منظور از حب النساء در این روایت که یکی از مؤلفه‌های حب دنیا شمرده شده، آن محبتی است که انسان را از راه صحیح باز بدارد، خودش هدف باشد و اصالت پیدا کند، وگرنه حب پدر، مادر، همسر، فرزند، معلم و دوستان خوب حب دنیا نیست؛ به‌خصوص وقتی که نیت انسان این باشد که از این راه‌ها به کمالات و فضائل نائل شود.

2) ظاهراً بر اساس آیه شریفه «رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ...» [6] [7] و احادیث دیگر مؤلفه دوم حب الزینة وحب الابناء است. 3) **حب الرئاسة**؛ این که انسان دلش بخواهد رئیس باشد و ریاست‌طلب باشد. 4) **حب الراحة**؛ تن‌آسایی، راحت‌طلبی و تنبلی. 5) **حب الکلام**؛ بعضی‌ها وقتی شروع به سخن گفتن می‌کنند دیگر نمی‌شود ساکت‌شان کرد؛ یعنی به نوعی می‌خواهند خودنمایی کنند و خودشان را مطرح کنند. مجلس را به دست بگیرند و توجهات را به خودشان جلب کنند. این هم باز حب دنیا است. 6) **حب العلو**؛ این که انسان بخواهد از دیگران بالاتر باشد. در یکی از جلسات گذشته نیز گفتیم که ریشه این که فرعون، فرعون شد همین بود؛ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ [7] [8]. در ذیل آیه تِلْكَ الدَّارُ الْأُخْرَىٰ جُعِلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ، [8] [9] روایتی است که می‌فرماید: اگر کسی بخواهد بند کفشش بهتر از بند کفش دیگران باشد، مشمول این آیه است. این هم یک نوع علو است و خدا آن را دوست ندارد. تو بین وظایف و چيست و نیاز خودت را برطرف کن! چه کار داری که از دیگری بهتر باشد. 7) **الثروة**؛ و حب ثروت. حضرت می‌فرماید: این هفت خصلت با هم جمع شدند و مجموع آن‌ها حب دنیا شد. بعد امام سجاده می‌فرماید: فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ، حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ انبیا و علما وقتی توجه کردند که حب دنیا جامع این هفت چیز است، گفتند: حب دنیا رأس کل خطیفته. چون اساس همه گناهان به این چیزها برمی‌گردد و دلبستگی به این‌هاست که آدم را به گناه وادار می‌کند.

دنیای مطلوب

همان‌طور که گفتیم، دنبال امور دنیا رفتن هم‌هش و در همه حال مذموم نیست. ابن‌ابی‌یعفور از اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام است که خیلی روایات اخلاقی از ایشان نقل کرده است. ایشان می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: آقا شما این قدر حب دنیا را مذمت می‌کنید، انا لنحب الدنيا؛ ما دوستان شما و شیعیان و شاگردان خاص شما وقتی به دلمان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که دنیا را دوست داریم. این چیست که این قدر حب دنیا مذمت می‌شود؟ فَقَالَ لِي تَصْنَعُ بِهَا مَا دَا؟ حضرت پرسیدند: این که دنیا را دوست داری، می‌خواهی چه کارش کنی؟ قُلْتُ أَتَزَوِّجُ مِنْهَا وَ أَحُجُّ وَ أَنْفِقُ عَلَى عِيَالِي وَ أُنِيلُ إِخْوَانِي وَ أَتَصَدَّقُ؛ [9] [10] وقتی پول داشته باشم، می‌توانم همسر انتخاب کنم، به سفر حج بروم، خرج اهل و عیالم را بدهم، به دوستانم کمک کنم، صدقه بدهم. دنیا را می‌خواهم تا این کارها را با آن انجام بدهم. قَالَ لِي لَيْسَ هَذَا مِنَ الدُّنْيَا؛ هَذَا مِنَ الْأَنْحَرَةِ؛ حضرت فرمودند: این که دنیا نیست. ملاک این است که مقصد اصلی تو چه باشد. تو در این‌جا دنیا را وسیله برای آخرت قرار داده‌ای؛ پس تو طالب آخرتی. باید نگاهت به دنیا نگاه ابزاری و وسیله‌ای باشد. خدا این وسیله را قرار داده است تا از آن استفاده کنی و به آخرت برسی. اگر دنیا را بطلبی و تلاش کنی برای این که واقعا از آن برای آخرت نتیجه بگیری، این طلب‌الآخرة است، نه طلب‌الدنيا.

ضرورت تفکر درباره آثار حب دنیا

حال این سؤال مطرح می‌شود که همه ما کمابیش دلبستگی‌هایی به لذت‌های دنیا داریم و به این رذیلت مبتلا هستیم. چه کنیم بتوانیم خود را از آن خلاص کنیم؟ همان طور که اشاره کردم، ابتدا انسان باید باور کند که این‌ها به ضررش تمام می‌شود. وقتی این را باور کرد درصدد برمی‌آید که با آن به صورت جدی مبارزه کند و خودش را خلاص کند. تا باور نکرده‌ام که این واقعا برای ما ضرر دارد، طبعاً اراده جدی برای مبارزه با آن پیدا نمی‌کنیم. هیچ چیز جای این را نمی‌گیرد که من باورم باشد که این محبت‌ها به ضرر من تمام می‌شود و روزی از لحظه‌لحظه دلبستگی به دنیا پشیمان خواهم شد. اما این باور جدی کم پیدا می‌شود. برای این‌که این باور را پیدا کنیم باید درباره ضررهایی که برای دنیا ذکر کرده‌اند، بیشتر فکر کنیم. وقتی انسان به این چیزها توجه کند، کم‌کم ممکن است باورش تقویت شود و بیشتر در ذهنش حاضر باشد؛ کم‌کم بغض دنیا برایش حالت ثابت شود. تربیت‌های انبیا، ائمه و قرآن کریم نیز مبتنی بر همین اصل است و مدام یادآوری می‌کنند تا ما بفهمیم چه ضررهایی دارد، بلکه مقداری کمتر سراغش برویم. این است که در برخی از روایات آثار حب دنیا را ذکر کرده‌اند و ضرره‌ای آن برشمرده‌اند. این‌که انسان چیزهایی را تفصیلاً درک کند بیشتر روی او اثر می‌گذارد. این چیزها هرچه کلی‌تر و مبهم‌تر باشد، کمتر اثر می‌کند، اما وقتی به صورت تفصیلی ضرره‌ای آن گفته می‌شود، انسان را بیشتر متوجه مصادیق آن می‌کند و بیشتر اثر می‌کند.

پیامدهای حب دنیا!

از امیرالمومنین سلام‌الله‌علیه نقل شده که فرمودند: **فَارْزُقِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمِي وَيُصِمُّ وَيُبْكِمُ وَيُذِلُّ الرَّقَابَ؛** [10] بعضی از ضرره‌ای حب دنیا این‌هاست؛ انسان را کور و کر و لال و در جامعه خوار و ذلیل می‌کند. این ضررها برای دوری از حب دنیا بس نیست؟ ممکن است این پرسش مطرح شود که حب دنیا چگونه این مشکلات را برای انسان پیش می‌آورد؟ قاعده‌ای وجود دارد و طبق آن مثل معروفی هم هست که حب الشيء یعنی ویصم؛ انسان به هر چیزی تعلق خاطر پیدا کند و زیاد به آن توجه کند، فقط توجه‌اش به خوبی‌هایش منعطف می‌شود و دیگر عیب‌های آن را نمی‌بیند. دنیا هم یکی از این‌هاست. انسان وقتی آن را دوست می‌دارد و می‌خواهد به لذت‌هایش برسد، دیگر عیب‌هایش را نمی‌بیند. این حالت در هر محبتی وجود دارد؛ ولی حب دنیا کور و کرهای اختصاصی هم دارد. کسی که به مال، ریاست، شهرت و امثال آن علاقه‌مند است باید به دنبال اسبابی برود که این چیزها را برایش فراهم کند. وقتی می‌خواهد پولدار شود باید کاری پیدا کند که درآمدش خوب باشد و پول‌های هنگفتی برایش پیدا شود. انسان برای این‌که به این هدف برسد اولاً باید ریسک کند و خطرهایش را ندیده بگیرد. این خود یک نوع کور شدن است. خطرهایش را نمی‌بیند و در این مسیر گاهی حق دیگران (حق همسایه، حق شریک و حق خدا) تضییع می‌شود.

مثلاً وقتی خیلی علاقه به مال دنیا پیدا کرد می‌گوید: حالا امسال با این پول کاسبی می‌کنیم بعد از دو سال یک جا خمس و سهم امامش را حساب می‌کنیم و یک‌جا می‌دهیم! دچار تسویف شیطان می‌شود. وقتی می‌خواهد معامله کند باید طوری رفتار کند که توجه طرف را جلب کند. اگر فروشنده است نمی‌تواند عیب کالايش را بگوید چون یا مشتری‌اش را از دست می‌دهد یا نمی‌تواند زیاد سود بگیرد. اگر می‌خواهد به پست و مقامی برسد باید تملق دیگران را بگوید، زیرا اگر بخواید حق را بگوید، کارش پیش نمی‌رود و پست و مقامی به او نمی‌دهند، و لازمه تملق گفتن ذلت است. وقتی انسان تملق می‌گوید اول باید آبروی خودش را بریزد، خودش را خفیف کند، از شخصیتش دست بردارد، و ذلیل شود تا تملق بگوید. حب دنیا باعث می‌شود انسان کور شود، کر شود، لال شود و در مقابل دیگران خوار شود، آبرویش بریزد و ذلت بکشد تا به آن خواسته خودش برسد. اگر می‌خواهد با فردی ازدواج کند، باید کاری کند که به هدفش برسد. فرض کنید زیبایی او توجه‌اش را جلب کرده‌است. هزار نوع عیب دارد؛ عیب‌های اخلاقی، رفتاری، عیب‌هایی که بعد بلاى جانش می‌شود، اما حالا نمی‌بیند. حالا فقط مسحور زیبایی طرف است و از عیب‌های دیگرش کور شده است. دیگران به او می‌گویند: این‌که تو این قدر به او علاقه داری، این عیب‌ها را دارد، اما او حاضر نیست که بشنود. باید کور و کر و لال شود، بعد هم ذلت بکشد تا این‌که به خواسته دنیای‌اش برسد.

اما کسی که دنبال آخرت و طالب خداست، نه باید منتی بکشد و نه کور و کر شود. حق را می‌گوید، هر که می‌خواهد خوشش بیاید، و هر کس می‌خواهد بدش بیاید. آن جایی که خدا می‌گوید چشمت را ببوش! چشم می‌پوشد؛ آن جایی که باید حقایق را ببیند، چشمش را باز می‌کند. آزاد زندگی می‌کند و برای خودش آقاست. بهترین آقایی در بندگی خدا پیدا می‌شود. **كَفَى لِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا؛** [11] [12] بالاترین عزتش این است که بنده خدا باشد و با خدا سر و کار داشته باشد.

این یکی از ضررهایی حب دنیا است. آیا می‌ارزد انسان چشم و گوشش را آن جایی که باید باز کند، ببندد؟! آن جایی که باید سخن بگوید، زبانش را ببندد؛ لال شود و حق را نگوید؛ امر به معروف و نهی از منکر نکند؛ قضاوت به حق نکند، تا دوستش بدارند و بتواند به خواسته‌های دنیای‌اش برسد و نهایتاً با تملق خوار و ذلیل شود و شخصیت خودش را خرد کند تا به خواسته‌های دنیایی‌اش برسد!؟

حب دنیا و فساد عقل

باز از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: **حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَ يُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ يُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ؛** [12] [13] اولین ضرر حب دنیا این است که عقل انسان را از کار می‌اندازد. وقتی انسان به دنیا دلبستگی پیدا کرد کارهایی می‌کند که عقل تجویز نمی‌کند. کار حرام یا گناهی است و عقل اجازه نمی‌دهد

ولی او به خاطر این که به خواسته‌اش برسد، مرتکب می‌شود. یا چیزهایی خلاف فضیلت، خلاف انسانیت و خلاف شرف است. عقل می‌گوید: دنبال فضیلت‌ها برو! دنبال علم برو! دنبال کسب فضائل برو! اموال را برای خدمت به خلق خدا مصرف کن! اما آن که دچار حب دنیاست، می‌خواهد این اموال را نگه دارد و روز به روز بر ثروتش افزوده شود. نمی‌خواهد پول خرج کند، پس با عقل نمی‌سازد.

حب دنیا و دوری از حکمت و سعادت اخروی

يُصِصُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ؛ بخشی از مطالب حکمت‌آمیز چیزهایی است که با دلبستگی با دنیا نمی‌سازد. اگر آدم گوش دهد و مطالب را بشنود، باید از خواسته‌های دنیوی صرف نظر کند. یکی از مصادیقش هم همین خواندن روایات و مواظب است. برایش سنگین است. می‌گوید: همه مردم به دنبال پیشرفت و صنعت و اقتصاد و رفع تحریم‌ها هستند، حالا ما درباره مذمت دنیا بشنوم؟! این آخوندهای کج‌سلیقه مرتجع مردم را معطل می‌کنند! همه دنیا دنبال پیشرفت مادی، اقتصادی و ثروت‌های هنگفت هستند، شما می‌گویید حب دنیا بد است؟! باز تأکید می‌کنم که گاهی همه این‌ها به خاطر اطاعت خدا و حفظ عزت اسلام واجب هم می‌شود و باید انجام داد. آن‌ها مسائل دیگری است. این که انسان فقط به خاطر لذت خودش این را بخواهد مذموم است و حب دنیا می‌شود. دیگر گوش نمی‌دهد که ائمه چه می‌فرمایند. می‌گوید ما یک راهی را پیش گرفته‌ام، سال‌ها زحمت کشیدیم، درس خواندم، تا مدرکی گرفتیم، مهندس شدیم، دکتر شدیم، حالا باید یک پستی بگیریم. یا بالاخره انسان باید دوست و رفیق پیدا کند، وقتی لازم شد تملق بگوید، دست و پایش را هم ببوسد تا یک بهایی به آدم بدهند! شیطان این‌گونه به انسان القا می‌کند و وقتی می‌بیند صحبت از مذمت دنیا و این حرف‌هاست، حاضر نیست اصلاً گوش بدهد. يُصِصُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَيُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ؛ انسان را از شنیدن حرف حق و حکمت‌آمیز کر می‌کند و نتیجه‌اش هم عذاب دردناک الهی در جهنم است.

از امام کاظم سلام‌الله‌علیه نقل شده است که فرمودند: مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا ذَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ؛ [13] هر چه علاقه انسان به دنیا زیاده‌تر باشد، ترس از آخرت و جهنم برایش کمتر پیدا می‌شود. هرچه برایش آیات عذاب را می‌خوانند، تغییر نمی‌کند. دلش جای دیگری است. فکر چک، سفته، معامله، کلاه‌برداری، کلاه گذاشتن و این حرف‌هاست.

دوری از دنیاپرستان

در حدیث قدسی دیگری خطاب به حضرت داوود آمده است: يَا دَاوُدُ احْدِرِ الْقُلُوبَ الْمُعَلَّقَةَ بِشَهَوَاتِ الدُّنْيَا؛ [14] این حدیث مرحله دیگری را بیان می‌کند. یک مرحله این است که انسان خودش دنبال دنیا نباشد؛ مرحله دیگر این است که با دنیاپرستان ارتباط برقرار نکند و اصلاً دوستانش را از کسانی انتخاب کند که عاشق دنیا نباشند. يَا دَاوُدُ احْدِرِ الْقُلُوبَ الْمُعَلَّقَةَ بِشَهَوَاتِ الدُّنْيَا فَإِنَّ عَقُولَهَا مَحْجُوبَةٌ عَنِّي؛ از دل‌هایی که وابسته به شهوات دنیاست، بپرهیز! بین من و عقل آن‌ها پرده‌ای کشیده شده است و عقل آن‌ها به من نمی‌رسد و به من راه پیدا نمی‌کنند. تعلق به شهوات دنیا عقل انسان را از خدا باز می‌دارد و ارتباط با کسانی که دلبستگی به دنیا دارند انسان را از خدا دور می‌کند.

آثار حب دنیا و حب آخرت

از امام صادق سلام‌الله‌علیه نیز نقل شده است که مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ؛ [15] اگر روزگار کسی به این صورت بگذرد که بیشتر توجه‌اش به امور دنیا باشد، چند صفت در او پیدا می‌شود. 1) جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ؛ دائماً خودش را در فقر می‌بیند و احساس غنا و بی‌نیازی نمی‌کند. کسی که دنیاپرست است مدام چشمش به چیزهایی است که ندارد و می‌خواهد آن‌ها را کسب کند، این است که دائماً خودش را نیازمند می‌بیند. 2) وَ شَتَّتْ أَمْرُهُ؛ کارش پراکنده می‌شود. گاهی انسان در مسیر مستقیم همواری زندگی می‌کند. صبح از خانه بیرون می‌آید، می‌داند دنبال چیست، راه معقولی پیش رو دارد و با آرامش و خیال راحت آن را طی می‌کند و به هدف می‌رسد. اما دنیاپرست مدام چشمش به این طرف و آن طرف است و یک مسیر صحیح مستقیم و معقولی را طی نمی‌کند. این است که امورش پراکنده می‌شود و به سامان نمی‌رسد. 3) وَ لَمْ يَنْلِكْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قُسِمَ لَهُ؛ آخرش هم با همه تلاش‌هایی که می‌کند همانی که برایش مقدر شده بود به همان خواهد رسید و چیزی بیشتر گیرش نمی‌آید. درمقابل، مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ الْعِنَى فِي قَلْبِهِ، وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرُهُ؛ اما کسی که بیشتر هم‌اش آخرت باشد، همیشه احساس بی‌نیازی می‌کند. چون آن‌چه می‌خواهد به دست خداست و خدا باید به او بدهد. نسبت به مردم احساس نیاز نمی‌کند و نسبت به خدا که باید احساس فقر کند خودش عین بی‌نیازی است. چیزی که می‌خواهد آخرت است و آن را خدا برایش مقدر فرموده است. امور دنیا را هم هر چه مصلحت خداست، به او می‌دهد. احساس نیاز به دیگران نمی‌کند و کارش هم به سامان می‌رسد و پراکندگی، تشقت و اضطراب ندارد. با آرامش و متانت زندگی می‌کند و در مسیر صحیح به هدف خودش نائل می‌شود.

وَفَقْنَا لِلَّهِ وَ آيَاكُم ان شاء الله.

-
- [1] [17]. بحارالانوار، ج 13، ص 354.
 - [2] [18]. غرر الحكم و درر الكلم، ص 348.
 - [3] [19]. هيمان، ص 267.
 - [4] [20]. الكافي، ج 2، ص 130.
 - [5] [21]. هيمان، ج 10، ص 563.
 - [6] [22]. آل عمران، 14.
 - [7] [23]. قصص، 4.
 - [8] [24]. هيمان، 83.
 - [9] [25]. بحارالانوار، ج 70، ص 62.
 - [10] [26]. الكافي، ج 2، ص 136.
 - [11] [27]. الخصال، ج 2، ص 420.
 - [12] [28]. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 12، ص 41.
 - [13] [29]. تحف العقول، ص 399.
 - [14] [30]. بحارالانوار، ج 14، ص 39.
 - [15] [31]. الكافي، ج 2، ص 319.



جلسه سی‌ودوم؛ حقارت دنیا

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

10.14 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 01/04/95، مطابق با پانزدهم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(32)

حقارت دنیا

اشاره

در جلسات گذشته مطالبی از آیات و روایات درباره حب دنیا گفته شد، و هم‌چنین در جلسه گذشته نمونه‌هایی از روایات این باب را قرائت کردیم؛ روایاتی که در مقام این بود که انسان را از افتادن در ورطه دنیاپرستی و فراموش کردن آخرت و قرب الهی باز بدارد.

حقارت دنیا نزد خداوند

به نظر می‌رسد در بین آیاتی که در جلسات گذشته خواندیم، آیه 32 سوره زحرف با آیات دیگر متفاوت است. این آیه می‌فرماید: **وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْيَبَهُمْ سُقُومًا مِّنْ قَصَبَةٍ**؛ اگر در این مصالحی نبود که مؤمنین هم از مزایای دنیا بهره‌مند شوند، همه نعمت‌های دنیا را به کفار می‌دادیم.

در این مضمون روایاتی نیز وجود دارد که مقداری این مسئله را توضیح می‌دهد. از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که خداوند می‌فرماید: **لَوْ لَا عَبْدِي الْمُؤْمِنُ لَعَصَبْتُ رَأْسَ الْكَافِرِ بِعَصَابَةٍ مِنْ جَوْهَرٍ**؛ [1] اگر مؤمنین در مقابل کفار احساس حقارت نمی‌کردند و ناراحت نمی‌شدند، آن قدر به کافرها نعمت می‌دادم که تاج جواهر بر سرشان بگذارند. یعنی آن قدر داشتند که همه می‌توانستند تاجی از جواهر به سرشان بگذارند، ولی مؤمنین پابرهنه و سرپره‌ها بمانند. این که مؤمنین هم منتفع می‌شوند به خاطر مصالحی است. این یکنواختی حاکم بر مومن و کافر اصلی است که زمینه انتخاب و امتحان را فراهم می‌کند و نباید طوری باشد که مؤمنان - به‌خصوص مؤمنان ضعیف‌الایمان - به کلی احساس حقارت کنند و خودشان را ببازند. در روایت دیگری می‌فرماید: **لَوْ أَنَّ الدُّنْيَا كَانَتْ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ) جَنَاحَ بُعُوضَةٍ مَا سَعَى الْكَافِرُ وَالْفَاجِرُ مِنْهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ**؛ [2] اگر همه دنیا به اندازه بال پشه‌ای پیش خدا ارزش داشت، به کافر جرعه‌ای آب هم نمی‌دادیم. این که نعمت‌های دنیا در اختیار کفار قرار می‌گیرد برای این است که این‌ها ارزشی ندارد و تنها وسیله آزمایش و گاهی وسیله عذاب است؛ **لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ**. [3]

[4]

روایت دیگری از امام حسین سلام الله علیه نقل شده است که فرمودند: **أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغِيٍّ مِنْ بَعَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ [4]** [5] یکی از آثار خواری دنیا این است که پیامبری مثل یحیی بن زکریا را سر بریدند و سرش را به فاحشه‌ای اهدا کردند. لابد خواهشی از آن فاحشه داشتند و او گفته بود اگر می‌خواهید خواهش‌تان عملی شود باید سر یحیی را ببرید! این قدر دنیا پست است که خداوند متعال اجازه داد این کار را بکنند.

حقارت دنیا نزد معصومان

از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با بعضی از اصحاب‌شان در راهی می‌رفتند و بزغاله مرده‌ای را در مزبله‌ای دیدند. حضرت پرسیدند: این بزغاله چقدر می‌ارزد؟ اصحاب نگاهی کردند و گفتند: اگر زنده بود شاید کسی آن را یک درهمی می‌خرید، اما حالا که مرده است هیچ ارزشی ندارد. **فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَلدُّنْيَا أَهْوَى عَلَى اللَّهِ مِنْ هَذَا الْجُدِي عَلَى أَهْلِهِ؛ [5]** [6] ارزش دنیا نزد خداوند کمتر از ارزش این بزغاله مرده نزد صاحبش است.

از امیرالمؤمنین سلام الله علیه نقل شده که درباره دنیا فرمودند: **مَا لَهَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَدْرٌ وَلَا وَزْنٌ، وَلَا خَلْقَ فِيهَا بَلَعْنَا خَلْقًا أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنْهَا وَلَا نَظَرَ إِلَيْهَا مُدَّ خَلْقَهَا؛ [6]** [7] دنیا نزد خدا قدر و وزنی ندارد، و تا آن‌جا که ما خبر داریم، خدا هیچ خلقی را پست‌تر از دنیا خلق نکرده است، و از آن روزی که آن را خلق کرده، نظر رحمت به آن نکرده است. سپس می‌فرماید: **وَلَقَدْ عَرْضَتْ عَلَيَّ نَبِيَّتَانِ بِمَقَاتِيحِهَا وَخَزَائِنِهَا لَا يَنْقُضُهُ ذَلِكَ مِنْ حَظِّهِ مِنَ الْآخِرَةِ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا؛** خداوند متعال کلیدها و چیزهایی که وسیله رسیدن به دنیاست را خدمت پیغمبر اکرم فرستاد و گفت این‌ها در اختیار شما بدون این‌که از مقام اخروی‌تان کسر شود، هر چه می‌خواهید از این‌ها بردارید! حضرت قبول نکردند و گفتند: چیزی که خدا آن را کوچک می‌شمارد من آن را بزرگ نمی‌شمارم و دوست ندارم.

دنیا را خوار بشمارید!

در نهج البلاغه از امیرمؤمنان سلام الله علیه آمده است که **فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرْظِ وَقُرَاضَةِ الْجَلْمِ؛ [7]** [8] برای دنیا ارزشی به اندازه کاه و پرز پشم هم قائل نباشید! گله‌داران در فصلی از سال پشم و موی حیوانات خود را می‌چینند. وقتی پشم‌ها را می‌چینند، پرزهایی در هوا پخش می‌شود. خود پشم‌ها را جمع می‌کنند و به کار می‌گیرند، ولی هیچ‌کس به خرده پشم‌ها و خرده کرک‌هایی که در هوا پراکنده شده اعتنایی ندارد، و آن‌ها را دور می‌ریزند. حضرت می‌فرماید برای دنیا به اندازه پرز پشمی که هنگام چیدن از حیوانی ریخته می‌شود نیز ارزش قائل نباشید!

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جنبد فرمودند: **إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُجَاوَرَ الْجَلِيلَ فِي دَارِهِ وَ تَسْكُنَ الْفِرْدَوْسَ فِي جَوَارِهِ فَلْتَهُنْ عَلَيْكَ الدُّنْيَا؛ [8]** [9] اگر دوست داری در جوار الهی باشی، باید دنیا در نظر تو خیلی پست شود. اصل «جوار» از «جار» به معنی همسایه است. جوار یکی از تعبیراتی است که در ادبیات دینی درباره قرب انسان نسبت به خدا به کار رفته است. انسان به مقامی می‌رسد که همسایه خدا می‌شود و به این‌معناست که همان‌طور که همسایه به همسایه نزدیک است، انسان نیز آن قدر به خدا نزدیک می‌شود، که در جوار خدا قرار می‌گیرد.

چرایی مذمت دنیا

با توجه به مضامین بالا این پرسش مطرح می‌شود که بالاخره همه ما در دنیا زندگی می‌کنیم و به دنیا علاقه داریم و بیشترین هم‌ما در دنیا همین شکم، لباس، و غذاست. آن‌هایی که همت‌شان بیشتر است خانه‌ای و خودروبی، آن‌هایی که بیشتر است مزرعه‌ای و کارخانه‌ای. این چه سرّی است که این قدر درباره دنیا مذمت شده است؟ مگر می‌شود آدمیزاد برای امور دنیا ارزش قائل نباشد؟ چرا این همه دنیا مذمت شده است؟

این پرسش یک پاسخ نقضی و عملی دارد و آن این است: با این‌که همه ما شیعه اهل بیت هستیم و کمابیش از این آیات و روایات شنیده‌ایم و معتقدیم که در کلمات اهل بیت از دنیا بسیار مذمت شده است؛ هم‌چنین به اهل بیت علاقه‌مند هستیم و کلمات‌شان هم برای ما بسیار ارزشمند است و آن‌را تصدیق هم می‌کنیم و با خواندن و یاد گرفتن این کلمات به خداوند تقرب می‌جویم، اما این‌ها چقدر در زندگی ما اثر گذاشته است؟ از صبح که از خواب بیدار می‌شویم و می‌فهمیم هستیم تا وقتی که شب خوابان می‌برد و دیگر چیزی نمی‌فهمیم، بیشتر فکرم‌ان درباره امور دنیاست. با این‌که ما تابع همین پیغمبر و امام هستیم و همین آیات و روایات را خوانده‌ایم. آیاتی مثل **لَا تَعْرَبْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا؛ [9]** [10] **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ؛ [10]** [11] **مَتَاعٌ الدُّنْيَا قَلِيلٌ؛ [11]** [12] را خوانده‌ایم و روایات و بیانات و تحذیرهای اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین به ما رسیده است و می‌دانیم هم‌هاش درست است، ولی باز زندگی‌مان این است؛ دنیاپرستان که اصلاً حاضر نیستند این حرف‌ها را گوش کنند.

راز جاذبه‌های دنیا

به تعبیر روایتی، دنیا برای انسان مادر است و انسان نمی‌تواند از مادرش جدا شود و نسبت به او بی‌علاقه باشد. ما از دنیا به وجود آمده‌ایم، در دنیا زندگی می‌کنیم و بعد از مردن هم در همین خاک‌های دنیا ما را دفن می‌کنند. عوامل طبیعی و جاذبه‌هایی که خدا بر اساس حکمت‌هایی، در دنیا قرار داده است ما را به طرف دنیا می‌کشاند. حتی ما خیلی از زینت‌های دنیا را درک نمی‌کنیم، و خدا از زینت‌هایی نام می‌برد که باید فکر کنیم تا بفهمیم چنین زینتی هم بوده است و ما توجه نداشته‌ایم! مثلاً در سوره نحل می‌فرماید: **وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ**. [12] [13] یکی از راه‌های تربیت قرآنی این است که نعمت‌های خدا را بیان می‌کند و سپس می‌فرماید ما این‌ها را می‌گوییم تا انگیزه‌ای برای شکر کردن و اطاعت خدا شود. یکی از نعمت‌هایی که خداوند ذکر می‌کند، حیوانات هستند. می‌فرماید: چهارپایانی را برای شما قرار دادیم. این چهارپایان را شما پرورش می‌دهید و از گوشت و شیرشان استفاده می‌کنید و به عنوان مرکب سوارشان می‌شوید. افزون بر این‌ها می‌گوید: **وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ**؛ نمی‌دانم تاکنون به این صحنه توجه داشته‌اید؟ وقتی چوپان در آغل را باز می‌کند و گوسفندان را بیرون می‌آورد که به صحرا برود، این‌ها می‌دوند و بچه‌ها به دنبال مادرهایشان این طرف و آن طرف می‌روند؛ این چه جلوه قشنگی دارد؛ تماشایی است! قرآن این را در آیه‌ای کامل می‌فرماید: از نعمت‌هایی که به شما دادیم این است که صبح که این حیوانات را از آغل بیرون می‌برید و شب که برمی‌گردید، برای شما لذت‌بخش و زیباست.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا؛ [13] [14] همه چیزهایی که روی زمین است، همه وسایل زینت دنیاست و وجود این‌ها حکمتی دارد. این‌ها را قرار دادیم **لِيَتْلُوهُمْ أَثْمُهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا**؛ اگر این‌ها نباشد، معلوم نمی‌شود هر کسی چقدر دنیا را دوست دارد و چه قدر حاضر است برای آخرتش از دنیا بگذرد. کسانی هستند که برای ریاست، ثروت یا شهوت این چند روز زندگی دنیا چقدر جنایت می‌کنند. یک نمونه‌اش درباره یحیی بن زکریاست که پیغمبر عظیم‌الشانی مثل این ایشان را فقط به دستور یک زن زناکار سر بزند به خاطر این که او خوشش بیاید!

راز تحذیر از دنیا

در آدمیزاد چنین عاملی برای مجذوب شدن به لذت‌های دنیا وجود دارد، و باید آن‌قدر عوامل عقلانی و معنوی تقویت شود و انسان از ضررهای دنیا تحذیر شود تا به حالت تعادل درآید، و دست کم به خاطر دنیا مرتکب گناهان بزرگ نشود. اگر این بیانات نبود هیچ ضمانتی نبود که ما هم شبیه صهیونیست‌ها نشویم، و جنایاتی که آمریکایی‌ها، صهیونیست‌ها و داعشی‌ها مرتکب می‌شوند و روی هر جانوری را سفید کرده است را مرتکب نشویم.

ممکن است بفرمایید: در غرب همه این طور نیستند. درست است؛ واقعاً هم این طور نیست که همه مردم آمریکا مثل این شیاطین باشند. شیاطین رئیس‌ان و سیاست‌مداران آن‌ها هستند. برخی از مردم انسان‌های پاکی هستند علاقه‌مند، با محبت، با عاطفه، حقیقت‌جو، و حق‌طلب، اما دست‌شان به حق نمی‌رسد، و آن‌هایی که رسیده کمابیش بهره هم برده‌اند. اما این خوبی‌هایشان هم نتیجه تربیت‌هایی است که از حضرت مسیح و انبیای گذشته به این‌ها به ارث رسیده است، و الان هم در میان کشیش‌ها و اسقف‌هایشان انسان‌های سالمی هستند. بنده خودم در برزیل در دانشگاهی برای کشیش‌های برزیلی سخنرانی می‌کردم؛ قسمت‌هایی از دعای عرفه را خواندم، و دیدم اشک از چشمان پیرمردهای ریش‌سفیدشان سرازیر شده بود. من بیانات دینی اسلامی را می‌خواندم و آن‌ها گریه می‌کردند؛ **تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ**. [14] [15] آدم خوب همه جا هست. همین خوبی‌ها آثار تربیت‌هایی است که از انبیا به آن‌ها رسیده است. خودشان هم این را می‌گویند و خوب‌هایشان مقیدند کلیسا بروند، انجیل را محترم می‌دارند، حفظ می‌کنند، قرائت می‌کنند و به نماز و عبادت‌شان مقید هستند.

ولی عوامل فساد آن قدر هست که نمونه‌اش را ما در کشورهای اسلامی هم می‌بینیم. مگر نمی‌بینید این‌هایی که خودشان را خادمان ضیوف الرحمان می‌دانند، چه بلایی دارند سر مسلمان‌ها می‌آورند که هیچ کافری سر مسلمان‌ها نمی‌آورد. زمینه چنین عوامل فسادی در درون آدمیزاد هست. اگر عوامل خنثی‌کننده در مقابل این‌ها عرضه نشود آدمیزاد از هر حیوانی پست‌تر می‌شود. بیاناتی که در قرآن و در کلمات اهل‌بیت صلوات‌الله‌علیهم‌جمعین در مذمت دنیا و تحذیر از دنیا شده برای این است که در مقابل عوامل فساد که در درون ما وجود دارد و شیاطین انس و جن هم آن‌ها را تقویت می‌کنند، قرار بگیرد. اگر این‌ها نباشد، انسان صالحی روی زمین نمی‌ماند. باید این‌ها باشد تا برای عموم مردم تعادلی برقرار شود، و برای کسانی که اراده مقامات خیلی عالی دارند، زمینه‌های رشدی باشد.

همت بلند دار!

تصور مقاماتی که در روایات برای بزرگان و اولیای خدا ذکر شده است، آسان نیست. روایت دیگری هم برایتان بخوانم که ببینید خداوند چه انتظاری از بعضی از بندگان دارد. گوهرهای گرانبهایی که حتی اگر در کل انسان‌ها یک نفر از این‌گونه پیدا شود، ارزش دارد که برای تربیتش سعی شود. در یکی از فرازهای حدیث معراج است که خداوند خطاب به پیغمبر اکرم می‌فرماید: یا أحمد لو صلی العبد صلاة أهل السماء والأرض ویصوم صیام أهل السماء والأرض، وطوی من الطعام مثل الملائكة ولبس لباس العاری؛ اگر بنده‌ای به اندازه همه مردم آسمان و زمین نماز بخواند، و به اندازه‌ای که همه بندگان خدا روزه گرفته‌اند روزه بگیرد، و آن قدر کم‌خوراک باشد و ریاضت بکشد که مثل ملائکه بشود، که غذا نمی‌خورند، و لباسش آن قدر کم ارزش یا کم حجم باشد که انگار لباس نپوشیده‌است؛ **ثم أرى في قلبه من حب الدنيا ذرة أو سمعتها أو رئاستها أو صيتها أو زينتها، لا يجاورني في داري، ولا نزع من قلبه حبيتي**. [15] [16]؛ اگر همه این عبادت‌ها را به جا آورد، اما در قلبش یک ذره از حب دنیا، یا ریاست، یا زینت و یا شهرتش را ببینم، در جوار من نخواهد بود و لذت محبت خودم را از دل او برمی‌دارم.

خزانه خدا خالی نیست. خداوند بندهایی دارد که در همین دنیا به جاهایی رسیده‌اند، چیزهایی می‌بینند، چیزهایی می‌فهمند، و معاشقه‌هایی با خدا دارند که ما اصلاً عقل‌مان به آن نمی‌رسد. شرطش این است که یک ذره حب دنیا در قلب او نباشد. سرّ آن هم این است که دو عشق در یک دل نمی‌گنجد. آن مقامات برای کسی است که دلش مخصوص خدا باشد. این مقام، مقام کسی است که دلش را فقط به خدا داده است و چیزی دیگری در آن نمی‌گنجد. اگر حب دنیا بیاید یعنی یک بخشی از این دل برای دنیاست و برای خدا نیست. خدا می‌گوید: انا خیر شریک؛ اگر کسی می‌خواهد با من شریک شود، من سهم خودم را به او واگذار می‌کنم. اگر برای من است باید خالص باشد. خدا ان‌شاءالله یک ذره از این معارف را به ما هم بفهماند تا بفهمیم چنین چیزهایی هم هست. اگرچه طمعی هم نداریم که به این مقامات برسیم، اما بفهمیم که لذت، فقط لذت خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها و سایر لذت‌های حیوانی نیست. لذت‌هایی هست که اگر همه لذت‌های دنیا را در یک کفه بگذارند، یک لحظه از آن لذت‌ها بر همه این‌ها می‌چرید.

رزقنا الله و ایاکم ان‌شاءالله.

[1] [17]. بحارالانوار، ج 69، ص 51.

[2] [18]. الامالی، ص 531.

[3] [19]. توبه، ص 55.

[4] [20]. همان، ج 44، ص 365 (این مضمون در چند روایت وارد شده است).

[5] [21]. الکافی، ج 2، ص 129.

[6] [22]. بحارالانوار، ج 70، ص 110.

[7] [23]. نهج البلاغه، ص 76.

[8] [24]. تحف العقول، ص 304.

[9] [25]. لقمان، ص 33.

[10] [26]. حدید، ص 20.

[11] [27]. نساء، ص 77.

[12] [28]. نخل، ص 6.

[13] [29]. کهف، ص 7.

[14] [30]. مائده، ص 83.

[15] [31]. الوافی، ج 26، ص 151.



جلسه سی‌وسوم؛ دنیا شبیه چیست؟

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

11.21 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 02/04/95، مطابق با شانزدهم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(33)

دنیا شبیه چیست؟

بحث ما درباره آیات و روایاتی بود که در مقام تحذیر و دور کردن مردم از حب و تعلق به دنیا است. نمونه‌هایی از آیات و روایات در جلسات گذشته مطرح شد. بار دیگر تکرار می‌کنم که موضوع بحث این است که انسان دنیا و لذت‌های آن را به عنوان محبوب اصیل خودش بخواهد، به گونه‌ای که مزاحم محبت‌ها، تعلق‌ها و وظایف شرعی‌اش شود. طبعاً این مزاحمت‌ها مراتبی دارد؛ بعضی از مراتب آن حرام است و گاهی حتی موجب کفر می‌شود، اما بعضی از آن‌ها مکروه، مباح یا ترک اولی است.

راز اهمال در بیان برخی مطالب

اما بیاناتی که مردم را از تعلق دنیا باز می‌دارد، این مراتب را از هم جدا نکرده و به بیان مباح، مکروه، و حرام آن نپرداخته است. این روش شایعی در بیان مطالب دینی، تربیتی و اخلاقی است، زیرا اگر بخواهند تمام قیود و استثنائات هر مفهومی را بیان کنند، اصلاً بحث صحیحی شکل نمی‌گیرد. روش همه عقلاً این است که موضوع را به طور مطلق بیان می‌کنند و قیود و استثنائات آن را در جای خودش می‌گویند. برای مثال، قرآن از حضرت عیسی علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام نقل می‌کند که در گهواره گفت: **وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؛ [1]** [2] خدا به من سفارش کرده که نماز و زکات را رعایت کنم. همان‌طور که می‌بینید درباره این‌که چه نمازی است، و زکات چه مقدار و به چه چیزی تعلق می‌گیرد مطلبی بیان نشده است. چه‌بسا بعضی از این احکام در شرایط تفاوت کند.

وقتی قرآن می‌فرماید: **اقیموا الصلاة × إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ [2]** [3] در مقام بیان این نیست که بگوید نماز را چگونه، چند رکعت و چه وقت بخوانید. به اصطلاح اصولیین ماهیت مهمله نماز منظور است. در علم اصول می‌گویند گاهی ماهیتی را به طور مطلق، گاهی مقید و گاهی به طور اهمال ذکر می‌کنند. وقتی ماهیت به صورت مهمل ذکر می‌شود، گوینده در مقام بیان مطلق یا مقید بودن موضوع نیست. لذا می‌گویند اگر بخواهیم اطلاق‌گیری کنیم باید مقدمات حکمت باشد، و احراز کنیم که متکلم در مقام اطلاق‌گویی است، وگرنه وقتی حکمی را برای مفهومی بیان می‌کنند، خودبه‌خود نه اطلاق از آن فهمیده می‌شود و نه تقیید.

بنابراین، مذمت‌هایی که درباره دنیا شده به این معنا نیست که هر جا اسم دنیا یا حب امور دنیا باشد، حتماً مذموم است و همین احکام را خواهد داشت. ممکن است در جایی حب دنیا مطلوب و حتی واجب باشد، مانند جایی که کمک‌کار عبادت باشد؛ اما این روایات در مقام بیان آن‌ها نیست. این تعبیرات فقط می‌خواهد بگوید که در این ماهیت چنین اقتضایی هست و حواستان جمع باشد. متکفل بیان قیود و اطلاق‌ها، علم فقه است. فقه می‌گوید که هر چیزی با چه قیدی حلال است و با چه قیدی حرام، و کجا با چه شرایطی باید انجام داد؟ ممکن است چیزی در شرایطی واجب باشد، اما در شرایط دیگر حرام شود. برای مثال اگر ثابت شود که روز عید فطر است، روزه گرفتن حرام است. روزه‌ای که خداوند می‌گوید پاداشش به عهده من است؛ روزه‌ای که درباره آن می‌فرماید: **وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ؛ [3]** [4] استنهاها و قیودی

دارد که در جای خودش گفته شده است. بنابراین اگر آیات و روایاتی درباره مدح یا ذم دنیا وارد شده و با ابهام‌هایی روبه‌رو شدیم، نباید انتظار داشته باشیم که تمام آن‌ها از خود این روایات برطرف شود.

دنیا شبیه چیست؟

بخشی از آموزش‌هایی که اهل بیت صلوات‌الله‌علیه‌اجمعین به مردم دادند که به اندیشیدن به آخرت تحریص شوند و دلبستگی به امور دنیا پیدا نکنند، به روش تشبیه و مثل بیان شده است. در قرآن از روش تشبیه بسیار استفاده شده است. در این روش برای این‌که ضررها و عیب‌های محبت دنیا برای مردم محسوس شود، آن را به امور دیگری تشبیه می‌کنند و برای آن مثال‌هایی می‌آورند. در این جلسه از برخی از این تشبیهات بهره می‌بریم.

ماری نرم و کشنده

از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: **أَمَّا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ، لَيِّنٌ مَسْتَهًا، شَدِيدٌ نَحْشَهَا؛ [4]** [5] مثل دنیا مثل مار است. بدن مار نرم است. اگر انسان روی بدن مار دست بکشد بدش نمی‌آید؛ خیلی نرم و ملامت است، ولی نیش آن خطرناک و گاهی کشنده است. وقتی کودکان مار را می‌بینند (اگر کسی آن‌ها را نترساند) از آن خوششان می‌آید و دلشان می‌خواهد با آن بازی کنند. دستی می‌کشند، و وقتی دیدند نرم است بیشتر خوششان می‌آید و می‌خواهند بیشتر با آن بازی کنند، غافل از این‌که مار شوخی ندارد و یک‌بار نیش می‌زند. باید مار را شناخت و اگر مار کشنده‌ای است باید مواظب بود و از آن فرار کرد. فاعرض عما يعجبك منها لقلّة ما يصحبك منها؛ اگر ماری دیدی و خیلی از آن خوشت آمد، و به آن دست کشیدی و دیدی موجود نرم و بی‌آزاری است، باز مواظب باش! خیلی به آن مشغول نشو! مصاحبت و بازی با مار خطرناک است. یک وقت تو را نیش می‌زند و آن وقت دیگر چاره‌ای نداری. بدان از آن‌چه بیشتر خوشت می‌آید، همان برایت بیشتر ضرر دارد. هر چه کمتر به آن دست بزنی احتمال خطرش کمتر است و سالم‌تر می‌مانی؛ **كُلَّمَا اطْمَأَنَّ مِنْهَا إِلَى سُورٍ أَشْخَصَهُ مِنْهَا مَكْرُوهٌ**. هنوز از نرمی بدنش استفاده نکرده‌ای، درد و رنجی شدید به دنبالش خواهد آمد. دنیا هم همین‌طور است. حال که از آن بهره و لذتی بردی، دیگر به آن دل نبند! همان لذتی که به‌اندازه ضرورت بردی کافی است، و سراغ هدف‌های اخروی برو!

تشبیه دیگری از امام کاظم صلوات‌الله‌علیه نقل شده است که فرمودند: **مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ مَسْتَهًا لَيِّنٌ وَ فِي حَوْفِهَا السَّمُّ الْقَاتِلُ يُحَذِّرُهَا الرَّجَالُ ذَوُو الْعُقُولِ وَ يَهْوِي إِلَيْهَا الصَّبِيَّانُ بِأَيْدِيهِمْ؛ [5]** [6] دنیا مثل مار است که ظاهرش نرم و فریبنده، و در باطنش زهری کشنده است. آن‌هایی که مار را می‌شناسند می‌دانند حیوان خطرناکی است از آن فرار می‌کنند اما بچه‌ها که نمی‌دانند می‌روند با آن بازی می‌کنند. یعنی کسانی که خیلی به دنیا مشغول می‌شوند بچه‌هایی هستند که نمی‌دانند دنیا چیست. خیال می‌کنند چیز خیلی ارزنده‌ای است و خیلی ارزش دارد، اما آن‌هایی که عاقلند می‌فهمند که این ظاهرش است و در درونش سم کشنده است.

نخی از پارچه‌ای نخ‌نما

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره غیرقابل اعتماد بودن عمر دنیا می‌فرماید: دنیا همانند پارچه‌ای نخ نخ شده می‌ماند که یک نخ دیگرش مانده تا اصلاً از آن جایی که بند بوده قطع شود. خیال نکن اگر به این نخ دست زدی، این نخ برای تو می‌ماند. این نخ هم مثل سایر نخ‌های این لباس قطع می‌شود؛ **هَذِهِ الدُّنْيَا مَثَلُ تَوْبٍ شَقٌّ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ؛ [6]** [7] دنیا همانند پارچه‌ای است که همه‌اش نخ نخ شده است و اگر به آن دست بزنی پاره می‌شود. **فَيَنْقُصُ مُتَعَلِّقًا بِحَيْطٍ يُوشِكُ ذَلِكَ الْحَيْطُ أَنْ يَنْقَطِعَ؛** آخرش به یک نخ بند است که همان هم نزدیک است که پاره شود و عمرش به سرآید. از عمر دنیا همانند نخی از پارچه‌ای نخ‌نخ شده مانده که این در دست توست، و به یک چشم به هم زدن این نخش هم پاره می‌شود و از دنیا خواهی رفت.

فراموش نکنید ما نسبت به دنیا، چه درباره خودمان و چه درباره دیگران، وظیفه داریم کارها را محکم انجام بدهیم. اگر خشتی را روی خشتی می‌گذاریم، آن خشت را درست و محکم بگذاریم. اگر چیزی می‌سازیم در آن حدی که به ما مربوط است سعی کنیم از آن کم نگذاریم. این یک وظیفه اخلاقی دینی است، اما این غیر از آن است که دل ما به این بسته باشد. ممکن است انسان در لحظات آخر عمرش هم باشد، اما اگر خطی می‌نویسد سعی کند خطش را قشنگ بنویسد، اگر کاری را انجام می‌دهد کار را محکم انجام دهد. این بدان معنا نیست که خودش می‌خواهد تا ابد از این استفاده کند. این به معنای دلبستگی به دنیا هم نیست که به بهانه آن تبلی کند و بگوید ما زاهد و نسبت به دنیا بی‌اعتنایم! اگر زاهد هستی چرا کار مردم را خراب می‌کنی؟ وظیفه‌ای داری، تعهد کرده‌ای باید کار را درست انجام دهی! این‌که سفارش شده که اگر کاری را انجام می‌دهید آن را متقن انجام دهید به معنای دلبستگی به آن کار نیست، بلکه یعنی انسان وظیفه‌ای که نسبت به آن کار دارد را درست انجام دهد. این مذمت‌ها برای زمانی است که انسان برای لذت خودش محکم کاری کند.

استراحتگاهی در بین راه

از امیرالمومنین سلام‌الله‌علیه نقل شده که فرمودند: **وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَّكِبٍ بَيْنَنَا هُمْ حَلُّوْا إِذْ صَاحَ سَائِقُهُمْ فَارْتَحِلُوا؛** [7] [8] کاروانی حرکت کرده و از جایی به جای دیگر می‌روند. در استراحتگاهی توقف کرده‌اند تا غذایی بخورند و استراحتی کنند، اما همین‌که بساطشان را پهن کردند و هنوز کارشان تمام نشده، قافله‌سالار ندا می‌دهد که حرکت می‌کنیم. دنیا این طور است. دنیا توقفگاهی بین رحم مادر و قبر است، و قبر آغاز زندگی ابدی ماست. کسی نباید به این استراحتگاه دل ببندد. قهوه‌خانه برای همین است که انسان چای و ناهاری بخورد و برود؛ برای این نیست که انسان بگردد، یا برای خودش کاخی بسازد.

حضرت در تشبیه دیگری می‌فرماید: **أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَّكِبٍ يُسَارُّ بِهَيْمٍ وَ هُمْ نِيَامٌ؛** اهل دنیا شبیه قافله‌ای هستند که این‌ها را در حالی که خوابند حرکت داده‌اند. ناگهان بیدار می‌شوند و می‌گویند: این جا کجاست؟ ما چه وقت آمدیم، و چه کسی ما را به این‌جا آورده است؟ الناس نیام و إذا ماتوا انتبهوا؛ انسان‌ها خوابند؛ وقتی به عالم برزخ رفتند، آن‌جا اول بیداری است. وقتی بیدار شد با خودش می‌گوید: چرا فکرش را نکرده بودم؛ چرا تهیه‌ای ندیده بودم؟!

آب شور و گشونده

این مثل هم از موسی بن جعفر سلام‌الله‌علیه است که **مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ، كَلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَمُتُّلَهُ؛** [8] [9] دنیا مثل آب دریا می‌ماند؛ یعنی آب آن شور است. انسان تشنه وقتی به لب دریا می‌رسد خیال می‌کند می‌تواند آب بخورد و رفع عطشش بشود. شروع به خوردن می‌کند، اما هر چه بیشتر می‌خورد تشنه‌تر می‌شود و آن قدر می‌خورد تا او را می‌کشد.

دامی برای غافلگیری

از کلمات قصار امیرالمومنین سلام‌الله‌علیه است که فرمود: **إِنَّمَا الدُّنْيَا شَرَكٌ وَقَعَ فِيهِ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ؛** [9] [10] تله گذاشتن یک کار عقلایی است و انسان برای به دست آوردن چیزهایی که به آسانی به دستش نمی‌آید، سعی می‌کند حيله‌ای به کار ببرد و آن‌ها را به دام بیندازد. در این حدیث حضرت می‌فرماید: دنیا شبیه دامی است که کسی گسترده باشد تا ما را غافلگیر کند و در آن بیندازد. در جنگ‌ها نمونه‌های زیادی داریم که دشمن از آن‌جایی که به آسانی حریف طرف مقابل نمی‌شود برای آن‌ها تله‌ای می‌گذارد و آن‌ها را در دام می‌اندازد. می‌فرماید: دنیا هم دامی است که بر سر راه انسان گسترده شده است. کسی که این دام را نمی‌شناسد، گول می‌خورد و در دام می‌افتد. پس مواظب باشید ببینید پایتان را کجا می‌گذارید!

شب‌تاریک در بیابانی پراز تیغ

در تشبیه دیگری می‌فرماید: مردم در دنیا مثل کسی هستند که شب در بیابانی پر از خار و خاشاک حرکت می‌کند. هر قدمی برمی‌دارد با احتیاط برمی‌دارد و به گونه‌ای پا بر زمین می‌گذارد که پایش آسیب نبیند و سالم عبور کند. اما کسی که به این تیغ‌ها توجه ندارد به سرعت قدم برمی‌دارد و چند قدم که می‌رود خارها در پایش فرو می‌رود و از راه باز می‌ماند. چه بسا خارهای زهرآلودی باشد که او را هلاک هم بکند. بالاخره باید از این راه عبور کرد. انسان نمی‌تواند از رحم مادر به بهشت ببرد. سنت الهی این است که این مسیر باید طی شود، و هر انسانی باید چندی در دنیا زندگی کند. مهم این است که با این محل سکونت موقت چگونه برخورد کند؛ ممکن است خیال کند این‌جا بستر نرمی است و هر چه دلش می‌خواهد برایش فراهم می‌شود و خطری هم او را تهدید نمی‌کند، یا بداند این جا خارها، مارها و عقرب‌ها هست و باید با احتیاط قدم بردارد و مواظب باشد که خطری متوجه‌اش نشود. در این صورت می‌تواند از این دنیا زاد و توشه‌ای برای آخرت بردارد.

مانند سایه‌ات!

باز از امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه مثال دیگری نقل کرده‌اند که می‌فرماید: **مَثَلُ الدُّنْيَا كَطَلِّكَ إِنْ وَقَفْتَ وَقَفَ وَإِنْ طَلَبْتَهُ بَعُدَ؛** [10] [11] دنیا مثل سایه خودت می‌ماند. اگر جایی بایستی سایه هم کنارت ایستاده است، اما اگر بخوای دنبال سایه بدوی، سایه هم می‌دود و تو به آن نمی‌رسی. هر چه دنبال دنیا بدوی، بیشتر از تو فرار می‌کند و نیازت به آن بیشتر می‌شود، اما وقتی به آن اعتنایی نداشته باشی به اندازه‌ای که برایت لازم است فراهم می‌شود. بنابراین حرص بی‌جهت زن! فقط دنبال شناختن وظایف‌ها باش و آن را انجام بده. اگر وظایف‌ها این است که امور دنیا را ترتیب بدهی و منافعی از آن ببری تا به فقرا خدمت کنی، وظایف‌ها را انجام بده. گاهی برای انسان واجب است که برای عزت دولت اسلامی، یا برای این‌که دستش پیش دیگران دراز نباشد، امور دنیایی خود را سر و سامان دهد. آن یک وظیفه است و باید انجام دهی، اما این کار را برای هوس خودت نکن!

توقف همان و جا ماندن همان!

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: دنیا مثل کاروانی است که در حال سفر است. هر اندازه انسان توقف کند، به همان اندازه از کاروان عقب می ماند. کاروان در حال حرکت است و به مصلحت تو نیست که خیلی توقف کنی و این جا دل ببندی. باید از این جا عبور کرد. اگر راه سرسبز و خرمی است تماشا کن! نعمتی است خداوند قرار داده است؛ استفاده کن و برو! این جا برای ماندن نیست. اگر توقف کنی از قافله عقب می مانی. اهل قافله راه را می پیمایند و به سعادت آخرت می رسند و تو همین جا مانده ای.

روایت دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمودند: مَا لِي وَ الدُّنْيَا إِنَّمَا مَثَلِي وَ مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رَاكِبٍ مَرَّ لِلقَيْلُولَةِ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ فِي يَوْمٍ صَيْفٍ ثُمَّ رَاحَ وَ تَرَكَهَا؛ [11] [12] مسافری در مسیری می رود. تابستان است و آفتاب تابیده و هوا گرم است. تشنه و خسته نزدیک ظهر به درختی می رسد و زیر آن می رود تا خواب قیلوله و استراحتی بکند. وقتی استراحتی کرد، بیدار می شود و به راه می افتد. توقف این مسافر در زیر این درخت، همانند توقف ما در این دنیا است. ما از راهی آمده ایم و وارد این جا شده ایم. این جا توقفگاهی است که باید از آن رفت. همان اندازه این جا می مانیم که رفع خستگی مان شود و نیازمان را برای رفتن برطرف کنیم.

از امیرالمؤمنین سلام الله علیه نقل شده است که خلیفه دوم وارد منزل پیغمبر اکرم شد و دید که حضرت روی حصیری دراز کشیده اند و برجستگی های حصیر در بدن شان اثر گذاشته است. عرض کرد: یا رسول الله! خوب بود بستری تمهیه می کردید و روی آن می خوابیدید که این طور بدن تان اذیت نشود. فَقَالَ مَا لِي وَ لِلدُّنْيَا؟ مَا مَثَلِي وَ مَثَلُ الدُّنْيَا إِلَّا كَرَكَبٍ سَارَ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ؛ [12] [13] این روایت هم همان مضمون روایت قبل را دارد. می فرماید: مثل من در دنیا مثل راکبی است که در روز تابستانی در حال سفر است و نزدیک ظهر برای استراحت به زیر درختی می رود تا از سایه درخت بهره مند شود. اما همین که خستگی اش رفع شد، باید بلند شود و حرکت کند. این جا جای ماندن نیست که من فکر رختخواب و تشک باشم. یک چند دقیقه ای باید استراحت کنیم و برویم.

نمی بر دیواره کاسه

و بالاخره در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وُلَّتْ حَذَاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَائِفًا؛ [13] [14] دنیا با شتاب در حرکت است، و چیزی از آن باقی نمانده است. کاسه آبی را تصور کنید که آب آن خالی شده و تنها نمی از آب بر آن باقی مانده است. چنین نمی از زندگی برای ما باقی مانده است. این قابل دل بستن نیست. نسبت این زندگی به حیات ابدی، نزدیک صفر است و کانه چیزی حساب نمی شود. شما این نم را با آب انبار، مخزن آب شهر یا آب دریا مقایسه کنید. این نم چه نسبتی با آن ها دارد؟! کسی این را اصلاً آب حساب نمی کند. از این رو خداوند فرمود: وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ؛ [14] [15] این اسمش زندگی نیست، و «زندگی» در آخرت است. این زندگی که به چشم بر هم زدنی تمام می شود، قابل این نیست که انسان آن را هدف قرار دهد و برای رسیدن به آن برنامه ریزی کند، مگر این که آن چه را می طلبد، وسیله ای برای آخرتش باشد. اگر برای آن هدف بود خیلی ارزشمند است و همه ارزش های هدف از این راه حاصل می شود. بهشت ابدی با همه مقاماتش مزد اعمالی است که این جا انجام می دهیم. درست است که این اعمال چند روزی بیشتر نیست، اما آن بهشت با آن مقامات و با آن طول عمر، اثر همین اعمال چند روزه است. این اعمال خیلی قیمت دارد، چون این ها را برای آن انجام می دهی. اما اگر برای خودش انجام دهی، تا چشم بر هم زنی تمام می شود.

[1] [16]. مرم، 31.

[2] [17]. عنكبوت، 44-45.

[3] [18]. بقره، 184.

[4] [19]. بحار الانوار، ج 70، ص 105.

[5] [20]. تحف العقول، ص 396.

[6] [21]. نهج الفصاحه، ص 719.

[7] [22]. بحار الانوار، ج 75، ص 13.

[8] [23]. تحف العقول، ص 396.

[9] غرر الحکم و درر الکلم، ص 272. [24]

[10] غررالحکم و درر الکلم، ص 708. [25]

[11] بحارالانوار، ج 70، ص 119. [26]

[12] بحارالانوار، ج 70، ص 123. [27]

[13] نصح البلاغه، ص 84. [28]

[14] عنکبوت، ص 64. [29]

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5900>



جلسه سی‌وچهارم؛ تشبیهات و تمثلات دنیا و آخرت در روایات اهل بیت علیهم‌السلام

برای دریافت فایل صوتی این‌جا را کلیک کنید [1]

9.23 مگابایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آن چه پیش‌رو دارید، گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 03/04/95، مطابق با هفدهم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(34)

تشبیهات و تمثلات دنیا و آخرت در روایات اهل بیت علیهم‌السلام

در جلسه گذشته گفتیم که یکی از روش‌هایی که ائمه اطهار سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین برای ترغیب مردم به زندگی آخرت و کسب مقامات و درجات آن عالم، به کار می‌گرفتند این است که دنیا و آخرت را با هم مقایسه می‌کردند و برای این مقایسه مثال‌هایی می‌زدند. تعدادی از این مثال‌ها را دیشب خواندم. امشب ادامه آن مثال‌ها را پی‌می‌گیریم.

نسبت نم به یم

از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که در مقایسه نسبت دنیا به آخرت فرمودند: **مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ، مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمِ تَرَجِعُ؛** [1] [2] اگر می‌خواهید ببینید نسبت دنیا به آخرت چه اندازه است به این مثال توجه کنید! کسی که کنار دریا انگشتش را در آب دریا بزند، چقدر از این آب به انگشتش بند می‌شود؟ نسبت دنیا به آخرت، همانند نسبت این آب نسبت به کل دریاست. حدس من این است که در آن زمان کمتر اشخاصی این مسئله را درک می‌کردند و می‌توانستند آن را هضم کنند. اما امروز به برکت پیشرفت بحث‌های ریاضی، بیشتر افراد متوسط ما هم کمابیش با مفاهیم متناهی و نامتناهی آشنا هستند. این نکته را همه می‌دانند که یک عدد هر قدر هم بزرگ فرض شود بالاخره محدود است و می‌توان باز بر آن عددی اضافه کرد، اما نامتناهی یعنی عددی که حتی یک هم نمی‌شود به آن اضافه کرد. هیچ نسبتی بین متناهی و نامتناهی وجود ندارد. مثال ساده قابل فهم این مسئله همین است که پیغمبر اکرم فرمود، زیرا با این‌که هم دریا و هم آبی که سر انگشت باقی می‌ماند، هر دو محدودند و نسبت باز هم بین دو مقدار محدود است، ولی ذهن ما نمی‌تواند حد آب دریا را تعیین کند. اما توجه داشته باشیم که نسبت دنیا به آخرت از این هم کمتر است برای این‌که یکی محدود است و دیگری نامحدود است.

نسبت دایه به مادر

در شرح نهج البلاغه روایتی از احادیث قدسی نقل شده است که اوحی الله تعالی إلى نبي من الأنبياء: اتخذ الدنيا ظفرا واتخذ الآخرة أما؛ [2] [3] در این مقایسه به اصالت آخرت و بدلی بودن دنیا اشاره شده است. این مثل در صدد بیان این است که دنیا نسبت به آخرت امری بدلی است و اصیل نیست. ما در زندگی به طور طبیعی چیزهای اصیلی داریم. مادر برای انسان یک موجود اصیل است. وجود ما از اوست، حیات ما وابسته است به پرستاری و شیری که به ما می‌دهد. اما گاهی مادر نیست یا شیرش کم و یا مریض است. در این صورت برای کودک دایه می‌گیرند. دایه مادری بدلی است و بعضی از کارهای مادر را برای کودک انجام می‌دهد. براساس این روایت، به یکی از پیغمبران خطاب شده است که مادر اصیل تو آخرت است. باید به آن جا برگردی و جایگاه اصلی‌ات آن جاست، ولی تا به آخرت نرسیده‌ای باید دایه‌ای داشته باشی تا کار مادر را برایت انجام بدهد، و آن دنیااست.

نسبت سایه به شاخص

این روایت از امام سجاد صلوات‌الله‌علیه نقل شده است که فرمودند: إِنَّ جَمِيعَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَعَارِجِهَا، بَحْرَهَا وَ بَرَّهَا وَ سَهْلَهَا وَ جَبَلَهَا، عِنْدَ وَلِيٍّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِحَقِّ اللَّهِ كَفَيْءِ الظَّلَالِ؛ [3] [4] همه آن‌چه خورشید بر آن تابیده و می‌تابد در همه زمین‌های بیابانی و کوهستانی، دریاها و خشکی‌ها، در نظر یک ولیّ خدا مثل یک سایه می‌ماند. باز این مثلی است برای اصلی بودن آخرت و بدلی بودن دنیا. سایه یعنی نبودن نور. حضرت می‌فرماید: در نظر کسی که پیوندش با خداست و خدا را خوب می‌شناسد، همه آن‌چه در عالم است مثل یک سایه می‌ماند و گویا واقعیتهای ندارد.

شبهه این حدیث از امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه نیز نقل شده است که فرمودند: إِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَيْءِ الظِّلِّ بَيْنَا تَرَاهُ سَابِعاً حَتَّى قَلَصَ وَ زَائِداً حَتَّى نَقَصَ؛ [4] [5] دنیا همانند سایه‌ای است، به آن که نگاه می‌کنی آن را سایه غلیظی می‌بینی، اما ناگهان می‌بینی کم‌رنگ می‌شود. با کم و زیاد شدن نور خورشید سایه کم‌رنگ و پررنگ می‌شود. وقتی نور زیاد است سایه هم پررنگ است؛ اگر نور کم باشد سایه هم کم‌رنگ می‌شود؛ وقتی نور نباشد اصلاً سایه‌ای نیست. وقتی سایه پر نور است، خیال می‌کنی چیزی در حال راه رفتن است، اما یک مرتبه می‌بینی کم‌رنگ شد. اول که آفتاب می‌آید، سایه طولانی است؛ کم‌کم نزدیک‌های ظهر که می‌شود سایه کوتاه می‌شود. هنگام ظهر اصلاً سایه‌اش تمام می‌شود. آن‌چه واقعیت دارد آن شاخص است. حقیقتی که در این عالم وجود دارد این دنیا نیست. دنیا آن سایه‌ای است که شما خیال می‌کنید واقعیت دارد. ما وقتی با این چشم ظاهری نگاه می‌کنیم خیال می‌کنیم این دنیا دارای عظمتی است، در صورتی که اگر حقیقت را می‌دیدیم می‌فهمیدیم که این‌ها چیزی نیست و کالعدم است.

نسبت وسایل عاریه‌ای به ملکی

در روایتی دیگر از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند که فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مَنْ فِي الدُّنْيَا صَيِّفٌ وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ عَارِيَةٌ؛ [5] [6] همه کسانی که در دنیا هستند مهمانند. چندی این‌جا به مهمانی آمده‌اند و از چیزهایی هم که در اختیارشان است، استفاده می‌کنند. این یک پذیرایی است که صاحبخانه برای مهمان آورده است، اما مهمان بالاخره خواهد رفت. همه کسانی که در این دنیا هستند مهمانانی هستند که خواهند رفت و آن‌چه در دست‌شان است عاریه است تا از آن استفاده کنند، و جنس عاریه را چند روزی در دست‌شان بود از آن‌ها پس می‌گیرند. کسی با خودش از این دنیا چیزی نمی‌برد. آیا می‌ارزد انسان حیات باقی را که زوالی ندارد و نعمت‌هایش پایان‌پذیر نیست، رها کند به خاطر یک مهمانی و یک پذیرایی عاریه‌ای؟!

چرا برای محرومیت از آخرت ناراحت نمی‌شویم؟

حکمت دیگری از امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه نقل شده است که خیلی مطلب عمیق، جالب و آموزنده‌ای است. وقتی چیز کمی از دنیا از دست انسان می‌رود، ناراحت می‌شود، اما این همه نعمت‌های اخروی از دست ما می‌رود و ناراحت نمی‌شویم! گاهی یک اسکناس کوچک گم می‌کنیم، چقدر دنبالش می‌گردیم، ولی هیچ وقت فکر نمی‌کنیم که امروز من یک ساعت بیکار نشستم، تنبلی کردم، فیلم یا کارتون تماشا کردم، و این مرا از خیلی از ثواب‌های اخروی محروم کرد؛ به جای این من می‌توانستم دست‌کم چند صفحه قرآن بخوانم که هر آیه‌اش چقدر ثواب داشت؛ می‌توانستم دو رکعت نماز بخوانم و هر تسبیحی که می‌گفتم چقدر ثواب داشت؛ می‌توانستم صلوات بفرستم، و هر کدام از این‌ها چقدر برای من ثواب اخروی داشت؛ ثوابی که تمام شدنی نیست. ما وقتی مثلاً یک صلوات می‌فرستیم یک درخت در بهشت برای ما سبز می‌شود. این صلوات ما فقط چند ثانیه طول کشید، اما درختی که آن‌جا سبز می‌شود، دیگر خشک نمی‌شود. ما در این‌جا با صرف کردن چند ثانیه، نتیجه‌ای ابدی می‌گیریم، ولی هیچ وقت برای این‌که نعمت آخرت از دست ما رفته است غصه خورده‌ایم؟! این همه نعمت اخروی ساعت به ساعت از دست ما می‌رود، اصلاً به فکر نیستیم؛ حتی ناراحت هم نیستیم. انگار نه انگار چیزی شده است! امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: مَا بِالْكُم تَفْرَحُونَ بِأَلَيْسَ مِنَ الدُّنْيَا تُدْرِكُونَهُ وَلَا يُحْزِنُكُمُ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْزِنُونَهُ؛ [6] [7] اگر یک نعمت کوچکی از دنیا به دست‌تان برسد این قدر شاد می‌شوید؛ وقتی یک چیز کوچکی از دست‌تان رفت ناراحت می‌شوید، اما این همه نعمت‌های آخرت از دست‌تان می‌رود و محروم می‌شوید، و هیچ ناراحت نمی‌شوید؛ این چه عقلی است؟! مشکلتان غفلت است، زیرا به آن‌چه که از دست می‌دهیم فکر نمی‌کنیم.

برخی از نکته‌هایی که در روایات در مقام مقایسه دنیا و آخرت نقل شده است، از تمثلات است. تمثلی چیزی است که در اصطلاح عرفا به آن کشف و شهود یا مکاشفه می‌گویند. به گفته عرفا انسان حالتی پیدا می‌کند که بین خواب و بیداری یا حتی بیداری، صورتی برایش مجسم می‌شود. تمثلات از یک جهت شبیه خواب است، چون دیگران نمی‌بینند و فقط خود او می‌بیند، و از یک جهت بیداری است چون مطالب آموزنده‌ای در آن هست که از روی قصد و غرض برای او حاصل شده است و باید از آن استفاده کند. بخشی از آنچه درباره دنیا و آخرت ذکر شده است تمثلات دنیا است که برای انبیا و ائمه اطهار سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین رخ داده است. مکاشفات صحیح ربانی برای انبیا و اولیای خدا فراوان بوده است. بعضی از اولیای خدا نیز مکاشفات ربانی دارند. البته تعبیر روایات «تمثل» است و به این معناست که چیزی مثالی تحقق پیدا نکند. برای نمونه چند مکاشفه که از انبیا و اهل بیت نقل شده است را می‌خوانیم.

دنیا، به مثابه دام

یکی از اصحاب پیغمبر نقل می‌کند که دیدم ایشان دارد با دستش چیزی را از خودش دور می‌کند. عرض کردم آقا چه چیزی را از خودتان دور می‌کنید؟ قال هذه الدنيا مُثَلَّتْ لي؛ [17] [8] این دنیا بود برای من تمثلی پیدا کرد. دنیا خودش را برای من به یک صورتی نشان داد و من با او صحبت کردم. فقلت لها إلیک عتی؛ به او گفتم برو! دور شو! فرجعت و قالت إنک إن أفلت مني لم يفلت مني من بعدك؛ دنیا به من گفت: اگر تو از دست من در رفتی، بعد از تو کسانی که جای تو را می‌گیرند از دست من در نمی‌روند و آن‌ها به دام من خواهند افتاد. یک پیشگویی بود که دنیا درباره کسانی کرد که بعد از پیامبر جای ایشان می‌نشینند، که بالاخره کمابیش تحت تاثیر وسوسه‌های دنیا هستند.

دنیا، به مثابه زنی شوهرکش

مکاشفه‌ای نیز از حضرت عیسی علی‌نبی‌ناوآله‌وعلیه‌السلام نقل شده است؛ تَمَثَّلَتِ الدُّنْيَا لِلْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صُورَةِ امْرَأَةٍ زَرْقَاءَ؛ [8] [9] دنیا به صورت زنی سبزه‌رو در جلوی حضرت مسیح حاضر شد. حضرت پرسید تو کیستی؟ گفت من دنیا هستم. پرسید چند شوهر کرده‌ای؟ گفت: خیلی شوهر کرده‌ام. فرمود: شوهرانت چه شدند؛ طلاق دادند یا مردند؟ گفت: کسی من را طلاق نداد؛ من همه آن‌ها را کشتم. همه رفتند و من ماندم. باز این تمثلی برای این جهت است که نشان دهد دنیا امر گذرایی است، و چیزی نیست که انسان به آن دل ببندد و معاشرت همیشگی‌اش را بخواهد. به اندازه لحظه‌ای که ضرورت دارد باید از آن استفاده و سپس آن را رها کرد، وگرنه دنیا به انسان وفادار نیست.

دنیا، به مثابه فریب کاری دل‌ربا

تمثلی دیگر تمثلی است که برای امیرمؤمنان علیه‌السلام رخ داده و آن را امام باقر سلام‌الله‌علیه از امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند. همه می‌دانید که حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام ابتدا از مدینه به مکه رفتند و مدتی آن‌جا ماندند و بعد از جریاناتی که اتفاق افتاد، تصمیم گرفتند که عمره را تمام کنند و به طرف کوفه بروند. در این حال ابن عباس خدمت ایشان آمد و ایشان را قسم داد که این کار را نکنید؛ راه خطرناکی است و این‌ها مردم بی‌وفایی هستند. امام حسین علیه‌السلام فرمود: أَلَا أُخْبِرُكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ بِحَدِيثِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ نمی‌خواهی برای قصه امیرالمؤمنین با دنیا را بگویم؟ عرض کرد: بفرمایید! حضرت فرمود: حَدَّثَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي كُنْتُ بِفَدَكٍ فِي بَعْضِ حَيْطَاتِهَا وَ قَدْ صَارَتْ لِقَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ [9] [10] پدرم برای من این مطلب را نقل فرمود که بعد از این که فدک را پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها واگذار کردند، من به فدک سر می‌زدم و گاهی در آن مزرعه کار می‌کردم. یک روز بیلی دستم بود و داشتم در مزرعه کار می‌کردم، که یک‌دفعه دیدم زن زیبایی جلوی من حاضر شد. فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهَا طَارَ قَلْبِي مِمَّا تَدَاخَلَنِي مِنْ جَاهِلَاتِهَا؛ آن قدر زیبا بود که در دل من اثر گذاشت و دلم به پرواز در آمد. فقالت یابن‌ابی‌طالب! هَلْ لَكَ أَنْ تَتَزَوَّجَ بِي فَأُغْنِيكَ عَنْ هَذِهِ الْمِسْحَاةِ وَ أَدُلُّكَ عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ فَيَكُونُ لَكَ الْمُلْكُ مَا بَقِيَتْ وَ لِعَقِبِكَ مِنْ بَعْدِكَ؛ گفت نمی‌خواهی با من ازدواج کنی تا تو را از کار کردن با بیل راحت کنم و به دنبالش به سلطنت برسی و خودت و همه نوه و نتیجه‌هایت هم از آن سلطنت استفاده کنند؟! با آن جالش و با این وعده‌هایش کاملاً تشویق کرد. ببینید دنیا با دل انسان چه کار می‌تواند بکند؟! فَقَالَ لَهَا مَنْ أَنْتِ حَتَّى أَحْطَبُكَ مِنْ أَهْلِكَ؛ حضرت پرسید: شما کیستی که من از خانواده‌ات خواستگاری‌ات کنم؟ فَقَالَتْ أَنَا الدُّنْيَا؛ گفت من دنیا هستم. قُلْتُ لَهَا فَارْجِعِي وَاطْلُبِي زَوْجاً غَيْرِي؛ برو شوهر دیگری پیدا کن! خدا روزی‌ات را جای دیگر حواله کند! و به سراغ کار کردن با بیل خودم رفته‌م. در این‌جا حضرت چند بیت شعر سروده‌اند که برخی را انتخاب کرده‌ام و برای شما می‌خوانم.

فَقُلْتُ لَهَا غُرِّي سِوَايَ فَإِنِّي
عُرُوفٌ عَنِ الدُّنْيَا وَ لَسْتُ بِجَاهِلٍ

گفتم: برو این دام بر مرغ دگر نه! برو کس دیگر را فریب بده! من فریب تو را نمی‌خورم.

من را با دنیا چه کار؟! پسر عموم، پیغمبر بین این سنگ‌ها دفن شده است. دیگر من تعلقی به دنیا می‌توانم داشته باشم؟ او که پیغمبر بود زیر خاک‌ها دفن شده است؛ من دنبال چنین دنیایی بروم؟!

فَعُرِّي سِوَايَ إِنْني عَزِي رَاغِبٍ بِمَا فِيكَ مِنْ مُلْكٍ وَعِزٍّ وَ نَائِلِ

گفتی اگر با تو ازدواج کنم، به سلطنت و نان و نوایی می‌رسم. این نان و نوایت را برای دیگران بگذار! من نه رغبتی به این سلطنت تو دارم، نه به عزتی که تو داری، و نه بهره‌هایی که از تو ممکن است به کسی برسد.

فَقَدْ قَبِعَتْ نَفْسِي بِمَا قَدْ رُزِقْتُهُ فَشَأْنُكَ يَا دُنْيَا وَأَهْلَ الْعَوَائِلِ

من به همان روزی‌ای که خدا برای من مقدر کرده است قانع هستم. تو برو با آن‌هایی که اهل غائله و جنجال و دعوا هستند. برو با آن‌ها مذاکره کن و همسری از بین آن‌ها انتخاب کن! من به همین روزی که خدا برای من مقدر کرده و با دسترنج خودم به دست می‌آورم قانعم. تو برو سراغ کسانی که فریب تو را می‌خورند! من فریب تو را نخواهم خورد.

امیدواریم ان شاء الله همه ما از ولایت علی علیه‌السلام بهره ببریم و هیچ وقت فریب دنیای غدار را نخوریم.

[1] روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القديمة)، ج 2، ص 440.

[2] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 6، ص 23.

[3] تحف العقول، ص 391.

[4] بحارالانوار، ج 70، ص 119.

[5] همان، ج 74، ص 187.

[6] نهج البلاغة، ص 168.

[7] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 19، ص 330.

[8] تحف العقول، ص 396.

[9] كشف الریبة، ص 90.



جلسه سی و پنجم؛ سیره انبیا در بهره‌مندی از دنیا

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

12.11 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 04/04/95، مطابق با هجدهم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(35)

سیره انبیا در بهره‌مندی از دنیا

شهادت مولی‌الموحدين، امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌وعلی‌ابنائہ‌المعصومین را به پیشگاه مقدس ولی عصر ارواح‌فداه و همه دوست‌داران ولایت تسلیت عرض می‌کنیم. از خدای متعال عاجزانه درخواست می‌کنیم که به برکت این ایام و صاحب این ایام توفیق پیروی واقعی از امیرالمؤمنین و اهل‌بیت را مرحمت و در ظهور فرزندشان تعجیل فرماید، و همه ما را از خدمت‌گزاران این دستگاه قرار دهد.

سیره انبیا؛ الگویی برای بی‌رغبتی به دنیا

روش‌هایی که اهل‌بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین برای بی‌رغبت کردن مردم به لذائذ دنیا به کار گرفته‌اند روش‌های مختلفی است که در شب‌های گذشته به بعضی از آنها اشاره کردم. یکی از این روش‌ها هم این است که سیره انبیا و بزرگان اولیا را بیان می‌کنند تا ما که مدعی پیروی از آنها هستیم بتوانیم از آن سیره بجز استفاده کنیم. به‌خصوص سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که در قرآن کریم تأکید شده است که از ایشان الگو بگیرید؛ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ [1]. بخشی از روایاتی که در این مقام وارد شده است را می‌خوانیم.

در روایتی از امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه است که ایشان به‌طور کلی می‌فرماید: ببینید وضع انبیا و اولیای خدا در این عالم چگونه بوده است، شما هم بکوشید شبیه آنها باشید؛ هَؤُلَاءِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَأَصْفِيَاءُؤُهُ تَنَزَّهُوا عَنِ الدُّنْيَا وَزَهَدُوا فِيهَا زَهْدَهُمُ اللَّهُ جَلَّ تَنَاؤُهُ؛ [2] [3] این‌ها پیامبران و برگزیدگان خدا هستند. این‌ها از دنیا پرهیز کردند و نسبت به آن چیزی که خدا آنها را بی‌رغبت کرده بود، بی‌رغبت شدند. دشمن داشتند آنچه را خدا دشمن داشت، و کوچک شمردند آنچه را خدا کوچک شمرد. این روایت اشاره به این است که خدا نسبت به دنیا بغض دارد، و آنها هم یاد گرفتند و نسبت به دنیا با چشم دشمنی نگاه کردند. خدا دنیا را کوچک می‌شمارد، آنها هم از خدا تبعیت کردند و دنیا را کوچک شمردند.

زندگی پیغمبر اکرم؛ بهترین دلیل برای ناپسندی دنیا

در نَحْجِ الْبَلَاغَةِ خطبه مفصلی از امیرمؤمنان صلوات الله علیه نقل شده است که ایشان در آن ابتدا به وضعیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در دنیا اشاره ای می کنند، و سپس یادی از حضرت موسی، حضرت داوود و حضرت عیسی کرده، در پایان درباره زندگی پیغمبر اکرم توضیحات بیشتری می دهند. **وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ... [3]** [4] اگر می خواهی از کسی الگو بگیری و از رفتار کسی پیروی کنی، کافی است که از پیغمبر اکرم پیروی کنی. زندگی آن حضرت بهترین دلیل برای بیان ناپسندی، معیوب بودن و زشتی دنیا است. **إِذْ قُضِيَ عَنْهُ أَطْرَافُهَا وَوُطِّئَتْ لِعَيْبَرِهِ أَكْنَافُهَا؛** بساط دنیا را برای پیغمبر برچیدند و اطراف و اکناف دنیا را برای دیگران گسترده کردند. چیزی از دنیا در اختیار ایشان نگذاشتند و آنرا در اختیار دیگران و دشمنان او قرار دادند. **وَقُطِّعَ عَنْ رِضَاعِهَا وَزُويَ عَنْ زَخَارِفِهَا؛** بمرهش از دنیا کم بود. همانند کودکی که از شیر می گیرند و دیگر به او شیر نمی دهند، پیغمبر را هم از دنیا گرفتند و چیزی از لذت ها و زینت های دنیا به او ندادند. تا این جا تعریفی اجمالی از وضع پیغمبر اکرم بود. سپس می فرماید: اگر مایلید نمونه دومی هم برایتان بگویم.

حضرت موسی و درخواست لقمه نانی از خدا!

وَإِنْ شِئْتَ تَنَيْتُ بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ إِذْ يَقُولُ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ؛ حضرت موسی برای این که در جنگال فرعونیان گرفتار نشود، از مصر فرار کرد. پس از سفری طولانی و سخت به مدین رسید که محل سکونت حضرت شعیب بود. در همین روایت حضرت اشاره می کنند که در بین راه فقط علف بیابان خورده بود به طوری که اگر به شکمش نگاه می کردند اثر سبزی گیاهانی که در صحرا خورده بود، پیدا بود. در چنین حالی وارد «ماء مدین» شد؛ چشمه ای در کنار شهر مدین که مردم گوسفندان شان را سر آن چشمه می آوردند و به آن ها آب می دادند. جمعی آن جا ایستاده بودند و مشغول آب دادن گوسفندان شان بودند. حضرت دید دو دختر با گوسفندان شان کناری ایستاده اند و نزدیک نمی شوند تا گوسفندان شان آب بخورند. پرسید شما چرا گوسفندان تان را آب نمی دهید؟ گفتند: این جا شلوغ است صبر کرده ایم تا مردها بروند و خلوت شود. پرسید: چرا مردی نیامده است که آن ها را آب دهد؟ گفتند: ما فقط پدر پیری داریم که نمی تواند بیرون بیاید، و ما باید خودمان گوسفندان مان را بیرون بیاوریم. حضرت موسی گوسفندان را آب داد و خسته، کوفته و گرسنه برگشت. نه کسی از او پذیرایی می کند، نه کسی احوالش را می پرسد و نه خوراکی پیدا می کند که استفاده کند. اینجا بود که دستش را بلند کرد و گفت: **رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ؛** [4] [5] خدایا من فقیر خیری هستم که تو برای من نازل کنی. این جمله عین عبارت قرآن است.

امیرالمؤمنین می فرمایند که حضرت موسی هنگامی که این جمله را گفت چیزی از خدا نمی خواست جز یک لقمه نانی که شکمش را سیر کند و نمیرد. **لَقَدْ كَانَتْ خُضْرُهُ الْبُقْلُ تَرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ؛** اگر کسی به شکمش نگاه می کرد سبزی گیاهانی که خورده بود از زیر پوستش پیدا بود. آن قدر پوستش رقیق شده بود که حتی سبزی گیاهانی که در روده هایش بود از پوستش پیدا بود و اگر نگاه می کردند، می دیدند که فقط سبزی در شکمش است و چیز دیگری نیست. **وَتَشَدُّبِ لَحْمِهِ؛** گوشت های بدنش همه ریخته و آب شده بود. گوشتی به تنش نمانده بود و پوست و استخوانی بود.

حضرت داوود و زنبیل بافی

سپس حضرت امیر می فرماید: اگر می خواهید نمونه سوم را هم بگویم. حضرت داوود فرمانده لشکر حضرت طالوت بود، و در جنگ با جالوت، ایشان بود که جالوت را شکست داد. وی ویژگی هایی داشت و خداوند به برکت ایشان در میان بنی اسرائیل یک خانواده حکومتی به وجود آورد که اولین آن ها خود حضرت داوود بود و پس از ایشان خداوند به حضرت سلیمان آن سلطنت بی نظیر را مرحمت کرد. یکی از ویژگی های ایشان صدای خوب ایشان بود. در قرآن هم اشاره شده است که وقتی تسبیح می گفت، کوه ها با او هم صدا می شدند که شاید به معنای انعکاس صوت در کوه ها باشد. آواز زیبایی داشت و به صورت سرود با خدا مناجات می کرد و ستایش و تسبیح خدا می گفت. وقتی مردم صدای مناجات و سرودهای مذهبی او را می شنیدند میخکوب می شدند. حتی حیوانات وقتی صدای داوود را می شنیدند، سرچایشان می ایستادند و گوش می دادند. سرودهای ایشان همه در مدح الهی و تسبیح خدا بود و به مزامیر معروف است. [5] [6] **إِنْ شِئْتَ تَلْتُ بِدَاوُدَ صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ وَ قَارِي أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ مِنْ سَفَائِفِ الْخُوصِ بِيَدِهِ وَيَقُولُ جَلَسَائِهِ أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا؛** با این که خداوند آن مقام را به حضرت داوود داد، و آن سلسله حکومتی را به وسیله او در بنی اسرائیل ایجاد کرد و فرمانده فاتح جنگ جالوت بود، ولی زندگی اش از راه بافتن زنبیل از لیف خرما می گذشت. زنبیل می بافت و بعد به آن هایی که اطرافش بودند می گفت: این را چه کسی از من می خرد؟ بالاخره آن قدر می گفت تا کسی پیدا شود و زنبیل را از او بخرد و با پول آن یک قرص نان جو می خرید. غذای او در شبانه روز همان قرص نان جو بود.

دنیای حضرت عیسی

سپس حضرت از حضرت عیسی به عنوان نمونه چهارم یاد می فرماید؛ **وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ؛** حضرت عیسی وقتی خسته می شد و می خواست استراحت کند، به جای بالش نرم، سنگی زیر سرش می گذاشت! **وَيَلْبَسُ الْحِشِينَ؛** لباسش از پشم های درشت بود. **يَأْكُلُ الْجَشْبَ؛** غذایش نان خشکیده بود. خورشتش چه بود؟ نان جوی خشکیده را با چه می خورد؟ **وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ؛** خورشتش گرسنگی بود! **وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرُ؛** شب هنگام چراغی نداشت که روشن کند و

فقط از نور ماه استفاده می‌کرد. وَظِلَالُهُ فِي الشَّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَمَغَارِبُهَا؛ خانه و سرپناهی نداشت و برای این که از سرما و گرما در امان بماند، راه می‌رفت. سرپناه او در زمستان شرق و غرب عالم بود. وَفَاكِهِتُهُ وَرِيحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ؛ میوه و تنقلاتش گیاهانی بود که زمین برای چارپایان می‌رویاند. وَلَمْ تُكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَنْفِثُهُ وَلَا وَلَدٌ يَحْزِنُهُ وَلَا مَالٌ يَلْفُتُهُ وَلَا طَمَعٌ يُدِلُّهُ؛ نه همسری داشت که از او دلربایی کند، نه بچه‌ای که غم و اندوه او را داشته باشد، نه مالی که در فکر حفظش باشد، و نه طمعی در مال کسی داشت که او را دلیل و خوار کند. ذَابْتُهُ رِيحَالَةٌ وَخَادِمُهُ يَدَاؤُهُ؛ مرکب سوارپش پاهای خودش بود. سوار مرکبی نمی‌شد و اگر می‌خواست به جایی برود با پاهای خودش می‌رفت. خادمی هم نداشت و خادمش دست‌های خودش بودند.

دنیای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

پس از ذکر احوالات این سه پیامبر، حضرت به زندگی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برمی‌گردد و می‌فرماید: بیا و از پیغمبر پاک و پاکیزه‌تر پیروی کن! بهترین اسوه و الگو برای تو پیغمبر اسلام است. فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةٌ لِمَنْ تَأْسَى وَعَزَاءٌ لِمَنْ تَعْرَى؛ اگر کسی الگو می‌خواهد باید از ایشان بگیرد و اگر به کسی می‌خواهد انتساب پیدا کند باید به پیغمبر انتساب پیدا کند. وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ وَالْمُقْتَصِصُ لِأَثَرِهِ؛ محبوب‌ترین بندگان پیش خدا کسی است که از پیغمبرش پیروی کند و از آثار او جست‌وجو کند و درصدد باشد که آن‌ها را بفهمد و به عمل درآورد. قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا وَ لَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا؛ در لغت عرب وقتی انسان باید چیزی را بخورد ولی نسبت به آن آکراه دارد و مثلاً با دندان‌هایش خرد می‌کند و کمی از آن را می‌خورد و بقیه را دور می‌ریزد، واژه «قضم» را به کار می‌برند. مثلاً داروی تلخ و بدمزه‌ای است که باید بخورد، آن را با دندان خرد می‌کند و کمی از آن را مصرف می‌کند و بقیه را دور می‌ریزد. حضرت می‌فرماید: پیغمبر شما با دنیا این طور رفتار می‌کرد. وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا؛ گوشه چشمی هم به دنیا نیانداخت. گاهی انسان به چیزی نگاه می‌کند و آن را می‌بیند، گاهی نگاهش به آن می‌افتد، و گاهی زیرچشمی به چیزی نگاه می‌کند. حضرت می‌فرماید: پیغمبر حتی زیرچشمی هم به دنیا نگاه نکرد.

أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا وَأَحْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا؛ در فارسی وقتی می‌خواهند بگویند که کسی خیلی به چیزی بی‌اعتنایی کرده و خودش را کنار کشیده است می‌گویند از آن پهلوی تھی کرد. پهلوی انسان در حال طبیعی حالت خاصی دارد، اگر زیاد غذا بخورد ورم می‌کند و برجسته می‌شود، اما اگر خیلی گرسنه باشد و بی‌اعتنایی کند، پهلویش تو می‌افتد. حضرت می‌فرماید: پیغمبر شما کسی بود که پهلویش را از دنیا خالی‌تر از همه مردم کرد و هیچ اعتنایی به دنیا نداشت. از دنیا کمتر از همه خورد و شکمش را از دنیا خالی نگه داشت. عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا؛ جبرئیل امین، کلیدهای خزانه‌های دنیا را خدمت پیغمبر اکرم آورد و عرض کرد: اگر مایل باشید همه این‌ها را بدون این‌که ذره‌ای از مقامات اخروی شما کم شود، در اختیار شما قرار می‌دهیم. فرمود: چون خدا دنیا را دوست ندارد من هم دنیا را دوست ندارم. وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ؛ دانست که خدا چیزی را دشمن می‌دارد و آن را حقیر و صغیر می‌شمارد، او هم آن را حقیر و صغیر شمرد.

راه ما و راه پیغمبر خدا!

سپس حضرت نکته‌ای می‌فرماید که برای ما آموزنده است و جا دارد کمی بیشتر درباره آن دقت کنیم. می‌فرماید: این رفتاری که ما نسبت به دنیا داریم کافی است که راه ما را از پیغمبر جدا کند، چون ضد راهی است که او رفت؛ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبْنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَعَّرَ اللَّهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنِ أَمْرِ اللَّهِ؛ اگر ما گناهی نداشتیم جز این‌که آن‌چه خدا و پیغمبر دشمن می‌دارند را دوست می‌داریم، و از آن‌چه پرهیز دادند به چنگ می‌آوریم، کافی بود که بگویند راه ما از راه خدا و پیغمبر جداست و ما سر نافرمانی با خدا و پیغمبر داریم. آن‌ها دشمن دنیا، ما دوست دنیا؛ آن‌ها به دنیا بی‌اعتنایی می‌کردند، ما با چنگ و دندان به آن می‌چسبیم. همین کافی است که ما از پیروان خدا و پیغمبر او نباشیم و راه ما از آن‌ها جدا باشد.

پیامبر اکرم و ادب عبودیت در نشست و برخاست

وَلَقَدْ كَانَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ؛ آنقدر متواضع بود و نسبت به دنیا بی‌اهمیت بود که روی خاک می‌نشست و غذا می‌خورد. وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ؛ پیشترها که بساط برده‌داری شایع بود، آن‌هایی که دست‌شان به دهان‌شان می‌رسید خادم یا خادماهی از این برده‌ها داشتند. برده‌ها برای خودشان آدابی داشتند تا معلوم باشد وضع برده غیر از آقا است. آقا چهارزانو می‌نشست و مثلاً پایش را روی همدیگر می‌انداخت و تکیه می‌داد، ولی برده‌ها باید دو زانو بنشینند و دست‌هایشان را طوری روی پا بگذارند که معلوم شود برده‌اند. تواضع و کوچکی از نحوه نشستن‌شان می‌بارید. می‌فرماید: نشستن پیغمبر اکرم مثل نشستن برده‌ها بود؛ هیچ‌گاه چهارزانو نمی‌نشست، پا روی پا نمی‌انداخت و تکیه نمی‌داد.

من در زمان خودمان برخی از علما را دیده‌ام که هیچ‌گاه به دیوار تکیه نمی‌دادند. یکی از آن‌ها مرحوم آقای علوی در محلات بود. مرد بزرگی بود و خیلی باتقوا و با ادب بود. ایشان همیشه کمی با دیوار فاصله می‌گرفت و می‌نشست. هیچ‌گاه تکیه نمی‌داد. هم‌چنین مرحوم علامه طباطبایی را نیز هیچ‌گاه در حال تکیه ندیدم و همیشه با کمی فاصله با دیوار می‌نشست. اینها کسانی بودند که در نشست و برخاست‌شان هم ادب عبودیت را درست رعایت می‌کردند. پیغمبر اکرم در نشست و برخاست عمومی‌اش نیز مثل یک برده می‌نشست و کسی که وارد می‌شد، نمی‌فهمید پیغمبر کدام است.

وَحُصِفُ بِبِدِهِ نَعْلُهُ؛ در گذشته گیوه و کفش که می پوشیدند، یکی دو ماه نو بود و بعد کم کم سوراخ می شد. وقتی سوراخ می شد، به پینه دوز می دادند تا آن را وصله کند. مدتی هم کفش را وصله دار می پوشیدند تا دیگر طوری می شد که رویه و تختش از هم جدا می شد و آن را دور می انداختند. همان زمان هم کسی خودش کفشش را وصله نمی کرد، اما پیغمبر اکرم کفشش را به دست خودش وصله می کرد. وَيَرْفَعُ بِيَدِهِ نَوْبَهُ؛ در گذشته افزون بر خیاطها، کسانی هم بودند که لباس های کهنه را وصله می زدند. پیغمبر اکرم حتی لباسش را نمی داد وصله بزنند و خودش وصله به لباسش می دوخت. وَيَرْكُبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَيُزِدُ خَلْفَهُ؛ در گذشته، وقتی می خواستند سوار الاغ بشوند زنبی داشت و پارچه یا قالیچه ای روی آن می انداختند که خیلی پایشان را اذیت نکند. حضرت نه تنها الاغ را تزئین نمی کردند و سوار الاغ برهنه می شدند، حتی کس دیگری را هم پشت سرشان سوار می کردند. می گفتند: من که دارم می روم، تو هم سوار شو!

پیامبر اکرم و پرده نقش دار

وَيَكُونُ السَّيْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ تَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا فُلَانَةُ - لِإِخْدَى أَرْوَاجِهِ - عَيْبِيهِ عَنِّي؛ روزی یکی از این همسران پیغمبر پرده ای نقش دار در اتاقش آویزان کرده بود. وقتی حضرت آن را دیدند، فرمودند: این را از چشم من دور کن! إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَّرَفَهَا؛ وقتی نگاهم به این پرده می افتد، یاد دنیا و زینت های دنیا می افتم. نمی خواهم اصلاً یاد دنیا بیافتم. لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا وَلَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا وَلَا يَرْجُو فِيهَا مُقَامًا، فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَأَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَعَيْبَهَا عَنِ الْبَصَرِ؛ برای این که دنیا در نظرش جایگاه راحتی، اقامت و زندگی کردن جلوه نکند و همیشه به یاد داشته باشد که این جا گذرگاهی است و باید رفت، می گفت: این پرده عکس دار هم بردار! نه تنها محبتش را به دل راه نمی داد، که از جلوی چشمش هم آن را دور می کرد تا خیالش هم به ذهنش نیاید. وَكَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ؛ وقتی انسان با کسی دشمن است، نمی خواهد عکسش را هم ببیند. او چون دشمن دنیا بود، اصلاً نمی خواست خیالش هم به ذهنش بیاید.

دنیا؛ اکرام یا اهانت؟!

اکنون حضرت پرسشی را مطرح می کند و می فرماید: این زندگی پیغمبران خدا بود. بگو ببینم خدا که این زندگی ها را برای پیغمبرانش مقدر فرمود، دشمن شان بود و با این زندگی می خواست به آن ها اهانت کند یا نه این از محبتی بود که خدا به آن ها داشت؟! فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهُ بِذَلِكَ مُحَمَّدًا أَمْ أَهَانَهُ؛ خوب است عاقلی فکر کند و در این باره ببیند که آیا این کار، اکرام پیامبر بود یا اهانت به او؟ فَإِنْ قَالَ أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهِ الْعَظِيمِ؛ اگر کسی بگوید که خدا به پیغمبرش اهانت کرد که چنین زندگی را برایش فراهم کرد، به خدا قسم دروغ بزرگی گفته است و همت بزرگی به خدا بسته است. وَإِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ؛ اما اگر بگوید که این برای پیغمبر اکرام بود، پس معلوم می شود به آن کسانی که ضد این بودند، اهانت کرده است.

در پایان حضرت می فرماید: خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيصًا وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا، لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجْرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ؛ پیغمبر با شکم خالی از دنیا رفت و با سلامت وارد آخرت شد. در حالی که در دنیا سنگی بر سنگ نگذاشت و بنایی برای خودش نساخت، تا پیام آور الهی را پاسخ گفت و روحش از این عالم به عالم قرب الهی پرواز کرد.

[1] [7]. احزاب، 21.

[2] [8]. بحارالانوار، ج 70، ص 110.

[3] [9]. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خ 160، ص 226.

[4] [10]. قصص، 24.

[5] [11] در گذشته افراد خوش صدایی بودند و سحرها در گلدسته های حضرت معصومه مناجات می خواندند. من یادم هست سال های اولی که به قم آمده بودم، سحرها واقعا از شنیدن این صداها خیلی لذت می بردم. مضامینش عالی بود؛ مضامین الهی، توبه و استغفار. به خصوص در قم و مشهد این مناجات ها خیلی زیبا و دل انگیز انسان را از خواب بیدار می کرد و به یاد خدا می انداخت.



جلسه سی‌وششم؛ سیره امیرمؤمنان علیه‌السلام در بهره‌مندی از دنیا

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

10.1 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 05/04/95، مطابق با نوزدهم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(36)

سیره امیرمؤمنان علیه‌السلام در بهره‌مندی از دنیا

اشاره

موضوع کلی بحث ما، عوامل فساد و انحراف شخصی و هم‌چنین فتنه‌ها و انحرافات اجتماعی بود. از بررسی منابع دینی به این نتیجه رسیدیم که سه عامل مهم هوای نفس، دنیا و شیطان موجب این فسادها و انحراف‌ها می‌شوند. در این چند شب بحث ما درباره دنیا بود؛ و این‌که دنیا چگونه انسان را فریب می‌دهد؛ توصیه‌ها و راه‌حل‌های اولیای دین برای جلوگیری از تأثیر این عامل چه بوده است؛ و چه روش‌هایی را برای تربیت یاران و پیروان‌شان انتخاب کردند. شب گذشته گفتیم که یکی از این روش‌ها، بیان سیره انبیا و اولیای خدا و کیفیت رفتارشان نسبت به زندگی دنیاست. اولیای دین با توجه دادن به سیره انبیا و اولیا سعی می‌کنند علاقه به دنیا را در دل‌ها کم کنند تا تأثیر سویی در رفتار انسان نداشته باشد. هم‌چنین چند روایت از اهل‌بیت (به‌خصوص در نخب‌البلاغه) را که به سیره انبیا اشاره کرده بود، مرور کردیم. امشب برخی دیگر از روایات و فرمایشات اهل‌بیت‌علیهم‌السلام را مرور می‌کنیم تا به یک جمع‌بندی برسیم.

پیامبر اکرم و حلوی اشرفی

درباره شخص پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند که آتی بخبیص فأبی ان یأکله؛ [1] [2] «خبیص» حلویی اشرفی بود که از مخلوط چند چیز درست می‌شد. این حلوا را پخته بودند و خدمت پیغمبر اکرم آورده بودند تا ایشان تناول بفرمایند. حضرت تناول فرمودند. فقیل: أتحرمه؟ گفتند: چرا از آن تناول نمی‌کنید؛ این حلوا به نظر شما حرام است؟ فقال: لا ولکنی أکره ان تتوق الیه نفسی؛ از این نگران هستم که اگر از این حلوا بخورم، خوشم بیاید و دلم بخواهد باز هم تکرار شود، و یک نوع تمایلی نسبت به این حلوا پیدا کنم؛ سپس این آیه را تلاوت فرمودند که در روز قیامت خطاب به جهنمی‌ها گفته می‌شود: أَذْهَبْتُمْ طَبَّاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا؛ [2] [3] شما خوشی‌هایتان را در دنیا گذراندید، دیگر این‌جا برای شما خوشی نیست. این‌گونه از این آیه اقتباس کردند که گویا اگر من به لذات دنیا دلبستگی پیدا کنم باعث می‌شود از لذات آخرت محروم شوم، چون بالاخره مقداری از وقتم صرف این می‌شود و ذهنم متوجه آن می‌شود تا باز این حلوا را آماده کنم و از کارهای آخرتی باز می‌مانم. آن وقت روز قیامت به من گفته می‌شود که شما خوشی‌هایتان را در دنیا کردید، دیگر بس‌تان است و این‌جا خبری نیست.

دنیای حضرت زهرا سلام الله علیها

در تفسیر نورالتقلین از جابرین عبدالله انصاری نقل شده است که روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به منزل حضرت زهرا سلام الله علیها تشریف آوردند و دیدند پوششی چادر مانند از پارچه‌هایی که روی شتر و زیر جهاز آن می‌اندازند (چیزی شبیه گونی درشت‌بافت) به‌جای چادر بر سر کرده و در همین حال مشغول دستاس کردن گندم است. آن وقت‌ها نانوايي و آسیاب به فراوانی امروز نبود و بسیاری از مردم گندم می‌خریدند و در خانه خودشان دستاس می‌کردند و نان می‌پختند. حضرت زهرا سلام الله علیها درحالی که پوششی زیر و درشت بر سر انداخته بودند، یک دست ایشان به دستاس بود و آن را می‌چرخاندند تا آرد تهیه کنند، و با دست دیگر کودکان را به آغوش گرفته و به آن شیر می‌دادند. فَدَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا بِنْتَاهُ تَعَجَّلِي مَرَاةَ الدُّنْيَا بِحَلَاوَةِ الْآخِرَةِ؛ [3] [4] چشم‌های پیغمبر پر از اشک شد و فرمودند: شما به سرعت این سختی دنیا را تحمل کن! در مقابل، خدا شیرینی آخرت را برای شما مقدر فرموده است. حضرت زهرا سلام الله علیها نیز بدون هیچ گله و ناراحتی گفتند: یا رسول الله! الحمد لله على نعمائه و الشكر لله على آلائه؛ خدا را بر نعمت‌هایش ستایش می‌کنم و شکرش را به جا می‌آورم. در این هنگام این آیه نازل شد؛ [4] [5] وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى؛ به‌زودی خدا آن‌قدر به تو بخشش خواهد کرد که خشنود شوی.

وقتی خانم‌های ما ببینند که حضرت زهرا سلام الله علیها چنین زندگی می‌کردند، تحمل بعضی سختی‌ها و مشکلات برایشان آسان می‌شود، و در مقابل آن‌ها خودشان را نمی‌بازند و حتی به روی خودشان نمی‌آورند که به ما سخت می‌گذرد. می‌توانند با روی خوش این‌ها را تحمل کنند و خدا را شکر می‌کنند که اسلام در حال پیشرفت است.

دنیای امیرمؤمنان علیه السلام

از امیرالمؤمنین سلام الله علیه نقل شده است که فرمودند: وَاللَّهِ مَا دُنْيَاكُمْ عِنْدِي إِلَّا كَسَنْفَرٍ عَلَى مَنَهْلٍ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا؛ [5] [6] قسم به خدا، دنیای شما در نظر من مانند کاروانی است که در بیابانی اتراق کرده‌اند. هنوز کاملاً به کارهایشان رسیدگی نکرده‌اند که قافله‌سالار صدا می‌زند: حرکت! آن‌ها نیز مشغول می‌شوند که بساطشان را جمع کنند و راه بیفتند. این‌جا جای ماندن و اقامت کردن نیست، کاروان اهل دنیا هنوز به کارهایشان نرسیده‌اند که حضرت عزرائیل می‌گویند: حرکت! حضرت در ادامه می‌فرماید: وَلَا لَدَاذُهَا فِي عَيْنِي إِلَّا كَحَمِيمٍ أَشْرَبُهُ عَسَاقًا؛ این همه مردم برای شیرینی‌ها و لذت‌ها دنیا دست و پا می‌شکنند و دنبالش می‌روند، اما از نظر من این لذت‌ها مانند آب داغ و گندیده‌ای است که تشنه‌ای بخواهد از آن بخورد. وَعَلَقَمِ أَبْجَرُهُ زُعَاقًا؛ ماده تلخ و زهرآگینی که این را باید جرعه جرعه نوشید. وَسَمَّ أَفْعَى أَسْقَاةً دِهَاقًا؛ مانند ظرفی است که پر از زهر مار است؛ دیگران آن را به عنوان شربت با رغبت می‌خورند، اما در نظر من چنین چیزی جای رغبت ندارد و باید فقط به اندازه ضرورت از آن استفاده کرد. وَقَالِدَةٍ مِنْ نَارٍ أَوْهَقُهَا حِنَاقًا؛ در گذشته کسانی که شتر یا اسب داشتند چیزهایی برای زینت یا علامت درست می‌کردند و بر گردن آن‌ها می‌انداختند. این قلاده به گردن آن حیوان می‌چسبید ولی هواکش داشت. حضرت می‌فرماید: دنیا برای من مثل قلاده‌ای از آتش است که آن را به گردن من سفت و تنگ ببندند.

وَأَقْدَرُ رَقْعَتْ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا؛ آن‌قدر این لباسم را وصله کرده‌ام و برای تعمیر فرستادم که دیگر خجالت می‌کشم آن را برای وصله بفرستم و بگویم وصله دیگری به آن بزنند! این قدر پاره‌پاره شده و وصله خورده است که دیگر خجالت می‌کشم به تعمیرکار بگویم وصله‌ای دیگر به آن بزنند. ولی چون لباس دیگری نداشتیم، آن را نزد تعمیرگر فرستادم، اما او گفت: أَقْدِفْ بِهَا قُدْفَ الْأُنْثَى لَا يَرْتَضِيهَا لِيرْتَعَهَا؛ او قبول نکرد که آن را بگیرد و وصله کند، و گفت: این را در کوره آتش‌سوزی یا تون همام بینداز؛ دیگر قابل وصله زدن نیست! این وضع زندگی خلیفه مسلمین است؛ سلطان سرزمین‌های پهنآوری که اکنون به هفت-هشت کشور تبدیل شده است.

عِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى

حضرت می‌فرماید درحواب او گفتیم: عِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى؛ مصرعی است که حکم ضرب‌المثل را پیدا کرده است. این‌گونه ضرب‌المثل‌ها در زبان عربی زیاد است. در گذشته جاده‌های اسفالت و چراغ‌های برق و امکانات امروز نبود، و برای مسافرت باید از راه‌های قدیمی و بیابان‌های تاریک، وحشتناک و خطرناک عبور کرد. کسانی بودند که عجله داشتند و می‌خواستند زودتر به مقصدشان برسند و در نیمه‌های شب سختی‌های زیادی را تحمل می‌کردند و کاروان را حرکت می‌دادند تا

زودتر به مقصد برسند. این ضرب‌المثل برای چنین کسانی گفته شده است. **عِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى؛** صبح که می‌شود، کسانی که زحمت شب را تحمل کردند و این راه را طی کردند و به مقصدی که می‌خواستند رسیدند، خوشحال می‌شوند. صبح که می‌شود راهپیمایی شبانه‌شان را می‌ستایند. امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: آن قدر آن تعمیرکار لباس خسته شده بود که گفت: این را در تون حمام بینداز و بسوزان؛ این لباس دیگر به درد پوشیدن نمی‌خورد. من به او گفتم: **عِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى؛** مرا ملامت نکن که این لباس وصله وصله را می‌پوشم! صبح قیامت و عالم آخرت که شد، معلوم می‌شود که چه کار خوبی ما کردیم که این راه سخت را پیمودیم.

پست‌تر از استخوان خوک مرده در دست جزامی!

در نَحْجِ البَلاغه نقل شده است که فرمود: **وَاللَّهِ لَدُنِّيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَىٰ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ حَنْزِيرٍ فِي يَدِ مُجَذُّومٍ؛** [6] [7] به خدا قسم این دنیایی که شما این قدر به آن علاقه دارید، در نظر من پست‌تر است از استخوان خوکی که در دست فردی جزامی باشد. خود خوک -به‌خصوص برای ما مسلمانان- حیوانی پلید است. انسان از آن بدش می‌آید، و هر چیز آلوده و گندیده‌ای را می‌خورد. اصلاً دیدن و تماشا کردن چنین موجودی نفرت‌آور است. حال استخوانی از خوک مرده فرض کنید که در دست فردی جزامی باشد. بدن افراد جزامی کم‌کم خورده می‌شود، و نگاه کردن به چنین افرادی هم آسان نیست. انسان در حال عادی به استخوان خوک مرده رغبت ندارد، چه رسد به این‌که این استخوان در دست یک جزامی باشد! امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: به خدا قسم این دنیایی که شما این‌قدر به آن علاقه دارید، در نظر من از استخوان خوک مرده‌ای که در دست فردی جزامی باشد، پست‌تر است، و هیچ رغبتی به آن ندارم.

پست‌تر از آب بینی بز زکامی!

در جای دیگر فرمود: **دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ؛** [7] [8] گله‌داران می‌گویند: گاهی گوسفندها و بزها مبتلا به زکام می‌شوند و زیاد آب از بینی‌شان می‌آید. آب بینی بز زکامی چقدر جالب است؟ انسان رغبت ندارد به آب بینی بز سالم دست بزند، حالا آب بینی بز زکامی که در اثر بیماری از بینی‌اش خارج می‌شود چقدر مطلوب است؟ امیرالمؤمنین می‌فرماید: دنیای شما در نظر من از آب بینی بز زکامی هم پست‌تر است.

پست‌تر از برگ‌ی نیم‌جوییده در دهان ملخ

هم‌چنین می‌فرماید: **وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَىٰ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا؛** [8] [9] گاهی ملخ به درختی می‌زند و برگ‌های آن را سوراخ می‌کند و می‌خورد. طبعاً آن برگ‌ها زشت، خشک و معیوب می‌شوند. حضرت می‌فرماید: دنیای شما از نظر من، از برگ درختی که ملخ جوییده باشد، پست‌تر است. برگ‌ی نیم‌جوییده در دهان ملخ چقدر ارزش دارد؟ دنیا به نظر من از آن پست‌تر است. **مَا لِعَلِيٍّ وَلِتَعِيمٍ يَفْتَى؛** علی با این نعمت‌های زودگذر که از بین می‌رود، چه کار دارد؟! من باید دنبال نعمتی باشم که پایدار باشد. نعمتی که یک ساعت هست، بعد تمام می‌شود، مثل خوابی است که انسان می‌بیند و وقتی بیدار می‌شود هیچ اثری از آن نیست. چقدر از لذتی که از غذای دیشب یا سحری دیشب بردید، اکنون برایتان موجود است؟ جوانی‌تان را در راهی گذراندید (ان‌شاءالله که همیشه به شما خوش گذشته باشد)، از آن خوشی‌ها الان چه چیزی در دست شماست؟ بیش از خیال و خاطره آن چیز دیگری باقی نمانده است.

بی‌ارزش‌تر از کفش وصله‌دار

ابن‌عباس می‌گوید: در موقعیتی در یکی از جنگ‌ها در ذی‌قار به خیمه امیرالمؤمنین رفتم. امیرالمؤمنین فرمانده جنگ است و هرکسی اجازه ندارد وارد خیمه فرمانده شود؛ اگر کسی هم می‌رود برای کار ضروری اداره جنگ و مشورت می‌رود. ابن‌عباس می‌گوید: وارد خیمه علی علیه‌السلام شدم، دیدم نشسته است و دارد کفشش را وصله می‌زند و پارگی‌هایش را می‌دوزد. **فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ؛** از من پرسید: این لنگه کفش چقدر می‌ارزد؟ **فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا؛** کسی برای این پول نمی‌دهد. باید دور بیندازند و ارزشی ندارد. این‌جا باز امیرالمؤمنین قسم خوردند و فرمودند: **وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ؛** [9] [10] این کفش پاره‌ای که هیچ قیمتی ندارد از حکومت کردن بر شما برای من محبوب‌تر است. یعنی برای من حکومت کردن بر شما به اندازه این کفش پاره هم ارزشی ندارد؛ مگر این‌که حقی را به حق‌داری برسانم یا بطلان باطلی را اثبات کنم و

آن را از جامعه محو کنیم. آن که ارزش دارد احقاق حق و از بین بردن باطل است، نه خود این حکومت کردن. آنچه دنیاپرستان می‌خواهند، قدرت و حکومت است؛ خود این برای آن‌ها مطلوب است، اما علی می‌گوید: خود این برای من به اندازه یک کفش پاره هم ارزش ندارد.

بزرگی انسان در کوچک‌دانستن دنیا

می‌فرماید: كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَحْ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ؛ [10] [11] در گذشته برادری در راه خدا داشتم که به نظر من شخص بزرگی بود. بزرگی او از این جهت بود که دنیا در نظرش کوچک بود. چون دنیا در نظر او کوچک بود، او در نظر من بزرگ بود. انسان بزرگ انسانی است که دنیا در نظرش کوچک باشد.

علی و دنیای سه‌طلاقه!

شخصی به نام ضرار نزد معاویه رفت. معاویه از او پرسید که علی چگونه زندگی می‌کند و رفتارش چگونه است؟ او گفت: فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرْنَحِي اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَهُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى حَبْتَيْهِ؛ [11] [12] شبی تاریک علی را دیدم که در محراب ایستاده و محاسنش را در دست گرفته بود. يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ؛ مثل مارگزیده با حالتی حزین ناله و گریه می‌کرد و به خود می‌پیچید. گوش دادم ببینم چه می‌گوید. دیدم می‌گوید: يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِيَّاكَ عَنِّي؛ ای دنیا! برو گمشو! از من دور شو! أَيْ تَعَرَّضْتَ أَمْ لِي تَشَوَّقْتَ؛ تو سراغ من آمدی؟! به من اشتیاق پیدا کردی؟! لَا حَانَ حِينُكَ؛ نیاید روزی که تو سراغ من بیایی! هَيْهَاتَ، عُرِّي عُرِّي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ؛ برو دیگری را فریب ده! من با تو کاری ندارم. قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا؛ تو را سه طلاقه کردم که دیگر قابل رجوع نباشی. سپس حضرت علت این بی‌اعتنایی به دنیا را توضیح می‌دهد؛ فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ؛ زندگی تو کوتاه است. این زندگی حداکثر صدساله در مقابل زندگی ابدی، لحظه‌ای بیش نیست. وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ؛ خیلی بی‌اهمیت هستی. چیز قابل‌اهمیتی نیستی که برای به‌دست‌آوردن زحمت بکشم. وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ؛ آرزو بستن به تو، آرزویی بسیار حقیر، کودکانه و سبک‌مغزانه است.

سفري در پيش است

آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ؛ چیزی که جا دارد انسان غصه‌اش را بخورد این است که راهی طولانی برای رسیدن به قرب خدا و نائل شدن به لقای الهی در پیش دارم. آه از این‌که این راه چقدر طولانی است. وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ؛ آنجایی که می‌خواهم وارد بشوم چقدر عظمت دارد! چطور در پیشگاه و حضور الهی حاضر شوم؟! این‌ها نگران‌کننده است و جا دارد که انسان درباره‌اش فکر کند و غصه‌اش را بخورد. اما این‌که این خانه کوچک بود یا بزرگ، این ماشین بود یا نبود، حقوق ما ماهی ده میلیون بود یا صد میلیون، چیزی نیست که قابل ارزش باشد. آن‌که ارزش دارد لقای الهی و نعمت‌های بجمستی است، و آن چقدر دور از دسترس است و خیلی باید کار کرد که به آن رسید.

آزادي انسان، در رهاکردن دنيا

حضرت در تعبیری دیگر می‌فرماید: إِيَّاكَ عَنِّي يَا دُنْيَا فَحَبْلُكَ عَلَي غَارِبِكَ؛ ای دنیا! برو گمشو! مهارت را روی گردنت انداختم. وقتی می‌خواهند حیوانی را رها کنند، افسارش را روی گردنش می‌اندازند و می‌گویند هر جایی می‌خواهی برو، با تو کاری ندارم. حضرت خطاب به دنیا می‌فرماید: افسارت را روی گردنت انداختم. قَدْ أَسَلَلْتُ مِنْ مَخَالِكِ؛ من از چنگال تو فرار کردم. پرنده‌ای را فرض کنید که در چنگال عقابی گرفتار است. اگر بتواند از چنگال عقاب رها شود، چقدر خوشحال و راحت می‌شود؟ حضرت می‌فرماید: من مانند پرنده‌ای هستم که از چنگال عقاب فرار کرده‌ام. وَأَقْلْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ؛ از این دام‌هایی که برای من گسترده بودی بیرون رفتم. وَاجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِي مَدَا حِضْبِكَ؛ [12] [13] از این لغزشگاه‌هایی که سر راه من قرار داده بودی، دوری گزیدم و رها شدم.

این‌ها نظر علی علیه‌السلام نسبت به دنیا است. ما ببینیم چقدر با علی هم‌فکر، هم‌راه، و هم‌سلیقه‌ایم؟

[1] [14]. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص 15.

[2] [15]. احقاف، 20.

[3] [16]. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص 594.

[4] [17]. یکی از شأن نزول‌های این آیه در این وقت است. از بعضی آیات و روایات استفاده می‌شود که برخی از آیات در چند مورد نازل شده است. این مسئله مشکلی ندارد و ممکن است آیه‌ای در یک مورد نازل شود و بعد به مناسبتی دیگر باز جبرئیل بیاید و آن را بخواند. شأن نزول‌های متعدد به این معنا نیست که مثلاً یکی از آنها درست است و بقیه غلط. حضرت جبرئیل می‌آید و آن آیه را می‌خواند، اما نزول اولیه‌اش در یک مورد است. گاهی در موارد دیگری هم مناسبتی پیدا می‌شود و باز جبرئیل می‌آید و آن آیه را تکرار می‌کند. شاید این آیه هم از همین موارد باشد چون شأن نزول معروف این آیه درباره اعطای مقام شفاعت به پیغمبر اکرم است.

[5] [18]. الأملی (للسدوق)، ص 620.

[6] [19]. نخب البلاغة (للصبحي صالح)، ص 510.

[7] [20]. همان، ص 50.

[8] [21]. همان، ص 347.

[9] [22]. همان، 76.

[10] [23]. همان، 526.

[11] [24]. همان، 480.

[12] [25]. همان، نامه 45، ص 419.



جلسه سی‌وهفتم؛ دنیا در کلام امیرمؤمنان علیه‌السلام

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

10.49 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 06/04/95، مطابق با بیستم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(37)

دنیا در کلام امیرمؤمنان علیه‌السلام

اشاره

گفتیم که از مضامین وحی و فرمایشات اهل‌بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین استفاده می‌شود که یکی از بزرگ‌ترین عوامل انحراف انسان‌ها و مبتلا شدن به بلاها، فتنه‌ها و بالاخره شقاوت و عذاب ابدی، فریفته شدن به دنیاست. از این جهت بزرگان دین تلاش کرده‌اند که از راه‌ها، شیوه‌ها و بیانات مختلف انسان را از محبت و دلبستگی به دنیا باز دارند. چون دلبستگی به دنیا افزون بر این‌که انسان را از ثواب‌ها و کمالات و فضائل انسانی باز می‌دارد، او را مبتلا به گناه و حتی کفر، بدبختی، و مبارزه با انبیا و اولیا می‌کند. در چند شب گذشته بیانات مختلفی از اهل‌بیت را بر اساس یک نوع دسته‌بندی مطرح کردیم و در آخرین جلسه به بیان سیره انبیا و اولیا و بی‌اعتنایی ایشان نسبت به دنیا پرداختیم. بیان این مطالب باعث می‌شود کسانی که دوست‌دار و دنباله‌رو اهل‌بیت‌اند، سعی کنند به بزرگان دین‌شان شباهت پیدا کنند و به دنیا دلبستگی پیدا نکنند. در این زمینه روایات فراوان است که گلچینی از آن را برای شما می‌خوانم.

هشدار!

هنگامی که امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه از جنگ صفین برمی‌گشتند، امام حسن علیه‌السلام را مورد خطاب قرار دادند و در بیان مفصلی سفارشات بسیار ارزنده‌ای به صورت نامه برای ایشان نوشتند. در قسمتی از آن نامه می‌فرماید: **إِنَّكَ أَنْ تَعَزَّزَ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا وَ تَكَالَبَهُمْ عَلَيْهَا؛** [1] [2] مبادا به رفتاری که از اهل دنیا می‌بینی فریب بخوری که این‌طور عاشقانه با دنیا رفتار می‌کنند و به آن چسبیده‌اند و برای رسیدن به آن با همدیگر می‌جنگند. مبادا خیال کنی خیلی مسئله مهمی است که این قدر عقلای عالم به آن دلبستگی دارند و برای چند روز ریاست یا کسب ثروت بیشتر یا تملک اموال بیشتر، جنگ‌ها در می‌گیرند، کشته‌ها می‌دهند، و فداکاری‌ها می‌کنند. «تکالب» تعبیر زنده‌ای است. حضرت می‌فرماید: اهل دنیا مثل سگ به جان هم می‌افتند و همدیگر را گاز می‌گیرند. **فَقَدْ نَبَأَكَ اللَّهُ عَنْهَا وَ نَعَتْ هِيَ لَكَ نَفْسَهَا؛** هم خدا به تو خبر داده است که این دنیا ارزشی ندارد **(وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ)؛** [2] [3] و هم خود دنیا خبر مرگش را به همه داده است. دائما چیزی پیدا می‌شود و هنوز جانیفتاده عوض می‌شود: صحت است، مرض می‌آید؛ ثروت است، فقر می‌آید؛ سلامتی است، بلا می‌آید؛ امنیت است، ناامنی می‌آید. دنیا خودش خبر مرگش را

به شما می‌دهد؛ البته گوش شنوایی می‌خواهد که این خبر را بشنود. وَتَكْشَفُ عَنْ مَسَاوِيهَا؛ خود دنیا عیب‌های خودش را آشکار کرده است و اگر کسی به دقت نگاه کند عیب‌های آن را می‌فهمد.

جنگل دنیازدگان

فَأَمَّا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ؛ اهل دنیا؛ آن‌هایی که دلبسته شدند و خودشان را به دنیا فروختند، سگ‌های عوعو کننده و حیوانات درنده‌ای هستند که حمله می‌کنند و طمع‌های خودشان را می‌درند. يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ؛ يَأْكُلُ عَرِيضُهَا ذَلِيلَهَا؛ بعضی بر بعضی حمله می‌کنند و همدیگر را گاز می‌گیرند. آن‌هایی که عزیز و محترم هستند و قدرتی دارند بیچاره‌ها را می‌خورند. همانند حیوانات درنده که حمله می‌کنند و آن‌هایی را که ضعیف‌تر هستند، می‌کشند و می‌خورند. وَيَقْفَهُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا؛ آن‌هایی که بزرگ‌تر هستند بر کوچک‌ترها تسلط پیدا می‌کنند. نَعَمٌ مُعَقَّلَةٌ وَأُخْرَى مُهْمَلَةٌ؛ اهل دنیا دو دسته‌اند؛ یک دسته مثل چهارپایانی هستند که افسار بر سرشان زده‌اند و یک دسته چهارپایانی هستند که در بیان رها شده‌اند و کسی به آن‌ها اعتنایی ندارد. حتی افساری هم بر سرشان زده‌اند. قَدْ أَضَلَّتْ عُقُوبَهَا وَرَكِبَتْ بَجْهُولَهَا؛ سُرُوحٌ عَاهَةٌ بِوَادٍ وَعَثَّ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ وَلَا مُسِيْمٌ يُسِيْمُهَا؛ چهارپایانی هستند که عقلی ندارند و نمی‌دانند کجا می‌خواهند بروند و هدف‌شان چیست. حیوانات رها شده‌ای که چوپانی ندارند که راهنمایی‌شان کند یا علفی جلوی آن‌ها بریزد و آن‌ها را سیر کند.

بازی گران تاریکی

سَلَكْتُ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى؛ دنیا اهلش را به راه کوری هدایت کرده است؛ یعنی کسی که خودش را به راه‌های دنیا بسپارد، دنیا نهایت کاری که سرش می‌آورد این است که کورش می‌کند و دیگر چیزی را درک نمی‌کند و حقیقت را نمی‌بیند. وَأَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى؛ دنیا چشم‌های آن‌ها را از راه روشنی که هدایت را به انسان نشان می‌دهد، منصرف کرده است. فَتَاهَا فِي حَيْرَتِهَا وَعَرَفُوا فِي نِعْمَتِهَا؛ یک دسته در حیرت و سرگردانی رها شده و راه‌شان را گم کرده‌اند و دسته دیگر هم غرق نعمت و مشغول چریدن هستند. وَاتَّخَذُوا رِبَاً؛ کار اهل دنیا به این‌جا می‌رسد که پرستشگر دنیا می‌شوند و دنیا رب و معبودشان می‌شود. فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَلَعِبُوا بِهَا؛ معبودی که هم او با این‌ها بازی می‌کند و هم اهلش با آن بازی می‌کنند؛ یعنی حتی آن‌هایی که مشغول فعالیتی هستند، کارشان بازی است. وَنَسُوا مَا وَرَاءَهَا؛ مشغول بازی با دنیا شدند و ماورای دنیا را فراموش کردند که بعد از دنیا چه خواهد شد. اصلاً غافل شدند که آیا خبری هم هست یا نیست و کجا خواهیم رفت و چه خواهد شد؛ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهْوٌ. [3] [4]

چریدن ممنوع!

در فرمایش دیگری باز امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَّامٌ مُوبِقٌ فَتَحَنَّبُوا مَرْعَاهُ؛ [4] [5] کالای دنیا علف‌های خشک و وباخیز است. علف‌هایی که خوردنش ضرر دارد و انسان را به وبا مبتلا می‌کند. این چیزهایی که این‌قدر دوست دارید و با زحمت در پی آن می‌روید تا تهیه کنید، علف‌های خشکی است که شما را به وبا مبتلا می‌کند. فَتَحَنَّبُوا مَرْعَاهُ؛ از چنین چراگاهی پرهیز کنید! فُلَعْتُهَا أَخْطَى مِنْ طَمَأْنِينَتِهَا؛ دل‌کنند از دنیا نافع‌تر از دل‌بستن به آن و آرام‌گرفتن در کنار آن است. نفع‌تان در این است که دل از این دنیا بکنید، نه این که دل به آن ببندید! وَ بُلَعْتُهَا أَرْكَى مِنْ تَرَوُّهَا؛ همین اندازه که رفع حاجتی از دنیا کنید و قوتی برای گذران زندگی‌تان باشد بهتر از آن است که از آن ثروتی بیاندوزید. حُكِمَ عَلَى مُكْثِرٍ مِنْهَا بِالْفَاقَةِ؛ کسانی که خیلی زراندوزی کردند و اموالی را جمع کردند، به نیازمندی و فقر و بیچارگی مبتلا می‌شوند. در جلسات گذشته گفتیم که داشتن ثروت به معنای بی‌نیازی انسان نیست و این‌گونه نیست که وقتی انسان ثروتمند شد، می‌تواند از بهترین نعمت‌ها استفاده کند. خیلی‌ها هستند که ثروت‌ها و املاک زیادی دارند، ولی خودشان بهره‌ای از دنیا نمی‌برند و مثلاً مریض هستند و نمی‌توانند غذای خوبی بخورند.

زینت‌های کورکننده

مَنْ رَاقَهُ زِبْرُجُهَا أَعْقَبَتْ نَاطِرِيهِ كَمَهَا؛ «کمه» ریشه کلمه «اکمه» به معنای کور مادرزاد است. حضرت درباره کسانی که به تماشای زینت‌های دنیا می‌نشینند، می‌فرماید: نتیجه این تماشاکردن‌ها کوری است. این تماشاکردن‌ها باعث می‌شود که چشمشان از دیدن حقایق بسته شود و دیگر حقیقت را درک نکنند. فقط همین اسباب‌بازی‌ها و

زرد و سرخ‌های دنیا را ببینند و زیر پرده این دنیا را نبینند. ملاحظه می‌فرمایید که دنیاپرستان عالم هیچ وقت در مقابل هیچ حقیقتی خضوع نمی‌کنند و می‌خواهند همه چیز را تابع خودشان کنند.

رقص هم و غم!

مَنْ اسْتَشَعَرَ الشَّعْفَ بِهَا مَلَأَتْ ضَمِيرُهُ أَشْحَانًا هُنَّ رَقِصٌ عَلَى سُوَيْدَائِهِ قَلْبِهِ؛ فضای قلب عاشقان و دلباختگان دنیا فضای رقص حزن‌ها، اندوه‌ها و هم و غم‌ها می‌شود. هَمُّ يَشْعَلُهُ وَغَمٌّ يَحْرُقُهُ؛ فکر این است که خوشی‌ها را جذب کند و دائما در فکر این است که چه کنم پول بیشتر و لذت بیشتری را جذب کنم، اما این‌ها رقص‌هایی است که بخشی از فضای قلبش را می‌گیرد. بخش دیگری از فضای قلبش را نیز غم‌ها می‌گیرد؛ غم بلاهایی که به او رسیده، محرومیت‌هایی که کشیده و چیزهایی که از دستش رفته است. بنابراین فضای قلبش جایگاهی برای رقص هم و غم است. كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَبْطِمِهِ فَيُلْقَى بِالْقِصَاءِ؛ و این وضع ادامه خواهد داشت تا این‌که این هم و غم‌ها گلپوش را بفشارند و خفه‌اش کنند. مُنْقَطِعًا أَجْرَاهُ هَيِّنًا عَلَى اللَّهِ فَنَأُوهُ وَ عَلَى الْإِخْوَانِ الْقَاوُ؛ حال که رگ‌های گردنش از فشار این هم و غم‌ها بریده شده است، زمینه برای مردنش فراهم شده و برای خداوند آسان است که او را فانی کند و هم‌چنین برای دوستانش آسان شده که دفنش کنند.

مایه عبرت

وَأَمَّا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الإِعْتِبَارِ؛ مؤمن در مقابل چنین کالایی با این اوصاف، چه باید بکند؟ باید به چشم عبرت به دنیا نگاه کند. باید پند بگیرد. فکر کند چه شد که نتیجه کار این شد. این قدر وقت صرف کردم چقدر ارزش داشت؟ این قدر وقت صرف کردم این قدر غصه خوردم، چه بسا گناه کردم، حق و ناحق کردم، آخرش چه شد؟ وَيَقْتَاتُ مِنْهَا بِطَنَ الإِضْطِرَارِ؛ قوتی از این دنیا به قدر اضطرار و ضرورت بردارد. مؤمن فقط باید فکر این باشد که به اندازه ضرورتش از این دنیا استفاده کند.

تفاوت دنیازدگی با استخدام دنیا

باز یادآوری می‌کنم، این مذمت‌ها برای کسی است که فقط برای لذت خودش به دنبال دنیا برود. این سخنان به این معنا نیست که مؤمن کار نکند و گوشه‌ای بنشیند و فقط یک لقمه نان بخورد. مؤمن گاهی می‌بایست روز تا شب و شب تا صبح زحمت بکشد، برای دیگران هم بیل بزند یا در کارخانه کار کند. اما همه این‌ها به عنوان وظیفه است. مثلا به این عنوان است که خدمت به مردم و کمک به فقرا لازم است. این‌ها عناوینی است که مربوط به لذت خودش نیست. امیرالمؤمنین هم سخت کار می‌کرد. حتی همان تمثلی که از دنیا درباره ایشان نقل کردم در حالی بود که ایشان در فدک مشغول کشاورزی و بیل‌زدن بود. حضرت کار می‌کرد، اما به دنیا دل نبست. وقتی هم که دنیا خودش را به حضرت عرضه کرد، گفت: الیک عنی؛ برو گمشو! با تو کاری ندارم. زهد این است که انسان به دنیا دل نبندد. ببیند خدا از او چه می‌خواهد، آن را انجام بدهد. گاهی کار کردن برای توسعه بر عیال و برای این‌که دست زن و بچه انسان پیش دیگران دراز نباشد، خود یک عبادت و کار آخرتی می‌شود.

اقتدا به امام زاهد

عثمان بن حنیف نماینده امیرمؤمنان علیه‌السلام در بصره بود. خبر به امام رسید که او به دعوت ثروتمندان بصره، در یک مهمانی شرکت کرده است که غذاهای رنگارنگی برای آن تدارک شده و فقرا در آن دعوت نشده بودند. حضرت در نامه‌ای او را توبیخ کردند که چرا در این مهمانی شرکت کرده است. در بخشی از این نامه حضرت می‌فرماید: **الَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ** [5] [6] ای عثمان! ای دوست و نماینده من! هر مأمومی امامی دارد که به او اقتدا می‌کند. مأموم رفتار امام خود را الگو قرار می‌دهد و می‌خواهد شبیه او باشد. تو مأموم من هستی و خودت را تابع من می‌دانی، باید ببینی رفتار من چگونه است، و سعی کنی آن را برای مردم منعکس کنی. من کی به مجالس اشرافی که انواع غذاها و خوراکی‌ها در آن بوده است، رفته‌ام؟ **أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيَهٍ؛** «طمر» لباس

فرسوده و کهنه‌ای است که معمولاً آن را دور می‌اندازند. می‌فرماید: امام شما از این دنیا به دو لباس کهنه اکتفا کرده است. **وَمِنْ طَعْمِهِ بِفَرْصِيهِ؛** از خوراکی‌های دنیا، دو قرص نان جو خوراک من است. حتی ایشان نان گندم تناول نمی‌فرمود.

أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكُمْ؛ من توقع ندارم که شما هم مثل من باشید، ولی باید یک نوع شباهتی به امام‌تان داشته باشید. شما نمی‌توانید مثل من باشید، اما سعی کنید با ورع و تلاش‌تان به من شباهتی پیدا کنید! ورع شما را از گناه باز بدارد و اجتهاد و کوشش‌تان شما را به انجام وظایف‌تان وادار کند! سعی کنید ببینید چه کار باید بکنید، آن را درست انجام بدهید! ببینید چه کاری نباید انجام بدهید، از آن اجتناب کنید. **فَوَاللَّهِ مَا كَنْزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِهَا وَفَرًّا؛** کسی خیال نکند علی که اکنون حاکم کشور اسلامی است، اراضی بسیار، غنائم جنگ‌ها، وجوهات شرعی و... در اختیار اوست، و هر چیزی دلش می‌خواهد برای خودش برمی‌دارد و ذخیره می‌کند. من شمش طلایی برای خودم ذخیره نکرده‌ام. غنائمی که در جنگ‌ها نصیب مسلمان‌ها می‌شود نیز بین همه تقسیم می‌شود. من سهم اضافه‌ای از این غنائم برنداشته‌ام. هنگام تقسیم غنائم نیز علی به همان اندازه سهم برمی‌داشت که به یک برده سیاه می‌رسید. **وَلَا أَعْدَدْتُ لِنَائِي نُؤْيِي طَمْرًا؛** حتی من برای هنگام عوض کردن همین لباس کهنه نیز جایگزینی تهیه نکرده‌ام. **وَلَا حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شَيْئًا؛** و یک وجب از زمین این دنیا را تصرف نکردم و مالک یک وجب از زمین این عالم نیستم. **وَلَهِيَ فِي عَيْبِي أَوْهَى وَأَوْهَى مِنْ عَقْصَةِ مَقَرَّةٍ؛** این دنیا با همه وسعت و زینت‌ها و زیورهایش در نظر من از یک دانه بلوط تلخی که کسی میلی به خوردنش ندارد، پست‌تر، سبک‌تر و بی‌ارزش‌تر است.

زهد ناشی از تقوا و عدالت

وَلَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفِّي هَذَا الْعَسَلِ وَبَابَ هَذَا الْقَمْحِ وَنَسَائِحِ هَذَا الْقُرِّ؛ البته اگر دلم می‌خواست می‌توانستم برای خودم از عسل مصفا و مغز گندم غذا درست کنم، و از پارچه‌های ابریشمی لباس تهیه کنم. **وَلَكِنْ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ؛** اما هیهات که هوای نفس بر من غالب شود و مرا به طرف این چیزها بکشاند. **وَيَقُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِرِ الْأَطْعِمَةِ؛** و حرص و گرسنگی مرا به این سو بکشاند که به انتخاب غذاهای خوشمزه‌تر و لذیذتر روی آورم. **هَيْهَاتَ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ؛** چرا که شاید در سرزمینی که تحت حکومت من است، در حجاز یا در یمامه (سرزمین‌های دور دست از پایتخت) کسانی باشند که حتی دسترسی به قرص نان جو هم نداشته باشند. آیا در چنین حالی من بروم از مغز گندم غذا تهیه کنم و با عسل مصفا تناول کنم؟! **أَوْ آيَّتِ مِطْبَأَنَا وَحَوْلِي بُطُونٌ غَرَبِي وَ أَكْبَادٌ حَرَبِي؛** آیا من با شکم پر بخوام و حال آن که در اطراف من کسانی هستند که با شکم گرسنه و جگرهای تشنه و لک‌دار سر بر بالین می‌گذارند!؟

أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ: وَحَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَيْبَتَ بِيْطَنَةٌ وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِيُّ إِلَى الْقَدِّ؛ در این فراز حضرت به این شعر تمسک می‌کنند که می‌گوید: اگر می‌خواهی بینی سالم هستی یا دردمند و مریض، بدان که برای درد تو همین بس که تو سیر بخوابی و اطراف تو کسانی باشند که حتی با غذاهای خشکیده آشنایی هم ندارند. حضرت این ضرب‌المثل را از شاعرش نقل می‌کند و بعد می‌فرماید: **أَفْتَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَنَّ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أَسْوَدَ هُمُ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ؛** آیا من به همین اکتفا کنم که به من می‌گویند: امیرالمؤمنین؟! من چه امیری برای مؤمنان هستم که در سختی‌های زندگی با آن‌ها شریک نیستم؟

زهد ناشی از بصیرت

فَمَا خُلِقْتُ لِيشْعَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ؛ خداوند علی را برای این نیافریده که غذاهای خوب بخورد. **كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ أَوْ الْمُرْسَلَةِ،** شغْلَهَا تَقْمُمُهَا تَكَثُّرُشُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلَهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا، **أَوْ أَتْرَكَ سُدَى أَوْ أَهْمَلَ غَابِثًا أَوْ أَجْرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ أَوْ أَعْتَسَفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ؛** علی کسی نیست که مثل یک گوسفند پرواری یا گوسفندی که به چرا می‌رود، فکر شکمش باشد و غافل باشد که او را برای چه آفریده‌اند و از او چه می‌خواهند! من را بیهوده و برای بازی خلق نکرده‌اند بدون این که هدفی داشته باشم، یا گمراه و سرگردان شده باشم و نفهمم که کجا باید بروم.

وقتی انسان گمراه می‌شود، از دو حال خارج نیست: یا راهی اشتباه را در پیش می‌گیرد و خیال می‌کند راه درست است، یا سرگردان است و نمی‌داند کجا برود. اهل دنیا در این دو حالتند: یا دنبال لذت‌های دنیا می‌روند و تمام هم‌شان را صرف آن می‌کند، و حال آن که این راه نیست و بی‌راهه است، و یا این که سرگردانند و نمی‌دانند چه کار باید بکنند، برای چه خلق شدند، چه وظیفه‌ای دارند و باید چه نقشی را ایفا کنند؟ امیرالمؤمنین می‌فرماید من آدمی نیستم که این طوری باشم. من می‌دانم برای چه آفریده شدم. من برای شکم‌چرانی و بازی آفریده نشده‌ام؛ این است که به این دنیا اعتنائی ندارم و به قدر ضرورت از آن اکتفا می‌کنم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] [7]. نھج البلاغة (للصبيحي صالح)، ص 400.

[2] [8]. رعد، 26.

[3] [9]. انعام، 32.

[4] [10]. نھج البلاغة (للصبيحي صالح)، ص 539.

[5] [11]. همان، ص 417.

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5910>



جلسه سی‌وهشتم؛ اختلاف وظایف در بهره‌مندی از دنیا

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

8.92 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 7/4/95، مطابق با بیست‌ویکم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(38)

اختلاف وظایف در بهره‌مندی از دنیا

گفتیم که اولیای دین با توجه به خطری که دنیادوستی برای زندگی انسان دارد و منشأ همه فتنه‌ها می‌شود، روش‌های مختلفی را برای بی‌ رغبت کردن مردم به دنیا به کار گرفته‌اند که یکی از آنها بیان سیره انبیا، اولیا و مردان خداست تا دیگران هم اقتباس کنند و دل‌باخته دنیا نشوند.

اشتیاق به نان جو و نمک!

امیرمؤمنان در خطبه‌ای می‌فرماید: **وَإِنَّ اللَّهَ يَمِيناً أَسْتَنِي فِيهَا بِمَشِيَةِ اللَّهِ، لِأُرْوَضَنَ نَفْسِي رِيَاضَةً هَيْشُ مَعَهَا إِلَى فُرْصِ الشَّعِيرِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُوماً وَ تَقَنَعُ بِالْمَلْحِ أَدْمًا؛** [1] [2] حضرت قسم می‌خورد که من تصمیم دارم آن‌قدر به خودم سختی دهم که به نان جویی به عنوان یک غذا خشنود و شاد شود؛ یعنی آن‌قدر گرسنگی بکشد که همین که نان جویی می‌بیند با اشتیاق آن را به عنوان غذا، و نمک را به عنوان خورش استفاده کند. بعد می‌فرماید: **إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ؛** حالا اگر بتوانم این را تهیه کنم؛ یعنی خیلی امید هم نداشته باشد که به نان جویی برسد؛ اگر توانستم نان جویی برایش آماده کنم خیلی خوشحال شود.

حسرت سلمان!

سلمان فارسی از کسانی است که عمری بسیار طولانی کرد. نزدیکی‌های مرگش خیلی اظهار حسرت می‌کرد و ناراحت بود که من عمرم را تلف کردم. از او پرسیدند: از این که داری از دنیا می‌روی و دستت از دنیا خالی می‌شود، اظهار حسرت می‌کنی؟ فرمود: **لَيْسَ تَأْسُفِي عَلَى الدُّنْيَا؛** غصه من از این نیست که دستم از دنیا کوتاه می‌شود؛ **وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدَ إِتَيْنَا وَقَالَ: لِيَكُنْ بُلْعَةُ أَحَدِكُمْ كَرَادِ الرَّكْبِ؛** [2] [3] پیغمبر اکرم سفرارش به ما فرموده بود که من نگرانم آن سفارش را درست عمل نکرده باشم. حضرت فرمود: بهره‌تان از دنیا به اندازه توشه‌ای باشد که مسافر در سفرش به آن احتیاج دارد. انسان در سفر چیزی را ذخیره نمی‌کند و همان اندازه‌ای که به آن احتیاج دارد و استفاده می‌کند، همراه خود می‌برد. **وَأَخَافُ أَنْ نَكُونَ قَدْ جَاوَزْنَا أَمْرَهُ؛** می‌ترسم از امر پیغمبر تجاوز کرده و بیش از آن استفاده کرده باشم.

خرید خانه فریب به قیمت ذلت!

شریح بن حارث قاضی القضاة (بالاترین مقام قضایی) امیرمؤمنان در شهر کوفه بود. معروف است که ایشان بعد از مدتی که قضاوت کرده بود از حق قضاوت و درآمدهایی که داشت، خانه‌ای خرید؛ خانه‌ای که در آن زمان جزو خانه‌های خوب حساب می‌شد. این خانه خیلی وسیع بود و قیمتش هم هشتاد دینار بود. برای این خانه قباله‌ای نوشتند و خیلی پایش را محکم کرد که حدود این خانه از کجا تا کجاست، شرایطش چگونه است و شاهدهایش چه کسانی هستند. این خبر به امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه رسید. حضرت در ابتدا به او یک هشدار دادند و فرمودند: مبدا پول این خانه را از غیر مال خودت داده باشی! لَا تَكُونُ ابْتَعْتَ هَذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ أَوْ نَقَدْتَ التَّمَنَ مِنْ غَيْرِ حِلٍّ لَكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَدَارَ الْآخِرَةِ؛ [3] [4] مبدا این خانه را از مالی خریده باشی که برای خودت نیست یا برای تو حلال نیست، مثلاً وجوهاتش (خمس و زکاتش) را نداده‌ای! اگر این‌طور باشد تو هم دنیایت را از دست داده‌ای و هم آخرت را. نه تنها خانه آبادی نخریده‌ای، که خانه آخرت را هم از دست داده‌ای.

بعد فرمود: اگر با من برای معامله این خانه مشورت می‌کردی به تو می‌گفتم که قباله این خانه را چگونه بنویس. در این صورت هرگز حاضر نبودی این خانه را حتی به یک درهم [4] [5] بخری. اگر هنگامی که می‌خواستی این خانه را بخری نزد من می‌آمدی، قباله‌اش را به این صورت برایت می‌نوشتم: هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدٌ ذَلِيلٌ مِنْ مَيْتٍ قَدْ أُزْعِجَ لِلرَّحِيلِ؛ این خانه‌ای است که بنده ذلیلی آن را از بنده دیگری که دارند او را از دنیا بیرون می‌کنند، خریده است. این موضوع معامله است. مورد معامله چیست؟ اشْتَرَى مِنْهُ دَارًا مِنْ دَارِ الْعُرُورِ؛ خانه‌ای است از دار غرور؛ خانه‌ای که انسان را فریب می‌دهد. مِنْ جَانِبِ الْفَنَائِنِ وَخِطَّةِ الْهَالِكِينَ؛ اهل محله‌ای که این خانه در آن واقع شده، انسان‌هایی هستند که در حال فنا و هلاکتند. حدود خانه چیست؟ بَجَمْعِ هَذِهِ الدَّارِ حُدُودُ أَرْبَعَةٍ؛ مرزهای چهارگانه خانه این‌هاست: الْحُدُّ الْأَوَّلُ يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْأَقَاتِ؛ از یک‌سو به طرف کسانی است که آفت‌ها، مصیبت‌ها، امراض و گرفتاری‌ها را به بار می‌آورند. وَالْحُدُّ الثَّانِي يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمُصِيبَاتِ؛ از سوی دیگر به طرف کسانی است که ایجاد مصیبت می‌کنند. وَالْحُدُّ الثَّلَاثُ يَنْتَهِي إِلَى الْهُوَى الْمُزْدِي؛ مرز سومش طرف هوای نفسی است که انسان را به هلاکت می‌کشاند. وَالْحُدُّ الرَّابِعُ يَنْتَهِي إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي؛ همسایه چهارم نیز شیطان گمراه‌کننده است. وَ فِيهِ يُشْرَعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ؛ درب این خانه هم به طرف همان همسایه شیطان باز می‌شود. اشْتَرَى هَذَا الْمُعْتَرُّ بِالْأَمَلِ مِنْ هَذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجَلِ؛ عبد ذلیلی که فریب آرزوهایش را خورده است این خانه را از آن کسی که وادارش کردند که باید از دنیا خارج شود، خریده است. خب خریدار، فروشنده و حدود خانه معلوم شد، اما هنوز از قیمتش صحبتی نشده است. قیمتش چه چیزهایی است؟ بالخروجِ مِنْ عِزِّ الْقَنَاعَةِ وَالذُّخُولِ فِي ذُلِّ الطَّلَبِ وَ الصَّرَاعَةِ؛ قیمتش این است که انسان از عزت قناعت خارج و در ذلت احتیاج و وابستگی وارد شود. فَمَا أُذْرِكُ هَذَا الْمُشْتَرِي فِيمَا اشْتَرَى مِنْ دَرَكٍ فَعَلَى مُبْلَلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ وَسَالِبِ نَفُوسِ الْجَبَابِرَةِ وَمَزِيلِ مُلْكِ الْفَرَاغَةِ؛ معمولاً در قباله‌ها می‌نویسند که اگر ضرر یا خسارتی وارد شد، جبران آن برعهده کیست. حال اگر این خریدار از این خانه ضرری کرد، ضررش را باید از چه کسی دریافت کند؟ ضرر آن بر عهده کسی که بدن‌های ملوک را فرسوده می‌کند، جان‌های جباران را می‌گیرد، و سلطنت فرعون‌هایی مثل کسری، قیصر، تبع و حمیر را زایل می‌کند. فکر می‌کنید شاهد این قباله کیست؟ شَهِدَ عَلَيَّ ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهُوَى وَسَلِمَ مِنْ عِلَاقِ الدُّنْيَا؛ شاهد این معامله عقل است؛ البته در صورتی که اسیر هوای نفس نشده باشد و از تعلقات دنیا رها باشد. این هم سیره‌ای دیگر از امیرمؤمنان در رفتار با یکی از کارگزارانش که بزرگ‌ترین مقام قضایی کشور اسلامی است. در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام هیچ قاضی مهم‌تر از ایشان وجود نداشته است. گاهی کسانی که علیه خود امیرالمؤمنین هم شکایت داشتند نزد همین شریح می‌رفتند.

خانه‌ای وسیع در دنیا برای آخرت!

علاءبن زیاد و برادرش دو نفر از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند که خیلی علاقه به اهل بیت داشتند. حضرت در مدت توقفشان در بصره، یک روز به منزل همین علاءبن زیاد رفتند. وقتی خانه وسیع و نسبتاً مجلل او را دیدند، فرمودند: مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا وَ أَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ؛ [5] [6] در دنیا به این خانه وسیع چه نیازی داری؟! تو در آخرت به این خانه بیشتر احتیاج داری؟! تو بیشتر محتاج این هستی که این خانه را برای آخرت صرف کنی نه این‌که آن را برای دنیایت نگاه داری. سپس فرمود: بَلَى إِنْ شِئْتَ بَلَعْتَ بِهَا الْآخِرَةَ؛ اگر بخواهی می‌توانی از همین خانه وسیع برای آخرت استفاده کنی. تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ؛ در این خانه مهمان دعوت کنی و از مهمانان پذیرایی کنی. معمولاً کسانی که خانه محدود و کوچکی دارند نمی‌توانند مهمان دعوت کنند، ولی این خانه وسیع می‌تواند وسیله‌ای باشد برای این‌که تو بتوانی مهمان زیاد دعوت کنی و از ثواب اطعام و پذیرایی مهمان‌ها برای آخرت استفاده کنی. وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ؛ خویش و قوم‌هایت را دعوت کنی و از آن‌ها پذیرایی کنی، یا حتی بعضی‌هایشان را در خانه سکنی دهی، و مثلاً یکی از اطاق‌هایت را در اختیار خویش و قوم فقیرت بگذاری؛ وَتُطْلِعُ مِنْهَا الْحَقُوقَ مَطَالِعَهَا؛ می‌توانی با استفاده از این خانه به حقوق کسانی که بر تو حقوقی دارند، رسیدگی کنی و نیازهایشان را برطرف کنی. فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَعْتَ بِهَا الْآخِرَةَ؛ اگر این کارها را بکنی از این خانه برای آخرت استفاده کرده‌ای، و این مطلوب است.

از این فرمایش حضرت، این کلید به دست می‌آید که مذمت‌های دنیا و این‌که دنیا را طلاق دهید و از آن فرار و اجتناب کنید، همه درباره آن دنیایی است که انسان می‌خواهد از آن برای لذت‌های خودش استفاده کند، اما اگر زمین، املاک، اموال و پست و مقام دنیا را برای انجام وظیفه کسب کند، در واقع طلب دنیا نیست و طلب آخرت است.

وقتی علاء بن زیاد فهمید که نظر حضرت این نیست که مثلاً باید خانه را بفروشم، ترک دنیا کنم و مثلاً در چادری زندگی کنم، و فهمید مقصود این است که دلبستگی به دنیا پیدا نشود و دنیا انسان را از انجام وظایفش باز ندارد، به حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین أَشْكُو إِلَيْكَ أَحْيِي عَاصِمِ بْنِ زَيْنَادٍ؛ برادری دارم به نام عاصم که دنیا را طلاق داده است. دیگر نه به زن و بچه‌اش سر می‌زند و نه دنبال درآمدی برای زندگی‌اش است. من شکایتش را به شما می‌کنم. چه کارش کنم؟ چگونه با او رفتار کنم؟ حضرت فرمود: می‌شود بگویید بیاید؟ علاء کسی را سراغ برادرش فرستاد و برادرش را خدمت امیرالمؤمنین حاضر کرد.

لزوم رعایت وظیفه الهی

عاصم فکر می‌کرد امیرالمؤمنین که به زهد و بی‌علاقگی به دنیا معروف است، او را تحسین هم می‌کند و دستی به سر و گوشش می‌کشد که بارک‌الله عجب کار خوبی کردی که دنیا را طلاق دادی! اما حضرت در همان لحظه اول با تعبیر کوبنده‌ای به ایشان فرمود: يَا عُدَيِّ نَفْسِيه! لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْحَيِّثُ؛ أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَلَدَكَ؟ ای دشمنک خویش! شیطان تو را فریب داده است؛ چرا به زن و بچه‌ات رحم نمی‌کنی؟! أَ تَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا؟ خیال می‌کنی خداوندی که فرموده است من این طیبات را برای شما آفریده‌ام که از آن استفاده کنید، می‌خواهد تو اصلاً از آن استفاده نکنی؟! أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَيَّ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ؛ تو خیلی پست‌تر از این هستی که خدا به تو بگوید از این نعمت‌ها استفاده نکن! این نعمت‌ها را آفریده است و گفته است استفاده کن! تو این طور مقامی نزد خدا نداری که خدا به تو بگوید: من این‌ها را آفریده‌ام، ولی حالا خواهش می‌کنم شما استفاده نکنید!

عاصم یک‌باره شوکه شد. به خیالش هنری کرده است و حضرت او را تشویق می‌کنند. گفت: آقا آخر من خواستم از شما پیروی کنم. شما با این‌که امیرالمؤمنین هستید این طور نسبت به دنیا بی‌اعتنا هستید؛ هَذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَ جُشُونَةِ مَا كَيْلِكَ؛ شما که این لباس خشن و درشت‌ترتان است و غذایان نان خشک و چیزی است که خوردنش سخت است، به من می‌گویید که چرا از نعمت‌های دنیا استفاده نمی‌کنم و مرا مذمت می‌کنید؟!

تفاوت وظایف به دلیل تفاوت شرایط

قَالَ وَجَلَّكَ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ؛ من یک وظیفه‌ای دارم و تو وظیفه‌ای دیگر. من یک حدی دارم و تو یک حدی دیگر. تو باید ببینی وظیفه خودت چیست و به آن عمل کنی. من همان‌طور که گفתי امیرمؤمنانم و خداوند از ما عهد گرفته است که زندگی‌مان در حد نازل‌ترین زندگی‌های مردم باشد. خداوند وظیفه ما را این‌طور تعیین کرده است. اما برای شما چنین تکلیفی معین نکرده است، و تو هم نمی‌توانی به آن عمل کنی. تو سعی کن حلال و حرام را رعایت کنی و ببینی وظیفه‌ات چیست! وظیفه‌ات این است که به زن و بچه‌ات رسیدگی کنی. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أُمَّةَ الْعَدْلِ أَنْ يُعَدُّوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ؛ خدا برای پیشوایان عدالت‌پیشه مقرر فرموده است که خودشان را در حد نازل‌ترین افراد از نظر زندگی مادی قرار دهند؛ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فُقْرَهُ؛ تا این‌که فقر بر فقرا سخت نیاید، و وقتی می‌بینند در زندگی دست‌شان خالی است و بهره‌شان از دنیا کم است، بگویند: امیر ما، فرمانده ما، مسؤل ما، رئیس ما نیز این‌طور است. این است که آرام می‌شوند، هیجان پیدا نمی‌کنند و شورش نمی‌کنند. این وظیفه ماست، اما وظیفه شما این است که رعایت زن و بچه‌ات را بکنی، آن‌ها تحمل سختی‌ها را ندارند و هر کسی یک ظرفیتی دارد.

البته ممکن است دو همسر باشند که هر دو علاقه‌مند به داشتن عالی‌ترین مراتب زهد و تقوا باشند و با هم توافق کنند، یا وظایف مشترکی داشته باشند که آن وظایف ایجاب می‌کند از زندگی مادی‌شان کم بگذارند و به آن وظایف بپردازند؛ مثل کسانی که در ایام جنگ در جبهه‌ها فداکاری می‌کردند، یا کسانی که در جبهه جنگ نرم حضور دارند. خیلی از آقایان اهل علم هستند که در طول سال کمتر به خانواده و مسایل رفاهی زندگی‌شان می‌رسند. صبح تا شب مشغول درس و بحث هستند، شب می‌روند خانه پشت کتاب می‌نشینند و مطالعه می‌کنند، سحر بلند می‌شوند و به عبادت مشغولند و فردا باز این زندگی از نو تکرار می‌شود. تابستان است و تعطیلی؛ وقتی است که همه به تفریح و استراحت می‌روند، آن‌ها برای تبلیغ از این روستا به آن روستا و از این شهر به آن شهر می‌روند. بسیاری از این افراد خاتم‌هایشان هم همین‌طورند، آن‌ها هم مبلغه هستند و به این زندگی راضی‌اند و خیلی خوشحالند که چنین همسری دارند. اگر این‌طور باشد هیچ عیبی ندارد، و هر دو سختی‌ها را تحمل می‌کنند. اما گاهی خانمی است که نمی‌تواند تحمل کند، بالاخره با امیدی ازدواج کرده است، ولی حالا شوهری دارد که مثلاً وقت ندارد احوالش را بپرسد. این زندگی نشد و ممکن است به فساد منتهی شود. بچه‌ها پدر می‌خواهند. وقتی پدر وقت ندارد آن‌ها را تربیت کند و احوال‌شان را بپرسد، ممکن است سراغ فرزندان همسایه یا کسان دیگری بروند و در فساد بیافتند. انسان باید سهمی از وقتش را برای خانواده‌اش بگذارد و طوری تقسیم کند که حق آن‌ها هم ادا شود.

مرحوم آیت‌الله دکتر بهشتی رضوان‌الله‌علیه از کسانی بود که به این مسایل توجه خاصی داشت. ایشان مسئولیت‌های سنگینی داشت. قبل از انقلاب هم ایشان غیر از این که مسئول یک دبیرستان بود و تربیت بچه‌ها را به عهده داشت، در حوزه برای طلاب درس می‌گفت و یکی از درس‌های بسیار معروف مکاسب را در مسجد امام داشت. در دوران نضت نیز فعالیت‌های بسیار سنگین سیاسی داشت. در عین حال می‌فرمود: من هفته‌ای یک روزم را به خانواده اختصاص داده‌ام. به یاد می‌آورم یک وقت مثلا قرار بود از تهران به قم تشریف بیاورند، می‌گفتند من بخواهم بیام باید با خانم باشم. مثلا مهمان ما بودند، می‌گفتند من روز جمعه‌ام را گذاشته‌ام برای خانواده، و اگر مسافرت هم می‌رویم باید با هم برویم. آنهایی که می‌خواهند وظایف‌شان را درست انجام دهند می‌کوشند حق هر کسی را در حد خودش رعایت کنند. در این صورت خانواده‌شان هم راضی بودند و بقیه وقت‌شان را صرف کارهای اجتماعی و سیاسی می‌کردند. این یک توافقی بود. حالا اگر همسر انسان کسی بود که حتی بیشتر از این هم حاضر بود فداکاری کند، آن تابع توافق طرفین است، اما اصل این است که انسان باید نسبت به همسر و فرزندان، حتی برای رفاه نسبی آنها، وقت بگذارد. طوری نباشد که آنها احساس حقارت کنند و اصلا از زندگی با روحانی پشیمان شوند. همسر بگوید چه بد کردم که با روحانی ازدواج کردم، و فردا بچه‌ها حاضر نشوند با خانواده روحانی ازدواج کنند، و بگویند ما هر چه در دوران زندگی مان سختی کشیدیم، بس است! این‌ها آثاری است که بر رفتارهای افراطی یا تفریطی مترتب می‌شود، و آن کسانی که برنامه‌ریزی می‌کنند باید این‌ها را در نظر داشته باشند.

حضرت سلیمان با آن سلطنتش، خودش نان جو می‌خورد و زندگی‌اش را از راه حصیربافی می‌گذراند. این برای خودش بود، اما نسبت به بستگانش وظایفی داشت و نسبت به هر کسی آنچه باید انجام می‌داد. هر کسی باید ببیند در این مرتبه‌ای که هست چه وظیفه‌ای نسبت به خودش، خانواده‌اش، بستگانش، همسایه‌اش، شاگرد و استادش و سایر مردم دارد. ببیند خدا از او چه می‌خواهد. از آن چه برای دلخواه خودش است، هر چه می‌تواند کمتر کند. البته باز هم ممکن است برای خودش به معنای این باشد که رعایت حفظ سلامتی کند. روشن است کسی که می‌خواهد شبانه‌روزی شانزده ساعت کار کند، باید انرژی داشته باشد. همه که قدرت علی‌السلام را ندارند. دیگران اگر بخواهند این کار را بکنند باید غذای لازمی بخورند. این‌ها نکته‌هایی است که باید همه رعایت کنند. اصل این است که انسان نباید دلبسته دنیا شود؛ یعنی تعیین‌کننده کار او لذت دنیا نباشد، تعیین‌کننده کارش وظیفه الهی باشد.

وفقنا الله و ایاکم ان شاء الله.

[1] [7]. مجموعه ورام، ج 2، ص 36.

[2] [8]. بحارالانوار، ج 69، ص 54.

[3] [9]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص 364.

[4] [10]. درهم پول نقره بود و دینار پول طلا، و قیمت هر دینار نسبت به درهم در هر زمان بین ده تا بیست درهم متغیر بوده است.

[5] [11]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص 324.



جلسه سی و نهم؛ زهد؛ کلید همه خوبی‌ها

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

8.55 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 08/04/95، مطابق با بیست و دوم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(39)

زهد؛ کلید همه خوبی‌ها

گفتیم با توجه به نقش مخربی که دلبستگی به دنیا برای سعادت فردی و اجتماعی انسان دارد، پیشوایان دینی کوشیده‌اند با شیوه‌های مختلف مردم را از این دلبستگی باز دارند. در شب‌های گذشته انواعی از این بیانات را در فرمایشات اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین یادآور شدیم. یکی دیگر از این شیوه‌ها آن است که منافع زهد و بی‌اعتنایی به دنیا را بیان کنند. بیان‌های گذشته بیشتر در این مقام بودند که ضررهای دلبستگی به دنیا را بیان می‌کردند، ولی یک دسته هم بیاناتی است که فواید دلبستگی به آخرت و بی‌اعتنایی به دنیا را بیان می‌کند. برای این‌که به یک جمع‌بندی کلی برسیم، نمونه‌هایی از این بیانات را می‌خوانیم.

زهد، محبوب‌ترین زینت نزد خدا

روایتی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که فرمودند: يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى زَيَّنَكَ بِزِينَةٍ لَمْ يُزَيِّنْ الْعِبَادَ بِزِينَةٍ هِيَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْهَا؛ خداوند به تو زینتی داده که به هیچ بنده‌ای زینتی بهتر از این داده نشده است. این زینت محبوب‌ترین زینت‌ها نزد خداست. زَهْدَكَ فِيهَا وَبَعَضَهَا إِلَيْكَ، وَحَبَّبَ إِلَيْكَ الْفُقَرَاءَ فَرَضِيَتْ بِهِمْ أَتْبَاعاً وَرَضُوا بِكَ إِمَاماً؛ آن زینت این است که تو را نسبت به دنیا بی‌رغبت و زاهد قرار داده است. «زاهد» به معنای بی‌رغبت است. در داستان حضرت یوسف می‌فرماید: وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ؛ [1] [2] برادران یوسف نسبت به یوسف زاهد بودند؛ یعنی نسبت به یوسف میلی نداشتند، نمی‌خواستند کنارش باشند، و دوستش نداشتند. زَهْدَكَ فِيهَا؛ یعنی خدا محبت دنیا را به تو نداده است. وَبَعَضَهَا إِلَيْكَ؛ آن‌را مبعوض تو قرار داده است. وَحَبَّبَ إِلَيْكَ الْفُقَرَاءَ؛ خدا دوستی فقرا را به تو داده است. در اوصاف امیرمؤمنان علیه‌السلام ذکر کرده‌اند که یکی از ویژگی‌های ایشان دوست داشتن فقیرها بود. برخی گفته‌اند: یکی از آثار رسیدن به مقامات معنوی این است که انسان خودبه‌خود فقرا را بیشتر از اغنیا دوست می‌دارد. فَرَضِيَتْ بِهِمْ أَتْبَاعاً؛ تو آن‌ها را به عنوان پیروان خود پسندیدی؛ آن‌ها هم تو را به عنوان امام خودشان پسندیدند. محبتی طرفینی بین تو و فقرا برقرار است.

در نصایحی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابوذر فرمودند، این روایت آمده است که یا أَبَاذَرٍّ! مَا زَهَدَ عَبْدٌ فِي الدُّنْيَا إِلَّا أَتَتْهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ؛ [2] [3] هر که نسبت به دنیا بی‌رغبت باشد، خداوند حکمت را در دلش ثابت می‌کند. محبت دنیا با حکمت جمع نمی‌شود. هر کس نسبت به دنیا بی‌رغبت شد، خداوند حکمت را به قلبش الهام می‌فرماید و آن را ثابت می‌دارد. وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ؛ زبانش را به حکمت گویا می‌کند و سخنانش حکمت‌آمیز می‌شود. وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا وَ دَاءَهَا وَ دَوَائَهَا؛ او را نسبت به عیوب دنیا بینا می‌کند؛ درد و درمان دنیا را به او می‌شناساند. وَأَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ؛ و نهایتاً هنگام مرگ او را با سلامت به دارالسلام می‌برند. دارالسلام یا یکی از اسماء بهشت است و یا نام درجه‌ای از درجات آنجاست، و کسانی آنجا می‌روند که هیچ عیبی نداشته باشند. وَمَنْ يَزْعَبْ فِي الدُّنْيَا فَطَالَ فِيهَا أَمَلُهُ أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَى قَدْرِ رَغْبَتِهِ فِيهَا؛ در مقابل، کسانی که دلبستگی به دنیا داشته باشند، به همان اندازه‌ای که دلبستگی دارند، از بینش باطنی و قلبی محروم و دچار کوردلی می‌شوند. آن‌هایی که خیلی وابسته می‌شوند، کاملاً کوردل می‌شوند و آن‌هایی که دلبستگی نسبی دارند، چشم دلشان کم‌سو می‌شود. وَ مَنْ زَهَدَ فِيهَا فَقَصَّرَ فِيهَا أَمَلُهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْمًا بَعِيْرَ تَعْلَمٍ؛ کسی که نسبت به دنیا بی‌رغبت باشد و آرزوهایش نسبت به دنیا کم و کوتاه باشد، خدا علمی بی‌تعلیم به او می‌دهد و درس نخوانده عالم می‌شود. به اصطلاح خودمان، خداوند علم لدنی به او می‌دهد. من اشخاصی را دیده‌ام که معلومات رسمی زیادی نداشتند و درس چندانی نخوانده بودند، اما مطالبی می‌گفتند که از جنس سخنان بزرگان علما، حکما و عرفا بود؛ پیدا بود که یافته بودند و می‌گفتند. یکی از این افراد مرحوم آقای اسماعیل دولابی بود. ایشان تحصیلاتی نداشت و درس زیادی نخوانده بود، اما یک انسان بسیار عالم، حکیم، بصیر و با اوصاف یک مؤمن کامل خدا بود. أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْمًا بَعِيْرَ تَعْلَمٍ وَ هُدَى بَعِيْرَ هِدَايَةٍ؛ بدون این که کسی دستش را بگیرد و راهنمایی‌اش کند، خودبه‌خود راه را پیدا می‌کند. فَأَذْهَبَ عَنْهُ الْعَمَى وَ جَعَلَهُ بَصِيْرًا؛ خداوند کوردلی را از او می‌برد و او را بصیر، با بصیرت، و بینا قرار می‌دهد.

باز پیامبر اکرم می‌فرماید: يَا أَبَاذَرٍّ! إِذَا رَأَيْتَ أَخَاكَ قَدْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا فَاسْتَمِعْ مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِنُ الْحِكْمَةَ؛ اگر دوستی داشتی که نسبت به دنیا بی‌اعتناست، به او نزدیک شود و حرف‌هایش را گوش کن! چون در اثر بی‌رغبتی به دنیا، خداوند حکمت را به قلبش القا می‌کند.

زهد، زمینه‌ساز علم و هدایت

روایتی به همین مضمون از امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه نقل شده است که فرمود: مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا وَمَ يَجْزَعُ مِنْ دُهَا وَمَ يُنَافِسُ فِي عِرْهَا، هَدَاهُ اللَّهُ بَعِيْرَ هِدَايَةٍ مِنْ مَخْلُوقٍ، وَعَلَّمَهُ بَعِيْرَ تَعْلِيمٍ، وَأَتَتْهُ الْحِكْمَةَ فِي صَدْرِهِ، وَأَجْرَاهَا عَلَى لِسَانِهِ؛ [3] [4] کسی که نسبت به دنیا بی‌رغبت باشد و در امور دنیا با دیگران رقابت نکند؛ در فکر این نباشد که خانه دنیایی‌اش بهتر از خانه دیگران باشد، ماشینش بهتر از ماشین دیگران باشد، و لباسش بهتر از لباس دیگران باشد، خداوند او را بدون هدایت‌گیری از مخلوقی دیگر، هدایت می‌کند. در حدیثی که در جلسات گذشته خواندم نیز بود که اگر کسی بخواهد حتی بند کفشش بهتر از بند کفش دیگری باشد، طالب علو و مشمول آیه «تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَجُ جَعَلَهَا لِلذَّيْنِ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا» است. چنین کسی به همان اندازه‌ای که به دنیا علاقه دارد، از نعمت‌های آخرت محروم می‌شود. ادامه این حدیث با عبارت دیگری همان مضامینی است که در حدیث گذشته نیز بود.

زهد و قناعت

در روایتی از امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه نقل شده که ایشان مکرر می‌فرمود: يَا بَنَ آدَمَ! إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا مَا يَكْفِيكَ، فَإِنَّ أُسْرَ مَا فِيهَا يَكْفِيكَ؛ اگر در دنیا فقط به دنبال چیزی هستی که به آن نیاز داری، در دنیا خیلی چیزهای ساده‌ای هست که رفع نیاز تو را می‌کند، و خیلی نیاز به تلاش زیاد و تنافس و رقابت و دعوا و... ندارد. وَإِنْ كُنْتَ إِتْمَا تُرِيدُ مَا لَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ كُلَّ مَا فِيهَا لَا يَكْفِيكَ؛ اما اگر از دنیا چیزهایی می‌خواهی که بیش از نیازت است و به آن‌ها احتیاجی ضروری نداری، همه دنیا را هم به تو بدهند، باز هم راضی نخواهی شد. اگر چیزی را که به آن نیاز داری می‌خواهی، خیلی راحت می‌توانی به آن دست پیدا کنی؛ اما اگر چیزهایی را که مورد حاجت نیست می‌خواهی، چون دلت می‌خواهد و هوس داری که به آن‌ها برسی، بدان هیچ وقت این هوس تو ارضا نمی‌شود و هر چه پیدا کنی باز بیشتر می‌خواهی.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: **جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ، وَجُعِلَ مُفْتَاخُهُ الرُّهْدُ فِي الدُّنْيَا؛ [4]** [5] همه خوبی‌ها را در انباری جمع کرده‌اند که کلیدش زهد و بی‌رغبتی به دنیا است. یعنی اگر نسبت به دنیا بی‌رغبت بودی، همه خوبی‌ها را می‌توانی دارا شوی، اما اگر انسان دلبستگی به دنیا داشته باشد، خوبی‌ها یکی پس از دیگری از دست او می‌رود؛ مبتلا به حسد و حرص می‌شود. امروز مال مشتبه می‌خورد، فردا به دنبال حرامش می‌رود، بعد به همسایه ظلم می‌کند، بعد به یتیم ظلم می‌کند، و بعد به پیغمبر و امام ظلم می‌کند. سرّ همه این‌ها دلبستگی به دنیا است. اگر بخواهی از این‌ها راحت شوی، کلید همه خوبی‌ها بی‌رغبتی به دنیا است.

مباهات خداوند به بنده زاهد

ابن مسعود می‌گوید: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمودند: **النَّارُ لِمَنْ رَكِبَ مُحْرَمًا وَالْجَنَّةُ لِمَنْ تَرَكَ الْحَلَالَ، فَعَلَيْكَ بِالرُّهْدِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُبَاهِي اللَّهُ بِهِ الْمَلَائِكَةَ؛ [5]** [6] روشن است که گناه انسان را به جهنم می‌برد و اجتناب از گناه و انجام واجبات هم راه بهشت است؛ این را همه می‌دانند. ولی حضرت فرمود: اگر در حلال دنیا زهد داشته باشی، و نسبت به آن بی‌رغبت باشی، خداوند به وجود تو بر ملائکه مباهات می‌کند. یعنی به فرشتگان می‌فرماید: بنده مرا ببینید! من چیزی را برایش حلال کرده‌ام، اما به خاطر این‌که من آن را دوست ندارم، او هم آن را دوست ندارد و دنبالش نمی‌رود. **وَبِهِ يُقْبَلُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِوَجْهِهِ وَيُصَلِّي عَلَيْكَ الْجَبَّارُ؛** خدا با نظر لطف به تو اقبال و توجه می‌کند و بر تو درود می‌فرستد. **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ؛ [6]** [7] هم‌چنان‌که خداوند بر پیغمبر خود درود می‌فرستد، بر چنین بنده‌ای که به‌خاطر خشنودی خدا از حلال هم اجتناب می‌کند، درود می‌فرستد.

تعریف زهد

از امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه نقل شده است که فرمودند: **الزهد بين كلمتين؛ [7]** [8] زهد با این دو کلمه از قرآن تعریف می‌شود؛ **لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ؛** زهد آن است که اگر چیزی از امور دنیا از دست‌تان رفت، ناراحت نشوید، و اگر نعمتی دنیایی به دست‌تان رسید، خیلی شاد نشوید. نعمت‌های دنیا را ابزاری برای آزمایش تلقی کنید؛ نه به بودنش خیلی دل ببندید، و نه از نبودنش ناراحت شوید. نه از بودن ثروت، مقام و مرید خوشحال شوید و نه از این‌که کسانی از شما برگشتند، بی‌اعتنایی و جفا کردند، ناراحت شوید! بالأخره تحولات در دنیا زیاد است، و بسیار اتفاق می‌افتد که انسان زمانی مورد محبت مردم قرار می‌گیرد، و یک وقت هم می‌بیند همان مردم فحشش می‌دهند! می‌فرماید: نه به محبت مردم دل ببند و نه از اعراض‌شان ناراحت شو؛ **لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ.**

زاهد/ صابر/ راغب

روایتی از امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه است که می‌فرماید: مردم سه دسته‌اند؛ یک دسته زاهد، یک دسته راغب، و یک دسته صابر. **إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ زَاهِدٌ وَ رَاغِبٌ وَ صَابِرٌ؛ فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا أَتَاهُ، وَ لَا يَحْزَنُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ؛ [8]** [9] زاهد کسی است که نه از داده‌های دنیا خیلی شاد شود، و نه به‌خاطر از دست دادنش خیلی ناراحت شود. اما صابر کسی است که در مقابل آلوده شدن به دنیا صبر می‌کند، دلش می‌خواهد، دوست دارد اما با خودش مبارزه می‌کند و وقتی که دنیا از دستش می‌رود به دنبال این نمی‌رود که بدل حرامی به جای آن پیدا کند. به عبارت دیگر، اگر نعمتی از دنیا هم به دستش برسد، خیلی به آن دل نمی‌بندد و از آن اعراض می‌کند؛ چون می‌داند این وسیله ابتلا است و ممکن است نتیجه بدی برایش رقم بزند، اما با زحمت از آن دور می‌شود. **وَأَمَّا الرَّاغِبُ فَلَا يُبَالِي مِنْ حِلٍّ أَصَابَهَا أَمْ مِنْ حَرَامٍ؛** اما راغب نقطه مقابل زاهد است؛ با تمام وجود طالب دنیا است چه از راه حلال و چه از راه حرام.

زاهد از حلال هم اجتناب می‌کند. صابر با زحمت و سختی از حرام اجتناب می‌کند. ولی راغب به دنبال نعمت دنیا از هر راهی است؛ می‌گوید: هر چه پیش آید خوش آید؛ من به دنیا برسم، از هر راهی که شد؛ حلال یا حرام مشکلی نیست.

زهد در حرام و حلال دنیا

در روایتی امام رضا علیه السلام از جدشان امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که سئیل الصّادقُ عَنِ الرَّاهِدِ فِي الدُّنْيَا قَالَ الَّذِي يَتْرُكُ حَالَهَا حَقَاقَةً حِسَابِهِ وَ يَتْرُكُ حَرَامَهَا حَقَاقَةً عَدَابِهِ؛ [9] [10] زاهد کسی است که از حرام و حلال دنیا اجتناب می‌کند؛ از حرامش به خاطر ترس از عقوبت، و از حلالش به خاطر این که نگران است که نتواند حسابش را درست پس بدهد. در روایات این تعبیر زیاد آمده است که فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب؛ دست‌کم باید آن دنیا معطل شود تا حساب مالی که کسب کرده و کیفیت مصرفش را رسیدگی کنند؛ خود همین او را از نعمت‌های اخروی باز می‌دارد و دیرتر به آن می‌رسد.

نشانه‌های زهد از زبان جبرئیل

کراهت در استفاده از حلال، بی‌اعتنایی به حرام

روایات کم نظیری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که می‌فرماید: من از جبرئیل تفسیر زهد را پرسیدم؛ قُلْتُ: يَا جِبْرَائِيلُ! فَمَا تَفْسِيرُ الزُّهْدِ؟ قَالَ: الزَّاهِدُ يُحِبُّ مَنْ يُحِبُّ خَالِقَهُ وَ يُبْغِضُ مَنْ يُبْغِضُ خَالِقَهُ؛ [10] [11] گفت: علامت زاهد این است که هر کسی را که خدا دوست دارد، او هم دوست می‌دارد و هر کس که مبعوض خداست، او هم نسبت به او بغض دارد. یعنی ملاک حب و بغضش دوستی و دشمنی خداست. يَتَحَرَّجُ مِنْ حَلَالِ الدُّنْيَا وَلَا يَلْتَفِتُ إِلَى حَرَامِهَا؛ از حلال دنیا به سختی و با کراهت استفاده می‌کند، و به حرامش اصلا اعتنا نمی‌کند. فَإِنَّ حَالَهَا حِسَابٌ وَ حَرَامَهَا عِقَابٌ. سپس چند نشانه دیگر برای زاهد ذکر می‌فرماید.

دلسوزی برای همه مسلمانان

از آن‌جا که گفتیم زهد مفتاح همه خیرات است، برای زاهد علائم زیادی می‌تواند باشد، زیرا همه خیراتی که شخص به دست آورده، نتیجه این است که کلیدش را داشته و از آن استفاده کرده است. يَرْحَمُ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ كَمَا يَرْحَمُ نَفْسَهُ؛ نسبت به همه مسلمانان مهریاب است. همان‌طور که خیر خودش را می‌خواهد و برای خودش دلسوزی می‌کند، برای همه مسلمانان و بندگان خوب خدا دلسوز و مهریاب است. حتی اگر مسلمانی راه غلطی برود و اشتباه و لغزشی از او سرزند، باز هم دلسوزش است. اگر نمی‌کند یا اگر سعی می‌کند او را از گناه باز دارد، از سر دلسوزی است. آن‌ها را دوست دارد و خیرشان را می‌خواهد.

کم‌گویی و پرهیز از زینت‌های دنیا

يَتَحَرَّجُ مِنَ الْكَلَامِ كَمَا يَتَحَرَّجُ مِنَ الْمَيْتَةِ الَّتِي قَدْ اِسْتَدَّتْ نَفْسَهَا؛ از سخن گفتن فرار می‌کند همان‌طور که انسان از لاشه بدبو اجتناب می‌کند. یکی از نمونه‌های بارز اجتناب از سخن گفتن، حضرت امام رضوان الله علیه بود. ایشان هرگاه لازم بود و مثلا چیزی از ایشان می‌پرسیدند و باید حتما پاسخ بگویند، با کوتاه‌ترین بیان پاسخ می‌دادند. البته در درس و موعظه کاملا با بلاغت حق کلام را ادا می‌کرد، اما در حالات عادی به راحتی سخن نمی‌گفتند. اگر تکلیفی بود و حتما باید اظهار نظری کنند سخن می‌گفتند، ولی در حالت عادی معمولا ساکت بودند. وَيَتَحَرَّجُ عَنْ حُطَامِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا كَمَا يَتَحَنَّبُ النَّارَ أَنْ تَعْشَاهُ؛ آن‌چنان که اشخاص از آتش فرار می‌کنند، از دنیا و زینت‌های آن اجتناب می‌کند.

یاد مرگ و کوتاهی آرزو

وَيُقَصِّرُ أَمَلَهُ وَ كَانَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَجَلُهُ؛ آرزوهای زاهد کوتاه است. آرزویش چیزهایی است که نزدیک است و به احتمال قوی می‌تواند انجام بدهد. وَ كَانَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَجَلُهُ؛ دائما اجل را بین دو چشم خودش می‌بیند. اگر چیزی بین دو چشم انسان باشد، نمی‌تواند از آن غفلت کند. دائما مرگ را بین دو چشم خودش می‌بیند. حواسش به این است که من باید چه کار کنم که برای بعد از مرگ مفید باشد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.

[1] [12]. یوسف، 20.

[2] [13]. الأماي (للطوسي)، ص 531.

[3] [14] بحارالانوار، ج 75، ص 63.

[4] [15] الكافي، ج 2، ص 128.

[5] [16] بحارالانوار، ج 74، ص 96.

[6] [17] احزاب، 56.

[7] [18] وسائل الشيعه، ج 16، ص 19.

[8] [19] الأمالي (للسدوق)، ص 344.

[9] [20] عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 52.

[10] [21] معاني الاخبار، ص 261.



جلسه چهارم؛ جمع‌بندی مباحث درباره حب دنیا

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

11.16 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 09/04/95، مطابق با بیست‌وسوم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(40)

جمع‌بندی مباحث درباره حب دنیا

در جلسات گذشته درباره آیات و روایاتی که نسبت به حب دنیا هشدار و آن را مورد نکوهش قرار می‌دهد، صحبت‌هایی کردیم. امشب قصد داریم یک جمع‌بندی از مضامین مطالب گذشته داشته باشیم.

عدم انحصار مذمت به دنیای حرام

برخی با توجه به اختلاف لحنی که در آیات و روایات نسبت به دنیا وجود دارد، گفته‌اند: منظور از بیاناتی که در مذمت و نکوهش دنیاست، دنیای حرام است. به عبارت دیگر، استفاده از نعمت‌های دنیا به صورت حرام مذموم است، و همه آیات و روایاتی که در مذمت دنیاست در چنین مقامی است. حتی بعضی از مترجمان تفسیر البلاغه، در ترجمه تعبیرات حضرت امیر سلام‌الله‌علیه در مذمت دنیا، کلمه حرام را به آن اضافه کرده‌اند. روشن است که این برداشت اگر در بعضی از روایات قابل صدق باشد، در بسیاری از جاها این طور نیست. اصلاً موضوع برخی از تعبیرات، امور مباح و حلال است. برای مثال عملکرد پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره پرده تصویردار، به‌خاطر حرمت نگاه کردن یا آویزان کردن آن نبود؛ فرمودند: این پرده را بردار زیرا مرا به یاد دنیا می‌اندازد. نه آویزان کردن آن پرده حرام بود و نه آن اندازه که یک پرده مصور انسان را به یاد دنیا می‌اندازد، موجب کار حرامی می‌شود. همانند سایر زینت‌هایی است که در دنیا وجود دارد. بنابراین این تفسیر در همه موارد صحیح نیست.

مراتب مذمت

از سوی دیگر، برخی آیات و روایاتی که در مذمت دنیاست را نوعی توصیه اخلاقی تلقی کرده‌اند که خوب است انسان رعایت کند. بسیاری از کتاب‌های اخلاقی بابتی در مذمت دنیا دارند. موضوع و حتی عنوان بسیاری از آیات، روایات، اشعار و داستان‌ها مذمت و دنیا به دلیل بی‌وفایی آن است. برخی تصور می‌کنند که همه مذمت‌ها

درصدد بیان بی‌وفایی دنیاست و مثل نمی از انتخاب یک دوست بی‌وفا می‌ماند؛ این مذمت‌ها تکلیف شرعی برای انسان درست نمی‌کند و یک نکته اخلاقی و نوعی ارشاد است به این‌که اگر به دنیا دل ببندید، وقتی آن را از دست می‌دهید، ناراحت می‌شوید که چرا از دست‌تان رفته است!

این تفسیر نیز همانند تفسیر اول، جامع نیست. در یکی از روایت‌هایی که در شب‌های گذشته خواندیم آمده بود که وقتی همه انبیا و علما دیدند حب دنیا انسان را به چه سرنوشت شومی مبتلا می‌کند، گفتند: حب الدنیا رأس کل خطیئة. این تعبیر با اخلاقی و ارشادی بودن نمی‌سازد. همچنین درباره روایاتی که می‌فرمود: نزد خدا چیزی مبعوض‌تر از حب دنیا نیست، چه بگوئیم؟!

در یکی از جلسات گذشته اشاره‌ای به راه حل این مسئله کردیم. گفتیم در خود قرآن کریم مواردی وجود دارد که مسئله‌ای به طور مطلق بیان شده است، و مصادیق متعددی دارد؛ بعضی در بالاترین مراتب واجب است، بعضی واجب عادی است، بعضی مستحب مؤکد است، بعضی مستحب است، و بعضی هم شاید همین چیزهایی باشد که به آن عنوان ارشادهای اخلاقی می‌دهند. به اصطلاح اصولیین معاصر، می‌گوییم مراد این روایات «طبیعت مهمله» دنیاست، و نه در مقام اطلاق است و نه در مقام تقیید. می‌خواهد بگوید در این ماهیت چنین چیزهایی یافت می‌شود. همان‌طور که وقتی خداوند می‌فرماید: اقم الصلوة لذکری، در مقام بیان این مطلب است که لازمه نماز یاد خداست. حال حکم آن چیست و در کجا واجب یا مستحب است، در جای خودش باید بیان شود؛ اکنون در مقام این نیست که نمازهای واجب یا مستحب را برشمارد. در چیزهای مذموم نیز همین‌طور است. ممکن است مذمومیت در حد کراهت باشد، یا به اندازه گناه صغیره‌ای است که با ترک کبائر آمرزیده می‌شود، همان‌طور که ممکن است در حد کبائر موبقه باشد که آمرزیدنش به توبه جدی نیاز دارد و حتی ممکن است انسان را به کفر بکشاند.

تعبیر «حسنه» و «سیئه» که در قرآن آمده است به این معنا نیست که همیشه حسنه از واجبات است و سیئه از حرام‌ها. حسنه و سیئه یعنی خوب و بد. خوب و بد مراتب دارد. یک مرتبه از خوب ممکن است اعلی مراتب و خوب را داشته باشد، همان‌طور که بعضی مراتب آن مستحب است. باز به تعبیری که بعضی از اصولیین معاصر دارند، صیغه امر دلالت بر «بعث» می‌کند؛ یعنی انسان را به طرف کار هل می‌دهد، اما در مقام بیان اندازه اهمیت آن کار نیست، و خودبه‌خود بر وجوب یا استحباب دلالتی ندارد. بنابراین همیشه نمی‌توان به اطلاق لفظ اخذ کرد. این کار در صورتی ممکن است که مقدمات حکمت تام باشد، و ما احراز کنیم که متکلم در مقام اطلاق گویی است.

وقتی از دنیا مذمت می‌شود به این معناست که در این کار چنین اقتضایی وجود دارد و می‌توان مصادیقی از محبت دنیا پیدا کرد که بدترین و زشت‌ترین کار، و اساس همه گناهان باشند. «حب الدنیا» یک طبیعت مهمله است و مراتب مختلفی دارد. این‌که در کجا واجب، کجا مکروه، کجا حرام و کجا از کبائر موبقه است، دلائل جداگانه‌ای نیاز دارد.

تعارض در روایات درباره دنیا؟

در برخی از روایات با تعبیراتی مثل ملعون بودن دنیا و آنچه در آن است روبه‌رو می‌شویم. این‌ها تعابیر متشابهی است و این سؤال را مطرح می‌کند که واقعا چه چیزی از دنیا ملعون است. دنیا یعنی همین عالمی که ما در آن زندگی می‌کنیم. آیا ماه، خورشید، زمین، آسمان، گیاه، حیوان، و انسان‌هایی که در زمین هستند، همه ملعونند؟! از سوی دیگر روایاتی هست که دنیا را مرکب خوبی معرفی می‌کند که مؤمن سوار این مرکب می‌شود و تا نزدیک خدا می‌رود. اگر این دنیا نباشد مؤمن نمی‌تواند این کارهای خیر را انجام دهد، و این تقرب‌ها را پیدا نمی‌کند. برخی از روایات نیز تصریح دارد به این‌که دنیا گناهی نکرده است و به آن دنیا فحش ندهید! همان‌طور که می‌بینید دو دسته روایت است؛ یک دسته می‌گوید: به دنیا فحش ندهید و آن را مذمت نکنید، و دسته دیگر خود دنیا را ملعون می‌داند. جمع این روایات به چه چیزی است؟

دنیا گناهی ندارد!

باید گفت منظور از مذموم بودن یا مطلوب بودن دنیا، رفتار ما با دنیاست نه خود دنیای خارجی. در واقع، دنیا وصف حیات است، و این حیات و زندگی ماست که مدح یا مذمت می‌شود، وگرنه، اعیان خارجی مذمتی ندارند، بلکه مخلوقات خدا هستند؛ الذی احسن کل شیء خلقه؛ هر چه را خدا آفریده زیبا و خوب آفریده است. این مذمت‌ها «وصف به حال متعلق» است و در واقع بعضی رفتارهای انسان نسبت به دنیاست که لعن‌آور است، وگرنه خود دنیا نه خوب است، نه بد؛ نه گناهی کرده که مستوجب لعنت باشد و نه هر کس از دنیا استفاده می‌کند جهنمی می‌شود. اگر دنیا را مذمت کردند به لحاظ شیفته شدن ما نسبت به آن است. این‌که در آیه شریفه «فریب» به دنیا نسبت داده می‌شود؛ لا تغرّبکم الحیوة الدنیا، نیز به همین جهت است که دنیا موضوع رفتار ماست، و رفتار و حالت ما نسبت به دنیا ممکن است حالت فردی فریب خورده، شیفته و دلدادده باشد. دنیا گناهی ندارد، ماییم که فریب می‌خوریم و عیب‌ها و مذمت‌ها به ما برمی‌گردد نه به خود دنیا.

این نکته پاسخ این سؤال را هم می‌دهد که چرا خداوند دنیایی را که این قدر بد است، آفرید؟ پاسخ این است که اگر خدا دنیا را نیافریده بود، بهشت هم نبود. بهشت در این دنیا پیدا می‌شود. درخت‌های بهشت را در دنیا باید کاشت و آن طرف میوه‌اش را خورد. دنیا مزرعة الاخره؛ این جا مزرعه است و باید کاشت، و آن جا باید برداشت. پس خوبی و بدی دنیا بسته به این است که ما با آن چگونه رفتار کنیم.

مراتب مذمت دنیا

برخی خیال می‌کنند مخاطب آیات و روایاتی که دنیا را مذمت می‌کند، گناهکاران هستند، و می‌گویند: این دنیا برای شما که کارهای حرام می‌کنید، بد است و این زندگی برای شما مذموم است. در مقابل، برخی گفته‌اند منظور کسانی است که می‌خواهند نکته‌های اخلاقی را رعایت کنند.

باید گفت مخاطب این تعابیر همه مردم هستند، ولی مذمت مراتب دارد. مذمت دنیا از یک طرف شامل کسی می‌شود که توجه خاصی به دنیا داشته باشد و آن چنان دل به آن ببندد که او را از وظایفش بازدارد حتی اگر مرتکب هیچ حرامی نشود، و از یک طرف شامل کسی می‌شود که کارهای حرام بزرگی انجام می‌دهد و ممکن است تا درگیری با اولیای خدا و بلکه کشتن پیغمبران الهی هم پیش رود. حتی تا آن جا می‌رسد که با خدا در می‌افتد و مثل فرعون می‌گوید: من خدایی غیر از خودم نمی‌شناسم. حب دنیا مراتب مختلفی دارد، ولی در همه این‌ها این زمینه هست که انسان را به انحراف و سقوط بکشاند. بعضی مراتب آن در همین حد است که پیغمبر اکرم از حلوانی که هدیه آوردند، تناول نکردند و فرمودند: می‌ترسم اگر یک بار بخورم به دهنم مزه کند و اشتیاق پیدا کنم که یک بار دیگر هم بخورم و این شوق دهنم را مشغول کند؛ دل من باید مشغول توجه به خدا باشد و نباید فکر حلوا باشد.

مراتب تکلیف

انسان‌ها از نظر وظایف و تکالیف نیز مراتب مختلفی دارند. نمی‌شود به دختر بچه‌ای که تازه نه سالش تمام شده و باید روزه بگیرد، بگویید: اگر بخواهی به دیگران نشان بدهی که روزه هستی، قصد قربت نداری و روزهات باطل می‌شود و باید قضایش را بگیری. بچه نه ساله این چیزها را درک نمی‌کند. برای این که روزه بگیرد باید تشویقش کنید، بگویید فلان غذا را برای افطارت تهیه می‌کنم، فلان اسباب‌بازی یا چادر را برایت می‌خرم، تا اشتیاق پیدا کند. یا اگر بخواهید مد والاضالین و مسائل تجویدی را به او یاد دهید، به کلی نسبت به دین بی‌رغبت می‌شود. در ابتدا باید در همین حد که اسکلت عبادت از او برآید، اکتفا شود و البته کم‌کم که بالاتر می‌آید، معرفتش بیشتر می‌شود و متوجه می‌شود که نباید تظاهر و ریاکاری کند. این‌جا تازه اول راه است، و مراتب کمال آن قدر زیاد است که ما حتی تصور درستی از مراتب پیشرفته‌اش نمی‌توانیم بکنیم، و تا آنجا می‌رسد که امیرالمؤمنین می‌فرماید: الهی ما عبدتک خوفا من نارك ولا طمعا فی جنتک ولکن و جدتک أهلا للعبادة فَعَبَدْتُكَ؛ [1] [2] این به چه معناست؟ این که انسان خدا را اهل عبادت بداند چگونه انگیزه می‌شود که نماز شب بخواند؟! ما حتی تصور درستی هم از این مرتبه نداریم. تازه اگر مثل سلمان که مقداری از اسرار را به او می‌گفتند، به جایی رسیدیم، تازه می‌فهمیم که چنین چیزهایی هم در عالم وجود دارد! بنابراین هر کسی ظرفیتی دارد و نباید بار سنگینی را که توان کشیدنش را ندارد، به او تحمیل کرد.

مراتب تکلیف نسبت به اختلاف مراتب ایمان

در روایتی برای ایمان هفت سهم معرفی شده و می‌فرماید: کسانی که سهم هفتم را دارند، سعی نکنند چیزی را بر کسانی تحمیل کنند که سهم ششم را دارند. باید درک کنند آن که یک درجه پایین‌تر است چقدر ظرفیت دارد و به همان اندازه از او انتظار داشته باشند. [2] [3] هم‌چنین نباید از کسانی که یک سهم دارند، انتظاری بیش از اولین مراتب ایمان داشت. توقع نداشته باشید هر کس گفت: من مؤمنم، مثل سلمان شود؛ طاقتش را ندارد. فرمایش امیرمؤمنان علیه‌السلام نسبت به عاصم بن زیاد ناظر به همین مسئله بود. حضرت فرمود: من یک وظیفه‌ای دارم، و تو یک وظیفه‌ای. وظیفه تو این است که باید به زن و بچه‌ات برسی و این طور که تو زندگی می‌کنی، به خانواده‌ات ظلم می‌شود. خدا بر من تکلیفی واجب کرده است که بر تو نکرده. هر کسی باید ظرفیت خودش را بشناسد و نسبت به همان عمل کند. اگر نوجوان متوسطی که تازه به تکلیف رسیده است بخواهد مثل امیرمؤمنان همیشه نان جو و نمک بخورد، طولی نمی‌کشد که مریض یا پشیمان می‌شود. باید ظرفیت خودش را بسنجد و آن اندازه‌ای که ظرفیت دارد، تشبه به اولیای خدا پیدا کند. همه ما نیازهای طبیعی داریم، اما نمی‌توانیم فقط به آن اندازه واجب یا اندازه‌ای که خدا دوست دارد، اکتفا کنیم. اگر این‌گونه عمل کنیم پس از چند روز پشیمان می‌شویم و اصل همه چیز را کنار می‌گذاریم. باید تدبیر کرد و ظرفیت را سنجید و به اندازه‌ای که توانش هست

قدم به قدم جلو رفت. البته این به معنای نفی مراتب بالاتر نیست. باید زیر نظر استادکار تمرین کند، از آیات و روایات استفاده کند تا به تدریج بتواند به مراتب بالاتر برسد.

منافات تکوین و تشریح!

گاهی این پرسش مطرح می‌شود که خداوندی که ما را از حب دنیا منع کرده چرا دنیا را این طور آفریده و این جاذبه‌ها را در آن قرار داده است؟ به عبارت دیگر، تکوین خدا با تشریح او منافات دارد! از یک طرف به طور طبیعی میل بسیاری از چیزها را در ما قرار داده است، و از یک طرف هم می‌گوید: از این غذا نخور، چون محبتت به دنیا زیاد می‌شود! چرا خداوند این شوق را در ما قرار داد؟

در جلسات گذشته نیز مکرر گفته‌ام که وجود این جاذبه‌ها دو حکمت کلی دارد. یکی این‌که بقای زندگی ما و فراهم شدن زمینه رشد و تکامل‌مان بسته به این است که به این جاذبه‌ها و خواسته‌های غریزی پاسخ دهیم. اگر وقتی انسان مریض می‌شود، احساس درد نمی‌کند، هیچ‌گاه سراغ دکتر و خوردن داروی تلخ نمی‌رود. اگر گرسنه نمی‌شدم، غذا نمی‌خوردم و باعث می‌شد که مریض شوم و از دنیا بروم. اگر می‌بایست در این عالم باشیم و زندگی کنیم، باید احساس گرسنگی کنیم تا غذا بخوریم، و باید احساس درد کنیم تا سراغ دکتر برویم. پس این نیازهای طبیعی باید باشد، تا زنده بمانیم تا آن وقت ببینیم برای چه آفریده شده‌ام و به دنبال کسب آن برویم. خدا ما را آفریده است رشد و تکامل پیدا کنیم. این رشد بسته به این است که در این عالم باشیم و زنده بمانیم، و برای این ماندن باید احساس گرسنگی کنیم، تا غذا بخوریم، باید احساس نیاز به خواب کنیم تا بخوابیم. این یک حکمت است که اصل بقای ما در این عالم را تامین می‌کند؛ البته در کنار بقای فرد، بقای نوع هم مطرح است، و اگر نیاز جنسی نباشد، نسل انسان منقرض می‌شود.

حکمت دوم این است که خداوند ما را فقط برای این نیافریده است که بمانیم و بخوریم و رشد کنیم و چاق و فربه بشویم. خداوند ما را آفریده است تا با انتخاب خودمان راه خیر را بر راه شر ترجیح دهیم. بنابراین باید سر دو راهی قرار بگیریم و همیشه در هر قدمی که برمی‌داریم دست کم باید دو راه وجود داشته باشد. کمال انسان در این است که آگاهانه راهی را انتخاب کند که خدا می‌خواهد. اگر جاذبه‌ها فقط برای کارهای خوب باشد، انتخابی پیش نمی‌آید و انسان هم مثل ملائکه می‌شود. این باعث برتری انسان بر ملک نمی‌شود. انسان باید هم نسبت به گناه و هم نسبت به ثواب کشش داشته باشد تا انتخاب کند. در فرهنگ دینی به این انتخاب «امتحان» می‌گویند. اگر این طور نباشد، انسان نیستیم و خلیفه‌الله نمی‌شویم.

راز پرهیز از لذت‌های حلال

پرسش دیگری که در این‌جا مطرح می‌شود درباره پرهیز از حلال‌هاست. برای مثال، در بعضی روایات بود که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از برخی حلال‌ها استفاده نمی‌کردند. دلیل این پرهیز چیست؟

خداوند انسان را در این عالم طوری آفریده است که ممکن است ابتدا نسبت به چیزی میل ضعیفی داشته باشد، اگر آن را انجام داد و لذتی برایش حاصل شد، بار دوم اشتیاقش به آن بیشتر می‌شود و در اثر تکرار، به تدریج با آن انس پیدا می‌کند، و بالاخره کار به جایی می‌رسد که دیگر ترک آن برایش مشکل می‌شود. کسانی هستند که اگر یک شب خواب بمانند و نماز شب‌شان ترک شود، در روز حوصله سخن‌گفتن با خانواده خود را هم ندارند. این خود از نعمت‌های خداست که انسان را طوری آفریده که ابتدا کار کمی برایش سختی دارد، کم‌کم انس پیدا می‌کند، و سپس طوری می‌شود که اصلاً نمی‌تواند آن را ترک کند. حال اگر کار بدی بود یا در مسیر گناه بود، کم‌کم به گناه کشیده می‌شود و در اثر تکرار، به گناه عادت می‌کند و حتی ترک آن هم برایش مشکل می‌شود. کم‌کم به گناهان بزرگ‌تر هم کشیده می‌شود و حتی به کفر می‌انجامد؛ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ. [3] [4] چاره‌اش این است که از اول جلوگیری را ببندد؛ به این لغزشگاه نزدیک نشود و کمی از آن فاصله بگیرد.

ترک مکروهات و زهد در دنیا حرمی برای این هستند که انسان به گناه کشیده نشود. مثل معروفی در زبان عربی هست که می‌گوید: و من حام حول الحمى أوشك أن يقع فيه؛ کسی که نزدیک قرق‌گاه، قدم بگذارد ناگهان پایش می‌لغزد و می‌افتد. این‌که حضرت می‌فرماید: از این حلا نمی‌خورم و می‌ترسم به آن علاقه پیدا کنم، برای این است که طبیعت انسان چنین است که اگر از چیزی که خوشش آمد، دفعه دوم با اشتیاق بیشتری تکرار می‌کند و کم‌کم انس پیدا می‌کند و دیگر عادت می‌کند.

[1] [5]. بحارالانوار، ج 67، ص 186.

[2] [6]. الكافي، ج 2، ص 43.

[3] [7]. روم، 10.

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5913>



جلسه چهل و یکم؛ نیت؛ رکن ارزش در فلسفه اخلاق الهی

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

11.74 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 10/04/95، مطابق با بیست و چهارم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(41)

نیت؛ رکن ارزش در فلسفه اخلاق الهی

موضوع بحث ما آیات و روایاتی بود که انسان را از تعلق به دنیا برحذر می‌داشت. شب گذشته به جمع‌بندی حاصل بحث‌ها و هم‌چنین پاسخ‌گویی به برخی سؤال‌ها و شبهه‌هایی که در اطراف مضامین روایات مطرح می‌شود، پرداختیم. یکی از اساسی‌ترین نکته‌ها در این باب آن است که ریشه مذمت‌هایی که درباره دنیا شده، اصالت قائل شدن برای دنیا و دوست داشتن دنیا برای دنیاست؛ اما اگر انسان بتواند دنیا را وسیله‌ای برای رسیدن به آخرت، ارزش‌های معنوی و رضای الهی قرار دهد، نه تنها مذمتی ندارد بلکه ممدوح نیز است و گاهی ممکن است به حد وجوب هم برسد.

در جلسات گذشته درباره این مطلب بحث‌های بسیاری کردم. اکنون در جمع بندی مطالب می‌خواهیم ببینیم در چه صورت، قصد انسان از رفتن به طرف دنیا، رسیدن به دنیاست و در چه صورت وسیله‌ای برای رسیدن به آخرت می‌شود. یکی از نکته‌هایی که می‌تواند به ما در فهم و تشخیص این مسئله کمک کند، نکته‌ای است که در حدیثی آمده است که شیعه و سنی با نقل‌های متعدد از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند. حضرت با بیان ساده‌ای می‌فرماید: ارزش کارها بستگی به نیت دارد؛ **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى**. [1] [2]

نیت؛ رکن ارزش در فلسفه اخلاق الهی

یکی از مباحث داغ محافل دانشگاهی و آکادمیک که از هزاران سال پیش تا به امروز در مکاتب مختلف اخلاقی مطرح بوده، ملاک ارزش و خوبی و بدی کارهاست. این حدیث پرده از این حقیقت برمی‌دارد که رکن ارزش «نیت» است؛ یعنی انسان می‌تواند کاری را با نیتی انجام دهد و دارای ارزش مثبت شود، و می‌تواند همان کار را با همه خصوصیاتش، البته با نیت دیگری، انجام دهد و ضد ارزش شود! در حدیثی آمده است که دو نفر با هم وارد مسجد می‌شوند، مانند هم نماز می‌خوانند و از مسجد

بیرون می‌آیند، اما یکی بهشتی می‌شود و یکی جهنمی. هر دو در یک مسجد، در یک وقت و مثل هم نماز خواندند، اما نماز یکی بهشت‌آور است و نماز دیگری جهنم‌آور. آن که نیتش این بوده است که در پیشگاه الهی اظهار بندگی کند، از گناهانش توبه کند، و هیچ توجهی به دیگران نداشته است، همین نماز او را بهشتی می‌کند، اما دیگری همین کارها را انجام داده است، اما منظورش این بوده که دیگران ببینند که چه نماز خوبی می‌خواند، و همین نماز او را به جهنم می‌برد.

این نیت در عمق دل انسان است و هیچ کس دیگر از آن خبردار نمی‌شود. در واقع همان است که به یک کار ارزش مثبت یا منفی می‌دهد. این طور نیست که هر کاری مربوط به دنیا، شکم یا دامن باشد حتما عذاب‌آور باشد و مذمت‌ها شامل آن شود. بسته به این است که به چه نیتی انجام گیرد؛ البته همه می‌دانیم که هر کاری را نمی‌توان با دو نوع نیت انجام داد. برای مثال انسان نمی‌تواند به مال یا ناموس مردم تجاوز کند و بگوید نیت خیر داشتم. کار باید ظرفیت این را داشته باشد که دو جور نیت به آن تعلق بگیرد. در واقع افزون بر نیت، رکن دیگری نیز وجود دارد که خود کار باید «حسن فعلی» داشته باشد. نیت «حسن فاعلی» می‌آورد و خود کار هم باید حسن فعلی داشته باشد. در ادامه درباره چند نیت که به کارهای دنیایی ما ارزش داده، آن‌ها را آخرتی می‌کند، سخن می‌گوییم.

رفع نیازهای طبیعی به قصد اطاعت خدا

همه ما می‌دانیم که خدای متعال اجازه خودکشی به ما نداده است؛ یکی از وظایف ما این است که جانمان را حفظ کنیم. حتی فقها تصریح می‌کنند که جایز نیست انسان کاری کند که به خودش ضرر بزند. غذا خوردن یک کار حیوانی است و حیوانات هم غذا می‌خورند؛ اما اگر قصد انسان از خوردن غذا حفظ جان و سلامتی به خاطر رضایت خدا باشد، همین غذا خوردن ارزش پیدا می‌کند. ضرورت حفظ جان مسئله بسیار ساده‌ای است. هر یک از ما وقتی توجه داشته باشیم که اگر غذا نخوریم، مریض می‌شویم و می‌میریم حتما این انگیزه در ما پیدا می‌شود که برای حفظ جان خود غذا بخوریم. هر موجود زنده‌ای دلش می‌خواهد جاننش حتی برای لحظه بیشتر ادامه پیدا کند. حشرات هم تا بتوانند دست و پا می‌زنند تا یک لحظه دیگر زنده بمانند. این لازمه حیات است و آدمیزاد هم خودبه‌خود نمی‌خواهد بمیرد، مگر این که توهم پیدا کند که وقتی خودکشی کند و بمیرد، راحت‌تر می‌شود. در این‌جا هم راحتی خودش را می‌خواهد، ولی خیال می‌کند وقتی خودکشی کرد راحت می‌شود.

این قصد زنده ماندن گاهی به خواست دل است و گاهی این ضمیمه را هم دارد که چون خدا می‌خواهد من حفظ جان می‌کنم؛ این است که به این کار ارزش می‌دهد. تفاوت این دو در جایی ظاهر می‌شود که وظیفه انسان فداکاری در جبهه تا سرحد شهادت باشد. روشن است که اگر انسان جان‌دوست باشد، به جبهه نمی‌رود، اما کسی که برای رضایت خدا جان خود را حفظ می‌کند، از شهادت استقبال می‌کند. این است که حتی غذاخوردن چنین کسی عبادت می‌شود.

نظیر این مسئله درباره ازدواج هم مطرح می‌شود. می‌دانیم خدا نمی‌خواهد نسل بشر منقرض شود و گزینه‌ای سرکش در انسان قرار داده است تا نسل انسان باقی بماند. اگر انسان ازدواج کند و قصدش این باشد که من برای این که خدا دوست دارد ازدواج می‌کنم تا بچه‌دار شوم، همان عمل حیوانی، عبادت و موجب سعادت می‌شود. پس یک راه برای این که انسان بتواند همین کارهای دنیوی را موجب رسیدن به آخرت، ثواب، تکامل و رضای خدا قرار دهد، این است که آن‌ها را به قصد اطاعت خدا انجام دهد.

ارضای غریزه به قصد جلوگیری از ابتلا به گناه

انسان به‌خصوص در جوانی، در اثر غریزی که دارد، در معرض ابتلا به برخی از گناهان است. بعضی از این غرایز آنقدر سرکش است که کمتر کسی است که گرفتار آن نشود. اگر انسان اقدام به کاری کند که مبتلا به گناه نشود، همین کار عبادت به شمار می‌آید. ممکن است اصلا توجه نداشته باشد که ازدواج بقای نسل می‌آورد، و یا دستور خداست، ولی فقط برای این که مبتلا به گناه نشود، این کار را می‌کند یا به دنبال لوازم، تبعات و آثارش می‌رود. قصد ندارد که این کار او را به بهشت ببرد، اما برای این که از وسوسه شیطان رها شود و به گناه کشیده نشود، اقدام به این کار می‌کند. کاری که معمولا به خاطر لذت‌های مادی و حیوانی انجام می‌گیرد، اما قصد او این است که با این کار بر شیطان و نفس خودش مسلط شود و کاری نکند که موجب رفتن به جهنم شود. این هم یک نوع نیت است. انسان کاری کند که انگیزه گناه در او ضعیف شود و بتواند مقاومت کند. وقتی غریزه خیلی فعال و سرکش است، مقاومت سخت است، ولی وقتی از راه حلال به قدری ارضا شد، انسان می‌تواند خود را کنترل کند.

کسب درآمد به قصد احسان

نیت‌های بالا مستقیماً با شخص در ارتباط بود، اما نیت‌های دیگری هست که واسطه می‌خورد. برای مثال، انسان به دنبال کسب درآمدی برود که بتواند به پدر و مادرش احسان کند. می‌دانیم یکی از بهترین عبادات احسان به والدین است. فرض کنید که انسان می‌خواهد به پدر و مادر خود که وضع مالی خوبی ندارند احسان کند. روشن است که باید فعالیت بیشتری کند تا درآمد حلال بیشتری به دست آورد تا بتواند به پدر و مادرش خدمت کند. این کار هم از آنجا که مقدمه احسان به والدین است (که بعد از پرستش خدا از همه چیز پیش خدا عزیزتر است)، عبادت می‌شود. بعد از آن، احسان به خواهر، برادر و ارحام نزدیک و سپس همسایگان و دوستان صمیمی قرار دارد. اگر انسان برای این‌که بتواند این کارها را انجام دهد، سراغ دنیا و کسب درآمد برود، همین کسب درآمد عبادت، آن هم از بزرگ‌ترین عبادت‌ها می‌شود.

در مرحله بعد، انسان افراد نیازمندی را در عالم می‌بیند که اگرچه با او رابطه خویشاوندی ندارند، حق خاصی هم بر او ندارند، ولی می‌داند که فقیرند. اگر انسان فقط به خاطر این‌که به این‌گونه انسان‌ها رسیدگی کند و نیازهای آن‌ها را برطرف کند، به دنبال کسب درآمد برود، باز دنیا را وسیله رسیدن به آخرت قرار داده است. در شب‌های گذشته روایتی خواندیم که امیرمؤمنان علیه‌السلام خطاب به نماینده‌ی خود در بصره که خانه بزرگی خریده بود، فرمودند: این خانه به این بزرگی را برای چه می‌خواهی؟ در آخرت به آن بیشتر احتیاج داری! سپس فرمودند: البته می‌توانی همین خانه را وسیله آخرت قرار دهی؛ در آن از میهمانان و خویشاوندان پذیرایی کنی؛ قسمتی از آن را در اختیار برخی از فامیل‌هایت که خانه ندارند، قرار دهی و...؛ در این صورت همین خانه وسیله آخرت تو می‌شود.

خوردن به قصد شادکردن دل مؤمن

یکی دیگر از نیت‌های ارزش دهنده، شاد کردن دل مؤمن است. روزه عید غدیر ثواب هفتاد سال عبادت را دارد. اگر کسی عید غدیر را برای خدا و به احترام امیرالمؤمنین و ولایت، روزه بگیرد، خدا ثواب هفتاد سال عبادت را به او می‌دهد. حال اگر کسی قصد روزه کرد و سحری خورد و تصمیم گرفت که روزه بگیرد، ولی روز عید به دیدن پدر، مادر، بستگان و یا یکی از برادران ایمانی‌اش رفت و احساس کرد که این صاحبخانه دوست دارد که او از شیرینی و میوه‌ای که برایش آورده است، تناول کند. یا دوست دارد در روز عید غدیر به عشق امیرمؤمنان علیه‌السلام از مؤمنی پذیرایی کند. روایت است که اگر نگوید من روزه هستم، و به خاطر شادی این برادر ایمانی، روزه‌اش را افطار کند، خداوند دو برابر ثواب آن روزه را به او می‌دهد. خداوند دوست دارد مؤمنین نسبت به همدیگر مهربان باشند، و وقتی انسان برای شاد کردن یک مؤمن از غذای او تناول کند، ثواب چند سال عبادت را می‌برد. ظاهر کار، غذا خوردن است ولی گاهی همین کار (در صورتی که فرد می‌داند طرف مقابل راضی نیست) حرام و موجب جهنم می‌شود، ولی در این مورد که او راضی است و دوست دارد او تناول کند، کار آخرتی و دارای ثواب صدها سال عبادت می‌شود.

استفاده از نعمت به قصد یافتن انگیزه شکر

یکی از بهترین ارزش‌ها که در آیات بسیاری روی آن تأکید شده، این است که خدا دوست دارد بندگانش شاکر نعمت‌های او باشند. هم‌چنین روایاتی وجود دارد که اگر کسی عبادتش را فقط برای شکر به جا آورد، این عبادت بهترین ارزش‌ها را خواهد داشت. در روایتی از امام صادق صلوات‌الله‌علیه نقل شده است که بعضی از مردم برای این‌که از آتش جهنم در امان بمانند، خدا را عبادت می‌کنند؛ تَلَّكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ این‌ها بردگانی هستند که از ترس کتک اطاعت می‌کنند. برخی برای این عبادت می‌کنند که ثواب اخروی‌شان زیاد شود؛ تَلَّكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ؛ بازرگانان هستند که در فکر سود بیشتر از مبادله جنس‌اند. این‌ها نیز می‌گویند ما کار دنیایی را برای خدا انجام می‌دهیم تا سود و ثواب بیشتری ببریم. این هم خوب است، اما یک نوع تجارت با خداست. سپس می‌فرماید: وَإِنَّ قَوْمًا عِبَادُهُ شُكْرًا فِتْلَكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ؛ [2] اما برخی فقط به عنوان شکر خدا عبادت می‌کنند. خدایی که این همه نعمت به ما داده است، من وظیفه خودم می‌دانم که در مقابل او کوچکی کنم و او را پرستش کنم. این افضل عبادات است. این عبادت پاک‌تر و خالص‌تر از عبادت‌های دیگر است. در این عبادت فرد برای نفع و ضرر خودش عبادت نمی‌کند، بلکه از آنجا که خدا را دوست دارد، شکر نعمت‌های او را به جا می‌آورد.

ولی چه‌زمانی انسان شکر می‌کند؟ ما بسیاری از اوقات انگیزه‌ای برای شکر بسیاری از نعمت‌هایی که خدا به ما داده است را نداریم. اصلاً به یاد نداریم که زنده‌ایم، ایمان داریم، عقل داریم، می‌توانیم سخن بگوییم، می‌توانیم فکر کنیم و... هیچ انگیزه‌ای هم برای شکر آنها نداریم. وقتی به فکر شکر می‌افزیم که مزه نعمتی را بچشیم و شیرینی آن را درک کنیم. آن وقت می‌فهمیم که عجب نعمت بزرگی است و باید شکر کسی که این نعمت را به ما داده است را به جا آوریم. یکی از راه‌هایی که زمینه شکر را فراهم می‌کند این است که انسان مزه نعمت خدا را چشیده باشد و توجه داشته باشد که خدا این نعمت را به او داده است. بسیاری از نعمت‌ها هست که ما نچشیده‌ایم و اصلاً نمی‌دانیم چقدر نعمت خوبی است و انگیزه شکر هم برای آن‌ها نداریم. در نتیجه ثواب شکر و عبادتی که از روی شکر آن باشد را هم نخواهیم برد. خدا دوست دارد ما آن ثواب را ببریم. او می‌خواهد ما لیاقت این را پیدا کنیم که آن ثواب را دریافت کنیم. از این‌رو می‌گوید: كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا؛ [3]

[4] از نعمت‌های خوبی که به شما داده‌ایم، استفاده کنید و شکرش را به جا بیاورید. وقتی انگیزه شکر پیدا می‌کنید که از نعمت استفاده کنید. تا انسان مزه نعمتی را نچشیده است، انگیزه شکر هم ندارد. وقتی انگیزه‌ای نداشت، ثوابش را هم نمی‌برد. خدا می‌خواهد به بندگان بخشش کند و آن‌ها به ثواب‌ها و مراتب عالی ایمان و معرفت برسند. پس باید همه به نعمت‌هایی که خدا به آن‌ها داده است توجه کنند تا شکر کنند. برای این که آدم انگیزه شکر پیدا کند، باید نعمت خدا را بچشد و مزه‌اش را درک کند. این است که سؤال می‌فرماید: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؛ [4]** [5] اما باز در این‌جا نیت نقش مؤثری دارد. یک‌وقت نیت انسان در استفاده از نعمت‌ها لذت بردن یا کسب قدرت برای انجام گناه بیشتر است؛ این نیت شیطانی و دنیاپرستی است. اما ممکن است قصد انسان این باشد که اولاً مزه این نعمت را بچشم تا شکرش را به جا بیاورم، و ثانیاً قدرت بیشتری برای عبادت بیشتر پیدا کنم. این هم یکی از قصدهایی است که می‌تواند کارهای دنیوی انسان را اخروی کند.

آب‌تنی برای نشاط در عبادت

انسان به طور طبیعی از کار تکراری خوشش نمی‌آید و از آن خسته می‌شود. این است که می‌خواهد یک نوع تغییر و تنوعی در آن پیدا شود. در روایت دارد که امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه هر شب، بیشتر آن را به عبادت می‌پرداختند و آخر شب غسل می‌کردند تا از خستگی و کسالت درآیند و با نشاط باشند. آب‌تنی و غسل کردن، به‌خصوص اگر هوا گرم باشد، لذت دارد و انسان از آن خوشش می‌آید. این کار خودبه‌خود ثوابی ندارد، اما اگر انسان این کار را به این قصد انجام دهد که از خستگی و ملالت درآید و برای عبادت نشاط پیدا کند، همین شست‌وشو عبادت می‌شود و ثواب مضاعف خواهد داشت.

تلاش در راه عزت و پیشرفت جامعه اسلامی

از دیگر نیت‌ها، نیت‌هایی است که به جامعه اسلامی مربوط می‌شود. البته ممکن است نفع فرد را هم داشته باشد، اما به این بستگی دارد که فرد کدامش را در نظر بگیرد؛ نفع شخصی یا نفع اجتماعی. شخصی را فرض بفرمایید که به قدر استفاده خود و خانواده‌اش اموال، املاک و مستغلاتی دارد که برای زندگی تا آخر عمرشان کفایت می‌کند، اما می‌تواند با استفاده از فکر، تدبیر، و تخصص با اموال خود کاری کند که جامعه اسلامی از کفار بی‌نیاز شود؛ چیزی که الحمدلله بعد از انقلاب مراتب زیادی از آن برای جامعه ما پیدا شده است. در گذشته در بسیاری از مسایل نیازمند کشورهای دیگر بودیم. برای مثال در پزشکی، برای جراحی‌های بسیار ساده مردم مجبور بودند به کشورهای مثل اسپانیا و انگلستان سفر کنند. اکنون الحمدلله به برکت انقلاب طوری شده است که مردم کشورهای همسایه برای عمل به‌جای اروپا به ایران می‌آیند. اگر کسی کار کند، درس بخواند، مهارت پیدا کند، تمرین کند تا یاد بگیرد و اختراعی کند، و بالاخره کاری کند که موجب عزت اسلام و کشور اسلامی و بی‌نیازی از دشمنان شود، یکی از بزرگ‌ترین عبادات را انجام داده است؛ البته شرطش این است که واقعا برای خدا و اسلام این کار را انجام دهد نه برای جیب خودش.

نظیر این، کارهایی مثل حفظ محیط زیست، حفظ منابع طبیعی، حفظ آب‌ها و خیلی منابع طبیعی دیگر است. این‌ها ثروت‌هایی است که خدا در اختیار ما قرار داده است و باید نسل‌های دیگر هم از آن‌ها استفاده کنند. باید کارهایی شود که محیط زیست سالم بماند، منابع طبیعی محفوظ بماند، و مثلاً با خام‌فروشی آن را حراج نکنیم. اگر کسی به این نیت که جامعه اسلامی در مقابل کفار عزیز باشد و دست نسل آینده ما هم پیش دشمنان دراز نباشد، در جهت حفظ این منابع کار کند، همین کار عبادت می‌شود. کار دنیایی است؛ کاری است که کفار هم برای حفظ محیط زیست، جنگل‌ها و منابع طبیعی و زیرزمینی‌شان می‌کنند، اما آن‌ها برای خودشان و برای دنیای خودشان کار می‌کنند، و ما اگر این کار را برای این‌که خدا دوست دارد، انجام دهیم خود این عبادت می‌شود، و ارزش آن هزاران برابر کارهای خوبی است که دیگران انجام می‌دهند.

نتیجه این‌که وقتی کارهای دنیایی، حتی حیوانی‌ترین کارها، به قصد اطاعت خدا انجام گیرد، ثواب عبادت پیدا می‌کند. بسته به این است که نیت ما چه باشد. دنیایی بودن به این است که ما دنیا را هدف بدانیم و این کارها را برای لذت و رسیدن به منافع دنیوی انجام دهیم، اما اگر این کارها را برای آخرت، اطاعت خدا، پیشرفت اسلام و عزت اسلام و مسلمین انجام دهیم، همین کارها کار آخرتی می‌شود و دارای ثوابی مضاعف خواهد بود.

وَفَقْنَا لِلَّهِ وَايَاكُم ان شاء الله.

[2] [7]. بحارالانوار، ج 75، ص 69.

[3] [8]. بقره، 172.

[4] [9]. اعراف، 32.

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5914>



جلسه چهل و دوم؛ عرصه‌های فریب شیطان

برای دریافت فایل صوتی این جارا کلیک کنید [1]

13.52 مگابایت

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 12/04/95، مطابق با بیست و هشتم رمضان 1437 ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام

(42)

عرصه‌های فریب شیطان

اشاره

بحث ما درباره علل اساسی انحراف انسان بود. این‌که چگونه انسانی که مدت‌ها راه صحیحی را پیموده و خدماتی کرده است، منحرف می‌شود و گاهی 180 درجه تغییر مسیر می‌دهد. با استفاده از آیات و روایات به این نتیجه رسیدیم که سه عامل کلی هوای نفس، حب دنیا و فریب شیطان از مهم‌ترین عوامل انحراف انسان هستند. ابتدا به اجمال درباره هر سه عامل بحث‌هایی را مطرح کردیم و سپس به مباحثی درباره هوای نفس و دنیا پرداختیم، و بحث کیفیت فریب دادن شیطان باقی ماند. گرچه در این زمینه نیز مباحثی کلی بیان شد، ولی این بحث‌ها تا به صورت عناوینی کلی است چندان تأثیر عینی در زندگی انسان ندارد. وقتی این‌ها می‌تواند اثر خودش را بیخشد که انسان به مصادیق زنده‌اش توجه کند، یا خودش تجربه کرده باشد، و یا در زندگی دیگران ببیند. شاید سرّ این‌که قرآن هم افزون بر مطالب کلی، گاهی داستان‌هایی با اسم و ویژگی‌های خاص نقل می‌کند، همین باشد که داستان عینی بیشتر از عناوین کلی می‌تواند در انسان اثر بگذارد. برای مثال اگر به‌جای داستان حضرت یوسف، به صورت کلی گفته می‌شد که اگر جوانی پرهیز کند، پاکدامن باشد و دامن خودش را از آلودگی‌ها حفظ کند، خداوند خیلی به او پاداش می‌دهد، به اندازه بیان داستان آن حضرت اثر نداشت.

در جلسات گذشته با استفاده از آیات و روایات این نتیجه کلی را گرفتیم که شیطان یا در فکر و یا در انگیزه ما برای عمل اثر می‌گذارد. او در مقام شناخت، کاری می‌کند که ما یا بد بفهمیم یا چیزی را فراموش کنیم. هم‌چنین گاهی مسئله‌ای را می‌دانیم، شکی هم نداریم و درست هم فهمیده‌ایم، اما او در مقام عمل کاری می‌کند که هیجان پیدا کنیم و به طرف گناه کشیده شویم. هم‌چنین گفتیم که شیطان یک عامل مستقل نیست. اگر ما میلی را نداشته باشیم او نمی‌تواند آن را ایجاد کند؛ بلکه او چیزهایی را که خوشمان می‌آید و به آن‌ها میل داریم، تقویت می‌کند تا به طرف گناه کشیده شویم.

یکی از موضوعاتی که قرآن به شیطان نسبت می‌دهد «نسیان» است. شیطان کاری می‌کند که انسان با این‌که چیزی را می‌دانسته و آن را حل کرده است، از یاد ببرد. یکی از این موارد در داستان حضرت موسی است که وقتی گرسنه شد و سراغ آن ماهی را از همراه خود گرفت، همراه او گفت: در فلان محل که اقامت کردم، فراموش کردم بگویم چه اتفاقی افتاد؟ وَمَا أُنْسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ؛ [1] [2] شیطان این را از خاطر برد. یا در جای دیگری می‌فرماید: وقتی شیطان بر انسان‌ها غالب شود، خدا را از یاد آنها می‌برد. علت این‌که در خیلی جاها با این‌که زمینه برای عبادت و کار خیر بوده است، ما فراموش می‌کنیم، یا به خاطر تمایلی که به گناه داریم، در راه غلطی قدم می‌گذاریم، شیطان است. او بر انسان غالب می‌شود و یاد خدا را از ذهنش می‌برد؛ اسْتَخْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ. [2] [3] این نسیان مشکلات بسیاری برای انسان درست می‌کند. از حضرت آدم که به خاطر نسیان دچار ترک اولی شد، تا انسان‌های دیگر همه به آن گرفتار می‌شوند.

صریح آیه قرآن است که عده‌ای در قیامت کور محشور می‌شوند و اعتراض می‌کنند که خدایا ما در دنیا کور نبودیم، چرا ما را کور محشور کردی؟ پاسخ می‌شنوند که در دنیا آیات ما به دست تو رسید، اما تو آنها را به فراموشی سپردی، امروز هم فراموش می‌شوی. با تو همان معامله را می‌کنیم که تو با آیات خدا کردی. آنجا تو آیات خدا را نادیده گرفتی، ما هم این‌جا تو را نادیده می‌گیریم؛ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى. [3] [4] شاید یکی از نکته‌ها در این‌که «ذکر» [4] [5] یکی از اسمای قرآن است این باشد که بیشترین گرفتاری انسان برای این است که خدا را فراموش می‌کند و نیاز دارد به این‌که کسی به یادش بیاورد. خداوند پیغمبران را فرستاده است، قرآن را نازل کرده است تا چیزهایی که خود انسان‌ها می‌دانستند، به یادشان بیاورد؛ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ؛ [5] [6] نعمت‌های خدا را می‌بیند و می‌داند که این‌ها نعمت خداست و باید شکرش را به جا بیاورد، اما فراموش می‌کند.

مغالطه‌های شیطانی!

گاهی نسیان، فراموشی اصل مطلب است، و گاهی در مقام استفاده، استدلال و تحقیق. وقتی انسان می‌خواهد به معلومات جدیدی برسد ابتدا چیزهایی را که می‌داند با هم ترکیب می‌کند و از ترکیب آنها معلومات جدیدی برایش پیدا می‌شود. قیاس از صغری و کبری تشکیل می‌شود که دو مقدمه است که ما آنها را می‌دانیم، اما به ارتباطشان توجه نداشته‌ایم. وقتی این‌ها را با هم ترکیب کنیم، ارتباطشان معلوم می‌شود که موضوع یکی از مصادیق موضوع دیگری است، و شناخت جدیدی برایشان پیدا می‌شود. حال اگر در مقام استدلال چیزی را که باید به آن توجه کنیم فراموش کنیم و امر اشتباهی را به جای آن بگذاریم، به جای برهان و استدلال صحیح، دچار مغالطه شده‌ایم. یکی از کارهای شیطان همین است.

عرصه‌های فریب شیطان در اعتقاد و عمل

حقیقت این است که شیطان در تمام مسائل زندگی (از ضروری‌ترین اعتقادات گرفته تا جزئی‌ترین رفتارها) می‌تواند با ما بازی کند. ایمان از اعتقاداتی سرچشمه می‌گیرد که اصل همه آنها اعتقاد به خدای یگانه، سپس اعتقاد به معاد و نبوت است. شیطان هم در این‌جا با انسان بازی می‌کند و بسیاری از مردم را فریب می‌دهد، و هم در شناخت ارزش‌ها که ملاک عمل ماست. او به این کلیات هم اکتفا نمی‌کند، بلکه وقتی می‌خواهیم کاری را انجام دهیم، ما را غافل می‌کند تا به چیز دیگری توجه کنیم و نتیجه‌ای اشتباه بگیریم.

شیطان و مسأله توحید

یکی از مواردی که شیطان در زمینه اعتقادات بسیاری از مردم را فریب داده و گمراه‌شان کرده است، اصل مسئله توحید است. بعد از این‌که با فطرت خودمان یا با استدلال‌های ساده فهمیدیم که این عالم خودبه‌خود به وجود نیامده است و صانعی آن را ساخته است، این سؤال مطرح می‌شود که آیا همه قدرت‌ها در آن ایجادکننده متمرکز است، و همه چیز تا آخرت با اراده او ایجاد می‌شود، یا هر بخشی به دست کسی است. از قدیمی‌ترین ایامی که ما سراغ داریم کسانی به شرک اعتقاد داشته و چند خدایی بوده‌اند. شاید باور نکنیم، ولی هم‌اکنون در دنیا انسان‌های فهمیده، متمدن و زرنگی وجود دارند که هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ ثروت دارای جایگاه هستند، ولی واقعا معتقدند که هر نوع احتیاج ما انسان‌ها یک خدای خاص دارد؛ برای کشت و زرع‌مان به خدای باران نیازمندیم، می‌خواهیم همسر اختیار کنیم به خدایی که همسر می‌دهد نیاز داریم، فرزند می‌خواهیم باید دست به دامان خدای دیگری شویم که فرزند می‌دهد و... میلیون‌ها انسان در همین عصر و در نزدیکی کشور ما چنین هستند و به این اعتقاداتشان افتخار هم می‌کنند.

می‌گویند این اعتقادات از گذشتگان به ما رسیده است و چنین ذهنیتی دارند که پیشینیان ما انسان‌هایی فهیم و درس‌خوانده بوده‌اند، تحقیقات می‌کردند، صنایعی اختراع کرده‌اند و عظمتی داشتند؛ آن‌ها اشتباه نمی‌کردند! قرآن درباره این طرز تفکر می‌گوید: وقتی پیغمبران می‌گفتند: خدای واحد را پرستش کنید! می‌گفتند: مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى؛ [6] [7] پیشینیان ما این حرف‌ها را نمی‌زدند، إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ؛ [7] [8] پدران، نیاکان و بزرگان‌مان از این راه رفتند، ما هم از آن‌ها یاد گرفتیم و می‌رویم. این‌ها سنت آباء و اجدادی ماست! این یک مغالطه است. صغرای استدلال آنها این است که این چیزی است که پدران ما گفتند. کبرایش هم این است که هر چه پدران ما گفتند، قابل اقتباس است و ما باید یاد بگیریم. نتیجه هم این‌که ما باید همان رفتار گذشتگان را نسبت به بت‌ها اعمال کنیم و این‌ها را پرستش کنیم. توجه نمی‌کنند که کلیت کبری ممنوع است. بله ما خیلی چیزها از پدر و مادرمان یاد می‌گیریم، هرکسی زندگی کردن را از پدر و مادرش می‌آموزد، اما این بدان معنا نیست که هر چه آن‌ها می‌گویند، درست است.

شیطان و مسأله نبوت

بسیاری از اعتقادات اشتباه در اثر شبهاتی است که شیطان القا می‌کند. غالباً بت‌پرست‌ها خدا را به عنوان خالق آسمان و زمین قبول داشتند، ولی پایین‌تر از خدا به اربابانی معتقد بودند که خدا اختیار هرکاری را به یکی از آن‌ها داده است. می‌گفتند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ؛ [8] [9] ما این بت‌ها را پرستش می‌کنیم تا ما را به الله نزدیک کنند. به هر حال برای پذیرفتن الله خیلی مشکل نداشتند، کلام در این بود که چه کسی را باید پرستش کرد. انبیا و به‌خصوص پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گفتند: این الهی که شما قبول دارید، توسط ما پیغامی برای شما فرستاده است که جز خدای واحد را نپرستید، به روز قیامت معتقد باشید و این کارهایی که خلاف عقل است، انجام ندهید و... ولی آن‌ها می‌گفتند: وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا؛ [9] [10] اگر خدا می‌خواست پیغام بفرستد چطور از میان ما تو را فرستاد؟! تو هم انسانی مثل ما هستی. اگر خدا می‌خواست پیغامی بفرستد فرشته‌ای می‌فرستاد. در واقع یک قیاس تشکیل می‌دادند و می‌گفتند: اگر خدا بخواهد برای ما پیغامی بفرستد، توسط خود ما نمی‌شود. این اتحاد مرسل و مرسل‌علیه می‌شود. پیغام‌آور باید کسی غیر از پیغام‌گیرنده باشد. اگر خدا می‌خواست پیغامی بدهد باید فرشته‌ای می‌آمد و می‌گفت من فرستاده خدا هستم. همان‌طور که می‌بینید باز کبرای استدلال آنها کلیت ندارد. خدا هر کس را صلاح بداند، هر کس به او اقرب است و هر کس بهتر بتواند پیام او را به مردم برساند، می‌فرستد. خود قرآن می‌فرماید: اگر روی زمین فرشتگانی زندگی می‌کردند، ما فرشته‌ای را به عنوان پیام‌آور برایشان می‌فرستادیم. فرشته اصلاً با شما سخنیتی ندارد و نمی‌توانید با هم تفاهم کنید. باید کسی باشد که شما خودتان او را بشناسید و زبانش را بفهمید؛ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ. [10] [11] این از جاهایی است که شیطان دخالت می‌کند و انسان را به مغالطه می‌اندازد.

شیطان و مسأله معاد

کفار در استدلال معاد هم چنین انحرافاتی داشتند. اولاً برایشان زنده‌شدن پس از مرگ، چیز قابل قبولی نبود. کار به جایی می‌رسید که آن را به عنوان یک لطیفه نقل می‌کردند؛ هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَرُّقْتُمْ كُلَّ مَمْرَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؛ [11] [12] دور هم می‌نشستند و می‌گفتند: راستی یک خبر تازه! چیز تازه‌ای که خیلی هم خنده‌دار است! یک نفر پیدا شده که می‌گوید انسان وقتی می‌میرد و خاک می‌شود، دوباره زنده می‌شود! می‌خندیدند و می‌گفتند: عجب آدمی است! چه حرف‌هایی می‌زند؛ أَفَتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ؛ [12] [13] مگر دیوانه شده که این حرف را می‌زند؟ چه دروغی به خدا می‌بندد! اصلاً محال است. حالا بگیریم که امکان دارد، مگر هرچیزی که امکان دارد واقع هم می‌شود؟! پیامبران دلیل می‌آوردند که خدا خوب و بد را در این عالم یکسان نمی‌گذارد. ظالم و مظلوم را یک‌طور حساب نمی‌کند. در این دنیا ظالمانی هستند که هزاران مظلوم را کشته‌اند و مجازات نشده‌اند. باید عالمی باشد که ظرفیت این مجازات‌ها را داشته باشد. اما باز مردم می‌گفتند: إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا؛ [13] [14] زندگی همین است که هست و خبر دیگری نیست. پیامبران می‌گفتند: ما دلیل می‌آوریم. اما این‌ها می‌گفتند: این دلیل شما خیلی اعتباری ندارد، ما تا چیزی را نبینیم قبول نمی‌کنیم. بنی‌اسرائیل بعد از این‌که حضرت موسی آمد و آن‌ها را از چنگال فرعون نجات داد، گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً؛ تا آشکارا خدا را نبینیم ایمان نمی‌آوریم. ما باید همان‌طور که اجسام را می‌بینیم، خدا را هم ببینیم!

ابتدا می‌گفتند: اگر می‌خواهی ما قبول کنیم، باید فلان کار را انجام دهی! خداوند به پیامبر اجازه می‌داد که آن معجزه انجام شود. وقتی انجام می‌گرفت، می‌گفتند: عجب ساحری است! فرعونیان چندین درخواست از حضرت موسی کردند. ایشان همه را انجام داد، اما آن‌ها خم به ابرو نیاوردند. خداوند در برخی از آیات خطاب به پیامبر خود می‌گوید: این‌ها این‌قدر سنگدل هستند که هر معجزه‌ای به این‌ها نشان دهی، ایمان نمی‌آورند، چون بنا ندارند که قبول کنند. هر چه می‌گویی می‌گویند: نه، برای ما ثابت نشد. عقل، فکر و استدلال برای ماست، اما شیطان کاری می‌کند که انسان از مقدمات و استدلالات صحیح غفلت کند و ذهنش به موضوعات دیگری منحرف شود.

وجود دقایق عالم، دلیل وجود معاد

خداوند در سوره صاد خطاب به حضرت داوود می‌فرماید: وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا الْحِسَابَ؛ مشکل انسان این است که روز حساب را فراموش کرده است. خداوند این عالم را بی حساب خلق نکرده است. ببینید همه چیز از روی حساب است. ماه و خورشید با حساب حرکت می‌کند. شما براساس محاسبات می‌توانید پیش‌بینی کنید که حتی چه وقت خسوف و کسوف اتفاق می‌افتد. همه چیز از روی نظم است. چنین خدایی آدمیزاد را همین طور بی‌هدف آفریده است؟! بمب اتم برسر مردم بیاندازد و صدها هزار نفر را بی‌حساب بکشند؛ یا مرد و زن و پیر و جوان یعنی را به نام اسلام نابود کنند و هیچ کسی هم به کارشان رسیدگی نکند؟! این همه دقایقی که در عالم به کار رفته است، همه چیز روی محاسبات دقیق است، نوبت به آدمیزاد که می‌رسد همه چیز بی حساب می‌شود؟! وقتی پیغمبران می‌گفتند: دوباره زنده می‌شوید، می‌گفتند برخی از پیشینیان ما که مردند را زنده کنید، ببینیم چه به سرشان آمده است! تا نبینیم قبول نمی‌کنیم که چنین چیزی هست.

جایگاه عقل

امروز هم عده زیادی از فیلسوفان معروف دنیا، معتقدند تا چیزی به حس نرسد اطمینان‌آور نیست. اصلاً عقل را قبول ندارند. می‌گویند با چشم می‌بینیم. این گوش است، می‌شنویم. عقل چیست؟! اگر بگوی عقل مغز است، می‌گویند در این مغزی که ما می‌بینیم این چیزها نیست. به آن‌ها می‌گویی در این دنیا خیلی چیزها هست که شما بدون این که تجربه کنید قبول کرده‌اید. چه کسی هنگام تولد و قبل از تولد خودش را به یاد دارد؟ طبق گفته شما هیچ کس نباید پدر و مادرش را قبول داشته باشد. در بیشتر علوم بشری از دیده‌ها به نادیده‌ها پی‌برده‌اند و از همین راه پیشرفت حاصل شده است؛ این چه سخنی است که تا نبینیم نمی‌پذیریم؟! عقل نیز راهی برای شناخت است. حتی در جایی که حس اشتباه می‌کند، عقل درک می‌کند که حس درست فهمیده یا به خطا رفته است. خدا با دادن عقل به انسان بالاترین امتیاز را به او داده است. اما وقتی فهم آدمیزاد کم‌سو باشد، نمی‌پذیرد. نه تنها نمی‌پذیرد، بلکه می‌گوید: آن‌هایی که می‌پذیرند احمق و خرافاتی‌اند. خداوند درباره این موضع‌گیری می‌فرماید: ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ لِّبَنَاتِنَا لَشَرٍّ لِّمَنْ تَوَلَّاهُ؛ هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر این که مردم درباره آن‌ها گفتند: این رفته درس خوانده، این‌ها را یاد گرفته، و افزون بر این دیوانه هم است و عقل درستی ندارد.

ضرورت اثبات مبادی اعتقادی به وسیله عقل

اولین گامی که ما باید برای مبارزه با شیطان برداریم، این است که مبادی اعتقادی خودمان را براساس عقل اثبات کنیم. عقل است که وجود خدا، وحدت خدا، پیغمبری پیغمبر، معجزه بودن معجزه، و حقانیت وحی را اثبات می‌کند. از کجا باید بفهمیم که این کار خارق‌العاده که مدعی پیامبری می‌کند سحر است یا معجزه؟ از کجا بدانیم این خبرهایی که این فرد از آینده می‌دهد از خبرهای غیبی الهی است یا از راه دیگری به او رسیده است؟ عقل باید بگوید که این دو با هم فرق دارد. بزرگان این همه زحمت کشیدند و ویژگی‌های معجزه و تفاوت آن با سحر و جادو و امثال آن را بیان کردند که کسی گول شیطان را نخورد، اما شیطان آدمیزاد را گول می‌زند. گاهی اشخاص فهیم و دقیق ادعایی می‌کنند، وقتی از آن‌ها می‌پرسند که این سخن را از کجا می‌گوی، مثلاً می‌گوید: خواب دیدم. آن وقت براساس این خواب‌ها فرقه‌ها و مذاهب انحرافی درست می‌شود و یکی ادعای پیغمبری و دیگری ادعای امامت می‌کند. آدمیزاد از این طرف با آن همه زرنگی تسلیم یک خواب می‌شود، و از آن طرف شیطان فریبش می‌دهد و پیغمبر که صدها دلیل می‌آورد، قبول نمی‌کند.

عقل سلیم و دوری از افراط و تفریط

ما برای این که به این افراط و تفریط‌ها مبتلا نشویم، باید عقل سلیم و ورزیدگی عقلانی داشته باشیم؛ البته انسان از هنگام تولد عقل کامل ندارد و مثل همه قوای بدنی به تدریج آن را پیدا می‌کند. اگر روی عقل انسان هم کار شود و آن را تقویت کند، می‌تواند مسیر صحیح را بفهمد و برای شناخت حق و باطل آن‌ها را معیار قرار بدهد. از جمله وقتی ثابت شد که کلامی وحی است، خود این بهترین دلیل می‌شود. اما اگر عقل ما نتواند اثبات کند، از کجا می‌توانیم بین پیغمبر و یک فرد شیاد فرق بگذاریم؟

این شیادها همیشه بوده‌اند و الان هم هستند. در گوشه و کنار دنیا، انواع این شیادهای حقه‌باز هستند و مردمی را دور خودشان جمع می‌کنند و پول‌های کلانی از آنها در می‌آورند.

تقویت عقل؛ اولین راه مبارزه با شیطان

آدمیزاد این‌گونه فریب شیطان را می‌خورد. شیطان گاهی شیطان جنی است، ولی یک دسته از شیاطین، شیاطین انسانی است. خود قرآن می‌گوید: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا؛ [14]**^[15] دشمن انبیا فقط ابلیس و دار و دسته ابلیس نیستند، در خود آدمیزادها نیز گروه‌هایی هستند که شیاطین‌اند و این‌ها به همدیگر وحی می‌کنند. چه کسی باید بفهمد که این فرد شیطان است یا فرد عاقل حکیم الهی؟ اگر عقل ما حکومت نکند، حجت برای ما تمام نمی‌شود. بنابراین اولین راه مبارزه با شیطان، تقویت عقل است. براساس عقل حقانیت دین اثبات می‌شود و براساس محکمت دین باید به سراغ حل متشابهات آن رفت.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: **النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَىٰ سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاعٍ؛ [15]**^[16] انسان‌ها سه دسته‌اند؛ یک دسته عالم ربانی‌اند. یعنی با خدا پیوند دارند و خدا ولایت آنها را پذیرفته است. دسته دوم خودشان به این مقام نرسیده‌اند، اما با عالم ربانی ارتباط دارند و از آنها یاد می‌گیرند، اما بقیه مردم حکم خرمگس را دارند؛ حشراتی هستند که با باد از این طرف به آن طرف می‌روند و پایشان به جایی بند نیست.

انشاءالله خداوند به ما توفیق دهد در پرتو عقل و نقل، به خصوص در پرتو قرآن و عترت بتوانیم با این شیطانی که همه هستی انسان‌ها را به بازی گرفته مبارزه کنیم و راه نجات را پیدا کنیم.

[1] [17]. کهف، 63.

[2] [18]. مجادله، 19.

[3] [19]. طه، 126.

[4] [20]. ذکر در کلام عرب، به معنای یاد و یادآوری است. قرآن خودش را این‌گونه توصیف می‌کند که من برای یادآوری هستم و از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز می‌خواهد که به وسیله قرآن مردم را به یاد حقایق بیاندازد.

[5] [21]. تخرج البلاغه (للسبحی صالح)، ص 43.

[6] [22]. مؤمنون، 24.

[7] [23]. زخرف، 21.

[8] [24]. زمر، 3.

[9] [25]. مؤمنون، 24.

[10] [26]. ابراهیم، 4.

[11] [27]. سبأ، 7.

[12] [28]. همان، 8.

[13] [29]. مؤمنون، 37.

[14] [30]. انعام، 112.

درس ها:

منبع: <http://www.mesbahyazdi.ir/node/5916>